

حزب دموکراتیک خلق افغانستان "را بهتر بشناسید"

# حزب دموکراتیک خلق افغانستان "



را

## بهتر بشناسید

جلد دوم

لهیب

تاریخ انتشار: خزان ۱۳۹۰

از انتشارات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

دربارهٔ مودرتیک خلق افغانستان را بهتر بشناسید

سید

# جلد دوم

از انتشارات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

خزان ۱۳۹۰

# فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	۱- کودتای فاشیستی ۷ ثور ۱۳۵۷ و پیامدهای شوم آن -----
۲۴	۲- اختلافات میان فرکسیون خلق و پرچم -----
۳۸	۳- کودتای امین -----
۴۲	۴- روز ششم جدی و تهاجم سوسیال امپریالیزم به افغانستان -----
۴۳	- بیرک کارمل عضو کی . جی . بی -----
۵۲	۵- روز سیاه شش جدی -----
۹۲	۶- کودتای نجیب و مشی مصالحه ملی -----
۱۰۶	۷- کودتای تنی چگونه بوقوع پیوست؟ -----
۱۳۴	۸- برخورد غیر انسانی در زندان های رژیم فاشیستی -----
۱۶۴	۹- تجاوز به زنان -----
	۱۰- نگاهی به طرح پیشنهادی برنامه عمل
۱۶۷	" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " -----
	۱۱- پایه و اساس حاکمیت اقتصادی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان "
۱۹۳	راوابستگی به اقتصاد شوروی تشکیل میداد -----
۲۱۱	۱۲- امپریالیست ها و مرتجعین توده ها را از سلاح هسته ای می ترسانند -----
۲۱۸	۱۳- دین افیون توده هاست -----

# فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۲۲۹	۱۴- مسئله زنان
۲۴۱	۱۵- مرتجعین خود را افشاء می نمایند
۲۵۶	۱۶- سقوط رژیم نجیب و انتقال قدرت به احزاب ارتجاعی جهادی
۲۶۱	۱۷- تحویل دهی قدرت به صبغت الله مجددی
۲۸۰	۱۸- امارت اسلامی طالبان
۲۹۰	۱۹- وضعیت زنان در زمان امارت اسلامی طالبان
۲۹۸	۲۰- همکاری خلقی ها با طالبان
	۲۱- تجاوز امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان و همکاری " خلقی " پرچمی ها و نیروهای تسلیم طلب
۳۰۳	۲۲- نقش خلقی - پرچمی ها در مشروعیت بخشیدن به تجاوز در افغانستان
۳۰۸	۲۳- نقش تسلیم طلبانه به اصطلاح شعله ئی برای مشروعیت بخشیدن تجاوز و اشغالگری
۳۱۵	۲۴- ماآخذ

# کودتای فاشیستی ۷ ثور ۱۳۵۷

و

## پیامد های شوم آن

رژیم کودتای 26 سرطان 1352 برای جلب سرمایه های خارجی ، پلان های چند ساله را به میدان آورد و این بار از پنج سال به هفت سال موعده آن تمدید گردید. اولین پلان هفت ساله جمهوری افغانستان که از سال 1355 آغاز شد و قرار بود تا سال 1361 ادامه یابد . در این پلان سرمایه خارجی 72 فیصد و از منبع داخلی 28 فیصد بود . پلان هفت ساله در دو سال اول خود نتوانست بر حسب برنامه پیش بینی شده پیش رود. تورم ، بیکاری و قیمت ها به نحو سرسام آوری افزایش یافت.

در سال 56- 1355 ( 1977 ) در ساحه تجارت یک عدم توازن 182 ملیون دالری وجود داشت . زیرا در آن سال واردات به 497 ملیون دالر و صادرات به 315 ملیون دالر رسیده بود. در سال های 1356 ( 78- 1977 ) رقم 5 ، 37 فیصد مجموع صادرات افغانستان با شوروی بود ، بدین ترتیب بحران اقتصادی آثار خویش را پدید آورد . از یکسو تجار وابسته به غرب اموال خویش را از گمرکات به مدت شش ماه بیرون ننمودند. این امر سبب رقابت شدید داخلی جناح های طبقه حاکمه گردید و از سوی دیگر میزان نارضایتی مردم تا حد زیادی بالا رفت ، رژیم در پی چاره جوئی بر آمد و به امپریالیست های غرب و نوکران آن نیز متوصل شد و برای تضعیف تضاد بین استثمار شوندهگان و استثمار گران با توافق شاه ایران عده کثیری از زحمتکشان به ایران روان شدند و قسمتی از آنها از طریق ایران برای کار به ممالک عربی رفتند. رژیم کودتای 26 سرطان به نفع جناح وابسته به امپریالیزم غرب چرخید و با غرب وارد مذاکره شد. و از منافع آزمندان سوسیال امپریالیزم شوروی تا حدودی دوری جست . در چنین شرایطی که رویزیونیست های خلق و پرچم

نیز هر چه بیشتر تجزیه شده بودند ، بیروکرات های رویونیست یکی پس از دیگری از چوکی ها دولتی بدور انداخته شد و جای آنها را بیروکرات های طرد شده قبلی گرفت. در اینصورت روابط با غرب بهبود حاصل می کند. داود بکشور های عربی وابسته به غرب مسافرت می نماید . رویونیست های روسی عکس العمل نشان داده و در مجله صلح و سوسیالیزم نوشتند که " ( قرضه ) از کشور های سرمایه داری ایالات متحده امریکا ، جمهوری فدرال آلمان ، فرانسه و کانادا، نامبرده روشن است که وابستگی به اعتبار و سرمایه ایکه از این کشور ها گرفته می شود وضع جمهوری را تا حدودی بغرنج و پیچیده تر می کند " ، " رهبران مرتجع کشور های خلیج فارس به همراهی محافل امپریالیستی در عین ابراز واکنش شدید به علیه گرایشات مثبت در زندگی اقتصادی و اجتماعی افغانستان می کوشد گسترش همکاری جمهوری را با کشور های ارتجاعی که منابع نفتی غنی در اختیار دارند تلاش برای کاستن از نفوذ شوروی یعنی منفرد و جدا ساختن افغانستان از دوستان و متحدین واقعی " ، " می توان گفت که به تدریج خطوط اصلی مبارزه در راه تحکیم هر چه بیشتر استقلال ملی ، آزادی اقتصادی ... به عقیده نیروهای میهن پرست کشور مصالح تعمیق مبارزه آزادی بخش (!) افشاء پیگرد دسایس خرابکارانه امپریالیزم و ارتجاع را که هدف آنها تضعیف علایق دولتی و همکاری مردم افغانستان با کشور های جامعه سوسیالیستی و خلق های اتحاد شوروی است بطور مبرم ایجاب می کند نه فقط افشای این دسایس ، بلکه عکس العمل در مقابل آنها و دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی و ایجاد شرایط برای پیشرفت مستقل کشور لازم و ضروریست استقلال واقعی تنها بر این پایه می تواند تامین گردد " با این عکس العمل جدی شوروی تلاش نمود تا که داود را از تمایلات غربی اش منصرف نماید ، اما نتیجه بجای نرسید و داود خواست تا توازن قوا بین امپریالیست ها و سوسیال امپریالیزم را حفظ نماید ، درین زمان سوسیال امپریالیزم شوروی در پی وحدت دوباره جناح ها منشعب شده ای " خلق " و پرچم برآمد تا اینکه در سال 1356 در سفارت شوروی موفق به وحدت هر دو جناح گردید. جنرال غنی صافی نویسنده کتاب شبهای کابل که بنام مستعار عمر زی آنرا منتشر ساخته می نویسد : " همین که اتحاد شوروی احساس نمود که

داود خان در صدد اتخاذ سیاست های جداگانه اتحاد شوروی می باشد. جناحین خلق و پرچم را مجبور به وحدت نمود و طی یک پولینوم که در اواخر 1356 در سفارت اتحاد شوروی در کابل تشکیل شده بود خلقی ها و پرچمی ها وحدت نمودند... به هر حال به مصلحت و اشاره روس ها طی یک قیام مسلحانه رژیم داود خان سقوط کرد و قدرت سیاسی در 7 ثور 1357 به حزب د. خ. ا تکیه نمود " (100) نا گفته نباید گذاشت که جنرال عمر زی یکی از اعضای مخفی پرچم در درون دستگاه پولیس است و او کسی است که به دستگیری امین موظف می شود و امین را همان شب تا صبح اجازه می دهد که در خانه اش بماند و روابط روس ها را با نظامیان حزب بر قرار نماید.

این موضوع بر هیچکس پوشیده نمانده که رهبران " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " مانند دانه های شطرنج در دست روس ها بودند و هر طرف که می خواست آنها را می گذاشت. چنانچه از سال 1357 تا 1371 به خوبی آشکار شد که حسب منافعش مهره ها را تعویض نمود، اما راه را به جایی نبرد. گرچه پنجشیری و کشتمند نیز در باره انشعاب و وحدت دوباره حزب چیزهایی نوشتند و وحدت دوباره حزب را مورد تایید قرار دادند. لذا کشتمند اعتقاد دارد که پرچمی ها به خلقی ها امتیاز دادند او می نویسد: " در رابطه مساله وحدت حزب، رهبران خلقی ها موضع سخت و غیر قابل انعطاف داشتند و با ملاحظه گرایش های اصولی پرچمی ها در برابر تقاضای تامین وحدت عمل حزب، خواهان بدست آوردن امتیازات سیاسی و کسب موقف برتری جویانه در رهبری بودند. " ( یاد داشت های سیاسی و رویداد های تاریخی صفحات 272 - 273 ) آقای کشتمند در صفحه 277 همین کتاب می نویسد: " بقراریکه معلوم است، پرچمی ها بنابر سیاست های نرم و انعطاف پذیر خویش در رابطه به مساله وحدت و پس از آن در سیاست، امتیازات بی لزوم به خلقی ها قایل شدند. " جالب است که آقای کشتمند دقیقاً علت عقب نشینی پرچمی ها را بر سر مساله وحدت می بیند، اما چیزی نمی گوید. علت این عقب نشینی نه " سیاست های نرم و انعطاف پذیر " پرچمی ها بود بلکه خواست و تمایل روس ها بود که پرچمی ها را وادار به وحدت نمود. تا زمانی که داود در راستای منافع



سوسیال امپریالیزم در حرکت بود. روس ها لزومی برای وحدت این دو جناح ندیدند و نه هم این دو جناح وابسته به روس ها به فکر و حدت شدند و نه هم پرچمی ها حاضر به " امتیازات بی لزوم به خلقی ها " بودند ، زمانیکه منافع روس ها ایجاب نمود هم در سیاست ها " نرمش و انعطاف " بوجود آمد و هم دادن " امتیازات " .

تا زمانیکه داود پلان های طرح شده روس ها را پیاده می نمود ، هم در نزد روس ها مترقی بود و هم در نزد خلقی و پرچمی ها . همینکه سردار داود به چوکی ریاست جمهوری تکیه زد سوسیال امپریالیزم شوروی متوجه نمایندگان فکری- سیاسی امریکا یعنی باند اخوان گردید و طبق رهنمود روس ها داود خان بدستگیری اخوان شروع نمود و بعد از واقعه میوند وال داود خان به سرکوب اخوان پرداخت و لست سیاهی که شعله ئی ها نیز شامل آن بودند، توسط رویونیست های خلق و پرچم تهیه و بدسترس داود خان گذاشته شد که عده ای از شعله ئی ها دستگیر و زندانی شدند.

در اولین اقدام سرکوبی اخوان نیازی رهبر باند اخوان را دستگیر و روانه زندان نمود . بعد از آن پولیس به سراغ دیگر رهبران اخوان برآمد که یکعه دستگیر شدند و عده ای بشمول ربانی ، گلبدین و مسعود فرار نموده وبه پاکستان پناه گزین شدند . در پاکستان مورد نوازش ذوالفقار علی بوتو صدراعظم وقت قرار گرفتند . درانزمان نه تنهادولت پاکستان ، بلکه حزب جماعت اسلامی به رهبری ابوالعلا مودودی نیز از ایشان طرفداری نمود . باند اخوان درسال 1975 نقشه عملیاتی را علیه دولت داود خان روی دست گرفت .

در طرح و پلان نقشه عملیاتی شان ، هدف اساسی عبارت از سقوط دولت داود خان که متمایل به روس بود وجایگزین نمودن یک رژیم تئوکرات اسلامی بود . گرچه دراین طرح کاملاً ربانی با گلبدین موافق نبود و او معتقد به موفقیت این قیام نبود . اما گلبدین روی این قیام پافشاری داشت و متیقین به موفقیت بود . این قیام را با شعار جهاد علیه رژیم کافر عملی نمود . ذوالفقار

علی بوتو نیز از طرح گلبدین بخاطر تحت فشار قرار دادن داود خان و منصرف نمودن آن از خط دیورند پشتیبانی نمود. در تابستان سال 1975 قیام در چند منطقه کشور یعنی ولسوالی پنجشیر، پلخمری و بغلان شروع گردید که بزودی رژیم داود خان مناطق را تحت کنترل درآورد و قیام به شکست انجامید. گرچه ولسوالی پنجشیر برای چند ساعت بدست قیام کنندگان افتاد و چراغ های جشن 26 سرطان کاملاً خاموش گردید اما مردم و نظامیان از قیام پشتیبانی ننمودند، دولت به راحتی توانست که قیام را به شکست منجر سازد. به صورت عموم اکثریت موسسین جنبش بنیادگرایی کشته شدند. نتیجه این قیام ایجاد دو حزب اسلامی (جمعیت اسلامی و حزب اسلامی) در داخل پاکستان بود.

تازمانیکه داود با جناح غرب درگیر بود روسها و نمایندگان فکری - سیاسی اش (خلق، پرچم) کاملاً از رژیم داود بدفاع برخاستند و او را مورد حمایت قرار دادند. زمانیکه متمایل به غرب گردید یا طبق گفته کشتمند: " رژیم محمد داود همزمان با سیاست های نوسانی خویش در عرصه داخلی در زمینه سیاست خارجی نیز دچار سردرگمی شده بود و آرزومند بود که توافقی را میان مناسبات با اتحاد شوروی از یکسو و کشورهای غربی و سایر همسایه های افغانستان که همکار آنها بودند، از سوی دیگر بوجود آورد. " ( یادداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی - ص 302 )

تمایل داود خان به کشورهای غربی و منطقه باعث شد که داود مورد غضب روس ها قرار گیرد و جبراً نمایندگان فکری - سیاسی خود را متحد گرداند. داود یک شبه شئون نیست، نشانیست و مرتجع گردید. جلسات حزبی به دستور روس ها دایر و درباره رژیم کودتای به اشکال و انواع گوناگون تصامیم گرفته شد. چنانچه در یک جلسه حزبی که درخانه نوراحمد نور دایر میگردد. رژیم داود را چنین به ارزیابی می گیرند: " رژیم به تدریج خط مشی سیاسی خویش از جمله مصرحه در برنامه خطاب به مردم افغانستان را مورد تجدید نظر قرار داد و کمیته مرکزی جمهوری را که در آن نمایندگان مترقی اکثریت

داشتند به ارگان غیر فعال مبدل ساخت و سمت گیری راست روانه را د  
ر سیاست های خویش اتخاذ نمود " ( 101 )

کمیته مرکزی رژیم داود ارگان رهبری رژیم داود بود ، طوریکه مشخص  
میگردد که خلقی ، پرچمی ها در کمیته مرکزی اکثریت را دارا بودند ، همین  
که ایشان از کمیته مرکزی اخراج گردید روسیه احساس خطر نمود و به داود  
هم گوشزد نمود که متوجه رفتارش باشد و از سوی دیگر بفرار چاره ای بود  
که افغانستان را کاملاً از چنگال رقیب بیرون آورد . بدین مناسبت " حزب  
دموکراتیک خلق افغانستان " جلسه ای در منزل حفیظ الله امین یکی از اعضای  
دفتر سیاسی تشکیل دادند و " درباره سیاست اختناق و ارباب دولت سردار  
داود گفتگو صورت گرفت . منشی عمومی کمیته مرکزی در ختم گفتگو چنین  
نتیجه گیری کرد که " در حال حاضر حزب دموکراتیک خلق افغانستان  
مخالف رویارویی و اعمال قهر انقلابی علیه دولت است. در سال آینده باید  
سکوت شکسته شود . در اول می جشن همبستگی کارگران جهان باید  
تظاهرات خیابانی سازمان داده شود و مطالبات مبرم کارگران کشور در آن  
تظاهرات مطرح گردد " . شعار ح . د . خ . ا حد اقل تا ماه اسد 1357 ( )  
ماه شیر ) همین شعار قدیمی دفاع از نظام جمهوری و تکامل آن به سود خلق  
خواهد بود " ( پنجشیری - ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان  
جلد دوم ص 59 )

از نقل فوق به خوبی آشکار است که هنوز هم " حزب دموکراتیک خلق  
افغانستان " به برگشت داود بطرف روس خوش بین بود و تمایل به همکاری  
و دفاع از رژیم کودتا را داشت همانطوریکه تا سقوط رژیم شاهی به آن  
وفادار باقی ماند . در جمهوری داود خان نیز از این شیوه کار می گرفت .  
تعیین مبارزات و اقدام در ماه اسد حسب فرمان روس ها است . این همان ماهی  
است که روس ها آخرین فرصت برای داود خان تعیین کرده بود . که اگر به  
تمایلات غربی اش ادامه دهد باید که سرنگون گردد . زمانیکه روز بروز داود  
به طرف غرب متمایل میگردد در اوایل سال 1357 به دستور روس ها  
جلسه حزبی دایر میگردد که یکساعت بعد از ختم جلسه میر اکبر خیبر

نارسیده به خانه اش به قتل میرسد . در این باره دستگیر پنجشیری حرفهای ضد و نقیض دارد که آنرا به بررسی میگیریم . پنجشیری درباره جلسه شام 28 حمل 1357 چنین می نویسد : " شام 28 حمل 1357 مطابق 17 اپریل 1978 جلسه بیروی سیاسی در منزل نور محمد تره کی دایر گردید ، گزارش ها و اطلاعات مبادله شد ، اتاق جلسه مدتی نامطمین بود . تاجای که اعضای حزبی داخل استخبارات رژیم گزارش میرسانیدند جریان جلسه های بیروی سیاسی توسط پولیس ثبت می شد و از محتوای آن مقامات امنیتی رژیم داود اطلاع می یافت ... در ختم جلسه در روزتروز میر اکبر خیبر اعضای بیروی سیاسی به دعوت نورمحمد تره کی داخل گراج شدند و چنین فیصله و ارزیابی به عمل آمد که رژیم سردار داود خصلت کاملاً ضد ملی و ضد دموکراتیک کسب کرده است با رضا شاه ، سادات رئیس جمهور مصر و نیروهای راست وابسته به استکبار جهانی و منطقه پیوند یافته است . روز بروز به تضییقات و اختناق خود می افزاید . بنابر این در روز اول می ( 1978 ) سکوت استبداد دولت کودتا در هم شکسته شود وحدت و قدرت حزب بعد از پنج سال مبارزه بی سروصدا نمایش یابد " (پنجشیری ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان صفحه 57-58) . چرا پنج سال مبارزه بی سروصدا ؟ برای اینکه در ظرف این پنج سال از کمیته مرکزی گرفته تا وزارت و حتی علاقه داری ها در دست خلقی ، پرچمی ها است . چنانچه وقتی فیض محمد وزیر داخله است تمامی علاقه داری ها و ولسوال های کشور از اعضای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " تعیین میکند. در این مدت پنج سال طرح پلان ها توسط متخصصین روسی ریخته میشود و توسط رویونیست های وطنی اجرا میگردد . در این مدت کودتای 26 سرطان کودتا نبود ، بلکه " انقلاب ملی " بود و داود یک نیروی " ملی و مترقی " که در طرحات و بیاناتش ایده " سوسیالیزم " دیده میشود. حین تمایل داود به غرب و تصفیه نمودند عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات ، اکبر مقصودی رئیس ارکان قوای هوایی ، دگروال توره خان پنجشیری رئیس ارکان قول اردوی قندهار و بیش از سی تن از هواداران محتاط از مقامات بلند پایه دولتی و مرکزی . و به همین ترتیب تصفیه نمودن پاچا گل وفادار وزیر سرحدات و فیض محمد وزیر امور داخله و

برکنار کردن 250 نفر از افسران تحصیلکرده شوروی . ( به نقل از کتاب ظهور وزوال ... صفحه 207 ) در این زمان است که داود " خصلت ضد ملی و ضد دموکراتیک کسب " می نماید . پنجشیری در صفحه 62 همین کتابش می نویسد : " هنگامیکه ، جلسه بیروی سیاسی کمیته مرکزی ح. د . خ . ا بعد از ظهر 28 حمل 1357 در منزل نورمحمد تره کی دایر گردید ... ساعت 8 شب همین روز جلسه پایان یافت ... ساعت 9 بجه همین شب میر اکبر خیبر هنگامی که قدوس غوربندی را تاوزیر اکبر خان همراهی میکرد و بسوی مکروریان اول به منزل خود بی میگشت در مکروریان دوم در مقابل مطبعه دولتی سینه اش هدف گلوله گماشتگان دشمن قرار میگردد . " در صفحه 60 همین کتاب در این باره می نویسد : " خلاصه تحلیل گران ومورخانی که مرگ خیبر را منوط به فعالیت های تروریستی سفارت شوروی ، حفیظ الله امین ، ببرک کارمل وهم چنین قیام ثور به همکاری وتحریک پشت پرده شوروی قلمداد کرده اند . سخت دچار اشتباه می باشند . در این قیام نه پیلوتان شوروی نه افسران ومشاوران نظامی نه تحریک رهبری شوروی بطور قطع دخیل بوده است ... فقط در چنین احوال واوضاع سیاسی قضیه " ترور خونین خیبر " درجاده مقابل مطبعه دولتی درحوالی ساعت 9 شب 28 حمل 1357 اتفاق افتاد وقائلین ناشناخته تاهمین امروز شناخته نشد " یعنی قتل به همین سادگی اتفاق افتاد ؟ اگر دولت و پولیس قصد ترور را داشت ودقیقا میدانست که خیبر در کجا است وجلسه در کدام ساعت ختم میشود . دقیقا که اعضای بیروی سیاسی را همه در جلسه دستگیر می نمود که بهترین سند برای طرح کودتا بود دقیقا مشخص است که به استثنای سفارت شوروی و بیروی سیاسی حزب هیچ کس از شروع وختم جلسه خبری نداشته ونظر به اختلافاتی که بین خیبر و کارمل از یکسو و از سوی دیگر بین خیبر وامین بوده است . نقشه ترور توسط کارمل وامین به همکاری سفارت روس کشیده شده است چنانچه پنجشیری در صفحه 58-59 همین کتاب مینویسد : " در این روزها درباره اختلاف نظر شدید ببرک کارمل وخیبر ودید وبازدید های خیبر ولایق با داکتر حسن شرق ونورمحمد تره کی نیز افواهاات وسخنان شنیده می شود. از نزدیکی تره کی وخیبر هم ببرک کارمل وهم حفیظ

الله امین به درجه های متفاوتی مشوش بودند ... به گفته بارق شفیعی ،  
وسلیمان لایق در همان روز پیام تهدید آمیز ببرک کارمل بوسیله نوراحمدنور ،  
نیز به خیبر ابلاغ گردیده بود تا از مشی انحلال طلبانه خودصرف نظر کند "  
بیان این مطلب دیگر نیازی به تحقیق ، سارنوالی و محکمه ندارد . هر طفل  
دبستانی حالا می فهمد که ترور خیبر توسط کی صورت گرفته است . جنرال  
غنی صافی ( جنرال عمرزی ) در صفحه 3 کتاب شب های کابل می نویسد :  
" حزب دموکراتیک خلق افغانستان که مسئولیت قتل اورا ( خیبر ) بدوش  
دولت گذاشته بود ، در زمان قدرت سیاسی اش که اندکی بعد از مرگ او  
تصاحب گردیده بود در راه دریافت فاعلین آن کدام اقدامی نکرد . هیچوقت  
سالگرد مرگش در زمان تره کی ، امین وکارمل تجلیل نگردید . حتی در اعمار  
وتزئین مقبره اش هم کدام اقدامی صورت نگرفت . حزب د . خ . ا که از  
مرگ او بهره سیاسی عظیمی بدست آورده بود . در روز اول جنازه و مراسم  
تدفین آن اشک تمساح می ریختند وقاتلین آنرا از حکومت وقت مطالبه می  
کردند ، ولی یکماه بعد که خود شان حکومت را تشکیل دادند حتی نام اورا هم  
بزبان نیاوردند . قتل او تا امروز مرموز مانده است " . حال بگذار که آقای  
پنجشیری بگوید " مورخانیکه مرگ خیبر را منوط به فعالیت های  
تروریستی سفارت شوروی ، حفیظ الله امین ، ببرک کارمل میدانند سخت  
دچار اشتباه اند " این بیانگر خود فروختگی ووابستگی پنجشیری نسبت به  
شوری ها هست ، که هیچگاه حاضر نیست یک کلمه هم خلاف منافع شان  
سخن بگوید وبخاطر حفظ منافع اربابش ، حفیظ الله امین وکارمل را نیز از  
قتل خیبر برائت میدهد .

مراسم تشییع جنازه وسخنرانی های اعضای حزب داود را متوجه ساخت که  
روس ها طرح ونقشه ای دارند لذا تصمیم به دستگیری کدر های رهبری "  
حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نمود . این حرکت وی سقوطش را تسریع  
نمود وروس ها برای نجات رهبران حزب کودتا را به جلو انداخته دست  
اندرکار کودتا شدند . یعنی در ظرف 24 ساعت 2 کودتا صورت گرفت  
اولی توسط داود علیه روس ودارودسته اش ودومی توسط روس وسقوط رژیم .

پنجشیری نیز غیر مستقیم نقش روس ها را در کودتای 7 ثور 1357 تأیید می نماید او می نویسد : " وحدت غیر پیش بینی هر فرکسیون ح . د . خ . ا سردار داود رهبر " حزب انقلاب ملی " محافل حاکمه اشرافی ، سازمان های رنگارنگ واپسگرا همچنان محافل واپسگرا منطقه را پیش از هر وقت و زمان دیگر وحشی ، تلافی جوی ، خشمگین و عمیقا متعجب ساخت . اما به برکت همبستگی برادرانه انترناسیونالیستی و وحدت سیاسی سازمان ورهبری در درون حزب د . خ . ا تمام تلاش های جنون آمیز و توطئه های ریشه دار رهبران " انقلاب ملی " و گماشتگان آشکار و پنهان استکبار جهانی در این سازمان های پوشالی کاملا به موقع کشف و با خلاقیت و انعطاف اصولی ، خنثی و نقش بر آب شد " ( 102 ) موضوع فوق بیانگر آنست که حتی آقای پنجشیری معتقد به وحدت هر دو فرکسیون نبوده ، زیرا از " وحدت غیر پیش بینی هر دو فرکسیون ح . د . خ . ا " صحبت می نماید . یقینا همانطور بود اگر خواست روسها نمی بود این وحدت هیچگاه بوجود نمی آمد و همانطور هم از هم پاشید و ثانیاً کودتای 7 ثور به پیروزی نمی رسید . چنانچه پنجشیری معترف است که " به برکت همبستگی برادران انترناسیونالیستی " یعنی به برکت روس ها رهبران حزب و بقیه اعضای آن از محاکمه رژیم داود خان نجات یافتند ، این حرکت و عملکرد روس ها به جا و به " موقع " انجام شد " توطئه های دشمن را نقش بر آب کرد " یعنی کودتای 7 ثور رابه پیروزی رساند . پنجشیری در صفحه 34 جلد دوم ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان می نویسد : " تحلیل گران و مورخانیکه ح . د . خ . ا را متهم به کودتا علیه سردار محمد داود مینمایند ، معلوم است که از تاریخ نوین کشور چیزی نمی دانند و با جعل تاریخ و مغشوش کردن حقایق خاک را به چشمان تیز بین توده می پاشند " در نقل بالا یک حقیقت نهفته است و آن اینکه " حز ب دموکراتیک خلق افغانستان " علیه رژیم داود کودتا نکرد ، بلکه روس ها کودتا نموده و نمایندگان فکری - سیاسی خویش را نجات دادند . در صورتیکه هدف نویسنده که هیچگاه نخواسته " تاریخ جعل و حقایق را مغشوش ( ! ) " کند این مسئله نیست ، بلکه هدفش از " انقلاب ثور " است نه کودتای ثور . چنانچه بارها این را تکرار

نمودند و حتی تمام دیوار ها با شعارهای " انقلاب ثور " مزین شده بود و آنها هرگز حاضر نبوده و نیستند که به نقش روس ها در کودتا چیزی نوشته و یا بگویند . آیا کودتا را انقلاب نامیدن " خاک پاشیدن به چشمان تیزبین توده ها " نیست ؟ از آقای پنجشیری مورخ ، تحلیلگر ( ! ) و کسی که " تاریخ نوین " کشور را بخوبی میداند (!) سوال می کنم که آیا تفاوت میان کودتا ، قیام و انقلاب را میداند ؟ اگر جواب مثبت است ، خود بیانگر آنست که آگاهانه " با جعل تاریخ و مغشوش کردن حقایق خاک به چشمان تیز بین توده ها " می باشد و اگر جواب منفی است پس چیزی از " تاریخ نوین کشور " نمی داند . چنانچه آقای نویسنده و تاریخ نگار ( ! ) در صفحه 90 جلد دوم کتابش می نویسد که " ببرک کارمل ، بااضطراب فراوان می گفت : درست است که قوای 4 زره دار و قوای هوایی مصممانه و قاطعانه از قیام پشتیبانی و دفاع میکنند . اما نقش تعیین کننده را در هر جنگ و انقلاب نیروی پیاده و توده های مسلح دارند . از آنجا که نیروهای پیاده به انقلاب نپیوسته اند ، قیام مسلحانه ، یک قمار خطرناک و ماجراجویانه است " . در اینجا نویسنده نقل کارمل را به این خاطر یاد آوری نکرده که کارمل صحیح می گفت " انقلاب کار توده ها است " بلکه به این خاطر آورده است که نشان دهد ، کارمل ترسو بود و فرکسیون خلق با " انقلاب ثور " همنا بودند . درحالیکه ببرک بیچاره نمی دانست که کودتا از طرف روسها رهبری میشود نه تنها کارمل ، بلکه رهبران خلقی ها بشمول نویسنده در ابتدا که از زندان توسط عمرزی آزاد میشوند موافق نیستند و آنرا " توطئه دیگر " علیه خود می خوانند . آقای پنجشیری میخواهد قضیه را طوری وانمود کند که فرکسیون " خلق " تحت رهبری نور محمد تره کی آگاهانه در کودتا سهیم بوده و آنرا رهبری می نمودند ، و هیچ تشویش و نگرانی هم نداشتند و تنها ببرک کارمل از قضیه بی اطلاع بوده و بدین سبب مشوش و نگران بود و اعتقاد به پیروزی کودتا نداشت . درحالیکه قضیه این طور نیست و ده ماه قبل از کودتای 7 ثور طبق خواست روس ها در داخل سفارت روس هر دوجناح بتاريخ 12 سرطان 1356 به وحدت رسیدند و سند وحدت را در داخل سفارت امضا نمودند ، از آن به بعد هر فیصله و تصمیمی که در بیروی سیاسی حزب گرفته می شد ، پرچمی ها



نیز حضور داشتند . همانطوریکه ببرک میدانست که درزمینه کودتا هیچ تصمیم و فیصله ای صورت نگرفته ، تره کی هم می فهمید که این حرکت فیصله حزب نیست . تشویش و نگرانی کارمل از این بابت بود که نمی دانست کی این حرکت را آغاز کرده و از کجا آغاز شده است به همان طریق تره کی و تمام کدرهای رهبری فرکسیون خلق به شمول شخص پنجشیری نیز از این ماجرا خبری نداشت . فقط حفیظ الله امین که در همان شب دستگیری که از طرف جنرال غنی صافی ( عمر زی ) که برایش اجازه داده شده بود تا صبح به خانه اش بماند توانست نظامیان خلقی را به روسها معرفی کند و فقط او می توانست حدس بزند که نظامیان " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " تحت رهبری مشاورین نظامی روس این حرکت را برای نجات شان آغاز نموده اند . لذا تمامی کدر های رهبری چه آنهایی که زندانی بودند و چه آنهای که مخفی شده بودند از شروع الی ختم کودتا از چون و چرای کودتا خبر نداشته و به همین سبب در تشویش و نگرانی بسر می بردند . حال در این زمینه به بینیم که عمر زی درباره رهبری رهبران " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و بی خبری شان از کودتا چی میگوید . عمرزی یکی از اعضای برجسته فرکسیون پرچم در صفحه 38 کتاب شب های کابل می نویسد : " زمانیکه الچک های دست بند نورمحمد تره کی را باز نمودم تا این لحظه تره کی نمیدانست که چه واقع شده ، برایش تبریک گفتم تعجب کنان بطرفم نگاه میکرد . یوسف سحر و سید رحیم که در پهلویم ایستاده بودند با تره کی کدام شناخت رویارویی قبل نداشتند . برایش گفتم پیروزی انقلاب را به شما تبریک میگویم شما آزاد هستید گفت چه می شنوم انقلاب ؟ کدام انقلاب ؟ این فیر های انقلاب است ؟ شاید توطئه دیگری در میان باشد - گفتم بلی این فیر های انقلاب است . گفت انقلاب از طرف کی واز کجا آغاز شد ؟ ... تره کی و ببرک از کودتا و قیام مسلحانه 7 ثور اطلاع و آگاهی نداشتند وقتی برایشان از پیروزی انقلاب تبریک می گفتم باور نمی کردند . بی خبری و چهره های حیرت انگیز منشی اول و دوم حزب از قیام مسلحانه و کودتا برای من هم سوال خلق نموده بود که این چگونه قیام خود سراسر است که رهبران حزب از آن اطلاعی ندارند ؟ " به همین علت بود که ببرک کارمل پیشنهاد نمود که "

رهبری حزب در همان آغاز قیام ثور ، پنهان شود . و مسئولیت مستقیم قیام را به عهده افسران نظامی بگذارند . او دو جای و محل را برای مخفی شدن رهبری سیاسی انقلاب مناسب دانست ، یکی منزل عبدالکریم عمر خیل ، پدر صمد ازهر ، در کارته ولی و دیگری قلعه پدري و کیل درقریه کمري بگرامی کابل ... رهبری سیاسی درحوالی ساعت 12 شب بصورت دستجمعی توسط وسایط زرهی به قرار گاه قوای هوایی در " محل چنار " انتقال یافت " ) پنجشیری - ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان جلد دوم صفحات ( 91 - 92 )

گرچه پنجشیری میگوید که رهبری نظامی کودتا ( قادر ، وطنجار و مزدوریار ) به مخفی شدن رهبران مخالف بودند ، با آنهم رهبران شبانه از را دیو افغانستان به محل امن انتقال می یابند. بعد از اینکه رهبری حزب بعد از رهایی به رادیو کابل انتقال می یابند. و در آنجا کارمل پیشنهاد می کند که مسئولیت بدوش نظامیان گذاشته شود. این بدان علت است که کارمل می داند که از ایشان کاری ساخته نیست و هر کسی که این حرکت را آغاز کرده باید مسئولیت بگیرد و از طرف دیگر کارمل و کد رهای رهبری حزب چندان خوشبین به موفقیت کودتا نبودند و فقط می خواستند در صورت شکست جان خویش را نجات داده و شاخه نظامی را گوشت دم توپ سازند.

آقای پنجشیری می خواهد که با وارونه جلوه دادن حقایق خود و امثال خود را تبرئه کند و از محاکمه تاریخ نجات دهد ، غافل از اینکه اعمال و کردار خائنه کدر های رهبری شان ، خیانت به انقلاب و سوسیالیزم بود و تاریخ محکومیت شانرا در دفتر تاریخ کشور ثبت نموده ، هر قدر که بخواهد پوزه خود را مانند توله سگ کور به هر طرف بمالد چیزی گیرش نمی آید.

آنهاییکه دست شان به خون مردم آلوده نگر دیده باشد می توانند با تحلیل و بیان واقعیت ها ، گذشته خویش را به نقد کشیده و از انحرافات بریده و عملا ثابت سازند که در راه منافع طبقه کارگر گام بر می دارند ، می توانند که خود را از این محکومیت نجات دهند . و اگر خواسته باشند مانند پنجشیری ، کشتند ...

انحرافات ایدئولوژیکی خود را ایدئولوژی مترقی ، سوسیالستی و حامی منافع طبقه کارگر و اعمال خائنانه و کشتار جمعی را عملکرد انقلابی و سوسیالستی جابزنند هرگز از محکومیت تاریخ نجات نخواهند یافت .

در اینجا به خوبی مشاهده می شود که آقای اکادمیسین (!) چقدر واقعیات را تحریف نموده و حاضر نیست که یک کلمه در مورد نقش روس ها در کودتا سخن بگوید. در حالیکه اکادمیسین به خوبی می داند که روسیه دیگر یک کشور سوسیالستی نبوده بلکه یک کشور امپریالستی است ، اما هنوز از آن بنام کشور سوسیالستی نام می گیرد. این بهترین خدمت به امپریالیزم لجام گسیخته برای ضربه زدن به سوسیالیزم و کمونیزم می باشد. چنانچه تمام جنایات کدر های رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را تاکنون به پای سوسیالیزم و کمونیزم محاسبه می نمایند.

سیاستمدارانی که در زیر نقاب مارکسیزم - لنینیزم لمیده و کمر خدمت به امپریالیزم بسته اند باید که به مردم و نسل جوان کشور معرفی شوند تا به خوبی بدانند که اینها مارکسیست نبوده ، بلکه رویونیستهای تمام عیار اند که برای بدنام کردن مارکسیزم زیر لوای آن خزیده اند و آنرا از درون مورد ضربت قرار می دهند. حزب کمونیست انقلابی امریکا زمانیکه م.ل.م بود مارکسیزم و تحریف کنندگان آن یعنی رویونیزم را چه خوب تحلیل می نمود: " مارکسیزم مبنای اقتصاد سیاسی است - بینش واقعا علمی که در نقطه متضاد اقتصاد سیاسی بورژوائی است ، زیرا نظام سرمایه داری را بدین منظور تجزیه و تحلیل می کند. تا طبقه کارگر را در مبارزه انقلابی اش رهنمون شود. به همین جهت جای شگفتی نیست که از وقتی مارکس اولین بار نظریات خویش را تدوین کرد ، تاکنون مارکسیزم همواره موضوع جروبحت های حاد بازتابی از مبارزه طبقاتی جوامع بوده است و در آینده نیز ادامه خواهد داشت. بورژوازی مدام بدان تاخته است ، گاه به شیوه آشکار و گاه به شیوه مزورانه تر ، تحریف مارکسیزم و ارائه تفسیر های که ادعای مارکسیستی بودن دارند ، اما فاقد جوهر انقلابی مارکسیزم هستند و در واقع تقاله بی بو و خاصیت اصلاح طلبانه ای بیش نیستند و جز تبلور نظریات

بورژوائی و توهمات خرده بورژوائی نمی باشد " ( دیدگاه های اصلاح طلبانه و انقلابی درباره بحران سرمایه داری صفحات 6 - 7 )

به همین ترتیب اکادمیسن و تاریخ نگار حقیقی (!) یعنی تئوریسن رویونیست با جعل تاریخ خاک به چشم مردم می پاشد او می گوید : " به روز 8 ثور 1357 دوران امر و نهی ملاکان فنودالان ، دوران سیادت حکومت اشراف و به طور کلی دوران سیادت طبقات حاکمه فنودال و محاکمه رهبری کننده آن منسوخ اعلان می گردد " ( ظهور و زوال ... جلد دوم صفحه 93 - 94 ) درباره کودتای 26 سرطان نیز اکادمیسن همین مطالب را ارائه می نماید که " کودتای 26 سرطان پشت فنودالیزم را بلرزه در آورد " همانطوریکه کودتای 26 سرطان را رویونیست های وطنی " انقلاب ملی " نامیده به همان طریق کودتای سیاه 7 ثور را انقلاب جا می زنند و می گویند که " دوران امر و نهی ملاکان و فنودالان " سر رسیده و منهدم گردید. اما تجارب تاریخی تثبیت نمود ، علاوه بر اینکه " دوران امر و نهی ملاکان " منسوخ نگردید ، بلکه کوچکترین تغییری در زندگی دهقانان بوجود نیامد و آنها را بیشتر برده و مطیع فنودالان ساخت.

در عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتری مرتجعین برای فریب توده ها و طولانی ساختن عمر نکبت بار شان به اشکال مختلف ، چهره های مختلف و لباس مختلف بر آمد می کنند. چیزیکه بیان کننده مطلب است همانا ماهیت طبقاتی و مضمون اقتصادی آن می باشد ، این مطلب است که تعیین می کند دولت نماینده چه طبقه است.

رژیم کودتای 7 ثور با همان ماهیت طبقاتی رژیم های گذشته حسب خواست و منافع سوسیال امپریالیزم به قدرت سیاسی تکیه زد منتها با تفاوت اینکه افغانستان را از بعد اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی کاملاً وابسته به روس ساخت و در جهت تامین منافع بورژوا بیروکرات و فنودال بیروکرات وابسته به روس حرکت نمود. چنانچه زمانی مثل داود خان به بن بست خورد از موقعیت وابستگی عام و تام به سوسیال امپریالیزم عقب نشینی نمود و " حزب

دموکراتیک خلق افغانستان " را به " حزب وطن " و در آخرین تحلیل فاتحه " انقلاب ثور " را به یکبارگی خواند.

اینقدر که آقای پنجشیری به " انقلاب ثور " می نازد و میگوید که آنرا " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " رهبری مینمود و روس ها در آن دست نداشتند ، با آنهم بصورت غیر مستقیم صحت و سقم گفته عمر زی را درباره بی خبری رهبران از کودتا تأیید میکند . پنجشیری در صفحه 89 جلد دوم ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان می نویسد : " از همان آغاز قیام و انتقال هیئت رهبری به رادیو افغانستان ، دوگرایش مخالف و مختلف و دوبرخورد جداگانه در سطح رهبری به وضوح کامل آشکار بود . نورمحمد تره کی و طرفدارانش به پیروزی قیام و تصرف قدرت سیاسی توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شکست حتمی دولت سردار محمد داود اعتقاد تزلزل ناپذیر داشتند ... اما در چهره ببرک کارمل از همان لحظه " نخستین قیام تشویش " نگرانی و اضطراب عمیق خوانده میشد کارمل قیام مسلحانه را بدون محاسبه قوا و یک ما جراجویی محض میدانست . او با تشویش فراوان به این باور بود که 64 زنجیر تانگ در مقابل اردوی منظم و وفادار به سردار محمد داود ، سردار غلام حیدر و جنرال های کهنه کار و با تجربه ، هیچ کاری را از پیش برده نخواهد توانست . سازمان نظامی ح . د . خ . ا به شکست خونین مواجه ، سرکوب و محکوم تاریخ خواهد شد " . نقل فوق مهر تائید را به گفته جنرال عمر زی می زند . گرچه آقای پنجشیری در بعضی جا ها نقل از کتاب شب های کابل می آورد . اما با سکوت گفته ای عمر زی را درباره عدم اطلاع رهبران از کودتا تأیید مینماید . طبق گفته جنرال عمر زی اصلا رهبران ح . د . خ . ا از کودتای 7 ثور اطلاعی نداشتند چنانچه زمانیکه جنرال عمر زی برای شان میگوید که شما آزاد هستید و " انقلاب " را برای شان تیریک میگوید . تره کی برایش میگوید این " دسیسه دیگری " است . همانطوریکه از کودتا رهبران اطلاعی نداشتند به همانگونه نمی دانستند که باید به کجا بروند و یا کجا میروند . تا اینکه برای شان ابلاغ میگردد که باید به رادیو کابل بروید . بعد از این ابلاغ برای

اعضای رهبری تشویش و نگرانی بوجود میآید. طوریکه به صراحت گفتند که " قیام مسلحانه بدون محاسبه ما جراجویی است " این گفته به خوبی بیان کننده آنست که هیچ گاه ح. د. خ. از کودتای ثور اطلاعی نداشتند و به همانگونه محاسبه ای هم در دست شان نبود، بلکه این محاسبه در دست روس ها بود و کودتا را رهنمایی می کردند، آن اعضای حزب که در کودتا شرکت داشتند طبق دستوری که به ایشان داده میشد عمل می کردند اما کدرهای رهبری نمی دانستند که چه کنند و عواقب شان چه خواهد شد به همین ملحوظ تشویش و نگرانی به ایشان مستولی گردیده بود و خوف از " شکست خونین و سرکوب " داشتند و هرآن لحظه خواهان مخفی شدن رهبری حزب بودند. اما با داران شان تصمیمی که گرفته بودند قاطع عمل کردند و آنها را از مهلکه نجات دادند.

بنا بگفته آقای پنجشیری از همان ابتدای کودتای 7 ثور تزلزل و ناپایداری در دستگاه رهبری حزب وجود داشته چنانچه آقای کارمل " ترجیح میداد تا حزب د. خ. ا. از قبول مسئولیت قیام مسلحانه " شانه خالی کند و " مسئولیت مستقیم قیام را به عهده افسران نظامی بگذارد " طرح موضوع به هر حال روی تره کی اثر گذاشت " به هر حال تره کی به هر دلیلی که بود از سخنرانی رادیویی و اعلان قیام منصرف شد " مراجعه شود به صفحات 87 و 91 جلد دوم ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان. دلیل انصراف تره کی را پنجشیری به خوبی می دانست که همانا عدم اطلاع شان از کودتا بود.

هرگاه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با این تزلزل و ناپایداری اگر رهبری کودتا را در دست می داشت به یقین کامل که به شکست می انجامید. در حالت جنگ، یک اشتباه سبب شکست و ویرانی می شود چه رسد به اینکه در رهبری جنگ تزلزل و ناپایداری و خوف بوجود آید، در اینصورت هرگاه نیروی جنگی مقتدر بر نیروی دشمن هم قوی تر باشد، صفوفش درهم ریخته و گریزان می شود. تاریخ این را ثابت ساخته که برای فتح جنگ ها، قیام ها، کودتا ها، رهبری استوار و پایدار بکار است. چنانچه این موضوع را

درجنگ های " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " میتوان مشاهده نمود . تا زمانیکه شوروی از هم فرونریخته بود و در صفوف " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نیز تزلزل و ناپایداری بوجود نیامده بود ، توانست که لشکر کشی انگلیس مآبانه احزاب جهادی و حامیان I . S . I شانرا درهم شکند ، اما زمانیکه شوروی فرو پاشید حزب اعتماد و اعتقاد به پیروزی اش را از دست داد ، این تزلزل مرگ شانرا حتمی ساخت و هریک از اعضای حزبی با تمام نیرویش بطرف اقوام و برادران تنی جهادی شان شتافتند و به آستان بوسی آنها مشغول گردیدند و زنگ مرگ حزب را بصدا درآوردند . اگر در کودتای 7 ثور 1357 " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با این ناستواری و تزلزل رهبری را در دست میداشت به یقین کامل که در همان لحظه اول تار و مار می گردید و طبق گفته کارمل " به شکست خونین مواجه ، سرکوب و محکوم تاریخ " می شدند . گرچه روس ها آن ها را از شکست و سرکوب توسط کودتا نجات دادند ، ام از محکومیت تاریخ نجات پیدا نکردند ، بلکه یکعده از کدرهای رهبری از سرکوب خونین نیز نجات نیافتند و طبق خواست روس ها یکی پی دیگری از دست کدرهای حزبی سر به نیست گردیدند .

کشتمند تأیید میکند که کدرهای رهبری هیچ گاه از کودتای 7 ثور خبری نداشتند . او کسی است که حین دستگیری رهبران همراه نور احمد نورتوانسته بود مخفی شود . او در صفحات 329- 330 و 331 یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی خویش می نویسد : " در مخفیگاه ما در اندیشه بودیم که چه باید کرد و چگونه حزب بتواند به بقا و رشد خود در شرایط پیگرد سیاسی ادامه بدهد . ما همزمان به رادیو نیز گوش میدادیم و می خواستیم بدانیم که تبصره های پیرامون بازداشت های شب گذشته صورت میگیرد ... در هر حال ما گوش به آواز بودیم و هر چند دقیقه یی یکتن از رفقای مؤظف را برای کسب اطلاع به بیرون می فرستادیم . ساعت از یازده صبح گذشته بود که یکتن از رفقا به شتاب خویشان را به مخفیگاه ما رسانید و اطلاع داد که قیام نظامی به رهبری قوای چهارزرهدار پیرامون ارگ جمهوری و وزارت دفاع آغاز گردیده است ... در واقعیت امر ، هیچ گونه اطمینانی در آغاز

برای پیروزی قیام وجود نداشت . زیرا نخست قیام ناسنجیده و فاقد رهبری واحد بود . سپس محمد رفیع رئیس ارکان قوای چهار زره دار که یکتا از پرچمی های وفادار بود و از رهبری خویش دستوری دریافت نکرده بود " .

از نقل کثمتند به خوبی پیدا است که نه تنها رهبران حزب ، بلکه اعضای حزب هم از کودتا خبری نداشتند و نقش و رهبری کودتا بدست روس ها بود و فقط یک عده از نظامیان تحت رهبری شان در کودتا حرکت میکردند و بس . هرگاه تاریخ طولانی و مبارزات دلاورانه این مرز و بوم را ورق زنیم به این نتیجه میرسیم که از تاسیس جنبش مشروطیت در افغانستان تا کنون قریب صد سال میگذرد . در طول این مدت نیروهای ترقیخواه و ملی کشور بار ها زیر ضربات سنگین دولت های مرتجع و اربابان شان قرار گرفتند و همیشه پنجه های خون آلود شان گلوی نیروهای مترقی و انقلابی را فشرد و خواستند که این صدا ها را خاموش سازند و در هر جای که صدای آزادیخواهی بلند گردید با ارتش و زندان پاسخ دادند . اما نه کشتار جمعی نیروهای انقلابی ، ملی و وطنپرستان و نه هم زنجیر و زولانه نتوانست که جلو این سیل خروشان را بگیرد .

یکبار دیگر این پنجه های خون آلود صد بار قوی تر بطور وحشیانه بعد از کودتای 7 ثور 1357 از دامان " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " ( اعم ا ز فرکسیون خلق و پرچم ) سربلند نمود ، و نیروهای انقلابی ، ملی و دموکرات را بکام مرگ کشاند . " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با این خیال خام که با کشتن و زندانی نمودن مائونیست ها و دیگر نیروهای انقلابی و ملی میتواند که صدای آزادیخواهی را خفه نموده و به عمر ننگین شان ادامه داده و این کشور و منافع ملی را در خدمت سوسیال امپریالیزم قرار دهد . به همین ترتیب باند خود فروخته احزاب جهادی در مقابل مائونیست ها عین رویه را انجام دادند و به سرکوب خونین شان پرداختند ، گرچه عمل کرد خائنانه و ارتجاعی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " از یکسو و انحرافات و راه گمی های نیروهای انقلابی از سوی دیگر زمینه ساز به مستعمره کشاندن دوباره افغانستان گردید . اما نیروهای انقلابی کشور در طول این سه دهه از تجارب



تلخ و شیرین پراتیک اجتماعی درس گرفته و سربلند و موفقانه راه خویش را باز یافتند و بر مبنای اصول م. ل. م. برنامه و اساسنامه خویش را تدوین نموده و در اول ماه می سال 1383 هجری شمسی اولین کنگره حزبی را دایر، برنامه و اساسنامه حزبی خویش را تصویب و " حزب کمونیست (مائویست) افغانستان" را با افتخار اعلام نمودند. به امپریالیست ها و نیروهای وابسته شان اعلام داشتند که وارثان حقیقی و ادامه دهندگان نیروهای انقلابی کشور هنوز زنده است، این پیش گامان نیروهای محرکه انقلاب دموکراتیک نوین اند. و با صدای رسا اعلام داشتند که هیچگاه با امپریالیست ها و وابستگان بومی شان سازش نخواهند کرد، زیرا نیروهای انقلابی با هیچ میهن فروشی و هیچ مرتجعی در یک صف قرار نمیگیرد و اعلام نمودند که یگانه راه رهایی کشور بیرون راندن نیروهای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست نشانده، از طریق برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) می باشد. و تا آخرین رمق به خاطر رهایی زحمتکشان از قید اسارت و بردگی به پیش خواهیم رفت. بر گردیم به کودتای 7 ثور و پیامد های شوم آن.

هنوز دوسه هفته از کودتای 7 ثور نگذشته بود که دستگیری و زندانی نمودن نیروهای انقلابی در افغانستان شروع شد و در عرض 5 ماه زندان های افغانستان از نیروهای کمونیست و غیر کمونیست پر شد و بعد از واقعه 24 حوت هرات سال 1357، تمام نیروهای سیاسی و بخصوص انقلابیونی که زنده مانده بودند بطور دستجمعی بقتل رسیدند. چنانچه بعد از قتل تره کی لست طویل چندین هزار نفری به دروازه زندان پلچرخ کابل زده شد که همه شان بقتل رسیده بودند. این قتل و کشتار های جمعی باز هم در همانجا متوقف نشد، بلکه به همین روندش ادامه داد. ما باید این جنایات بزرگ را به بخشی از آگاهی توده ها و بخصوص نسل جوان امروزی که هیچ اطلاعی از این جنایت ندارند، تبدیل کنیم و شناخت شانرا از دشمنی عمیق این رژیم با انقلابیون و توده های تحت ستم بالا برده و ماهیت طبقاتی شان را افشاء سازیم.

جنایتکارانی که دیروز بر مسند قدرت تیکه زده بودند ، دستگیری ، شکنجه و اعدام ها ، بی خانمانی و ویرانی فراوان به بار آوردند . امروز نیز زیر بیرق اشغالگران امریکا برای خوش خدمتی خزیده اند . یکی از آن جمله جنایتکاران ، آقای گلاب زوی است که در آن وقت وزیر داخله کشور بود و قتل تمامی زندانیان سیاسی مستقیماً بدوش اوست . برای قتل و کشتار نیروهای انقلابی و توده های تحت ستم باندهای جهادی دست کم از برادران تنی خود مانند گلاب زوی ها ، کارمل ها ، امین ها ، سروری ها و تره کی ها نداشته و ندارند . این قتل عام ها ماهیت طبقاتی دولتی را به نمایش میگذارد که برای حفظ قدرت سیاسی اش از هیچگونه جنایتی دریغ نکرد . این رژیم در واقع یک شکل خاص از ایدئولوژی طبقات استنمارگر بود که مختصات و سببیت های خاص خود را داشت . در واقع رژیم " جمهوری دموکراتیک خلق " نماینده بورژوا بیروکرات وابسته به سوسیال امپریالیزم روس بود . ترکیب این رژیم با وابستگی هایش به سوسیال امپریالیزم عجیب معجون وحشتناکی بوجود آمد . این رژیم مانند مار افعی تا جای که توانست هرکس را بلعید .

به جرات میتوان گفت که جنایات هولناکی از اوایل سال 1357 شروع شد . یکی از هولناک ترین جنایات های طبقات ارتجاعی که نقاب خلق را به چهره زده بودند ، قتل عام نیروهای انقلابی و توده های زیر ستم می باشد . درحالیکه رژیم ستم شاهی و خاندانش نظر به ماهیت ارتجاعی طبقاتی اش مرتکب چنین جنایت هولناک علیه انقلابیون نگردید . گر چه زمان بقدرت رسیدن نادر خان یکعده از عناصر دموکرات و ضد امپریالیزم انگلیس را به قتل رساند و یا حین قتل نادر ، هاشم برادر نادر خان علاوه بر کشتن عبدالخالق تمامی اعضای فامیلش را به قتل رساند که این جنایت سبعانه در تاریخ افغانستان به ثبت رسیده ، اما دامنه و وسعت این جنایت هیچگاهی به وسعت و گستردگی جنایات حاکمان ارتجاعی خلقی ، پرچمی و اخوانی ها نرسیده و نمی رسد .

زندانی ، اعدام شکنجه و کشتار انقلابیون و مخالفین بخشی از اعمال دیکتاتوری توسط طبقات ارتجاعی علیه نیروهای انقلابی و توده های تحت ستم است که میخواهند جلو حرکت های زنده و اعتراضی شانرا بگیرند و آنها را به

برندگان مطیع و فرمانبردار تبدیل کنند . این را تاریخ به اثبات رسانده که هیچگاه اعمال دیکتاتوری سبعانه رژیم های ارتجاعی علاوه بر اینکه نتوانست جلو سیل خروشان خیزش های برحق توده های انقلابی را بگیرد ، بلکه خودشان را به پرتگاه نیستی سوق داده است .

همانطوریکه کودتای 26 سرطان 1352 به مثابه گام مهمی در جهت تقویت و تسلط سوسیال امپریالیزم و دست یابی مستقیم نوکران رویزیونیستی شان به قدرت بکار گرفته شد ، کودتای 7 ثور نیز پس از تمهیدات سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و نظامی تقریباً یک ربع قرن از سوی سوسیال امپریالیست های شوروی در افغانستان به راه افتاد .

رویزیونیست های خلقی و پرچمی با در دست گرفتن قدرت در هفت ثور 1357 کاملاً خود را در اختیار دولت سوسیال امپریالیزم شوروی قرار دادند و شروع به بستن قراردادها و امضای موافقتنامه ها با شوروی نمودند . چنانچه در ظرف 45 روز 13 قرارداد تخنیکی ، اقتصادی نظامی ، ترانسپورتی و بخصوص در زمینه ازدیاد و اعزام متخصصین شوروی به افغانستان بسته شد . بدتر از همه اینکه توافقنامه ایکه بین رژیم امانی و کشور سوسیالیستی شوروی در سال 1921 عقد گردیده بود که در آن صراحتاً از عدم مداخله هر یک از طرفین در امور داخلی قید گردیده توسط تره کی تغییر یافت و دست روس ها را برای تجاوز به افغانستان ( هر زمانیکه روس ها احساس کنند که منافع شان در خطر است ) باز گذاشت .

کودتای هفت ثور عمدتاً عکس العملی است از سوی امپریالیست ها و نوکران بومی شان در برابر جناح های وابسته به امپریالیزم غرب بود . کودتای هفت ثور تمامی نیروهای وابسته به غرب را از دستگاه دولتی بیرون ریخت و دست سوسیال امپریالیست ها را برای غارت منابع طبیعی و استعمار بیرحمانه توده ها باز گذاشت . از این جهت ناگذیر بود دست به سرکوب وحشیانه بزند و از استراتژی " حمله بهتر از دفاع است " استفاده نماید . چنانچه مدتی از حکمروایی رژیم مستبد نگذشته بود که در داخل تمام

وزارت خانه ها مراکز تحقیق و شکنجه بوجود آمد . مخالفین را شناسایی نموده ، دستگیر ، شکنجه و اعدام نمودند.

گرایش " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در سیاست داخلی در راستای ضدیت با نیروهای انقلابی ، ملی و دموکرات نضج و قوام یافت و درکشور بگونه فزاینده ای سیر ارتقایی به خود گرفت و به شکل جنون آمیزی به دستگیری و قتل عام نیروهای انقلابی و توده ها پرداخت و درسیاست خارجی برده و مطیع سوسیال امپریالیزم گردید . تمام امور اقتصادی ، سیاسی ، نظامی و فرهنگی را در اختیار و کنترل سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داد و جزء این هم نمی توانست بشود . چنانچه پنجشیری در مقاله " دو روز خونین تاریخ می نویسد : " پوزانوف سفیر کبیر شوروی نخستین سفیری بود که در روز 9 ثور 1357 در مرکز فرماندهی نظامی و سیاسی حضور یافت " . جنرال عظیمی نیز در مورد تقویت اردو از طرف شوروی چنین می ا نگارد : " در آن موقع ( ابتدای کودتای 7 ثور ) اردوی افغانستان دارای ده فرقه بود . تعداد پرسونل اردوی افغانستان را 145 هزار نفر تشکیل میداد . تعداد تانک ها 650 عراده ، ماشین های محاربوی 78 عراده ، زرهپوش ها 780 عراده ، و تعداد توپ ها 1920 ضرب ، قوای هوایی کشور دارای 150 بال طیاره محاربوی و ترانسپورتی ، 25 بال هلیکوپتر و سه صد کمپلیت راکت های دافع هوا بخاطر ستر نمودن حریم فضایی کشور بود .

در ماه جولای معامله 250 میلیون دالری خرید اری اسلحه بین کابل و مسکو امضاء شد و بزودی مشاورین نظامی اتحاد شوروی جهت بلند بردن کمیت و کیفیت اردوی افغانستان برای مقابله با جنگ داخلی و مخالفین کودتا به افغانستان سرازیر شدند تا سطح غند ها به کار گماریده شدند " ( اردو و سیاست صفحه 159 )

دیگر جای بحث بر سر اختیارات عام و تام روس ها و رهبری شان بر " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " باقی نمی ماند و مشخص می شود که دو روز بعد از قدرت گیری خلقی ، پرچمی ها فرماندهی نظامی و سیاسی به

روس ها واگذار میشود و روسها به تقویت نظامی اردو می پردازند و مستشاران روس به رهبری نظامی را کاملا در دست می گیرند . هنوز قدرت دولتی رویونیست ها در افغانستان تحکیم نیافته بود که اختلافات بر سر کرسی های دولتی بین فرکسیون " خلق " و پرچم بوجود می آید وزارت های دفاع ، خارجه ، داخله و امنیت مقرر می شوند . پنجشیری در مقاله " دوروز خونین تاریخ " در این باره می نویسد : " روز دهم ثور 1357 باز شورای انقلابی در قصر صدارت تشکیل جلسه کرد مانورهای سیاسی قدرت نمایی تلاش برای کسب مقامات کلیدی حکومت آغاز یافت در جریان این مبارزه از سوی فرکسیون خلق حفیظ الله امین و از سوی جناح پرچم ، ببرک کارمل وارد میدان شده بود . منطق اساسی حفیظ الله امین این بود که آغاز و انجام پیروزمندانه قیام توسط سازمان نظامی جناح خلق صورت گرفته است بنابراین پرچمداران حق ندارند و نباید در مقامات کلیدی حکومت از جمله وزارت دفاع ، خارجه ، داخله و امنیت مقرر شوند زیرا در قیام نه تنها اشتراک فعال نکرده اند بل مدافع سر سخت ، حاکمیت سردار محمد داود بوده اند ولی ببرک کارمل میگفت که با سازمان های افسری ما دستور قیام انتقال نیافته بود بنابر این نظامیان تقصیری ندارند ولی با آگاهی از سوی حزب همه سازمان های لشکری و کشوری ما در سراسر افغانستان از انقلاب دفاع میکنند " . در شرایطی که هر دو فرکسیون طبق پالیسی روس ها وحدت نموده و عمل کردند . اما بر سر قدرت هرکدام تلاش داشتند که بر مسند قدرت تکیه زده و به روس ها به اثبات برسانند که بهترین غلام گوش بفرمان می باشند . از ایشان چه توقعی دیگری جز وحشی گری و درنده خویی میتوان داشت .

\*\*\*\*\*

## اختلافات میان فرکسیون خلق و پرچم

قدرت گیری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " اختلافات میان هر دو فرکسیون بر سر چوکی های دولتی تبارز نمود و روز بروز این اختلافات شدید و شدید تر گردید . فرکسیون " خلق " خیلی ماهرانه توانست که ابتدا

یک‌کده از کدرهای رهبری را به عنوان سفیر به خارج روان کند و بعد به دستگیری و تصفیه دیگر کدرها و اعضای پرچم و بخصوص نظامیان به پردازد .

در ماه جوزا 1357 اختلافات میان خلقی ، پرچمی ها بر سر گرفتن قدرت چوکی های دولتی علنی می‌گردد . در اخیر ماه جوزا خلقی ها با اکثریت آرا تصمیم می‌گیرند که عده ای از رهبران پرچمی را به خارجه به عنوان سفیر تبعید نمایند و در ماه اسد ببرک کارمل به عنوان سفیر به چکوسلواکیا مقرر می‌شود و به تعقیب آنها راتب زاد به یوگوسلاوی ، محمود بریالی به پاکستان ، نوراحمد نور به ایالات متحده امریکا ، نجیب الله به ایران و عبدالوکیل به بریتانیا به عنوان سفیر مقرر می‌گردند . گرچه کارمل قبل از سفیر شدنش همراه تره کی با سفیر شوروی ملاقات نمود و عرض حال مینماید . از اختلافات هر دو فرکسیون و فشاریکه بر روی وی و دارودسته اش می‌آید به نزد سفیر شوروی شکایت میکند ، اما سفیر شوروی با بی‌اعتنایی پاسخ میدهد . طوریکه معلوم است که این هم خواست روس ها بوده تا پرچمی ها را به عنوان نیروهای ذخیره خویش در اختیار داشته باشند .

امپریالیست ها جهت چپاول و غارت کشورهای تحت سلطه به تربیه عمال گوش به فرمان جدیت به خرج میدهند و منافع شان را در آن می‌بینند که عوض یکی ، چندین نیرو در اختیار داشته باشند تا هر کدام را طبق شرایط مشخص و فرصت مناسب بر مسند قدرت برسانند . جنرال نبی عظیمی درباره اختلافات هر دو فرکسیون و بیرون شدن بی‌سر و صدای شان از کشور در صفحات 156 - 157 اردو و سیاست می‌نویسد : " وقتیکه اختلافات میان خلق و پرچم بالا گرفت در آن وقت من به صفت قوماندان فرقه 14 غزنی مصروف وظیفه بودم که به من زنگ آمد که مادرت مریض است . خانه رفتم که مادرم صحتمند است . در این زمان وکیل احمد معین وزارت خارجه رسید برایم گفت که وضع رفقای پرچمی خراب است در صورتیکه لازم بدانیم باید فرقه 14 را بطرف کابل حرکت داده و در رویا رویی با خلقی ها آماده باشید جواب مثبت دادم . منتظر بودم اما هیچ احوالی نرسید تا اینکه از طریق "

راديو خبر مقرری رفقا را به سفارت خانه شنیدم و چند روز بعد خبر رهسپارگردیدن بدون سرو صدای آنها را ، بخاطر اشغال نمودن وظایف شان ، گویا آنها در آخرین لحظات از تصمیم خویش مبنی بر مقاومت مسلحانه صرف نظر کرده بودند ، یا اینکه از طریق دوستان شوروی خویش متوجه عواقب این اقدام گردیده بودند " از اینکه پرچمی ها از رویا رویی نظامی با خلقی ها منصرف شدند فقط مصلحت و مشوره " دوستان شوروی " شان بوده که به عنوان نیروی ذخیره ، زمینه ساز اشغال کشور توسط قوای روسی گردید . از این به بعد تصفیه پرچمی ها از دستگاه اداری و نظامی شروع میشود و یکعهده ( عبدالقادر ، میرعلی اکبر ، شاهپور احمد زی ، جنرال رفیع ، سلطانعلی کشتمند و طاهر بدخشی ) به جرم کودتا دستگیر و زندانی گردیدند و به اثر شکنجه از ایشان اعتراف گرفته می شود . پنجشیری هم در این زمینه در صفحه 137 ظهور و زوال ... نیز اشاره ای دارد ، اما از اعدام ها و شکنجه ها چیزی نمی گوید و هم چنین از اعمال وحشیانه رژیم فاشیست کودتای 7 ثور علیه نیروهای انقلابی و توده های ستمدیده نیز چیزی به زبان نمی آورد .

این دارودسته میهن فروش که نتوانستند خود را تحمل کنند ، هر کدام که در مسند قدرت رسیدند یکعهده از مخالفین فرکسیون خویش را به جوخه اعدام سپردند . لذا از ایشان نمیتوان جز در نده خوبی و وحشیگری چیز دیگری انتظار داشت . امروز گورهای دستجمعی بیانگر جنایات وحشیانه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و به تعقیب آن " جمهوری اسلامی افغانستان " در دوره جهادی ها و طالبان است .

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " از همان روز های حاکمیت شان فهرست های کشتار نیروهای انقلابی ، ملی و دموکرات را تهیه نموده بودند ، همانطوریکه این لست سیاه را در زمان رژیم جمهوری داود خان ترتیب نموده و بدسترس داود خان قرار دادند که توسط این لست یکعهده از شعله یی ها بزدان افتادند ، اما تحقق کشتار بیرحمانه از همان ابتدای قدرت سیاسی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در افغانستان پیاده گردید . کشتمند نیز به

این لست وزندانی نمودن شخصیت های سیاسی معترف است . او در صفحه 374 یاد داشت های سیاسی و رویداد های تاریخی می نگارد : " بر پایه این سیاست ترور و اختناق بر اساس فهرست های موجود و اطلاعات جواسیس ، پیگرد خشن شخصیت های سیاسی دورانهای پیشین به زودی آغاز گردید و دامنه آن هر روز وسعت می یافت " . گرچه کشتنمند در این جا به " سیاست ترور و اختناق " کودتای 7 ثور معترف است اما در زمینه دستگیری و کشتار شعله یی ها با رژیم موافق است به همان نسبت در این زمینه نمی خواهد چیزی بنویسد و یا بگوید . هرگاه زبان بگشاید جز دروغ و اتهام بستن به شعله یی ها کار دیگری نمی کند . او در صفحه 197 یاد داشت های سیاسی و رویداد های تاریخ می نویسد : " شعله جاوید ارگان نشراتی حزب دموکراتیک نوین بود و از مواضع مائوئیستی و رادیکالیزم چپ به نشرات می پرداخت . علم مبارزه علیه تمامی نیروهای چپ و راست و میانه و علیه تمام جریانات و کشور ها را بر افراشت و علیه نهضت دموکراتیک به تحریکات پرداخت ... " اصلا در افغانستان حزبی بنام " حزب دموکراتیک نوین " وجود نداشته و ندارد و شعله یی ها هیچ گاه برای ایجاد حزب کوشش نکرده و حزبی نساختند ، این بزرگترین نواقص کار سیاسی - تشکیلاتی شان در آن زمان محسوب می شود . در آن زمان سازمانی بنام " سازمان جوانان مترقی " وجود داشت که اکثریت قریب به اتفاق شعله یی ها به شمول انجینیر عثمان ... از آن اطلاعی نداشتند . این هم نقیصه دیگر این جریان بود . جای تعجب است ، فردیکه از کدرهای سیاسی یک حزب سیاسی است ، هیچ اطلاعی درباره جریانات و احزاب سیاسی کشور خود ندارد و صاف و پوست کنده دروغ میگوید ، یک جریان سیاسی را حزب سیاسی می خواند و بر این اساس لست سیاه جور می گردد و بقتل عام شان پرداخته می شود . این دیگر کاملا جای شرم است که یک نویسنده و یکی از رهبران یک حزب سیاسی درباره یک نیروی سیاسی دروغ گفته و اتهامات ناروا به آن می بندد . از نوشته های آقای کشتنمند مشخص میشود که حتی یک مرتبه هم یکی از شماره های شعله جاوید را ورق نزده ، زیرا اگر ورق میزد و می خواند دقیقا میدانست که شعله جاوید ارگان نشراتی " حزب دموکراتیک نوین " نبوده ، بلکه شعله جاوید مربوط



به جریان دموکراتیک نوین بوده وارگان نشراتی یک جریان بود . از آن مهمتر اتهام بستند به شعله جاوید است که میگوید " علم مبارزه علیه تمام نیروهای چپ و راست و میانه و علیه تمام جریانات کشور ها برافراشت " هرگاه شعله جاوید در آن ایام را ورق زدید بصورت آشکارا هویدا می شود که هیچ گاه لبه تیز مبارزه اش علیه هیچ نیروی چپ و میانه نبوده ، بلکه لبه تیز مبارزاتش علیه سوسیال امپریالیزم روس و نوکران بومی اش یعنی رویزیونیست های خلق و پرچم و هم چنین امپریالیزم امریکا و نوکران بومی آن (اخوان المسلمین ) بود . این مبارزات را بصورت جدی و اصولی به پیش برد . حال آقای کشتمند می خواهد حزیش را چپ و رهبران خود فروخته اش را کمونیست بنامد . در اینجا مارا به یاد یک ضرب المثل افغانی می اندازد . میگویند وقتی یک تعداد مارها را گرفته از یکجا به جای انتقال میدادند در وسط راه مار مولک سرش را بلند نمود و گفت " ما ماران را کجا می برند " . آقای کشتمند می خواهد بر خود و حزیش به چسپ چپی زده و کشور سوسیال امپریالیزم شوروی را یک کشور سوسیالیستی جا زند . کشتمند از یکطرف می نویسد که شعله جاوید " از مواضع مائوئیستی " حرکت میکرد و از سوی دیگر مینویسد که " علیه تمام جریانات و کشورها علم مبارزه را " بلند نمود . و " علیه نهضت دموکراتیک به تحریکات " می پرداخت . اگر یک مرتبه شعله جاوید را آقای کشتمند می خواند دقیقا میدانست که شعله یی ها هیچگاه علیه کشورهای سوسیالیستی " علم مبارزه را بلند " نکرده بودند ، بلکه آنها را مورد تائید قرار میدادند و هم چنین در تمامی نوشته هایش از نهضت ها و جنبش های آزادیبخش درآسیا ، افریقا و امریکای لاتین بدفاع برخاسته و ازین جنبش ها پشتیبانی کامل خود را اعلام نموده بودند . اما در ضمن خیانت رویزیونیست های روس را علیه جنبش های آزادیبخش بطور دقیق و همه جانبه فاش نمودند . چنانچه نتایج این خیانت امروز بر هیچکس پوشیده نمانده که تمامی جنبش های آزادیبخش را رویزیونیزم روسی به سمت سرمایه داری کشاند وزیر بال و پر امپریالیزم جای داد . نمونه بارز آن " سازمان آزادیبخش فلسطین " ، کوبا ، ویتنام ، کره شمالی ... می باشد که کاملاً در جهت منافع امپریالیزم و صهیونیزم گام بر میدارند .

به نظر نویسنده، شوروی رویزیونیستی تمام جهان بود به همین مناسبت کشتمند میگوید که شعله‌ی‌ها " علم مبارزه علیه تمام جهان " بر افراشت . یک نویسنده هرگاه ذره شرافت وجدانی داشته باشد ، هیچگاه به دروغ متوسل نشده و به لجن پراگنی نمی‌پردازد ، حد اقل ذره زحمت به خود داده نظر مخالفین را شنیده و خواننده و آنرا مرود تجزیه و تحلیل قرار میدهد و بعدا بطور علمی درباره نظرات موضع گیری مینماید نه اینکه بصورت تخیلی مطابق به ذهن خویش چیزی بنویسد که اصلا در جامعه قابل تطبیق نبوده نیست . اینها آنقدر کور ذهن و متعصب هستند که حتی حاضر نیستند به جز آنچه از طرف رویزیونیست های شوروی به آنها دیکته شده چیز دیگری را مطالعه نمایند . علاوه بر اینکه شعله جاوید را مطالعه نکرده اند ، بلکه مشخص میگردد که در طول عمر خود حتی یکی از آثار استالین و مائوتسه دون را مطالعه نکرده اند . زیرا کسی که درباره جریانات و احزاب سیاسی کشوری چیزی نداند ، و فرقی بین یک جریان سیاسی و حزب سیاسی را نکند ، هیچگاه در رابطه دیگر کشور ها و آثار شان به خصوص که مخالف ایدئولوژی شان باشد چیزی مطالعه ننموده و چیزی هم نمی‌داند . اینها همه غلامان گوش بفرمان روس ها بودند ، آنچه که از طرف روسیه به ایشان دیکته می‌شد فقط همان را قبول داشته و مورد مطالعه قرار میدادند و بس .

نه تنها " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بلکه حزب توده ایران نیز حسب منافع سوسیال امپریالیزم روس مبارزات سیاسی شانرا تنظیم می نمودند . تازمانیکه روسیه به شاه ایران و داود خان علاقه نشان میداد و منافعش را در وجود شان جستجو می نمود ، هم رویزیونیست های " خلق و پرچم " وهم رویزیونیست های " حزب توده ایران " به تحسین و تمجید این رژیم ها پرداختند و چه خدماتی که به این رژیم ها نکردند . زمانیکه روسیه علاقه اش نسبت به این رژیم ها کم گردید . اینها هم علیه رژیم ها آهسته آهسته به موضعگیری پرداختند . رویزیونیست های " حزب توده ایران " بعد از سقوط رژیم شاهی در خدمت خمینی جلاد درآمد و به عنوان جواسیس رژیم تاجای که درباره جریانات چپ ایران معلومات داشتند همه آرا در دسترس رژیم

جلاد " جمهوری اسلامی ایران " قرار داد ویکجا با این رژیم جلاد به قلع و قمع نیروهای انقلابی پرداخت زمانیکه رژیم جلاد ایران فهمید که این حزب از این بیشتر به دردش نمی خورد ، ضربه رامتوجه خودش ساخت . سرنوشت هر جاسوس بالاخره محاکمه از دست ارباب است .

رویزیونیست های " خلق و پرچم " با کمک ارباب امپریالیستی اش توانست که به قدرت سیاسی تکیه زند . و برحسب تعصبات و عقده مندی ها شروع به دستگیری و تصفیه حتی غیر حزبی ها و بیطرف ها یکی پی دیگری از دستگاه اداری دولت نمود . رهبران مرتجع " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با افتخار و غرور می گفتند که " در اردو از خورد ضابط تا جنرال و در اداره از علاقه دارتا والی و از رئیس تا وزیر همه خلقهای سرخ هستند " . این رهبران با تبارز احساسات انقلابیگری عملا اهمیتی برای مردم و پشتیبانی آنان از حاکمیت شان قایل نبودند ، بلکه متکی به اردوی بادر امپریالیستی شان بودند . کوچکترین اظهار موجودیت سیاسی نیروهای دیگر به شکل وحشیانه ای مورد سرکوب قرار می گرفت .

کدر های رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که در مقامات بلند پایه دولتی قرار گرفتند ، آهسته ، آهسته به تجملات روی آورده و جای بیروکرات های رژیم های گذشته را گرفتند و تیپ اشرافیت را اختیار نمودند . میخوارگی و فحاشی از مشخصات و نشانه های " انقلابی " در بین شان شمرده می شد.

رژیم کودتای 7 ثور در اولین پلان پنج ساله جدیدش خواهان همکاری و پیاده نمودن پلان هایش از روس ها میگردد و بدین مناسبت تره کی از شوروی خواست که تیمی از متخصصین پلان گذاری خویش را بخاطر طرح و پیاده نمودن پلان جدید پنجساله به افغانستان بفرستد شوروی فعلا به این درخواست لیبیک گفت و تیم متخصصین پلانگذاری خویش را به افغانستان روان نمود . درحالیکه تیم پلانگذاری متخصصین شوروی از قبل به افغانستان حضور داشت . این دیگر نشانه وابستگی کامل این حزب به روسیه را می رساند .

رژیم کودتای 7 ثور با طرح خطوط اساسی به اصطلاح انقلابی خود همان شیوه قانون جزای داود خان را پیش گرفت همانطوریکه در قانون جزای داود خان هرگونه تبلیغ، ترویج، پخش شب نامه، ایجاد تشکیلات و سازماندهی که مخالف پالیسی دولت بود ممنوع قرار داده شد و برای کسانی که فعالیت های تبلیغی، ترویجی و سازمانی علیه دولت می داشت از حبس های طویل المدت و حبس متوسط در نظر گرفته شده و براساس همین قانون جزا طاهر بدخشی، محمودی ها و یاری ها زندانی شدند. رژیم کودتای هفت ثور فقط با تغییر حبس به اعدام همان شیوه را در پیش گرفت. در ماده اول و یازدهم " خطوط اساسی انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان " آمده است :

1- برخورد دموکراتیک با کارمندان دولتی و تصفیه دستگاه دولت به سود مردم کشور از وجود عناصر خرابکار و شیوه غیر دموکراتیک کار .

.....

.....

11- ممنوع کردن بنیاد های حقوقی ای که با اصول و موازین انقلاب 7 ثور 1357 در تضاد باشد "

رژیم فاشیستی با طرح خطوط اساسی " انقلاب " با شعار های " مرگ بر ناسیونالیست های تنگ نظر " ، " مرگ بر افراطیون چپ " ، " مرگ بر خادمین امپریالیزم " و " مرگ بر ماجراجویان " وارد کارزار ترور ، اختناق و اعمال وحشیانه شد و به همین طریق شعار " دولت خلقی " به افراد مخالف ضرورت ندارد ، کافی است که یک میلیون از وفاداران خلقی وجود داشته باشد تا چندین میلیون افراد بیکاره ، مرتجع و ضد انقلاب " را نیز مطرح نمودند . با این شعارها همه ای رهبران اعم از خلقی و پرچمی وارد صحنه کارزار شدند . اینکه بعد از کشتن امین و اشغال افغانستان توسط روس ها تمام

این شعار و جنایات را بدوش امین می اندازند تا فرکسیون پرچم راتبرئه کنند یک حقه بازی و فریب محض است . از این به بعد دستگیری و کشتارها شروع گردید و آن قدر فشار بر مردم وارد گردید که توده ها را در بسا نقاط افغانستان و ادار به قیام نمود و در ظرف یکسال قیام در افغانستان سرتاسری گردید هنوز سه ماه از عمر ننگین کودتای 7 ثور نگذشته بود که قیام مردم ولسوالی کشم ولایت بدخشان ماه عسل کودتا چیان رابرم زد . در ماه اسد 1357 شمسی نیروهای مسلح بالای ولسوالی کشم بدخشان حمله ور شدند و آنرا به تصرف خود درآوردند و تمام سلاح و تجهیزات را غنیمت گرفته واپس به کوه عقب نشینی نمودند . هر روزیکه از عمر رژیم میگذشت به همان اندازه قیام های خود جوش توده ها علیه دولت فاشیستی افزایش می یافت . بزرگترین این قیام ها ، قیام مردم ولایت هرات می باشد . این قیام به اثر فشار بیش از حد خلقی ها بالای مردم بروز سه شنبه 22 حوت 1357 از ولسوالی پشتون زرغون شروع گردید و بروز چهارشنبه 23 حوت مردم ولسوالی غوریان به پا خاست و بروز پنجشنبه یکتعداد از افرادی که در جمهوری اسلامی ایران پناه گزین شده بودند با استفاده از فرصت توسط جمهوری اسلامی ایران مجهز گردیده و بداخل شهر هرات فرستاده شدند در این ایام تمام مردم شهر ودهات دست به قیام زدند . با بیل ، کلنگ ، داس و بعضی با تفنگ های شکاری و تفنگ های برنو ، پنج تیر ... به سمت شهر حرکت نمودند . در ابتدا تانک های رژیم به غرش درآمد و توده ها رنج دیده را به گلوله بست همزمان با آن طیارات از میدان هوایی شیندند نیز به پرواز درآمده و بمباران شدید را آغاز کرد . مردم که خون شان بجوش آمده بود با دادن تلفات زیاد بر تانک ها و نیروهای مسلح هجوم برده چندین چین تانک را به آتش کشیده و اکثریت نیروهای مسلح را خلع سلاح و کشتند و حتی چند نفر روس در بین تانک ها طعمه آتش گردیدند . بعد از ظهر پنجشنبه در فرقه هرات دودستگی ایجاد گردید یکتعداد از صاحب منصبان به رهبری کشمیر خان مقر فرماندهی فرقه را گلوله باران نموده ، قوماندان فرقه تاب مقاومت نیاورده از فرقه گریخت به قوماندانی امنیه پناه آورد . از این به بعد شهر هرات سقوط نمود و مردم بر تمامی اوضاع شهر به استثنای قوماندانی امنیه ، محبس و مسجد جامع مسلط شدند . اما چون قیام از

رهبری برخوردار نبود فرقه حینیکه سقوط نمود نیروی مسلح که بر فرقه مسلط شده بود به جانب محبس وقوماندانی امنیه حرکت نکرد. گرچه مردم چندین مرتبه به محبس وقوماندانی امنیه هجوم بردند با دادن تلفات زیاد عقب نشینی نمودند. شهر هرات به مدت 4 روز از زیر فرماندهی رژیم بیرون آمد. در این مدت قوماندانی امنیه و محبس محل تجمع خلقی ها گردیده بود و بروز یکشنبه 27 حوت 1357 یکتعداد تانک ها با بستن بیرق سفید وارد شهر هرات گردید و بطرف فرقه حرکت نمود. مردم که بیرق های سفید را دیدند از تانک ها استقبال نمودند و فکر کردند که این تانک ها نیز تسلیمی شان است و برای تقویت آنها به هرات آمده است غافل از تذویر و نیرنگ رژیم فاشیستی حینیکه تانک ها به فرقه رسید جنگ بین شان در گرفت کشمیر خان کشته شد و دیگر افسران به شمول اسماعیل، علاءالدین و سردار خان به سمت کوه عقب نشینی کردند و به ایران رفتند. از آن به بعد نیروهای دولتی آهسته، آهسته به شهر مسلط میگردند و در ظرف یکماه می توانند که ولسوالی های مربوطه آن را به تصرف خود در آورند.

تلفات انسانی در این روزها در حدود بیست و پنج هزار نفر تخمین زده شده است در این زمینه جنرال عظیمی می نویسد: " از لحاظ نظامی مهمترین و برجسته ترین قیام ها در دوران تره کی همانا قیام مردم هرات بود که در نتیجه آن، شهر هرات سقوط کرد و یکی از فرقه های مستقل و بزرگ اردو بدست مردم هرات افتاد و هزاران میل اسلحه خفیف و میلیون ها فیر مهمات غارت گردید نزدیک بود یکی از مهمترین میدان های هوایی کشور سقوط نماید و به دولت تره کی ضربه مهلکی وارد گردد" ( اردو و سیاست صفحه 195 )

همزمان با قیام مردم هرات، توده ها در ولایت بادغیس نیز به پا خاستند شهر قلعه نو در اثر قیام سقوط مینماید به تعقیب آن ولسوالی ها یکی پی دیگری سقوط نمود. در این ولایت اکثریت خلقی ها بشمول والی دستگیر و از طریق محکمه ای که مردم تشکیل دادند محاکمه و محکوم به اعدام گردیده و در همان روز اعدام میشوند هم چنین قیام به ولایت فراه و غور نیز سرایت نمود. رژیم فاشیستی بعد از تسلط بر هرات به طرف بادغیس هجوم می آورد. ولایت

بادغیس نیز بعد از چند روز زد و خورد بتصرف دولت درمی آید . از این به بعد رژیم فاشیستی همچو سگ دیوانه به هر سو حمله نموده شروع به دستگیری گسترده مینماید . زندانیان سیاسی محبس هرات را کاملاً معدوم نموده به گروه‌های دستجمعی سپرد . تمام افرادی که بعد از قیام دستگیر میشوند به فرقه هرات برده شده و آنجا به شکل وحشیانه مورد آزار و شکنجه قرار میگیرند و بعداً تیرباران شده که گروه‌های دستجمعی می سپارند که باغ فرامرزان یادآور این فاجعه است .

بعد از حادثه هرات جنرال بیپی شیف به کابل آمد تا اوضاع داخلی افغانستان را بررسی نماید . بعد از بررسی دقیق با رژیم دست نشانده به این نتیجه میرسد در هرات این چریک های حزبی بودند که از منافع حزب و دولت دفاع نمودند بنابراین باید نیروی شبه نظامی - سیاسی از میان افراد وفادار به حزب به وجود آید . این کار در اسرع وقت انجام شد . جنرال عظیمی درباره واگذاری امور نظامی به مستشاران روسی چنین می گوید : " در آن موقع ایوان گریگوریچ پاولوفسکی ( ستر جنرال ) قوماندان عمومی قوت‌های زمینی اتحاد شوروی و معاون وزیر دفاع ، مسئولیت انسجام امور نظامی و تربیت تنظیم اردوی افغانستان را برای مقابله با مخالفین دولت به عهده داشت . تورن جنرال لیونیکلایوویچ گوریلوف به حیث لوی مستشار نظامی شوروی در افغانستان کار میکردند و بوریس سمیونوویچ ایوانف ( تورن جنرال ) نماینده کی . جی . بی در افغانستان بود . بعد ها عوض پاولوفسکی ، دگر جنرال سلطان کیکزویچ موگاتیف در نوامبر 1979 به عوض گوریلوف مقرر گردید . آنها همراه با هیات های نظامی شوروی برای تشکیل یک اردوی دارای کمیت و کیفیت عالی محاربوی که بتواند از دست آوردهای انقلاب ثور دفاع نماید دست بکار شدند " ( اردو و سیاست صفحه 160 )

به همین ترتیب جنرال عظیمی در این باره نقلی از ( کتاب افغانستان گذرگاه کشور گشایان می آورد : " جانب اتحاد شوروی تعهد سپرد که سلاح ، تخنیک ، مهمات و ضروریات لازم این اردوی دوصد هزار نفری را به افغانستان بصورت عاجل کمک نماید . فقط یک هفته بعد از خاموش شدن

شورش هرات هواپیما های باربری اتحاد شوروی که محموله های آنها تانک ، نفر بر زرهی و هلیکوپتر توپ دار بود به مرکز افغانستان سرازیر گردیدند . گام دوم کار برد وسایل مذکور به گونه دقیق بود . جنرال الکسی یپیشیف مسئول امور سیاسی قوای مسلح شوروی همراه با شش جنرال دیگر غرض ارزیابی روحیه نظم ارتش افغانی به کابل مواصلت نمودند. آنها دریافتند که روحیه ارتش پائین و نظم آن سست است . از اینرو بعد از ارزیابی ضرورت مشاوران بیشتر نظامی پیش گردید " .

نقل فوق به خوبی بیانگر آنست که رهبری نظامی - سیاسی بدست نظامیان شوروی که از اعضای بلند پایه مقامات روسی و حتی اعضای کی . جی . بی اند ، میباشد . اما آقای پنجشیری میگوید که " نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین به امرونهی مقامات بلند پایه حزبی ودولتی شوروی درعمل بی اعتنا " بوده و خواهان " عدم مداخله در امور یکدیگر " بودند . آیا واقعا چنین است ؟ اگر جواب مثبت است پس چرا زمانیکه تره کی از کنفرانس کشوهای " غیر متعهد " به مسکوفت روسها از اوخواستند که امین را بردارد و بجایش کارمل را به دولت شریک کند هیچگونه حرفی بمیان نیامد وبدون چون وچرا پذیرفت ؟ تره کی که دایم میگفت : " من و امین مانند انگشت و ناخن هستیم ، هیچکس نمیتواند ما را از هم جدا کند " پس چطور شد که خودش حاضر به جدا کردن ناخن از انگشت گردید . نه اینطور نیست از خود شما آقای پنجشیری گرفته تا امین - تره کی ، کارمل و تمامی کدرهای رهبری حزب رویزیونیستی تان همه گوش بفرمان روس ها بوده وهستید . چنانچه در زمان قدرت نجیب خود تان با یکعه از فرکسیون خلق به شمول صالح محمد زیری طرحی را تدوین نمودید تا قدرت دولتی بشما انتقال نماید و آنرا از طریق سفارت به گرباچف عرضه نمودید که مورد قبول گرباچف واقع نمیشود و آنرا به نجیب فاش میکند . روی این موضوع که نوشته خود تان است بطور مفصلا در قسمت کودتای تتی صحبت خواهیم نمود و حتی قبل از کودتای تتی آقای گلاب زوی و تتی به پای بوسی گرباچف میروندتا نجیب را برکنار نموده و حسن شرق را جایگزین آن نماید و قدرت را به فرکسیون خلق بدهد که این هم



موثر واقع نمیشود و بالاخره فرکسیون تان تحت رهبری تنی کودتای نافرجام را عملی میکند. این‌ها بیانگر آنست که تا چه اندازه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " وابسته به روس‌ها بوده و تحت فرماندهی شان حرکت میکرد. حتی طبق گفته خودتان که اشپز امین عضو کی. جی. بی و تبعه شوروی بوده است. روسها حتی تا حرم سرای تره کی و امین جای داشتند. اما تره کی و امین به امر ونهی آنها گوش نمی‌دادند (!) جای تعجب است. عظیمی نقش مستشاران روسی را قبل از تجاوز روس بداخل افغانستان چنین بازگو مینماید:

" ستر درستیز اتحاد شوروی با علاقه مندی خاصی جریان تجهیز و تشکیل اردوی افغانستان را تعقیب میکرد. مارشال آگارکوف لوی درستیز، هر روز درباره وظایف انجام شده از طریق لوی مستشار نظامی خویش راپور میگرفت و هدایات جدید و جدید تر صادر میکرد. در این امر مارشال اخرا مییف معاون اول ستر درستیز شوروی مسئول بود، بعد ها مارشال سرگی سکولوف معاون اول وزیر دفاع اتاد شوروی، به حیث مسئول درجه یک امور نظامی افغانستان تعیین شد و هنگام داخل شدن اردوی 40 شوروی (قطعات محدود) در افغانستان عملیات مذکور را مستقیما سوق و اداره مینمود " نقل فوق بصورت رک و صریح بیان میدارد که نقش رهبران " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در اصل هیچ بوده و فقط آنها نقش عروسکان کوکی را بازی مینمودند. تمام گزارشات یومیه از طریق مستشاران به روسیه داده می‌شد و از آن هدایات و دستورات جدید صادر میگردد و طبق آن هدایات کارها انجام میشد. حال بگذار که پنجشیری هرچه دلش میخواهد برای تبرئه رهبران بگوید. اما آفتاب به دو انگشت پنهان نمیشود. جنایات و وابستگی شان به همه مردم آشکار است. با تمام این تلاش‌های مذبحانه روسها هم نتوانستند که " امنیت " را تامین کنند. روز تاروز به شدت وحدت قیام‌ها افزوده می‌شد. " روز دوم سرطان 1358 مردم چنداول دست به قیام زدند علت قیام، دستگیری و کشتار مامورین پولیس چنداول خلع سلاح گردید. بعدا مردم به تظاهرات ادامه داده وعده زیادی از مردم به آنها پیوستند. در این هنگام اردوی پوشالی سر میرسد و به مدت چهار ساعت در داخل جاده‌ها ی کابل بین ارتش تا به دندان مسلح و مردمی که با چوب و چماق وعده ای هم

که تفنگی از ماموریت ها گرفته بودند ادامه می یابد . در این جنگ عده زیادی از مردم کشته میشوند مورخین تلفات این قیام را سه هزار نفر گفته اند که همه شان درگور های دستجمعی دولت دفن گردیده اند . این قیام مورال ارتش پوشالی را پایین می آورد . رژیم پوشالی تره کی برای بالابردن مورال ارتش بازدامن اربابش را میگیرد ، زیرا بدون ارباب امکان بقای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " وجود نداشت . چنانچه وقتی که شوروی فرو پاشید " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با آن سازوبرگ نظامی مرد و قدرت را دودسته به رقیب تسلیم نمود در این زمان روسها برای سرکوبی قیام کنندگان و فرونشاندن خشم شان مشاورین راهبرین را همراه با اسلحه زیادی به افغانستان فرستاد که از جمله میتوان از تانکهای ت 62 ، طیارات محاروبی میگ 21 و 34 بال هلیکوپتر های می - 17 را نام برد . با این همه ارسال سلاح و مستشاران نظامی قیام فروکش نکرد و بتاريخ 21 مارچ 1979 فرقه جلال آباد سر به شورش گذاشت که قوماندان فرقه و یکعده از صاحب منصبان خلقی را در این قیام کشت . این شورش به شکل فجیعی سرکوب گردید . طبق محاسبه گزارشگران بیش از دوصد نفر دستگی و اعدام شدند . به همین ترتیب در 14 اسد 1358 قیام بالاحصار رخ داد که از ساعت 11 ظهر الی تاریکی شب ادامه داشت . این قیام به رهبری " سازمان رهایی " در وحدت با احزاب جهادی شروع میگردد و درحقیقت کودتای نظامی علیه رژیم تره کی - امین بود . این قیام نیز به شکست می انجامد و طبق ادعای آنتونی هایمن 400 نفر به قتل میرسند . اما از اینکه آقای جنرال عظیمی آن قیام را مربوط به شعله یی ( مائوئیست ها ) میدانند صحت ندارد . زیرا که از سال 1351 به این طرف دیگر " گروه انقلابی " و بعد ها " سازمان رهایی " نه مائوئیست بودند و نه شعله یی . این گروه ، که بعدا بنام " سازمان رهائی " عرض اندام نمود ، از ابتدا تا همین حالا از خط مشی رویونیستی سه جهانی تینگ سیا ئوپینگ پیروی میکند . اینها نه تنها مائوئیست نیستند ، بلکه از جمله مخالفین سرسخت مائوئیزم بوده و درجهت مخالف مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیزم ایستاده اند . اینها هم مانند رویونیست های " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " مبارزه ضد مارکسیستی را از درون جنبش مارکسیستی شروع نموده اند . مائوئیست

ها همانطوریکه از ابتدا با کودتا و مبارزه پارلمانی مخالف بودند و آنرا خط مشی ارتجاعی میدانست همین اکنون هم روی همین خط استوار اند . کودتا و مبارزات مسالمت آمیز ( کاملاً علنی ، قانونی و پارلمانی ) را خلاف منافع توده ها دانسته و با آن سخت مبارزه مینمایند .

بتاریخ 20 جولای در منطقه گردیز اهالی پکتیا قیام می نمایند که در نتیجه دو نفر مشاورین روسی نیز به قتل میرسند و هم چنین قیام دیگری به تاریخ 11 اگست 1979 در ولایت پکتیا ناحیه زرمت اتفاق می افتد که به فرقه 12 گردیز تلفات سختی میرسد و به تعقیب آن علاقه داری های حصه اول و حصه دوم پنجشیر نیز مورد حمله اهالی قرار گرفت . افراد خلقی را بقتل رساندند و سلاح و مهمات شانرا تصرف نمودند .

\*\*\*\*\*

## کودتای امین

بعد از قیام ها و شورش های پی در پی روسها ب فکر تغییر مهره در دستگاه دولتی شدند. وقتی که تره کی پس از شرکت در کنفرانس کشورهای " غیر متعهد " در کیوبا در راه بازگشت به افغانستان در مسکو توقف نمود . روسها فرصت را غنیمت شمرده و برژنف از او استقبال گرمی نمود ، عکس تره کی در صفحه اول روزنامه پرآودا چاپ شد . برژنف برای رسیدن به هدفش بین تره کی و کارمل ملاقاتی را ترتیب داد . و برای تره کی گوشزد نمود که عناصر نظامی را در کابینه تقویت نماید و خودش را از شر امین نجات داده و جای آن کارمل را جایگزین کند ، تره کی نیز با این گفته برژنف موافقه نمود .

داود ترون یاورتره کی که روابط نزدیک با امین داشت و امین به همین خاطر او را به صفت یاورتره کی برگزیده بود، به امین این موضوع را اطلاع می دهد. امین با استفاده از قدرت خویش ، اسلم و طنجار ، شیر جان مزدوریار ، سید محمد گلاب زوی و اسدالله این جانی جنایتکار را از وظیفه سبکدوش مینماید . دستگیر پنجشیری در مقاله ای تحت عنوان " دوروز خونین تاریخ "

در این باره می‌نگارد: " پس از کنفرانس جنبش عدم انسلاک در کیوبا ، زمینه آشتی نورمحمد تره کی با ببرک کارمل و وحدت مجدد هر دوفرکسیون خلق و پرچم با برابری حقوق و رهبری تره کی درمسکو مساعد شده بود ... مذاکرات پشت پرده و غیر رسمی رهبران خلق و پرچم نهان از نظر دکتر شاه ولی وزیر امور خارجه ، درمسکو سازماندهی شده بود ولی حفیظ الله امین بوسیله سید داود ترون و یاور نظامی نورمحمد تره کی ازین تماسهای پشت پرده آگاهی یافته بود از آن پس بحران اعتماد میان استادوشاگرد به شکل بحران سیاسی انکشاف کرد . نورمحمد تره کی پیش ازاینکه حفیظ الله امین و این سنگ بزرگ را آبرومندانه و با نام نیک از جلوخود بردارد و دور کند . حفیظ الله امین پیش دستی کرد . وطنجار ، مزدوریار ، گلاب زوی و اسدالله سروری ، این چهار یار و چهار پایه نظامی نورمحمد تره کی را خودرسانه سبکدوش ساخت و خبر برکناری آنرا از رادیو افغانستان نشر کرد . در نتیجه این بازیهای پشت پرده برای حفظ کسب قدرت سیاسی قهرمانان قیام ثور مخفی و غالباً به شوروی پناهنده شدند . نورمحمد تره کی عملاً بی نقش شد و حفیظ الله امین بر قوای مسلح و سازمان های حزبی سلطه بی چون و چرا یافت و از گزارشدهی اوضاع سیاسی - نظامی افغانستان نیز به بهانه نبود اعتماد متقابل گردنکشی کرد . سرانجام به وساطت سفیر کبیر و مقامات بلند پایه نظامی اتحاد شوروی و با تدابیر شدید امنیتی به نزد تره کی و به خانه خلق آمد و به هنگام بالاشدن به زینه های قصر از سوی یاوران نظامی نورمحمد تره کی علیه حفیظ الله امین بروز 14 سپتامبر 1979 ( 24 سنبله 1358 ) فیر صورت گرفت . سید داود ترون یاور نظامی قبلی نورمحمد تره کی و گماشته امین کشته وزیرک بادی گارد امین زخمی شد . حفیظ الله امین بسیار ماهرانه و معجزه آسا خود را زنده کشید و سفیر شوروی نیز از محل واقعه فرار کرد بیدرنگ خانواده ، برادر و برادرزاده گان نورمحمد تره کی به خانه خلق ( ارگ ) انتقال یافت و عملاً محاصره و بازداشت شدند و پیوند رهبری حزبی و دولتی به این ترتیب با داخل و خارج کاملاً قطع شد و حفیظ الله امین جلسه دفتر سیاسی و شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان را بروز 15 سپتامبر

1979 دعوت کرد ". واقعا که تره کی به " امرونهی روس ها گوش " نمیداد؟! "

همین امرونهی روس ها بود که شاگرد وفادار استادش را خفه نمود و ناخن را از انگشت جدا کرد و اطاعت از همین " امرونهی " بود که افغانستان به مستعمره کامل روسها درآمد. درحالیکه بحران بین تره کی و امین تامر ز قتل یکدیگر رسیده و هر دوی شان میدانند که دیگر نمیتوانند باهم زندگی کنند و هیچگاه حاضر به رویا رویی شدن نمی باشند. زیرا که میدانند در این رویا رویی مرگ یکی حتمی است. اما زمانیکه " سفیر شوروی و مقامات بلند پایه نظامی " شوروی از آنها میخو اهد که با حضور داشت شان بنشینند. هر دو حاضر و آماده می شوند، هر کدام از طرفین میدانند که اگر از دستور سرکشی کنند نابودی شان حتمی است. اما این بار نشست هم طبق نقشه بر ژنرف نتیجه نداد، امین موفق میگردد که تره کی را از جلو بردارد و برمسند قدرت تکیه زند و تره کی را بشکل مرموزی به قتل رساند جنرال عظیمی در صفحه 202 کتاب اردو و سیاست قتل تره کی را چنین توضیح میدهد: " در قتل تره کی بنا به اعتراف آمر مخابره گارد تورن عبدالرئوف بر علاوه خودش، محمد یعقوب لوی درستیز، جان داد قوماندان گارد، روزی معاون سیاسی گارد، اقبال آمر اطلاعات گارد اشتراک داشتند، آنها تره کی را همراه با خانمش در کوتی باغچه انتقال داده و بعد از آنکه خانم وی را به بهانه تداوی اش از وی دور میکنند، توسط روزی و اقبال افسران گارد در محضر عبدالودود ذریعه بالمش خفه ساخته و به قتل میرسانند و شب هنگام جسد وی را در قول آب چکان دفن میکنند " بدین ترتیب امین توانست که ناخن را از انگشت جدا نموده و بر رهبری حزبی و دولتی حکمروایی نماید.

بعد از خفه نمودن تره کی به دستور امین " لست بزرگی که نام هزاران تن زندانیان سیاسی در آن درج و ترتیب گردید و در دیوار های وزارت داخله نصب شد. وی اعلان کرد که بنابه دستور نورمحمد تره کی این اشخاص کشته شده اند. در لست مذکور نام زن، مرد، پیر و جوان یافت می شد که بی رحمانه از بین برده شده بودند. مردم با این اطلاع به ولایت کابل و وزارت

داخله یورش بردند . قیامی برپا گردید . صدای شیون وزاری مردم که اسم عزیزان و وابستگان خود را پیدا میکردند ، گوش فلک را کر میکرد . تمامی افراد به تره کی و امین لعنت می گفتند . لست ها را بزودی از ترس قیام مردم از دیوار ها برداشتند و با استفاده از موقع مناسب کسانی که می توانستند در آینده باعث درد سر برای امین گردند در همان شب و روز مخفیانه از بین برده شدند " چه تره کی دستوره کشتن افراد متذکره داده باشد و یا نداده باشد در قتل مردم بیگناه شریک است و از جمله جنایتکاران شمرده می شود . کادرهای رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " همه در این جنایات هولناک شریک اند . این جنایتکاران تمامی مغز های متفکر و انقلابیونی که دست شان به آنها رسید کشتند و از همه بیشتر عقده مندی با شعله یی ها داشتند . فقط هر کسی که بنام شعله یی دستگیر نمودند از بین بردند . طبق احصائیه گرفته شده طوریکه قبلا هم یادآوری نمودم که از ولسوالی جاغوری ولایت غزنی به تعداد 700 نفر شعله یی توسط رژیم فاشیستی به شمول رفیق اکرم یاری کشته شده اند . ننگ و نفرین باد بر جنایتکاران و جنایت پیشگان .

در حکومت 18 ماهه تره کی - امین مردم افغانستان طی یک سرکوب وحشتناک قتل عام شدند ، مجموعا صد هزار نفر در این مدت ناپدید شدند . مخالفین با کوچکترین بهانه ای دستگیر و ناپدید می شدند . این عمل وحشیانه سرکوب و قتل در زمان حکومت صدروزه امین به شکل دیوانه وار آن ادامه داشت .

برژنف و کاسگین فوراً از امین پشتیبانی خود را اظهار کردند و اعلام نمودند که " روابط برادری بین اتحاد جماهیر شوروی و افغانستان انقلابی بیش از این گسترش خواهد یافت " در ماه بعد نیروهای شوروی در داخل افغانستان مستقر گردیده و پایگاه هوایی بگرام و قسمتی از فرودگاه بین المللی کابل را در اختیار خویش قرار دادند . اما تغییر مهره و پشتیبانی روس ها و آوردن قشون در میدان هوایی بگرام هیچ سود نبخشید و روز تا روز صف بندی علیه رژیم وابسته به روس زیاد تر شد . در این زمان لوای کوهی اسمار علیه خلقی ها قیام نمود و این قیام تحت فرماندهی دگرمن عبدالرئوف صافی صورت گرفت .

نامبرده والی کنر و افسران خلقی لوا را غافلگیر نموده و همه شان را تیر باران نمود. همراه با پرسونل، اسلحه و مهمات لوا به داخل دره شیکل می‌رود، تابه مقاومت خویش علیه رژیم دست نشانده به پردازد، ولی در آنجا در محاصره یکی از قوماندانان جهادی قرار می‌گیرد، چون نمی‌خواهد که با ایشان درگیری کند لذا اسلحه و مهمات را به قوماندان تسلیم نموده و خودش به پاکستان می‌رود.

در این هنگام مردم تره خیل نیز ناگهانی وبه شکل غافلگیرانه به میدان هوایی خواجه رو اش حمله می‌کنند و جنگ بین مردم و قوای دولتی از ساعت ده صبح آغاز می‌گردد. گرچه در این جنگ عده زیادی از افسران خلقی کشته شدند و تعداد طیارات و تانک طعمه حریق گردید، اما قیام مردم در همان روز به شدت سرکوب گردید و اشک و خون، شجاعت و راد مردی از خود به یادگار گذاشت.

روس ها از مدت ها پیش به این نتیجه رسیده بودند که باید کارمل بر مسند قدرت تکیه زند و نتوانستند که طرح نقشه وحدت کارمل با تره کی، را پیاده نمایند. لذا باتذویر و ریا حکومت امین را برسمیت شناخته و شروع به آوردن نیروی نظامی اش به داخل افغانستان نمودند و زمینه انهدام رژیم امین را آماده ساختند.

\*\*\*\*\*

## روز ششم جدی

و

## تهاجم سوسیال امپریالیزم به افغانستان

قبل از اینکه وارد بحث تهاجم ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیزم روس به داخل افغانستان شویم لازم است که پیرامون شخصیت بیرک کارمل بطور خلاصه نظری بیفکنیم.

## ببرک کارمل عضو کی . جی . بی . -

روس ها برای پیدا نمودن جای پا در افغانستان از هر حيله ونيرنگی کار گرفتند . ابتدا قرضه های مالی و صدور اسلحه را روی دست گرفتند و بعدا تعدادی از افراد استخباراتی خویش را زیر نام مشاور و متخصص به افغانستان فرستادند . عملا دست اندرکار سیاسی شده تا بتوانند افراد و گروه های را پیدا نمایند و سازماندهی کنند که اهداف خاص روس ها را در آینده به افغانستان بر آورده بتوانند .

روس ها از همان ابتدا به صدور سرمایه و قرضه های اسارت بار به خاندان شاهی متکی شده و سردار محمد داود را برای پیاده نمودن اهداف خویش بر گزیدند . البته روس ها تنها با اتکاء به خاندان شاهی بسنده نکردند ، بلکه به کمک داود خان به جستجوی روشنفکران ظاهر را فعال و لفاظ برآمد .

سوسیال امپریالیست ها از طریق خاندان شاهی ( سردار محمد داود ) توانست که با تره کی و کارمل آشنا شود کارمل که در دوره تحصیلی اش ، در داخل اتحادیه محصلین که در زمان شاه محمود تاسیس شده بود فعالیت مینمود ، اودراین دوره مدت کوتاهی را به زندان سپری نمود . ببرک کارمل بیشتر از همه مورد توجه سوسیال امپریالیست ها قرار گرفت . کارمل از یکطرف توانست که اعتماد روس ها را نسبت بخود بدست آورد و از سوی دیگر در ساختن " اتحادیه پشتونستان " و " کلوپ ملی " با سردار داود همکاری های بی شائبه نمود " کلوپ ملی " یکی از سازمان های ( علنی ) " جمعیت مخفی پشتون " بود . کارمل در زمان تاسیس " کلوپ ملی " از جمله اعضای مخفی این تشکیل بود .

چرا روس ها از میان خاندان سلطنتی داود خان را انتخاب نمود ؟ شبکه های استخباراتی روس بعد از تحقیق دریافتند که داود خان شهزاده احساساتی ، پیرانرژی ، شهرت طلب و خواهان قدرت سیاسی است . بدین ملحوظ روس ها سعی نمودند تا با سردار داود خان طرح دوستی را ریخته و او را از راه تشویق ، تحریک و خوش بین در راه هدف های سیاسی خود داشته باشند . بدین ملحوظ



روس ها برای رسیدن به اهداف سیاسی شان ابتدا روی داود خان متکی شده و ازین طریق روابط نزدیکی با ببرک کارمل و نورمحمد تره کی حاصل نمودند . بعد از اینکه سردار داود خان از صدارت استعفا داد ، ببرک کارمل وتره کی با استفاده از قانون شاهی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را پی ریزی نمودند . یک نکته قابل یاد آوری است که تمامی کدرهای برجسته " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " برای مسکو سرسپرده و خادم بودند ، ولی ببرک کارمل دست همه را به این خدمت گذاری از پشت بسته و پیش از همه ثناخوان سوسیال امپریالیست ها و عضو کی . جی . بی بود .

ببرک کارمل از یکسو با خاندان شاهی ( سردار داود خان ) روابط مستحکم داشت و همیشه به خانه اش دررفت و آمد بود و ازسوی دیگر از طریق این روابط ارتباطش را با سفارت روس مستحکم نمود و همیشه برای گرفتن دستور با سفارت در تماس بود . آقای صباح الدین کشکی در باره کارمل و روابط آن با شوروی ها چنین می نگارد : " آقای کارمل را در مهمانی های دیپلوماتیک در دهه 1960 و اوایل دهه 1970 می دیدم و بوضاحت مشاهده میکردم که تا چه حد تماس های او تحت اداره و مراقبت مامورین سفارت شوروی قرار داشت . یک دیپلمات امریکایی مشاهده کرده بود که هرگاهی که او در محفلی با کارمل به حرف زدن شروع میکرد ، یک مامور سفارت شوروی راه خود را از بین سایر مهمانان به سوی ایشان پیدا میکرد . دیپلمات گفت باری او به کارمل به صیغه ، شوخ طبعی گفت : " چه گپ است ؟ آیا ایشان بر تو اعتماد ندارند ؟ " کارمل خنده کنان گفت که این نوع اتهامات کاملا غلط میباشد و شوروی ها در صحبت های او به حیث دوستان او اشتراک می ورزند . این دیپلمات روز دیگر دید که کارمل تنها ایستاده است و کوشید پیش از اینکه روس ها بیایند با او به تنهایی صحبت کند ، ولی صرف چند دقیقه نگذشته بود که یک مامور سفارت شوروی آمد و درپهلوی شان جا گرفت . " ( دهه قانون اساسی ... صفحه 91 )

از نقل قول فوق به خوبی می توان به این نتیجه رسید که هم مامورین استخباراتی امریکا و هم مامورین شوروی دریافته بودند که ببرک کارمل

بهترین مهره برای پیاده کردن اهداف سیاسی شان در افغانستان است. از اینکه مامورین استخباراتی روس توانسته بودند که در دید و بازدیدها روی کارمل اثر بگذارند و از طرف دیگر گرایش سردار داود به شوروی و داشتن روابط حسنه کارمل با داود خان ، زمینه مساعدی را برای روس ها بوجود آورد که کارمل به عنوان اجنت و عضوکی . جی . بی برای پیاده کردن اهداف سیاسی روس ها وارد کارزار معرکه سیاسی افغانستان گردد. در اینجا بد نیست که نظری به همکاری های ببرک کارمل و رفقاییش با داود خان بیندازیم . اینک چند نکته از همکاری های ببرک کارمل و یکعهده از رفقاییش ( جیلانی باختری ، سید حسن ومیر آقا ) با داود خان را تذکر می دهم : " جیلانی باختری بعد از فراغت از فاکولته حقوق همکار صمیمی داود گردید. و در وزارت زراعت بود و از امتیازات چانس خارج برخوردار ، قبل از کودتا و بعد از آن دارای پست های خوب مثلا بعد از کودتا وزیر زراعت گردید. ناگفته نماند که ببرک کارمل نیز چند وقت بعنوان ترجمان انگلیسی همکار نزدیک " عدالت " وزیر زراعت دوران صدارت داود بود روی ریفورم ارضی که داود خان آرزوی آنرا داشت مشترکا در آن زمان کار می کردند. سید حسن بعد از فراغت تحصیل فاکولته حقوق راسا بصدارت عظمی به حیث معاون مدیر قلم مخصوص ( حسن شرق ) اجراء وظیفه می کرد اما میر آقا که بمواد مخدر معتاد شده بود به چوکی های بلند نرسید ، بر ضد قاچاق بران غیر دولتی مبارزه می کرد تا **صحنه** قاچاق بران دولتی را صادر سازد که این وظیفه را از تماس نزدیک خود با فامیل رسول جان رئیس ضبط احوالات به عهده گرفته بود . ( چند سند و مقاله در مورد اوضاع اقتصادی - سیاسی و اجتماعی افغانستان - صفحه 56 )

روس ها که منافع خود را در آنزمان در چوکات خاندان شاهی می دیدند ، ببرک کارمل و تره کی را وظیفه داده بودند که با تمام قدرت از رژیم شاهی دفاع نمایند ، بدین لحاظ مدیحه سرایی رژیم شاهی را سر دادند. گرچه در سال 1346 میان شان اختلاف بر سر چاکری بوجود آمد و به دو شاخه " خلق " و پرچم منشعب شدند ، اما از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی هیچگونه اختلافی نداشتند هر دو فرکسیون همان خط برناموی جریده " خلق " را تایید می نمودند

و هر کدام جداگانه به توصیف و تمجید خاندان شاهی پرداختند. هر دو جناح انشعابی از نظر نئوریک مدافع رویزیونیسم خروسجفی بوده و مشی حزبی و مبارزاتی شانرا که همان پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز رویزیونیستی حزب " کمونیست " شوروی تشکیل میداد. اختلافات میان شان به حدی رسید که فرکسیون خلق ببرک کارمل را اشراف زاده و خادم ارتجاع می خواندند. در این باره کشتمند می نویسد: " اینک با حضور حفیظ الله امین در کمیته مرکزی، تحریکات علیه جناح کارمل روز تا روز شدت اختیار می کرد. ایشان کارمل و برخی از همکاران نزدیک وی را به اشرافیت و خدمت به منافع استراتژیکی طبقات حاکمه متهم می نمودند " ( یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی - صفحه 174 )

خادم بودن کارمل به طبقات حاکمه و اشرافیت اتهام نیست، بلکه یک حقیقت است نه تنها کارمل خادم اشرافیت و طبقات حاکمه بود بلکه تاریخ به اثبات رساند که تمامی کدر های رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بهترین خادم به ارتجاع و اشرافیت و سوسیال امپریالیست ها بوده و همیشه در موضع طبقاتی اشراف فنودال - بورژوا بیروکرات قرار گرفته بود.

زمانیکه فرکسیون خلق، ببرک کارمل و دارودسته اش را اشراف و خادم طبقات حاکمه خواندند، فوراً پرچم نسخه ای را تحت عنوان " گوشه ای از زندگی نورمحمد تره کی " پخش میکند. " نورمحمد تره کی عامل CIA با وظایف جدیدی که از طرف این سازمان جاسوسی میگیرد، بعد از سفر به انگلستان از راه پاکستان با مصئونیت و اطمینان وارد کابل می شود. و بعد از بدست آوردن اطلاعات از ضبط واحوالات (سازمان امنیت) نخست در نمایندگی کمکهای تکنیکی و یونسکو ملل متحد در کابل، به سمت مترجم و منشی و سپس برای سفارت امریکا، باز هم به سمت مترجم انگلیسی ایفای نقش میکند. بعداً بنا به مصلحت و ایجاب وظایف عمده ای که به عهده نورمحمد تره کی بود، به دستور CIA وی مؤظف میشود، در زمان حکومت یوسف ظاهرا از محوطه سفارت امریکا دوری نماید ... " بر گرفته شده از

کتاب چند سند و مقاله در مورد اوضاع اقتصادی سیاسی و اجتماعی افغانستان  
صفحات 193-194 .

بدین طریق روابط هردو اجنت به تیرگی کشید و مدت ده سال مبارزات سیاسی خویش را برای خدمت گذاری به خاندان سلطنتی در جهت تامین منافع روس ها به پیش بردند و زمانیکه منافع روس ها تقاضا نمود ، دوباره متحد شده و برای برآوردن امیال روس ها تحت رهبری اش به قدرت سیاسی تکیه زدند . ناگفته نباید گذاشت . زمانیکه رژیم ارتجاعی شاهی داکتر عبدالرحمن محمودی را در محکمه مضحکه خویش احضار نموده ، و وی را میخواهد به جرم مطالعه آثار مارکسیستی محاکمه نماید . ببرک کارمل به عنوان شاهد به محکمه حاضر میشود . قاضی کتاب مانیفیست را از زیر میزش گرفته از کارمل پرسان میکند که این را از کجا آورده اید ؟ کارمل می گوید که این کتاب را از محمودی گرفته ام . این شهادت کارمل زمینه ساز زندانی نمودن فقید عبدالرحمن محمودی گردید .

همانطوریکه تره کی برای بدام انداختن مبارزین " ویش زلمیان " نقش اساسی را بازی نمود به همین طریق کارمل نقش خود برای بدام انداختن محمودی ، غبار و یاران شان ایفا نمود که این عمل در جریان تظاهرات دوره نهم شورا بوجود آمد و لست سیاه از قبل تهیه شده از مبارزین آن دوره در اختیار پولیس قرار گرفت که شامل نام عبدالرحمن محمودی ، آقای شایان از حزب خلق ، میر غلام محمد غبار ، میر محمد صدیق فرهنگ ، داکتر ابوبکر ، سرور جويا ، براتعلی تاج ، فتح فرقه مشر ، فاروق اعتمادی ، عبدالحی عزیزو قیوم رسول از حزب وطن بود . به این طریق مبارزات آن دوره نیز سرکوب گردید .

آقای کشکی در صفحه 92 کتاب دهه قانون اساسی روابط کارمل با روس ها را چنین می نویسد : " در یک محفل دیپلوماتیک در سفارت شوروی ، کارمل که در آنوقت عضو ولسی جرگه ( پارلمان ) بود ، به اتاقی رفت که در آنجا سفیر شوروی صرف اعضای خاندان سلطنتی و اعضای برجسته حکومت را

پذیرایی میکرد ، کارمل دریک چوکی خالی بدور میزی نشست که سفیر شوروی الکساندر پوزانف با یکتعداد وزرای افغانستان نشسته بودند . کارمل کوشید به سفیر شوروی وانمود سازد که وزرا دوستان او هستند و حتی میتواند با ایشان خوش طبعی کند ، هنگامیکه او با یکی از وزرا به خوش طبعی شروع کرد ، سفیر شوروی ، با قهر بسوی کارمل نگاه کرد وبا اشاره چشم به او هدایت داد تا محل را ترک بگوید ، وزیرری که در گرد میز در آن وقت نشسته بود ملتفت شد که کارمل اتاق را به عجله ترک گفت " .

مطالب فوق به خوبی بیانگر آنست که ببرک کارمل در خدمت استخبارات روس ها قرار گرفته بود ، وبا تمام کسانیکه روابط داشت باید که این روابط را با روس ها معرفی مینمود . این روابط تا زمان مرگش با روس ها قطع نگردید . به همین علت بطور مرتب در سفارت روس در رفت و آمد بود . به همین طریق روابط کارمل با داود نیز تا زمان کودتای 7 ثور 1357 ادامه داشت و بر اساس همین روابط بود که کارمل در زمان کودتای هفت ثور مخالف کشتن داود بود .

آقای کریم پیکار پامیر در صفحه 106 کتاب افغانستان از شجاع الملک تا ببرک کارمل در باره روابط داود خان و کارمل می نویسد : " من ( نگارنده ) خود با وی هنگام قدم زدن در خیابان عریض " آریانا " مشاهده کردم که چند تن از افراد وسخنگویان جناح مربوط به " ببرک کارمل " قبل از براه اندازی یک مظاهره شهری ، با پارچه های سرخ رنگ که روی آن ها شعار نوشته شده و در داخل موتر حامل آنها قرار داشت ، از منزل سردار محمد داود واقع در بخش شمالی ارگ سلطنتی خارج شد . " در این زمان روس ها منافع شان را بیشتر در وجود سردار داود خان می دیدند . مامورین استخباراتی وظیفه داشتند که در تقویت او برای رسیدن به قدرت جدیت بخرج دهند . کدرهای رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و بخصوص ببرک کارمل حسب دستورات روس ها حرکت می نمودند . کارمل که عضو کی . جی . بی بود در این زمینه از همه فعالتر و روابط محکم تر با داود خان داشت . هرگاه صحبت از ببرک کارمل به عنوان عضو کی . جی . بی پیش میآید ،

جنرال عظیمی عکس العمل نشان داده و میگوید : " درباره ببرک کارمل و اتهام بستن به افراد مشخص به حیث عامل کی . جی . بی اسناد و شواهد قانع کننده ضرورت است و نمی توان او را با یک حرف عضو کی . جی . بی دانست " . معلوم نیست که آقای عظیمی چه اسناد و مدارکی میخواهد که بالا تر از این اسناد و مدارک باشد . زمانیکه کارمل را فرکسیون خلق به عنوان سفیر به خارج تبعید نمود . دولت شوروی کابینه ای پرچمی ها را در مسکو ساخت و همان کابینه ساخته شده زوسها همراه بایکصدوپنجاه هزار عسکر تجاوز گر به داخل افغانستان هجوم آورده و کارمل را با کابینه اش سوار بر تانگ بر مسند قدرت نشاند . مگر معتبر تر از این کدام مدرک دیگری میتواند وجود داشته باشد ؟ بیرون نمودن مدارک " معتبر " از درون دستگاه استخباراتی کی . جی . بی وظیفه شما است . به همین ترتیب وقتیکه آقای میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر می گوید که " ببرک کارمل از سابق عضو کی . جی . بی بوده است " آقای عظیمی عکس العمل نشان داده میگوید : " نقل قولها ارزش حقیقی کتاب آقای فرهنگ را تا سطح اتهام بستن روی حقایق تاریخی پایین می آورد ، زیرا تاریخ با قرینه سازی نوشته نمی شود ، اگر نوشته شود هیچگاهی به دل نمی نشیند و خواننده را اقناع نمی نماید . " بلی ! حقیقت دارد که تاریخ با شایعات ، اتهام بستن و قرینه سازی نوشته نمی شود . عضویت کارمل در سازمان جاسوسی کی . جی . بی به نظر شما اتهام است . همانطوریکه تجاوز سوسیال امپریالیست ها را تجاوز ندانسته و آنرا کمک به مردم ستم دیده و بخاطر منافع توده ها به بررسی می گیرید و کسانی که با تجاوز به مخالفت برخاستند همه را " اشرار " نامیدید . درحالیکه تجاوز شوروی ها به افغانستان یک حقیقت انکار ناپذیر است . همانطوریکه تجاوز امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا به افغانستان یک حقیقت میباشد اما امروز از نظر کرزی و سیستم منحوس حکومتی اش یک شایعه و اتهامی بیش نیست !

همانطوریکه یک نویسنده میکوشد که در نوشتن تاریخ قرینه سازی ننماید به همان طریق باید سعی بعمل آورد که حقایق را کتمان نکند و حقیقت را اتهام

نداند . امروز آقای عظیمی درحالیکه دیگران را ازقرینه سازی هشدار میدهد ، خودش حقیقت را کتمان می نماید وحقیقت را اتهام میداند. اما این گفته آقای فرهنگ که " ببرک کارمل از سابق عضو کا . جی . بی بوده " حقیقت داشته ، جریان زندگی وتاریخ هم آنرا به اثبات رسانده . دیگر جای هیچ شک وشبهه ای باقی نمانده است .

آقای پنجشیری هم بعد از بیرون شدن از کشور وسکنی گزین شدن به آمریکا متوجه شده که امین اجنت داود خان بود؛ او میگوید که : " حفیظ الله امین از جمله اجنت های داود خان بوده چون درراس شاخه نظامی مخفی حزب قرار داشت ، کلیه افسرانی که در شاخه حفیظ الله امین کار میکردند داود خان آنها را می شناخت ودرکنار اسم شان علامت ( √ ) رازده بود وعلاوه بر این حفیظ الله امین را یک شخص انارشسیست ، حادثه جو ، خود خواه ، جاه طلب ، بیرحم ، عظمت طلب ... میخواند " مراجعه شود به صفحات 53 و 54 ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان جلد دوم .

نه تنها در ارتباط اجنت بودن امین کسی شکی به خود راه نمی دهد ، بلکه درمورد کلیه رهبران " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که اجنت بوده اند جای شک وشبهه ای نیست . چنانچه پنجشیری می گوید که : " تره کی هیئات مدیره " ویش زلمیان " بوده ودرزمان دستگیری اعضای آن وزندانی شدن شان ، تره کی دستگیر نگردید . عظیمی نیز این را می پذیرد که در پشت سر این نهضت داود خان و مجید زابلی قرار داشته اند . به همین ترتیب درآنزمان سازمان دیگری بنام " کلوپ ملی " ایجاد میگردد که بانی آن هم داود خان است . کارمل از جمله اعضای مخفی آن بشمار میرود . نه تنها امین ، بلکه تمامی کدرهای رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بیرحم ، قصی القلب وجنایتکار بودند . این گفته را میتوان دردوران حاکمیت این حزب به خوبی دید که از هیچ جنایتی دریغ نکردند . سوال اینجاست که اگر خود آقای پنجشیری ازین حرفها مبرا بوده چرا با امین صادقانه دریک چوکات تشکیلاتی ودولتی کار می نمود ؟ چنانچه طبق گفته خودش بعد از کشتن امین واشغال افغانستان به نام طرفدار امین به زندان میرود وبعد از

چندی نظر به میانجیگیری جنرال عمر زی ( جنرال غنی صافی ) از زندان آزاد میشود که خودش باور به آزادی خود ندارد و از عمر زی پرسان میکند که مرا به پولیگون می برند و یا به شورای انقلابی ! زمانیکه مورد تفقد کارمل قرار میگیرد از جان و دل همکاری خود را با وی اعلان میکند . آقای پنجشیری بامحکوم کردن یک شخص نمیتواند خود را تبرئه نماید؛ زیرا رهبری جمعی است و کل دستورات جنایات بصورت جمعی گرفته شد و همه آنها در این جنایات دوران تره کی - امین وحتى کارمل - نجیب شریک هستند و از جمله میهن فروشان این قرن بحساب می آیند.

زمانیکه کودتای 7 ثور به پیروزی رسید ، کارمل به عنوان فرد درجه دوم حزبی و دولتی تعیین گردید . اما چندی از این ماه عسل نگذشته بود که دوباره اختلافات سر چوکی های دولتی بین شان بوجود آمد و یک تعداد بشمول کارمل از افغانستان به عنوان سفیر اخراج گردید و چندی بعد تعدادی از فرکسیون پرچم ، به عنوان اخلاکگر و کودتاچی دستگیر و روانه زندان گردیدند . آقای پنجشیری در کنار امین ایستاد و با جان و دل با وی همکاری نمود . بعد از این رویداد رویزیونیست های شوروی کابینه پرچی ها را در خارج کشور تشکیل دادند و همین کابینه ساخته و پرداخته رویزیونیست ها در ششم جدی 1358 همراه با روس ها داخل افغانستان گردید و بر مسند قدرت تکیه زد .

زمانیکه ببرک کارمل بر مسند قدرت تکیه زد تلاش بیش از اندازه نمود تا روس ها را صلحدوست و دوست مردم افغانستان معرفی نماید . او بارها گفت که " قطعات محدود نظامی کشور دوست " موقتا به خاطر " آرامش و امنیت " شما به این کشور آمده است و همین که " امنیت " در کشور بوجود آید دوباره بخواهند گشت . تمام جنایات انجام شده را به امین و باندش نسبت داد . با این حرکات و ژست ها از یکسو خواست تا مردم را قانع سازد که ارتش اشغالگر برای " نجات " شان آمده و از سوی دیگر جنایاتی را که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " انجام داده بود آنرا تا سرحد بیماری روانی یک تن از رهبران این حزب تنزل دهد . اما به هیچوجه این لفاظی ، حيله و نیرنگ نتوانست که توده های زحمتکش را اقناع کند . زیرا مردم بخوبی می



دانستند که کارمل را قشون اشغالگر به کرسی قدرت رسانده و باید که طبق امیال شان کار نماید. دیری نپایید که قشون اشغالگر بیرحمانه ترین سرکوب توده های زحمتکش را شروع نموده و در طول دوران نه سالی که در افغانستان ماندگار شدند با همکاری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بزرگترین ویرانی ها را بوجود آوردند. هیچ قریه و قصبه ای از این ضربات مصئون نماند. این حملات وحشیانه هوایی و زمینی توده های زحمتکش را به خاک و خون کشید و سبب کشتار بیرحمانه، معلول و زخمی شدن میلیون هانفر و بالاخره مهاجرت گسترده هم وطنان ما را در پی داشت.

روس ها می خواستند که با اشغال کامل افغانستان از نیروی کار ارزان، مواد خام و منابع سرشار زیر زمینی استفاده اعظمی بعمل آورند و به استعمار شدید اقتصادی - سیاسی پرداخته و با تسلط کامل بر این کشور، بر ایران، پاکستان، چین و بحرهند نیز نظارت داشته و بالاخره پایگاه مطمئن نظامی در این مناطق در اختیار خود داشته باشند. برای این منظور بیرک کارمل عضو سازمان جاسوسی و استخباراتی شان را انتخاب نموده و تجاوز نظامی را به افغانستان نمودند. بیرک کارمل به نمایندگی از " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " این وظیفه را بدوش گرفت و به شاه شجاع دوم معروف شد.

\*\*\*\*\*

## روز سیاه 6 جدی

بعد از اینکه روس ها تره کی و کارمل را با هم آشتی دادند و از تره کی خواستند تا امین را از جلو بردارد و مقامش را به کارمل بدهد و خودش به صفت رهبر به مقامش بماند و تره کی قبول نمود، اما حین رسیدن تره کی به کابل طرح و نقشه برژنف معکوس گردید. امین تره کی را از جلوش برداشت و کارمل بمقامی نرسید. روسها فهمیدند که امین از طرح و نقشه شان باخبر گردیده از آن ترسیدند که مبدا امین دفعتاً بسوی رقیبش چرخش نماید. درحالیکه هنوز هم امین به روسها وفادار باقی مانده بود. برژنف لشکر کشی به

افغانستان را طرح نمود تا ازین طریق مهره اصلی را بر مسند قدرت برساند. مرگ تره کی وگمان وسوء ظن های رویونیست های شوروی ، بالاخره خشم برژنف را برانگیخت و دستگاه رهبری حزبی ودولتی شوروی تصمیم به اشغال افغانستان گرفته همراه با اردوی یکصدو پنجاه هزار نفری از طریف هوا وزمین ببرک کارمل را داخل افغانستان آورده وبر مسند قدرت نشاند . جنرال عظیمی می نویسد : " تا هنگامیکه برژنف خشمگین نشده بود هیچکدام از آن سه نفر ( گرومیکو ، اوستینوف ، آندره پوف ) درباره ارسال قوا به افغانستان تصمیم نگرفته بودند . غضب برژنف درمورد مرگ تره کی معلول حادثه تصمیم ارسال قوا به افغانستان بود نه علت ، زیرا که به هر حال شوروی خود را مکلف میدانست کشور همسایه اش که انقلاب کرده بود واز آن رنج می برد کمک نظامی نماید . " ( اردو وسیاست صفحه 216 )

عمرزی یکی دیگر از اعضای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " مربوط شاخه پرچم که در زمان تره کی - امین به جرم کودتای سلیمان لایق دستگیر ومدت یکسال را به زندان گذشتانده است ودرروز 6 جدی توسط رفقای پرچمی خود از زندان آزاد میشود درباره روابط کارمل با روس ها وآمدنش به کابل می نویسد : " حقیقت مسئله اینجا است که روس ها کارمل را به حیث الترناتیف نزد خود نگهداشته بودند . حینیکه فهمیدند که حفیظ الله امین بزودی از روس ها روگردان میشود کارمل را با خود بافغانستان آوردند نه اینکه کارمل روس ها را به افغانستان دعوت کرده باشد . روسها بالای تطبیق نقشه وپلان خود بالا تر وخوب تر از کارمل کسی دیگری را سراغ نداشتند . " ( شب های کابل صفحه 137 )

حقیقت موضوع اینجاست که روسها چه باتره کی وچه بدون تره کی تصمیم داشتند که افغانستان را به مستعمره کامل خود درآورند . این ایده که حفیظ الله امین میخواست از روس ها روی برگرداند وروابطی با پاکستان وایران برقرار نموده بود از ریشه غلط است ، زیرا تمام دستگاه اداری دولتی از طرف مشاورین ومتخصصین عالیرتبه سازمان استخباراتی کی . جی . بی کنترل ورهبری میگردد. تا آن سطح این دستگاه جاسوسی در درون دستگاه

رخنه کرده بود که آشپز مخصوص امین عضو کی . جی . بی و تبعه روس بود . امین به هیچ عنوان نمیتوانست که تمایلات دیگری به خود بگیرد . اینرا امین هم به خوبی درک کرده بود . شاید سوال پیش آید که اگر تمایلات دیگری نداشت پس چرا تره کی را کشت ؟ جواب واضح است امین درک کرده بود که تره کی میخواهد او را بردارد . بخاطر حفظ جان خود مجبور به کشتن تره کی شد . زیرا نسبت به تره کی در درون دستگاه از نیروی بیشتری برخوردار بود . زمانیکه دستور کشتن تره کی صادر میگردد تماما افسران گارد ریاست جمهوری اند که به این کار اقدام نموده وبدون سروصدا تره کی را خفه می نمایند . اما امین این موضوع را دقیقا درک نکرده بود که روسها تصمیم به نصب مهره استخباراتی خویش در افغانستان دارند . تره کی وامین مهره های شطرنجی بودند که پس و پیش گذاشته می شدند . بالاخره آنروز فرا رسید و ارتش اشغالگر افغانستان را به مستعمره کامل خود درآورد و ببرک کارمل را بر مسند دست نشاندگی نشاند .

کشتمند ورود نیروهای روسیه را چنین توضیح میدهد : " از 25 دسامبر 1979 آواز غرش طیارات غول پیکر نظامی که پیهم برای نشستن وبرخاستن درمیدان هوایی کابل از بالای زندان پلچرخی نیز دور میزد توجه مارا به خود جلب نموده وبه موجب حدسیات گوناگون در اذهان ما گردیده بود که باهم درمیان می گذاشتیم . این آواز های پرواز ها ونشست ها لا ینقطع که شب و روز بگوش می رسید برای چهار روز ادامه داشت ما حدس می زدیم که آنها طیارات شاید مواد کمکی وتجهیزات نظامی برای رژیم امین با خود می آورند . باید اذعان کرد که غم بزرگی بر دل ما نشست وباخود می گفتیم که ببینید ، چگونه شوروی های ظالم ( ! ) با ارسال چنان کمکهای عظیم ، کماکان از چنان رژیم حمایت می نماید . " ( یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی صفحه 607 ) همانطوریکه آقای کشتمند ودیگر رهبران شان از کودتای 7 ثور اطلاعی نداشتند وناگهانی قدرت سیاسی را بدست گرفتند . همانطور هم پرچمی های که داخل کشور بودند ، ورود نیرو های شوروی را به افغانستان با " حدس وگمان ها " توجیه میکردند که شاید برای تقویت

رژیم امین آمده باشند. اگر شوروی ها در افغانستان رژیم امین را کمک می نمودند و موقعیت حزبی و دولتی اش را تحکیم می نمودند، در آنصورت آقای کشتمند و دیگر هم قطاران شان ارتش شوروی را اشغالگر و "ظالم" می خواندند اما زمانیکه ارتش اشغالگر برای تحکیم قدرت سیاسی فرکسیون پرچم قرار گرفت و کارمل را بر مسند قدرت نشاند و در ظرف چند ساعت عده ای از اراکین بلند پایه دولتی ( طرفداران امین ) را بقتل رساند و صد ها نفر بیگناه کشته و زخمی گردید، انزمان بگوش کشتمند " فریاد های مسرت بخش " رسید و " غم بزرگ " به " شادی بزرگ " و " شوروی های ظالم " به نیروهای صلحدوست و ناجی مردم افغانستان تبدیل گردید. در طول نه سالی که روسها به افغانستان بودند. در این مدت از نظر کشتمند و هم قطارانش روسها نه اشغالگر بودند و نه هم ظالم. بلکه ارتش اشغالگر راحمی منافع توده ها جازده که برای کمک به مردم این مرزو وبوم آمده است. آقای کشتمند فقط برخاست و نشست های طیارات روسی را با چشم سر می بیند اما نمی دانست که این نیرو ها برای چه به افغانستان آمده اند. کشتمند از آمدن مارشال پاولوفسکی که چند روز قبل از آمدن این نیرو ها به همراه 60 نفر جنرال به افغانستان آمده بود، اصلا اطلاعی نداشت و نمی دانست که این جنرال های بلند پایه دولت شوروی برای شناسایی کامل منطقه آمده اند.

زمانیکه پاولوفسکی همراه 60 جنرال به افغانستان آمد. امین از ایشان استقبال گرمی نمود. امین آنقدر ساده لوح بود که هیچگاهی این فکر را نکرده بود که این جنرال های بلند پایه برای سرنگونی رژیمش آمده اند. زمانیکه به شنا سائی منطقه پرداختند، شک و تردیدهای به رژیم امین بوجود آمد. اما پاولوفسکی به زودی ایشان را قناعت داد که شناسائی منطقه کمکی برای دولت برای درهم کوبیدن چریکهای مسلح می باشد زمانیکه این شناسائی تکمیل گردید، نیروها اشغالگراز طریق زمین و هوا به افغانستان گسیل گشتند.

آقای کشتمند هیچگاهی حدس نزده بود که نیروهای روسی برای نجات شان از چنگال امین و غارت و چپاول به این سرزمین آمده اند. گرچه آقای کشتمند باید دقیقاً می دانست که روس ها برای به کرسی نشاندن کارمل و تحکیم قدرت

ایشان آمده است تا از این طریق بهتر بتواند به خاور میانه و جنوب آسیا دسترسی پیدا کند. زیرا حکم اعدام کشتمند که از طرف محکمه به وی ابلاغ شده بود، آن حکم به حبس 20 سال تبدیل گردید. طوریکه کشتمند می گوید: « وقتیکه حکم اعدام به من ابلاغ شد چون نمی خواستم قبل از وقت بمیرم لذا فرصتی به من دست داد و بروی کاغذ سکریت رفیع موضوع حکم اعدام خویش را نوشته و بدست یک عسکر به همسرم رساندم و از طریق همسرم به رفقای خارج کشور خبر داده شد. من از رفقا زیاد سپاسگذارم که به دفاع از من و دیگر رفقا برخاسته اند. ( به نقل از صفحه 565 یادداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی ) به همین ترتیب کشتمند در صفحه 603 اثرش درباره تخفیف اعدام خود، قادر و رفیع می نویسد: « در این باره حدس و قیاس های دیگری نیز وجود دارد مبنی بر اینکه امین در اثر فشار شورویها به این امر مبادرت ورزیده باشند. اگر چه این حدس و قیاس ها نیز چندان دور از واقعیت نیست » در اینجا چیزیکه غیر قابل انکار است. تسلط کامل روس ها بر دستگاه اداری رژیم تره کی - امین می باشد. درباره رژیم کارمل دیگر هیچ پوشیده نیست که این رژیم دست نشانده روس ها بود.

کشتمند درباره تجاوز روس ها به افغانستان و کشتن امین و یکتعداد از همکاران وی چیزی نمی گوید. علاوه بر آن از قول ژورنالیست سلیک هریسن، مبنی بر اینکه امین از طرف، نیرو های طرفداران تره کی به قتل رسیده تایید می نماید و می گوید که این موضوع « قرین به حقیقت می باشد. » (مراجعه شود به صفحه 592 یادداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی)

آقای کشتمند می خواهد در اینجا بگوید که روس ها به قتل امین دست نداشته، زمانیکه کشته شد برای رفع خلاء قدرت، روس ها مجبور شدند کارمل را به قدرت برسانند!! حال به بینم که پنجشیری درباره قتل امین و سرنگونی رژیمش چه می گوید: « جلسه بیروی سیاسی در قصر دولتی ( تپه تاج بیگ ) برای آخرین بار دعوت شده بود. من نیز برای نخستین بار و آخرین بار طی حکومت و فرمانروایی یکصد روزه امین بعد از معالجه و بازگشت از شوروی در جلسه بیروی سیاسی اشتراک کرده بودم... امین در زمینه موضوع ملاقات خویش با

سفیر شوروی مقیم کابل چنین گزارش داد: " سفیر کبیر شوروی به نمایندگی از رهبری دولت شوروی به او اطمینان محکم داده است که دولت شوروی بقر ویتنام به افغانستان مساعدت تخریکی، نظامی و مالی می‌رساند. و کشور ما را در مقابل دخالت و مداخله پاکستان و دیگر کشور های منطقه تنها نمی‌گذارد " در ادامه می‌نویسد: " هم چنین امین در حالیکه مشوش به نظر می‌رسید به اساس گزارش سفیر شوروی این اطلاع غیر منتظره و نگران کننده را به دفتر سیاسی ارائه کرد که " قطعات محدود نظامی شوروی، از بندر حیرتان عبور کرده، تا شهر پلخمری به هیچگونه مقاومت مردمی مواجه نشده است ". هنوز نتایج عبور " مهمان ناخوانده " از مرز مشترک افغانستان و شوروی سابق ارزیابی نگردیده بود، که به اتاق طعام دعوت شدیم چونکه طبیبان معالج مرا از خوردن روغن و نمک پرهیز کرده بودند. اتفاقا به خوردن سوپ آمیخته به مواد زهر دار قطعا میل نکردم. اما حفیظ الله امین و دیگر اعضای بیروی سیاسی از آن سوپ زهر دار صرف کردند و در ختم صرف طعام چاشت و نوشیدن چای علایم آثار خواب سنگینی در سیمای امین و دیگر اعضای دفتر سیاسی با چشمان خواب آلود بسوی منازل و دفاتر خود باز گشتند و با نخستین انفجار مهیب بمبارد مرکز مخابرات شهر کابل از خواب غفلت بیدار، طی یکی دوروزه تیر باران، رهسپار زندان پلچرخی و در عمل بی نقش شدند. به این شیوه، پروسه فروپاشی و زوال حاکمیت ح. د. خ. ا. آهنگ شتابنده یافت. این مطلب نیز لازم به یاد آوری است که آشپز کاخ، در آنروزها وابستگان کی. جی. بی و تبعه شوروی سابق بوده است " ( ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان جلد دوم صفحات ( 117 و 118 ). آقای کشتمند باز هم خواهد گفت که روسها به قتل امین دست نداشتند!

از نقل فوق بر می‌آید که پنجشیری در همان روزها تازه از شوروی به افغانستان بر گشته و در جلسه بیروی سیاسی آخرین روزهای زندگی امین شرکت نموده است ( پنجشیری طبق ادعای کشتمند در صفحه 564 اثرش عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی امین بوده است ) و طبق ادعای متخصص

پنجشیری ، او از سوپ زهر دار تصادفا ! ) نخورده است ، او می خواهد طوری وانمود کند که اصلا از تجاوز و سرنگونی امین خبر نداشته است . پنجشیری می گوید که طبیبان " معالج مرا از خوردن روغن و نمک پرهیز کرده بودند " سوال اینجاست که آیا غذای بدون نمک و روغن در محفل بوده است که پنجشیری صرف نموده باشد. او در این باره چیزی نمی گوید. در حالیکه سوپ از هر غذای دیگر بی روغن تر و بی نمک تر است. چطور شده که پنجشیری از دیگر غذا ها خورده و فقط سوپ را نخورده است . زیرا دقیقا در جریان سرنگونی رژیم امین قرار داشته است . پس پنجشیری که سوپ را نخورده و خواب سنگینی هم چشمانش را پر نکرده بود ، در مقابل این عمل روس ها چه عکس العملی انجام داده است . مشخصا که هیچ اقدامی نکرده و نظاره گر اوضاع بوده که چه می کنند. به هر شکل اوضاع مطابق میل اش در جریان بود.

از نقل فوق به خوبی فهمیده می شود که روس ها نه تنها مسایل اقتصادی ، سیاسی و نظامی را در دست داشته و آنرا رهبری می نمودند ، بلکه زندگی شخصی کدرهای رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نیز زیر کنترل شان بوده ، تا آنجا که آشپزشان عضو کی . جی . بی بوده است. پس کجای این حزب از استقلالیت سیاسی بر خوردار بوده که همیشه از این استقلالیت یاد می کنند.

روس ها بعد از اینکه امین و همدستان او را مسموم نموده ، بعدا به سرکوب خونین آنها دست زدند. در این زمان صدای ببرک کارمل از امواج رادیوئی آسیای میانه بلند شد و به مردم وعده ای صلح ، امنیت ، آزادی زندانیان سیاسی را میداد و می گفت که " قطعات محدود نظامی " شوروی به کمک شما به افغانستان آمده اند تا امین جلاد را به سزای اعمالش برساند . پس از اینکه روس ها پایتخت را تصرف نمودند. کارمل را با کابینه ساخته شده اش به افغانستان آورده و او را بر مسند قدرت نشاند . از اینجاست که مردم به او لقب شاه شجاع دوم را دادند. از این به بعد افغانستان به کشور مستعمره - نیمه فیودالی تبدیل گردید.

در ظرف بیست ماه سه رئیس جمهور افغانستان به شکل فجیعی به قتل می رسند. تره کی به جای داود نشست و امین تره کی را خفه نمود و خودش بر چوکی اقتدار تکیه زد و زمانیکه روس ها امین را کشتند کارمل و کابینه ساخته شده اش را بر کرسی قدرت نصب نمودند. هر سه رئیس جمهور وابستگی های به شوروی داشتند گرچه وابستگی داود به شوروی نسبت به تره کی و امین کمتر بود. اما زمینه مساعد سیاسی را برای روس ها بوجود آورد و روس ها در زمان داود علاوه از گسیل مشاوران نظامی سیاسی شان به افغانستان بستن قرار دادهای ظالمانه، برای تربیه یک نیروی میهن فروش و اجیر دست باز داشتند. تره کی و امین صد در صد وابسته به روس ها بودند. آنها دار و ندار این کشور را در اختیار روس ها قرار داده بودند، تا این زمان افغانستان کشوری نیمه مستعمره - نیمه فیودالی بود که آهسته آهسته بطرف مستعمره شدن سوق می نمود، زیرا همه روزه نیرو های نظامی شوروی به افغانستان اعزام می گردید. تا بالاخره روز ششم جدی 1358 فرا می رسد و افغانستان به مستعمره کامل روس ها در می آید.

کارمل با ترفندی خاصی که داشت یک عده از وعده های داده شده را عملی نمود، اما بزودی دوباره آنرا پس گرفت. رژیم دست نشانده برای اینکه برای خود اعتباری کسب نماید و خشم مردم را فرونشاند. ابتدا لیست (12000) دوازده هزار نفری را ترتیب داده و به دیوار نصب نمود و اعلان نمود که این زندانیان سیاسی در زمان امین جلاد کشته شده اند و در 21 جدی عفو عمومی زندانیان را اعلام نمود. گروه کثیری از مردم به دیدار زندانیان خود آمده بودند. فقط 118 نفر از زندان آزاد شدند و به فامیل های شان پیوستند. بعد از پیوستن این محبوسین به فامیل های شان مردمی که آنجا منتظر عزیزان شان بودند دست به تظاهرات زدند که این 118 نفر نیز همراه فامیل های خود به آنها پیوستند در زندان حمله نموده و یکعده دیگری را نیز از زندان آزاد نمودند. عکس العمل مردم بخاطر از دست دادن عزیزان روز بروز شدید تر می شد.



ترفند های دیگر کارمل یکی تجلیل از شهدای رژیم امین بود و دیگری منحل نمودن کام و دستگیری و اعدام چند تن از شکنجه گران جلاد کام بود . اما دیری نپائید که خاد جای کام را گرفت و دستگیری ، زندانی نمودن توده ها و روشنفکران شروع گردید . دوباره زندانها از محبوسین پر گردید شکنجه گران حرفوی و آزموده تحت سر پرستی کی . جی بی دوباره شکنجه را شروع نمودند .

آقای کشتمند با چه شور و اشتیاقی بیانیه کارمل را در مورد آزادی زندانیان سیاسی یاد نموده و آنرا به چه احساس تملق و چاپلوسانه انرا انلارج مینماید و توصیف میکند و میخواهد طوری وانمود سازد که ببرک کارمل از بطن جامعه برخاسته و در خدمت توده های مردم قرار داشته و بخاطر تأمین منافع توده ها عرض اندام نموده است . او در صفحه 640 یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی یک نقل از بیانیه کارمل را آورده می نویسد : " هزاران انسان نجیب و وطنپرست از سلول های باستیل پلچرخی ، این مکتب ننگ و عبرت امین سفاک به کانون پر محبت و عطوفت خانواده های خود برگشته و آه و ناله عزیزان را به شادی و سرور مبدل ساختند " اما کشتمند هیچگاه نگفته و نمی گوید که صد ها هزار انسان نجیب انقلابی و وطن پرست و حتی توده های زحمتکش دوباره به سلول های باستیل پلچرخی ، این مکتب ننگ و عبرت کارمل میهن فروش بازگشته و سرور و شادی خانواده ها دوباره به ناله و زجه و ماتم سرای ابدی تبدیل گردید . مگر این همه جنایات و ددمنشی رژیم کارمل این میهن فروش حرفوی در ذهن و خاطره کشتمند باقی نمانده است ؟ چرا بصورت دقیق و روشن در ذهنش باقی است . او همه این جنایات را بخاطر دارد و خوب می فهمد که چقدر انسان بیگناه در این دوران زندانی شده و به چه میزان مورد شکنجه های غیر انسانی قرار گرفته ، و چه تعداد آنها اعدام و به حبس های طویل المدت و کوتاه مدت محکوم گردیده اند . او صحبت های خویش را آگاهانه پی میگیرد و میخواهد که جنایات و ددمنشی های سوسیال امپریالیست ها و میهن فروشان قرن را وارونه جلوه گر سازد و افکار عامه مردم را به بازی گرفته و طوری وانمود کند که اصلا از طرف روس ها

دراغانستان مداخله ای صورت نگرفته ، تجاوز و غارتگری در کار نبوده است .

همانطوریکه بعداز کشتن تره کی ، حفیظ الله امین هر کسی را که خواست در زندان سر به نیست و بعدا لیست جنایت را بنام تره کی کوید . به همان قسم کارمل دست نشانده همان کار امین سفاک را تعقیب نمود و لیست دوازده هزار نفری را بنام جنایات امین به دیوار کوید . آقای کشتمند قسمت دیگری از بیانیه کارمل را ماده وار در صفحه 638 همین اثرش ذکر میکند :

1. "اعلام آزادی تمام زندانیان سیاسی که از دم تیغ ساتور حفیظ الله امین تبهکار سر به سلامت برده باشند ودر شرایط لازم لغو قانون اعدام .
2. لغو تمام مقررات ضد دموکراتیک و ضد انسانی و منع گرفتاری های توقیف ها ، تعقیبات خودسرانه و تفتیش منازل و عقاید .
3. احترام به اصول دین مقدس اسلام ، آزادی وجدان و عقیده و مراسم مذهبی ، حمایت از نظام قانون خانواده ، رعایت اصل مالکیت قانونی و مشروع عادلانه ،
4. احیای امنیت و مصئونیت فردی ، جمعی ، آرامش صلح و نظم انقلابی د رکشور .
5. تامین شرایط سالم و آزادی های دموکراتیک اعم از آزادی تشکیل احزاب مترقی ووطن پرست و سازمان های توده ای یا اجتماعی ، آزادی مطبوعات ، تظاهرات ، اجتماعات و نمایش های خیابانی ، تامین حق کار و تحصیل ، تامین آزادی و محرمانه مکاتبات ، مخابرات ، مسافرت و مصئونیت منزل . "

درباره ماده اول و آزادی زندانیان سیاسی فوقا صحبتی به عمل آمد که هنوز یکماه از عمر رژیم دست نشانده نگذشته بود که دستگیری ها شروع شد . قانون اعدام علاوه بر اینکه ملغی نگردید، بلکه با شدت بیشتری عملی شد . در

اوایل بهار سال 1359 حکم اعدام دوباره از سر گرفته شد و اولین اعدامی رژیم منحوس چهره سرشناس و ملی کشور مجید کلکانی بود که رژیم مزدور وی را گمنام همراه با چند تن از جنایتکاران امین اعدام نمود. و هیچگاه جرمش را بیان ننمود، زیرا وحشت از حمایت بیدریغ مردم از وی داشت. جرم مجید فقط این بود که سر تسلیم در مقابل خائنین میهن فروشان فرود نیاورد، بلکه بخاطر بیرون راندن نیروهای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست نشانده می رزمید. در طول دوران حاکمیت سیاه بعد از 6 جدی ویرانه ها، کشتار بیرحمانه شکنجه های غیر انسانی و اعدام ها به شدت هر چه بیشتری تداوم یافت. هیچگاه " مقررات ضد دموکراتیک ضد انسانی، تعقیب های خودسرانه و تفتیش منازل " علاوه بر اینکه لغو نگردید، بلکه بیشتر از پیش ادامه یافت، و نیروهای سیاسی انقلابی مورد تعقیب و پیگرد های بیمورد قرار گرفته، دستگیر، زندانی و بسا کسان اعدام گردیدند. و در این دوره جنایات تا مرز وحشی گری به پیش رفت.

ماده سوم چهره ضد انقلابی شاه شجاع دوم را به خوبی به نمایش میگذارد؛ زیرا صاف و پوست کنده در خدمت فیودال بورژوا قرار گرفت و تا آخر عمر رژیم به این امر وفادار باقی ماند. چنانچه تدریجا عقب نشینی نمود تا اینکه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " به " حزب وطن " تغییر نام داد و بالاخره با طرح " مشی مصالحه ملی " به یکبارگی فاتحه " انقلاب ثور " خوانده شد، و تماس ها و ارتباط گیری با برادران تنی شان ( احزاب جهادی مستقر در پاکستان و ایران ) صورت گرفت تا اینکه در هشتم ثور 1371 " انقلاب ثور " به انقلاب اسلامی جایش را سپرد.

ماده چهارم که صحبت از " احیای مصئونیت و امنیت " شده، فقط رژیم خواهان ( امنیت و مصئونیت ) برای جنایت کاران و رژیم پوشالی بود. همانطوریکه رژیم دست نشانده حامد کرزی که مرتبا این شعار ها را سر میدهد و بوضوح دیده شده و تاریخ نیز این را اثبات نموده که مرتجعین هیچگاه به فکر امنیت و مصئونیت توده ها نبوده بلکه بیشتر متوجه امنیت امپریالیست ها و رژیم پوشالی میباشد. رژیم دست نشانده کارمل زیر شعار " امنیت

و مصئونیت فردی واجتماعی " کارد را به استخوان توده های زحمتکش و بخصوص انقلابیون کشور رساند .

در ماده پنجم که ازتأمین شرایط مناسب برای ایجاد " احزاب مترقی ووطنپرست ، تظاهرات ... " صحبت بعمل آمده فقط در چوکات لفظ وروی کاغذ باقی ماند. احزاب و سازمانهای عرض اندام نمود که از گذشته هم تمایلات انحرافی و رویزیونیستی روسی داشتند ، وهمه شان انقاید ملی را پذیرفته بودند ، مانند " سازا ، سفزا " ، " کجا " ... هیچگاهی آزادی اعتقاد در تمام دوران حکومت سیاه خلقی ، پرچمی ها بوجود نیامد.

در زمینه اعتصابات و تظاهرات باید گفت که کوچکترین حقی برای توده و بخصوص نسل جوان و انقلابی کشور داده نشد . رژیم دست نشانده ببرک کارمل در اولین ماه های اقتدارش تظاهرات مردم کابل را ، سوم حوت 1358 مطابق به 21 فبروری به خاک و خون کشید. توده های زحمتکش این روز را بنام جمعه سیاه نام گذاری کردند. در روز 21 فبروری که مصادف بروز جمعه بود ، تمامی دکاندار ها دکانهای شان را بسته و به تظاهرات پرداختند که این حرکت شان از پشتیبانی وسیع مردم برخوردار بود . تظاهرکنندگان خواهان بیرون شدن نیروهای اشغالگر از افغانستان بودند . تظاهر کنندگان به جانب ارگ شاهی در حرکت بودند . اما سربازان و افسران رژیم مانع از مردم شدند. در این زمان هیلکوپتر های رژیم پوشالی به پرواز درآمده و به ارتفاع پایین بالای مردم پرواز مینمود و به پولیس فرمان حمله داده شد، پولیس به مردم حمله ور میشود و مردم جوانمردانه به دفاع پرداخته و سه ماموریت پولیس را خلع سلاح نمودند . در این زمان درگیری میان دو طرف شدید می شود که تانگ های گول پیکر سر می رسد توده ها که دیگر پناه گاهی نداشتند در کنار جاده و پیاده رو ها سنگر گرفته و به جنگ مشغول شدند . سلاح سبکی که توده ها از ماموریت های پولیس گرفته بودند تاب مقاومت در مقابل تانک های گول پیکر را نیاورده و متواری شدند . در این روز سه هزار ( 3000 ) نفر کشته و هزاران نفر زخمی گردیدند . این قیام امید روس ها را به یاس تبدیل نمود . در این قیام در حدود پنج هزار ( 5000 )

نفر دستگیر شدند رژیم پوشالی اکثریت مردم شریف کابل را بدون محاکمه اعدام و به گور های دسته جمعی سپرد .

این درد و رنج مردم کابل زمینه ساز آن شد که محصلین کابل وارد صحنه سیاسی گردند . در این زمان رژیم پوشالی مشغول تدارک برگزاری مراسم دومین سالگرد کودتای سیاه بود که محصلین تظاهرات باشکوهی براه انداختند . پولیس بروی دانشجویان آتش گشود . در نتیجه آتش باری بر محصلین تعدادی کشته و یک تعداد زخمی گردیدند . اما تظاهرات به خاموشی نگرایید . برای پنج روز متوالی اعتصاب و تظاهرات ادامه داشت . این حرکت دانشجویان تدارک مراسم سالگرد کودتای سیاه را به یاس و ناامیدی تبدیل نمود . ارتش پوشالی رژیم همراه با ارتش اشغالگر روسی به دانشجویان حمله ور شدند و آنها را به گلوله بستند و در سرک ها و پیاده رو ها ارتش اشغالگر به لت و کوب دانشجویان پرداختند که در اثر فیر گلوله های مرتجعین در حدود دوصد ( 200 ) دانشجو کشته و در حدود 2000 نفر شان دستگیر گردیدند . این عمل وحشیانه نفرت و انزجار توده ها و بخصوص استادان شریف کابل را بر افروخت چنانچه متعلمات مکاتب اناث به رهبری استادان خویش به اعتصاب و تظاهرات پرداختند و خواهان آزادی زندانیان دستگیر شده بودند این تظاهرات دو هفته ادامه یافت . اما این تظاهرات نیز با سرکوب خونین به خاموشی گرایید و چند نفر از دختران به شمول ناهید ، سلطانه ، آمنه و سلما جاده های کابل را با خون خویش رنگین ساختند و با قلب پاک و صادقانه در راه میهن جان خود را فدا کردند . و صد ها نفر شان دستگیر گردیدند .

آقای کشتمند علاوه بر اینکه درباره سرکوب خونین تظاهرات چیزی نمی گوید ، بلکه بیشتر میکوشد تا که رژیم دست نشانده را دموکرات و مترقی جلوه گر سازد . هدف کشتمند از اظهار اینگونه مسایل اینست که ذهنیت نسل جوان که از ددمنشی سبعانه شان خبری ندارند مغشوش نموده و رژیم دست نشانده و در راس آن ببرک کارمل را برائت داده و جلادان زمان را " عادل " و مترقی جلوه گر سازد .

اقای کشتمند مفتخر است که در خانواده ای بی بضاعت بدنیا آمده ، بدین لحاظ تخلص خود را کشتمند گذاشته است . او افتخار میکند که هم از ملیت زیر ستم بوده و هم از بین طبقه استثمار شونده سر بلند نموده است . آقای کشتمند به این موقف طبقاتی زمانی افتخار میکرد که از موضع طبقاتی طبقه کارگر حرکت می نمود ، نه مثلی رویزیونیستی و طبقه ستمگر . این بدان معنی نیست که مامنشاء طبقاتی را در نظر نداشته و تنها روی موضع طبقاتی پا فشاری میکنیم . عملکرد یک شخص را فقط موضع طبقاتی اش محک میزند نه منشاء طبقاتی . تاریخ اینرا بار ها به اثبات رسانده کسانیکه منشاء طبقاتی کارگری داشته از موضع بورژوازی حرکت نموده است . او با این حرکت نه تنها ضربه بر پیکر جامعه خود زد ، بلکه تمام جریانات آزادیبخش را زیر ضربت قرار داده به انحراف کشانیده است . خروسچف بهترین نمونه در تاریخ جهان است . در حالیکه منشاء طبقاتی کارگری داشت اما با حرکت از موضع طبقه بورژوازی نه تنها روسیه را منهدم نمود بلکه سوسیالیزم را در دیگر کشور ها را نیز به انحراف کشانید . در طول دوران حاکمیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نه تنها آزادی عقاید بلکه حق زندگی از کمونیست ها و نیروهای انقلابی و میهن پرست گرفته شده بود . چنانچه داشتن یک جلد کتاب مائو و مطالعه آن جرم محسوب میگردید . به همین قسم در زندان های رژیم نیز مطالعه آثار مائو قدغن بود ، اما کتب اسلامی به هر پیمانیه که میخواستید در زندان های رژیم پوشالی برای مطالعه یافت می شد . محبوسین از مطالعه هر نوع کتاب انقلابی مرحوم بودند و در صورتیکه در نزد هرکس که یافت می شد مجرم محسوب شده ، محاکمه میگردید . اما در عوض تبلیغ و ترویج مسایل دینی و مطالعه کتب دینی به میزان وسیعی وجود داشت .

ترویج مواد مخدر در درون زندان یکی دیگر از طرفند های خاص رژیم پوشالی بود . اصل هدف رژیم کشاندن زندانیان بطرف مواد مخدر بود . روی این ملحوظ چند نفر معتاد را گرفته به زندان می انداخت و از طریق مامورین و سربازان محبس مواد مخدر به درون زندان انتقال داده می شد و به دسترس معتادین می گذاشتند . از این طریق عده ای زیادی از توده ها را به مواد مخدر

آغشته می ساختند . من ( نگارنده ) شاهد عینی در یکی از زندان های رژیم دست نشانده کارمل هستم و به چشم سر دیدم که چه مردمان پاک به این مرض آغشته گردیدند . این ها همه و همه نشانه ای از " دموکرات " بودن رژیم را می رساند و این عمل بیانگر آن است که چقدر رژیم مزدور به فکر تامین " شرایط سالم " برای توده ها بوده است .

توده های زحمتکش به خوبی درک کردند ، مطالبی را که کارمل و رفقایش مطرح می نمودند فقط یک حقه بازی برای فریب مردم و طولانی شدن عمر نکبت بار آن ها واربابان امپریالستی شان بوده است . این حقه بازان و جنایتکاران قرن هنوز هم می خواهند که با حيله و نیرنگ ذهنیت نسل جوان کشور را معشوش نموده و با حيله و نیرنگ خود را تیرئه نمایند. غافل از اینکه هیچگاه از قضاوت و محکومیت تاریخ نجات نخواهند یافت. تاریخ هیچ جنایتکاری را نه بخشیده و نه خواهد بخشید.

آقای کشتمند در صفحه 686 کتابش گناه تمام تلفات مادی و انسانی را مداخله پاکستان و احزاب جهادی می داند. او می گوید که عملکرد غیر مسئولانه گروه های مسلح که مستقیماً از سوی پاکستان رهبری می شد باعث تلفات مادی و انسانی زیادی گردید. اما کشتمند از جنایات روس ها و حزب رویونیستی اش چیزی نمی گوید. او علت جنگ را بر رسی نمی کند و اینرا نیز نمی داند که " جنگ ادامه سیاست است با وسایل دیگر " و یا اینکه " جنگ سیاستی است توأم با خونریزی " کشتمند سیاست ها را نمی بیند ، بلکه فقط جنگ را می بیند آنهم یکطرف جناح درگیر جنگ را . هیچگاهی کشتمند حاضر نیست بگوید که قدرت گیری داود خان و به تعقیب آن " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در اثر کشمکش های سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم غرب در راس آن امپریالیزم امریکا بوده است ، و احزاب جهادی و حزب ایشان نوکران بومی بودند که افغانستان را بخاطر منافع بادران شان بخاک و خون کشیدند. البته بعد از قدرت گرفتن " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " عامل عمده بر افروختن جنگ ، قتل و قتال این حزب رویونیستی بود. که در اثر فشار ، ترور و اختناق بیش از حد خلقی ، پرچی ها مردم را وادار به مقابله نمود. در ابتدا

اکثر قیام ها در مناطق مختلف علیه دولت بصورت خود جوش بوجود آمد و آهسته ، آهسته امپریالیست های غربی توانستند که رهبری نوکران بومی خود ( احزاب جهادی ) را بر این مقاومت ها تحمیل نمایند . تجاوز و تهاجم سوسیال امپریالیزم شوروی در 6 جدی 1358 به افغانستان ، استقلال ، آزادی ملی منافع و حقوق خلق های کشور را پایمال نمود و افغانستان را به یک کشور مستعمره و تحت اشغال مبدل ساخت . در عین حال سوسیال امپریالیست ها این گام را برای ضربت زدن بلوک غرب ، رقیب اصلی در خلیج فارس و آبهای گرم بحر هند برداشتند .

" مبارزه ای که بعد از کودتای هفت ثور علیه رژیم مزدور در افغانستان براه افتاد و مقاومت وسیع و سر تا سری که علیه قوای متجاوز و اشغالگر و سوسیال امپریالیزم کران تا کران کشور را در بر گرفت ، عمدتاً مبارزات و مقاومت ها خود جوش توده های مردم را در بر می گرفت که در عین حال ، تحریکات و مبارزات سیاسی و نظامی نیرو های ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب و ارتجاع منطقه و مبارزات نیروهای انقلابی و ملی را نیز شامل می شد . " ( برنامه حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان بخش پیشینه تاریخی )

موجودیت ماسک دروغین دموکراسی و ترقی خواهی رژیم دست نشانده ، تسلط فرهنگ نیمه فئودال در افغانستان ، موجودیت کشورهای ارتجاعی ایران و پاکستان و حمایت بیدریغ امپریالیزم غرب و رویزیونیست های چینی و ارتجاع عرب، آن عوامل مساعدی بودند که نیرو های ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب را بر مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان مسلط ساخت از سوی دیگر عدم مساعدت اوضاع در سطح بین المللی ، منطقه به کشور برای نیروهای انقلابی و ملی از یک سو و انحرافات و راه گمی های ایدئولوژیک - سیاسی انقلابیون کشور بخصوص عدم موجودیت حزب کمونیست و پیش آهنگ پرولتاریا که قادر به رهبری انقلابی مبارزات و مقاومت توده ها باشد از سوی دیگر باعث گردید که نیروهای انقلابی نتوانند نقش موثر ، مستقل و پیش رونده و رهبری کننده در مقاومت بازی نمایند . لذا این نیروها به دنباله روی از مقاومت خود به خودی توده ها پرداختند و حتی



بدتر از آن به مواضع تسلیم طلبانه طبقاتی در قبال نیروهای ارتجاعی فنودالی ( احزاب جهادی ) غلطیدند. این امر از یک جانب باعث ضربت خوردن نیروهای انقلابی و ملی گردید و از سوی دیگر زمینه مساعد دیگری را برای احزاب ارتجاعی جهادی وابسته به امپریالیزم غرب بوجود آورد تا آنها بهتر بتوانند بر جنبش مقاومت توده ها روز بروز بیشتر مسلط شده تا بالاخره آنها تحت رهبری خویش قرار دهند.

آقای کشتمند می گوید که تلفات چریک ها نسبت به دولت بخاطر جنگ و گریز کمتر بوده است. اما او از کشتار میلیون ها نفر بیگناه و بی دفاع که به اثر بمباردمان نیروهای اشغالگر که جان شان را از دست دادند چیزی نمی گوید. کشتمند عملکرد احزاب جهادی را در مورد قتل اسیران جنگی محکوم می نمایند ، اما از عملکرد " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و بادران سوسیال امپریالیستی اش چیزی نمی نویسد . ما هم معتقدیم که اسیران جنگی نباید کشته شوند باید با ایشان بر خورد انسانی صورت گیرد . کسانی که دست شان به خون مردم آلوده باشد و مردم خواهان محاکمه آنها باشند، باید که محاکمه گردند، این کار از رژیم های ارتجاعی و دست نشانده ساخته نیست.

احزاب جهادی هم مانند " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " دست به یک سلسله جنایت زده اند . روزی فرا خواهد رسید که همه جنایت کاران در دادگاه خلق به محاکمه کشیده شوند .

از آقای کشتمند باید پرسید شما که طرف مقابل ( احزاب جهادی ) را بخاطر کشتن اسیران جنگی محکوم می نمائید در مقابل توده ها و نیرو های انقلابی چه کردید ؟ گورهای دسته جمعی که یاد گار جنایات بیشمار شما است . کدام یک شانرا از جنگ گرفته بودید ؟ در حدود 90 فیصد مردمی را که جلادان نا پاک " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " اعدام کرده، از خانه ، بازار ، دوکان و یا دفتر کارشان دستگیر نموده است . مگر این جنایت نبود؟ آیا جنایت تان حد و مرز می شناخت . بمباردمان ها و گلوله و باران کردن قریه جات مطابق کرامت انسانی بود که شما مرتبا انجام می دادید . اگر چریک ها در جنگ و

گریز بود پس چرا قریه جات را با بیرحمانه ترین شکلش در هم کوبیدید؟ مگر جلادان " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و اشغالگران روسی نبودند که بعد از محاصره و در هم کوبیدن شدید قریه جات و بعد از بازرسی قریه جات صد ها تن را دستگیر و زندانی و با بی رحمانه ترین شکل شکنجه می نمودند و در حین دستگیری یک عده را در مقابل چشم خانواده هایش تیر باران می کردند. همان قدر که برادر تتی شما ( احزاب جهادی ) در دوران جنگ مقاومت و بعد از قدرت سیاسی جنایت نموده اند ، جنایت شما صد برابر آنها است . اخوان در بین مردم جای نداشت و کسی این باند را نمی شناخت . چنانچه در زمان رژیم داود به علت عدم پشتیبانی مردم به ساده گی شورش آنها در هم شکسته شد . جنایت بی حد و مرز " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و سوسیال امپریالیزم فرصتی مناسبی را برای امپریالیست ها بوجود آورد تا نوکران بومی خود را سرو سامانی دهد و آنها را بر گرده مردم تحمیل و جنگ مقاومت را تحت رهبری شان در آورد .

آقای کشتمند همکاری پاکستان را با احزاب جهادی مداخله برهنه و تجاوز در امور داخلی افغانستان می داند ، اما هجوم ارتش اشغالگر و پیاده شدن 150 هزار نیروی تا به دندان مسلح شوروی که در ظرف 9 سال پیش از یک میلیون نفر به افغانستان در رفت و آمد بود . تجاوز برهنه و مداخله در امور داخلی افغانستان نمی داند و آنها " کمک دوستانه و برادرانه " به مردم افغانستان می داند ! اینست معنی میهن فروشی.

اگر لحظه ای آقای کشتمند ویا دیگر نویسندگان پرو پا قرص " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " سر به گریبان می نمودند . واقعات را جلع نمی کردند و این حقایق را بازگو میکردند که زمینه ساز مداخله پاکستان و ایران و دیگر کشور های ارتجاعی منطقه را " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و سوسیال امپریالیست ها فراهم نمودند. چنانچه اشغالگری امروز افغانستان نتیجه میهن فروشی دیروزی شان است .

آقای کشتمند هیچگاه حاضر نیست که به پذیرد شوروی به افغانستان تجاوز نموده و افغانستان را اشغال نموده است او با صراحت اعلام می دارد که 6 جدی " مرحله نوین انقلاب ثور " است . روس ها هیچگاهی به فکر اشغال افغانستان نبوده و فقط برای کمک به مردم افغانستان شتافته ، تا ایشان را از مداخله و تجاوز نجات دهد. او در صفحه 584 اثرش می نویسد: " واقعیت اینست که شوروی در جریان تداوم جنگ سرد به مقیاس عظیم بین المللی دیگر مسئله افغانستان گردید ، معلوم است آن کشور نه در اندیشه اشغال افغانستان بود ، و نه رسیدن به آب های گرم بحر هند و خلیج و نه دست یابی به منابع نفتی ... " او در صفحه 623 مساله تجاوز روس ها را چنین توضیح می دهد :

" مرحله نوین پس از قیام اپریل از آخرین روز های 1979 و نخستین روز های 1980 آغاز یافت . تاریخ این تحول را غربی ها " اشغال " افغانستان بوسیله اتحاد شوروی و کودتای کریسمس و چیز های دیگر نام گذاشتند... چنان سیل عظیم تبلیغات و افتراءات علیه دولت جدید افغانستان و تحولی که بوقوع پیوسته بود ، در جریان افتاد که بنیاد هر گونه اندیشه ای را حتی برای دریافت حقایق در باره علل رویداد های نوین پدید آمده از ریشه بر می کند. یک شبه کشور گمنام ، عقب مانده و بسیار فقیر ، " بزرگ ساخته شد و کلمه افغانستان " مشهور " چنان گردید . چنان تبلیغات وسیع بود که حتی نام بسیاری مناطق و قریه های گمنام با حروف و عناوین درشت در صفحات روز نامه ها و بر روی پرده های تلویزیون ظاهر شد " . زهی بی شرمی !

طوری که معلوم می شود که آقای کشتمند نان و نمک روس ها جلوی چشمش می باشد . حتی حاضر نیست زره ای از جنایات شان را بیان کند چه رسد به اینکه بگوید که روس ها اشغالگر بوده اند . و آقای کشتمند معتقد است که روس ها به افغانستان تجاوز نکرده و هیچگاه در اندیشه اشغال نبوده است . ! تجاوز و لشکر کشی روس ها را به افغانستان " مرحله تکاملی انقلاب ثور " ( ! ) می داند و آنرا " تحول جدید " می خواند . عملکرد روس ها در افغانستان مثل روز روشن است که قوای 150 هزار نفری اش که تا دندان مسلح بود ، جبرا و قهرا رژیم امین را سرنگون می نمود امین با یک تعداد از همکارانش در روز 6

جدی بعد از مسموم نمودن تیر باران نمودند و ببرک کارمل این شاه شجاع دوم با کابینه ساخته و پرداخته اش را از شوروی داخل افغانستان آورده و بر مسند قدرت نشانندند. این مساله دیگر نه " افترا " بود و نه هم " تبلیغات دروغ " مثل اینکه تجاوز امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان ( در حالیکه " مجوز قانونی سازمان ملل " را بدست دارد ) نه افترا است و نه هم تبلیغات دروغ و پروپاگند ، بلکه حقیقتی است عینی .

امپریالیست ها وباند های خاین اخوان یک سلسله تبلیغات کذابی وافتراآت رابراه انداختند که رژیم دست نشانده وکشور اشغالگر روسیه را کمونیست خواندند وهمه اعمال جنایتکارانه شان را به نام کمونیست ختم نمودند . در حالیکه روسیه یک کشور امپریالیستی بود که زیر لوای " سوسیالیزم " لهیده و برای برنام نمودن کمونیزم با امپریالیست ها همدست گردیده بود . تضادی که بین سوسیال امپریالیزم وامپریالیست های غرب وجود داشت فقط بر سر تقسیم جهان وچپاول منابع طبیعی کشورهای تحت سلطه بود . کشور شوروی بعد از مرگ رفیق استالین به یک کشور رویزیونیستی وبالاخره به یک کشور امپریالیستی تبدیل گردید.

بعد از جنگ جهانی دوم رویزیونیزم بشکل بسیار ماهرانه آن از طرف تیتو مطرح گردید که ماهیت خاینانه و ضد انقلابی آن ها از طرف حزب کمونیست شوروی به رهبری رفیق استالین افشا گردید . اما بعد از مرگ رفیق استالین رویزیونیزم معاصر تحت رهبری خروشچف دوباره قد علم نمود ، این دارودسته تزه های رویزیونیستی بورژوایی شان را از چننه مغز خود بیرون ریخته و به جنبش بین المللی کمونیستی تزریق نمود . رویزیونیست ها نه تنها در شوروی بلکه در سایر کشورهای اروپای شرقی ( به استثنای آلبانی، که آلبانی هم بعد از مرگ رفیق مائوتسه دون به جای اینکه علیه رویزیونیست های چینی مبارزه کند ، خودش نیز به دگما رویزیونیزم گرایید ) قدرت را بدست گرفته وبه دیکتاتوری پرولتاریا خاتمه دادند . هدف اساسی رویزیونیزم معاصر عبارت از درهم شکستن دیکتاتوری پرولتاریا ، سرکوبی

انقلابات پرولتری و سرکوب انقلابات ملی دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا بود .

بروز رویونیوم معاصر عامل عمده احیای دوباره تروتسکیزم این مشی ضد انقلابی و هم چنین عامل بروز اقسام اپورتونیزم گردید . و در آخرین تحلیل رویونیوم معاصر بلوک مقتدر سوسیالیستی که حامی جنبش پرولتری و آزادیبخش در جهان بود از هم پاشاند. هرگاه شخصی ذره ای شرافت و احساس وطنپرستی داشته باشد . تجاوز مستقیم و آشکارا " افترا و توطئه " ندانسته و آنرا " مرحله تکاملی " نمی خواند .

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که ساخته و پرداخته سوسیال امپریالیست ها بود ، هیچگاهی کوچکترین گامی در جهت منافع طبقه پرولتاریا و توده های زحمتکش برنداشته است . چنانچه عملکرد ارتجاعی این حزب در طول دوران حاکمیت شان بوضوح نشان داد که آنها نه تنها کمونیست نبودند ، بلکه دموکرات هم نبوده و فقط رویونیوم های بی مقداری بوده اند که در میهن فروشی و چاکری به دربار امپریالیزم دست کمی از برادران جهادی خود نداشته و ندارند .

تبلیغات علیه کمونیزم توام با جنایات و ددمنشی های " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و حامیان سوسیال امپریالیستی اش براه افتاد که واقعا " بنیاد هرگونه اندیشه را حتی برای دریافت حقایق درباره علل " تجاوز و به قدرت رساندن " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را از تمامی اقشار زیر ستم و بخصوص نسل جوان کشورگرفت و تبلیغات امپریالیست ها و نوکران بومی شان ( احزاب جهادی ) آنقدر علیه کمونیزم وسیع و گسترده گردیده بود که توده ها نیز جنایات سوسیال امپریالیست ها را بجای کمونیزم پذیرفتند ، که تا هنوز هم اثرات شومش بر اذهان توده ها باقی است . ماهیت حقیقی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و حامیان سوسیال امپریالیستی اش تا همین اکنون برتوده ها پوشیده مانده است . این وظیفه و رسالت هر کمونیست است که نقاب از چهره خاینانه شان برداشته و صورت حقیقی شانرا به توده ها عریان نماید .

از اینکه " کلمه افغانستان " در نزد جهانیان " مشهور " گردید به اثر تبلیغات امپریالیست ها و باند اخوان ویا کشورهای مرتجع منطقه نبود ، بلکه به اثر تجاوزات ، جنایات و وحشی گری های بی حد و مرز اشغالگران و نوکران بومی شان ( خلقی پرچمی ) ها بود . همانطوریکه در شرایط کنونی نام افغانستان و حتی ولسوالی ها و قریه جات افغانستان روی زبان ها است . این " مشهور " شدن و " بزرگ " شدن قریه جات بخاطر جنایات بی شمار امپریالیست ها است . امروز امپریالیست ها در هر جای که جنایت میکنند فوراً در روزنامه ها در سطح جهانی انعکاس می یابد . به همین طریق در زمان تجاوز و اشغالگری روس ها که " نام بسیاری از مناطق و قریه ها گمنام آن با حروف و عناوین درشت در صفحات روزنامه ها و بر روی پرده تلویزیون ها " ظاهر شد نیز به اثر جنایاتی بود که روس ها با همراهی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " انجام دادند . روزی نبود که این قریه جات بمباران نشوند و تعدادی از مردم بی گناه به خاک و خون کشیده نشوند .

وظیفه هر فرد میهن پرست است که حقایق پشت پرده را فاش نموده و علل تجاوز سوسیال امپریالیست ها و امپریالیست های غربی به سرکردگی امپریالیزم امریکا را به توده ها توضیح دهند و به توده ها تفهیم نمایند که این تجاوزات نه بخاطر منافع آنها ، بلکه بخاطر منافع سوسیال امپریالیست ها و امپریالیست های غربی برای غارت و چپاول منابع طبیعی افغانستان و منطقه صورت گرفته است . کشور روسیه بعد از مرگ استالین هیچ گاهی یک کشور کمونیستی نبود ، بلکه یک کشور امپریالیستی بود ، که زیر نام کمونیزم به خاطر ضربت زدن کمونیزم عمل می نمود . همانطوریکه چین کنونی یک کشور کمونیستی نیست بلکه رویزیونیست های اند که با امپریالیست ها برای بدنام کردن کمونیزم همدست شده اند .

اینک میپردازیم به گوشه ای از جنایات روس ها و " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " . در اوایل بهار 1359 با آنکه مردم هرات خشم و نفرین شان را نثار خلقی ، پرچمی ها نمودند در ولسوالی پشتون زرغون و در زیارتجاء مربوط ولسوالی گذره و هم چنین ولسوالی انجیل بین نیروهای اشغالگر و

نمایندگان فکری - سیاسی شان از یک طرف و قیام کنندگان از طرف دیگر درگیری سختی در گرفت که این درگیری تلفات زیاد انسانی، اسلحه و مهمات به نیروهای دولتی وارد نمود و به گفته جنرال عظیمی " در آن شب فرقه 17 هرات بیشتر از پنجاه نفر شهید داشت و یکصد نفر آن اسیر گردیده بود " البته در آن زمان جنرال عظیمی قوماندان فرقه 17 هرات بود و در تمامی جنگ ها و سرکوبی های قیام کنندگان مستقیماً دست داشت. چنانچه خودش در صفحه 253 کتاب اردو و سیاست می نویسد: " اولین درگیری نظامی بین من و مخالفین در اولین روز ها بعد از کشف دقیق هسته های مخالفین در قریه هندوان و لسوالی انجیل رخ داد. از صبح تا شام مخالفین محاصره شده را چنان کوبیدیم که بزودی بیرق سپید بلند کردند و عده ای در حدود پنجاه نفر آنها تسلیم شدند. "

دقیقاً در اینجا مشخص میشود که چرا نام ولسوالی ها و یا قریه جات گمنام آنقدر " مشهور " شده است؟ جواب این سوال را هر شاگرد ابتدایی از نقل و قول آقای عظیمی میتواند در یابد. آقای عظیمی با آب و تاب فراوان از سرکوبی توده ها در ولسوالی غوریان، زنده جان و کهسان یاد میکند. زمانیکه ارتش اشغالگر با همراهی ارتش پوشالی رژیم دست نشانده کارمل به قریه جات حمله می کردند، آنقدر قریه جات را می کوبیدند که جز تل خاکی باقی نمی ماند. در هر عملیات شان صدها نفر بی دفاع کشته و هزاران زخمی بر جای می گذاشت بعداً وارد قریه می شد تمامی افرادی که در قریه جات بین درختان پناه گزین شده بودند را گرفته و روانه زندان می نمودند.

جنرال عظیمی آنقدر از کشتار بیرحمانه مردم بی گناه هرات به خود می بالد و آن کشتار ها و خاک و خون کشیدن های قریه جات را بنام پیروزی " اندک " خود یاد نموده و آنقدر خوشحال به نظر می رسد که مورد تقدیر مشاوران روسی قرار گرفته است. و مفتخر به آن است که در زمان توزیع نمودن مدال به وی نشان درفش سرخ نیز اعطا گردیده است و به رتبه دگروالی ارتقا نموده است. این مطلب را از زبان خودش می شنویم وی در صفحه 226 همین اثرش می نویسد: " پیروزی های اندک من به مقایسه با سایر ولایات کشوری بزودی

موجب شد تا نظر مشاورین وقوماندانی اعلی قوای مسلح نسبت به من تغییر مثبت نماید. در همان سال که برای اولین بار نشان درفش سرخ توزیع گردید. برای من نیز منظور شد وچندی نگذشت که به رتبه دگروالی نایل شدم و سری گردیدم دربین سران ". و در صفحه 263 می نویسد: " این موفقیت ها در حلقه های مجاهدین به رهبری امیر اسماعیل خان تورن که در همه جا ضرب شصت فرقه را خورده بود بازتاب نا میمونی داشت " واقعیت امر هم همین است مرتجعین و جنایتکاران همیشه می کوشند که از نظر تجاوز کاران نیفتند و برای اینکه " سری بین سران " گردند ، باید که قریه جات را به خاکستر تبدیل کنند و مردم بیگناه را از دم تیغ بگذرانند ، هر قدر که زیاد تر بکشند و زیاد تر قریه جات را ویران کنند و مردم را بی خانه و کاشانه نموده و عده ای از مردم بیگناه را به زندان بیندازند ، به همان اندازه مورد الطاف با داران امپریالیستی شان قرار می گیرند . طبق گفته مشهور " اگر یک نفر را کشتی قاتل ، اگر صد نفر را کشتی فاتح و اگر همه را کشتی خدایی " اکثریت اعضای بلند پایه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " به درجه فاتح بودن ارتقا نمودند. اما آن خواب و خیال کشتن همه به حقیقت نپیوست . زیاد کوشش نمودند تا بتوانند آنها نیز عملی کنند ولی عمر 14 ساله شان به ایشان مجال نداد .

آقای کشتمند از جمله تزه های دوگانه کارمل ، فقره نهم و دهم آنها در صفحه 721 همین اثرش چنین توضیح میدهد: " عنوان فقره نهم چنین است: " دفاع از وطن و مخالفت با تجاوز و مداخله " و در آن به سربازان ، افسران و جنرال ها خطاب گردیده است که مسئولیت بزرگی در دفاع از وطن در قبال تجاوز مسلحانه از خارج کشور بر عهده دارند . درسند گفته میشود که مبارزه مسلحانه برخلاف اراده و خواست ما بر ما تحمیل گردیده است . ما مجبور هستیم که از حاکمیت ، تمامیت ارضی و استقلال کشور در برابر تجاوز مسلحانه از خارج ، دفاع نماییم و در این امر قطعاتی از نیروهای شوروی بر پایه قوانین و موافقتنامه میان دولتین با ما همکاری می نمایند و به مجردیکه تجاوز و مداخله از خارج در امور کشور ما قطع گردد ، این قطعات از خاک



افغانستان خارج خواهند شد " در قسمت فقره دهم تزه‌های کارمل ، کشتمند می نویسد : " در این سند گفته میشود که حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایدئولوژی واستنباط خویش را بر هیچکس تحمیل نمی نماید واعتقادات سیاسی کلیه وطنپرستان ونیروهای دموکراتیک رااحترام میگذاریم " . واقعا که حرف رویونیستی ها با عمل شان همنوایی داشت !! این حزب رویونیستی توانست که بعد از گرفتن قدرت سیاسی در هفتم ثور 1357 الی سقوطش در سال 1371 از " تمامیت ارضی واستقلال " کشور دفاع نماید ؟ !! " مسئولیت بزرگی " را که عهده دار شده بودند به مستعمره کشاندن کشور بود نه دفاع از " تمامیت ارضی واستقلال سیاسی " کشور . این نوع " وطن پرستی " با همان ایدئولوژی بر ح.د.خ.ا مبارک باد !

در طول دوران حاکمیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " کتاب خواندن جرم محسوب میشد . چنانچه من ( نگارنده ) با داشتن یک جلد کتاب دستگیر وبعد از سه ماه شکنجه در خاد روانه زندان شدم ومدت 43 ماه را در زندان سپری نمودم . چه رسد به آزادی عقیده . از نظر کارمل وهمقطارانش میهن پرستی همان " میهن فروشی " است که آنها با آن دست به گریبان بوده وهستند واز نظر ایشان آزادی اعتقادات سیاسی باید مطابق خط سیاسی رویونیستی به پیش رود در غیر آن هر ایدئولوژی مخالف با افکار شان را مهر وتاپه ارتجاعی میزدند.

تاریخ به خوبی ثابت ساخت که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " علاوه براینکه مارکسیست نبود ، بلکه ملی دموکرات هم نبود . همانطوریکه اعمال شان ثابت نمود که آنها نه هواداران استقلال سیاسی افغانستان بودند ونه هم خواهان قطع نفوذ سوسیال امپریالیزم از کشور . زمانیکه گورباچف می خواست ارتش شوروی را از افغانستان بیرون کند، در نشستی که با کدرهای رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " داشت، جویای نظراتشان درباره بیرون شدن نیروهای روسی از افغانستان میشود. کارمل با تمام معنی جدی است که باید ارتش روسیه به افغانستان بماند و می گوید که ما بدون ارتش شوروی موفق به در هم شکستن مخالفین نیستیم . اما نجیب برخلاف می گوید

که مابدون نیروهای شوروی هم قادر به دفاع از خود هستیم. گور باچف نجیب را نسبت به کارمل ترجیح می دهد و همین علت است که نجیب جانشین کارمل می گردد.

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " دروازه ها را چهار تاق بر روی سوسیال امپریالیزم باز گذاشت و یکصد و پنجاه هزار ارتش تجاوزگر را به این کشور جابجا نمود. بدین مناسبت بود که ببرک کارمل لقب شاه شجاع دوم را کسب نمود. از کودتای سیاه هفت ثور بدین سو، دربدری، تباهی، قتل، بی خانمانی نصیب توده های محروم گردید که تا همین اکنون این روند ادامه دارد. سنگ تهداب این روند کثیف را منادیان سوسیال امپریالیزم ( خلق و پرچم ) گذاشتند که توده های زحمتکش تا حال به آتش آن می سوزند.

در اولین هفته ای تجاوز قشون اشغالگر روس مردم تخار سر به شورش گذاشتند. در این جنگ تلفات و خسارات زیادی به فرقه 20 نهرین وارد آوردند و تعدادی از افسران پرچمی ها بدست مردم کشته شدند و شهر تخار آزاد شد. برای سرکوب قیام مردم تخار فرقه 7 ریشخور همراه قوماندان جنرال محمد نبی عظیمی عازم تخار گردید بنا بگفته عظیمی آنها قیام مردم را به مشکل توانستند سرکوب کنند. البته تمام سرکوب قیام های مردمی از ابتدای کودتای 7 ثور تا انتها همه خونین بوده است. بشمول قیام مردم تخار. این اولین اعتراض مردمی علیه قوای اشغالگر سوسیال امپریالیزم روس بود. بعد از سرکوب خونین قیام تخار دستگیری توده ها و روشنفکران شروع گردید و روانه زندان گردیدند. اما آقای کشتمند باز هم میخواهد رژیمش را طوری جلوه گر سازد که گویا با مردم هیچگاهی با خشونت رفتار نکرده و از دستگیری های خود سرانه جلوگیری بعمل آمده است. او در صفحه 929 اثرش می نویسد: " در یکی از نخستین جلسات مشترک هیات رئیسه شورای انقلابی و شورای وزیران ( مورخ 30 جنوری 1980 ) از جمله چنین تصمیم اتخاذ گردید: " آزادی زندانیان سیاسی ... جلوگیری قاطع از ارتکاب هرگونه اعمال خودسرانه در زمینه توقیف ها و تفتیش منازل و دیگر اعمال ضد حقوق بشری " در پاورقی همین صفحه آقای کشتمند می نویسد: " باید در نظر گرفت

که در تحت پوشش رژیم پیشین هزاران تن زندانیان سیاسی در زندان ها نگهداری و شکنجه و هزاران تن دیگر سر به نیست شده بودند و ارتکاب اعمال خود سر و غیر قانونی یک امر رایج و معمول پنداشته می شد . لازم بود که تصامیم جدی و قاطع بخار رعایت قانونیت اتخاذ می گردید . "

در اینجا آقای کشتمند میخواد که با مقایسه دوران تره کی - امین و زمان اشغال افغانستان توسط روس ها ، رژیم کارمل را برائت دهد . این کاملا صحیح است که در زمان تره کی - امین " هزاران تن زندانیان سیاسی در زندان ها نگهداری و شکنجه و هزاران تن دیگر سر به نیست شده بودند و ارتکاب اعمال خود سر و غیر قانونی یک امر رایج و معمول پنداشته می شد " اما این گفته کارمل و شرکا را برائت نمی دهد، زیرا از یکسو این خود سری ها و سر به نیست کردن ها از ابتدای رژیم تره کی شروع شد که در آن زمان آنها هم جزء دولت وقت بودند ، فرکسیون پرچم کاملا با این دستگیر ها و سر به نیست کردن ها و بخصوص دستگیری ، شکنجه و سر به نیست کردن شعله یی ها شروع شد . در ترتیب لیست سیاه از همان زمانیکه هردو فرکسیون ( خلق و پرچم ) براریکه قدرت تکیه زد ترتیب گردید و به زود ترین فرصت عملی شد که این مطلب را در بحث زندانهای رژیم مفصلا به بحث گرفتیم . از سوی دیگر رژیم تره کی - امین در وابستگی کامل روس ها قرار داشت . گرچه کودتای 7 ثور توسط روس ها انجام و " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را بر اریکه قدرت نشاند، اما فرکسیون پرچم کشور را به مستعمره کامل تبدیل نمود و همراه با ارتش یکصدوپنجاه هزار نفری روس ها به افغانستان آمد . این میهن فروشی شان را تاریخ فراموش نمی کند .

آقای کشتمند ! آن قانونی که شما در " جلسات مشترک هیات رئیسه شورای انقلابی ( بخوان شوروی ارتجاعی ) و شورای وزیران " ترتیب نموده بودید همانطور روی کاغذ باقی ماند . در سال 1980 علاوه بر اینکه زندانیان سیاسی آزاد نگردیدند بلکه روز بروز تعداد زندانیان افزایش می یافت . نه تنها در دوران تره کی - امین " شکنجه و ارتکاب اعمال خویش خودسرانه و غیر قانونی یک امر رایج " بود ، بلکه در زمان رژیم دست نشانده کارمل

بیش از پیش افزایش یافت . اعدام ها و سر به نیست کردن ها در زمان اشغال کشور حدت بیشتری بخود گرفته منتها با یک تفاوت که در زمان تره کی - امین به استثنای پرچمی ها دیگر هیچ کس در بیداد گاه های شان محاکمه نگردید . همین که دستگیر می شد مجرم و محکوم به اعدام بود . بعد از اشغال افغانستان توسط روس ها وبه چوکی نشاندن ببرک کارمل فقط محکمه مضحکه نمایشی بوجود آمد که به هیچ کس اجازه نوشتن دفع دعوا وگرفتن وکیل مدافع داده نمی شد . چه رسد به محاکمه علنی .

من ( نگارنده ) در سال 1980 در زندان بودم . موضوع زندان ها را در بحث قبلی بیان نمودم . علاوه بر اینکه اجازه وکیل مدافع نداشتم و محکمه علنی نبود بلکه به هیچ عنوان کاغذ و قلم بدسترس زندانیان قرار نمی گرفت که دفاعیه خویش را بنویسند . محکمه حسب دلخواه زندانیان را محکوم می نمود . اینکه آقای کشتمند می گوید که در دوران صدارتش از " ارتکاب هرگونه اعمال خودسرانه در زمینه توقیف ها و تفتیش منازل و دیگر اعمال ضد حقوق بشری " جلوگیری بعمل آمده ، یک دروغ محض و عوامفریبی است . زیرا من ( نگارنده ) در زمان تره کی - امین تحت تعقیب بودم ، اما هیچگاهی خانه ام بازرسی نگردید . و بعد از دستگیری در زمان کارمل چندین مرتبه خانه ام بازرسی گردید . نه تنها خانه من بلکه خانه تمامی اهالی قریه بازرسی گردید و در باز رسی ارتش اشغالگر روس نیز شرکت داشت . همانطوریکه کرامت انسانی زندانیان سیاسی در زمان تره کی - امین مراعات نگردید ، در زمان رژیم دست نشانده شما نیز مراعات نگردید . زندانیان به انواع شکنجه های غیرانسانی روبرو بودند . علاوه بر آن بر زنان واطفالیکه زیر 18 سال دستیگر می گردیدند تجاوز صورت میگرفت که گند این کثافت کاری شما در زندان پلچرخی بالا شد و در زمان شما نیز خاد به این عمل ناشایست آلوده بود .

این اعمال ناشایست و ضد انسانی را آقای کشتمند "تصامیم جدی وقاطع بخاطر رعایت قانون " می خواند . زهی وقاحت !

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " همه چیز کشور را در اختیار روس ها قرارداد ، روس ها علاوه بر اینکه وزارت خانه ها را کنترل می نمودند ، امور نظامی و حزبی نیز تحت رهبری روسها قرار داشت . کشتمند در صفحه 939 یاد داشت های سیاسی و رویداد های تاریخی می نویسد : " در ماه نخست ، پس از قیام اپریل 1978 از سوی نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین به اصرار تقاضا گردید تا اتحادشوروی مشاوران خویش را در امور حزبی و اقتصادی به افغانستان بفرستد . شوروی ها موافقت کردند تا چند تن مشاور و یکتن سر مشاور در امور حزبی به افغانستان اعزام نماید ، ولی در برابر مشاوران ملکی تعلل نشان دادند . معهذ این بنا بر تقاضاهای مکرر رژیم ، هیاتی از کمیته دولتی روابط اقتصادی خارجی اتحاد شوروی در ماه جون 1978 بخاطر مذاکره پیرامون این موضوع وارد کشور گردید . هیات متذکره در وزارت پلان نیز با من نیز مذاکره نمود و موافقت کرد که تیم مشاوران پلان گذاری شوروی متشکل از پنج تن مشاور ( متخصص ) ، یکتن سر مشاور ( سر متخصص ) و چهار تن ترجمان و سکرتر که از گذشته ها در وزارت پلان همکاری میکردند ، کماکان باقی بمانند " نقل فوق به خوبی بیانگر آنست که روس ها تمام امور اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و نظامی کشور را زیر رهبری گرفته بودند حتی تا آن سرحد که آشپز کاخ ریاست جمهوری نیز عضو کی . جی . بی بوده است . آقای کشتمند می گوید که این مشاوران فقط بنا به درخواست مکرر تره کی - امین به افغانستان آمده اند ، یعنی پرچمی ها برای آوردن ایشان سهمی نداشتند آری اینکه در ماه اول کودتا که درخواست مشاورین روسی از طرف دولت افغانستان تقاضا میشود . آقای کارمل صدراعظم است . یقینا که فرکسیون شما هم با آمدن روس ها موافقت داشته و هم چنین طبق گفته خودتان که وزیر پلان بودید مجموعا ده نفر روس در وزارت پلان با شما همکار بوده است . ثانیاً اینکه اگر تره کی - امین امور اقتصادی - سیاسی و فرهنگی را بدست مشاوران روسی سپردند ، شما کشور را به انقیاد روس ها درآوردید و همراه با یکصدوپنجاه هزار عسکر وارد این خاک شدید که در زمان حکومت شما ، همه چیز عملاً و علناً به دست روس ها افتاده بود . جنرال نبی عظیمی نیز مهر تأیید بر قضیه میزند . او در صفحه

275 اردو سیاست می نویسد : " درحالیکه من ورفقای پرچمی در ترکیب هیات ، از وظایف قبلی سبکدوش گردیده بودیم . این به منزله کودتا بود که بدون سر و صدا به سادگی انجام یافت و ببرک کارمل نتوانست جلو آنرا بگیرد زیرا که خواست روس ها بود " . بیان عظیمی بطور مشخص واضح میسازد که روس ها چقدر نقش رهبری کننده را داشتند که حتی کارمل با نیرومندی نظامی که داشت آرام میدان را به خلقی ها میگذارد و به عنوان سفیر از کشور خارج میشود .

در طول تاریخ کسی این را سراغ نداشته و ندارد که اجنت و دست نشانده از خود اراده ای داشته باشد که بتواند مستقل از خواست اربابش عملی را انجام دهد . اینک سوال متوجه آقای عظیمی است . در صورتیکه شما این درک را داشتید که بدون خواست روسها نمیتوان کاری را انجام داد و کشور هم توسط ایشان اشغال گردیده و رژیم دستنشانده از خوداختیاری ندارد . پس چطور تحت رهبری شان در جنگ شرکت نمودید و توده ها را به قتل عام و خانه و کاشانه شانرا به خاک مبدل ساختید ؟ با آنکه آقای عظیمی میگوید که بر علیه ما کودتا صورت گرفت و از کار سبکدوش شدیم . اما بورس تحصیل شوروی را از رژیم می پذیرد و برای تحصیل به شوروی میرود . هم چنین حینیکه عظیمی از وظیفه سبکدوش میشود اما رتبه اش ارتقا می یابد خودش می نویسد : " در جشن 7 ثور خلیل الله ، فتح محمد و من " نگارنده " به رتبه جنرالی نایل آمدیم " ( همانجا صفحه 276 ) و بعد از برگشت از روسیه در پست های حساس توسط روس ها گماشته میشود او در صفحه 278 همین اثرش می نویسد : " سترجنرال سروکین لوی مستشار نظامی مرا به نزد خود خواست و گفت باید پست معاونیت اول قول اردوی مرکزی را که قوماندان آن شهنواز تتی ، بعد از خود کشی عبدالودود ، تعیین شده بود قبول کنم " که پست مذکور را با افتخار می پذیرد و زمانیکه کارمل از سفر روسیه بر میگردد او را به نزد خود طلبیده و به حیث آمر زون شمال غرب ( هرات ، غور و بادغیس ) مقرر می نماید . همانجا

این اجیران مزد بگیر بناحق سنگ مردم دوستی را به سینه می زنند و می خواهند که در نوشته های شان طوری وانمود کنند که ضد تجاوز بوده اند . اما عملا در خدمت به اشغال و اشغالگران درآمده و برای حفظ منافع شان از هیچگونه فداکاری برای ارباب دریغ نکرده و نمیکند . همانطوریکه در کتابش از نورالحق علمی پرچمی تعریف و توصیف نموده ، دیده میشود که آقای علوی نه تنها خادم روس ها بود ، بلکه امروز خادم امریکایی ها است . به همان قسم سید محمد گلابزوی از کدرهای رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که در جنایت حرفوی شده و کمتر از اسدالله سروری نیست . تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا مورد تأییدش می باشد . این قاتلان و جانیان در نوکری حرفوی گردیده اند .

در 18 حوت 1362 شخصا ببرک کارمل آقای عظیمی را به پست معاون اول وزارت دفاع مقرر میکند . ارتقا دادن رتبه و مقام به پاس خوش خدمتی روس ها و کشتار مردم بیگناه است . شخص عظیمی نیز این مورد را چشم پوشی نمیکند و می گوید که در اکثر ولایات در جنگ ها شرکت داشت چنانچه بعد از پست وزارت دفاع برای سرکوب مردم پکتیکا وظیفه میگیرد او مینویسد : " عملیات ولایت پکتیکا بیشتر از 20 روز طول کشید . ما تمام ولسوالی های پکتیکا را تصفیه نمودیم و در اکثر مناطق جز با اطفال و زنان و پیرمردان مواجه نگردیدیم . بعضی قریه جات کاملا از سکنه خالی بودند ، خانه ها و قلعه ها سوخته و تخریب شده بودند . زمین زراعتی به دشت های سوخته و خارزاری تبدیل شده بودند . گویی هرگز دست انسان به آن نخورده است ، لاشه های سوخته و سیاه شده موترها ، تانک های زرهپوش در اطراف دهکده ها که نمایانگر جنگ های خونین اهالی با شوروی ها و دولت بود ، حاکی از مقاومت های اولیه مردم بود . " ( اردو سیاست صفحه 283 ) این است نشانه جنایات سوسیال امپریالیست ها و رژیم دست نشانده که از زبان خود جنایت پیشگان می شنوید . این گوشه ای از جنایات شان است که تحریر گردیده است . زمانیکه قدم شوم ارتش سوسیال امپریالیست ها و رژیم دست نشانده به هر قریه یا ولسوالی رسیده و آنچه از دست شان آمده دریغ نکرده از سوختاندن

اموال خانگی و کشتن مواشی ، انسانها و حتی تجاوزات جنسی دریغ نورزیده اند . علاوه بر این در هر قریه که می رسیدند تمام مرد ها را در یک جای معین جمع نموده و از بین شان تعداد زیادی را دستگیر نموده و روانه زندان می ساختند . تمامی زندان ها مملو از انسان های بیگناه بود . زندانیان به اشکال و انواع شکنجه ها روبرو میشدند و بعد از " محاکمه " در بیدادگاه های رژیم از حبس ها کوتاه مدت الی حبس ابد و اعدام روبرو میشدند . و آنهای که آزاد می شدند به این شکل نبود که از بیدادگاه رژیم برائت گرفته باشند ، بلکه به اندازه حبس سپری شده برایشان حکم ابلاغ میگردید . به این طریق رژیم دست نشانده خود را محق می دانست که هیچ کس را " بی گناه " به زندان نیاورده است .

عملیات دیگری که عظیمی در آن شرکت داشته و به عنوان پیروزی روس ها و رژیم دست نشانده یاد میکند عملیات دره پنجشیر در 17 می 1982 است . طبق اظهار خودش در این عملیات در حدود یک هزار نفر بنام دشمن کشته شده و یکتعداد اسیر گردیده که به کابل فرستاده شدند . در تمامی جنگها اکثریت عظیم کشته شدگان غیر نظامی ها بودند که متشکل از زنان ، پیرمردان و اطفال می باشند . زیرا حین حمله و حشیانه ارتش اشغالگر نمی توانند که خود را از منطقه بیرون نموده و جای پناه گزین شوند . بدین علت ، بیشترین تلفات را ایشان متحمل می شوند و به همین طریق بیش از 95 درصد دستگیر شدگان را مردمان بی دفاع تشکیل می دهند .

اینک نظر پنجشیری را در مورد اشغال و تجاوز ارتش سوسیال امپریالیزم در روز 6 جدی 1358 پی می گیریم دستگیر پنجشیری در صفحه 121 کتاب ظهور و زوال " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " می نویسد: " 6 جدی 1358 نقطه آغاز نفوذ ، حضور و سلطه نیروهای نظامی و سیاسی شوروی و آغاز تراژیدی تاریخ زندگانی ملی و اجتماعی و نقطه آغاز جنگ ها و کشمکش های خونین جامعه بلاکش ما برای کسب قدرت سیاسی بود . " این درست است که روز 6 جدی یک روز سیاه در تاریخ کشور ما و روز آغاز تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیزم به افغانستان می باشد ، اما آنطوریکه آقای پنجشیری روز 6 جدی 1358 را روز " نقطه آغاز جنگ ها و کشمکش ها



خونین جامعه " افغانستان میداند ، نیست . در تمام آثار و نوشته جات خلقی ، پرچمی ها به خوبی دیده می شود که هر کدام چیزی می نویسند ، بدون اینکه گوشه ای از حقایق را بازگو نمایند و فقط کوشش میکنند که خود و فرکسیون خود را تبرئه نموده و گناه را بگردن فرکسیون های دیگر بیندازند . مردم به خوبی درک نموده اند که جنایات بیشماری با کودتای 7 ثور 1357 شروع گردید الی سقوط کودتا چپان در سال 1371 همه کدرهای رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " شریک اند . چنانچه آقای پنجشیری با همه ای فرکسیون ها همکاری داشته و حتی عضو بیروی سیاسی هر یک از فرکسیون ها بوده است . اما حالا میخواهد که تمام جنایات را فقط به گردن فرکسیون پرچم بیندازد.

هرگاه یک فرد ذره ای احساس وطن پرستی و ذره ای شرافت وجدانی داشته باشد و قتیکه قلم بدست می گیرد چنین لا طائلات و دروغ های سرهم بندی نمی کند . این " جنگ ها و کشمکش ها " همان رقابت امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم است که از سال 1334 هجری شمسی ( 1995 م ) شروع گردید و در زمان ریاست جمهوری داود خان علنا به شکل قیام مسلحانه متبازر گردید که از طرف رژیم داود خان به شدت سرکوب گردید و در کودتای 7 ثور 1357 به اوج خود رسید . آقای پنجشیری چرا از قیام های توده ای در زمان تره کی وامین که به خاک و خون کشیده شد، چیزی نمی گوید . مگر کودتای 7 ثور " جنگ خونین و کشمکش " عمیق میان دو جناح وابسته به سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم نبود ؟ آیا قیام توده ای 24 حوت 1357 هرات که در یک روز بیش از بیست هزار کشته بجای گذاشت یک جنگ خونین میان توده ها و نوکران سوسیال امپریالیست نبود ؟ قیام ماه اسد 1357 مردم ولسوالی کشم بدخشان ( که برای چند روز ولسوالی بدست قیام کنندگان بود ) بدون خونریزی بود ؟ بعد از قیام 24 حوت هرات ، قیام مردمان بادغیس ، غور و فراه بدون خونریزی و مسالمت آمیز بود ؟ قیام مردم هزاره جات که از اول بهار 1358 شروع گردید و به همین ترتیب قیام 14 اسد 1358 در بالاحصار و صد ها قیام توده ای دیگر نمونه بارز جهت

گیری توده های مردم علیه رژیم نوکر سوسیال امپریالیست ها نبود . آقای پنجشیری می خواهد که همه جنگ ها و کشمکش ها را نتیجه 6 جدی قلمداد کند . درحالیکه از همان آوان کودتای سیاه 7 ثور مردم بخوبی می دانستند که این رژیم کاملا وابسته به روس ها است . وبه اثر فشار ، ترور و اختناق رژیم مردم وادار گردیدند که دست به سلاح برده وبر علیه رژیم قیام کنند . که دامنه آن تازمان تجاوز مستقیم روس به افغانستان گسترده شده وبا تجاوز مستقیم شوروی به افغانستان ، نفرت وانزجار مردم چند برابر شد ودامنه قیام ها گسترده تر گردید . چرا آقای پنجشیری روز سیاه 6 جدی را " نقطه آغاز جنگ ها و کشمکش " ها میداند ؟ علت آن واضح است تا چهره کثیف و خاینانه باندش را سفید جلوه دهد وحقیقت را کتمان کند وطوری وانمود سازد که توده ها از کودتای سیاه 7 ثور حمایت می کردند و پشتیبان رژیم شان بوده اند !! و فقط از 6 جدی 1358 قیام های توده ای علیه شاه شجاع دوم ( ببرک کارمل ) و ارتش اشغالگر شروع گردید . این خود بیانگر آنست که اکادمیسین ( ! ) ما نمی خواهد در باره حقیقت چیزی بگوید ، حتی در سر تا پای کتابش یک اشاره ای به جنایات ووحشی گری های دوره تره کی نکرده است . آقای اکادمیسین جنگ ها را می بیند ، اما سیاست ها را فراموش میکند . لنین با صراحت می گوید که : " از نقطه نظر تئوری کاملا اشتباه بود هر آئینه فراموش میشد هر جنگی ادامه سیاست است با وسایل دیگر " ( لنین مجموع آثار منتخب - برنامه جنگی انقلاب پرولتاریایی - صفحه 442 )

درجوامع طبقاتی جنگ امری ناگزیر است هیچ جنگی نمی تواند فاقد جنبه طبقاتی باشد . برای درک این که این جنگ چه نوع جنگی است ، آیا جنگ انقلابی وعادلانه است یاینکه ضد انقلابی واستعماری . باید موقعیت جناح های درگیر را شناخت ، باید دید که طرفین دارای چه پایه طبقاتی بوده و چه سیاستی را دنبال میکنند . باید اقتصاد وسیاست جناح های درگیر را قبل از جنگ بررسی نمود . باید به این نکته پی برد که کدام علل وعوامل باعث گردیده است که آن سیاست بواسطه این جنگ راه خود را میگشاید . خلاصه برای اثبات اینکه هر جنگی جنبه حقیقی اجتماعی - حقیقی طبقاتی دارد ، باید

موقعیت عینی طبقات درگیر جنگ را تجزیه و تحلیل نمود. برای این امر نباید یک مشت مثال‌ها و اطلاعات بی ارتباط و جداگانه، بلکه مجموعه‌ای از مدارک در ارتباط به اساس زندگی اقتصادی طرفین درگیر جنگ و شرایط جهانی را بررسی کرد. لنین می‌گوید: "به نظر من موضوع اصلی که معمولا درباره مسئله جنگ فراموش میکنند و به اندازه کافی بدان دقت نمی‌نمایند، موضوعی که در مورد آن، این همه مباحث که حتی من می‌خواهم بگویم مباحث پوچ و بی‌مورد و بدون هدف انجام می‌گیرد، همانا فراموش کردن این مسئله اساسی که جنگ دارای چه جنبه طبقاتی است، علت برافروخته شدن این جنگ چیست، کدام طبقات بدان دست می‌زنند و کدام شرایط تاریخی و شرایط تاریخی - اقتصادی است که آن را بوجود آورده است" (لنین - کلیات - جنگ و انقلاب - صفحه 204)

آقای اکادمیسین " نقطه آغازین جنگ‌ها و کشمکش‌ها را در 6 جدی 1358 می‌بیند. کودتاهای پی‌در پی روسی در افغانستان را نمی‌بیند و یا اینکه آنها را فقط مربوط به قیام‌های نظامی که فاقد جنبه سیاسی - طبقاتی بررسی مینماید! در حالیکه مسایل این‌طور ساده نبوده و نیست، بلکه علل کودتاهای پی‌در پی از یکطرف مبارزات توده‌ها با رژیم ارتجاعی حاکمه بوده و از طرف دیگر رقابت و کشمکش دو گروه امپریالیستی (امپریالیسم غرب و سوسیال‌امپریالیسم شوروی) بوده است که نقش اساسی را در کودتاهای همان رقابت و کشمکش امپریالیست‌ها بازی نموده است. چنانچه این مطلب را در زمان صدارت داودخان و هم‌چنین دوره ریاست جمهوری اش مفصلا توضیح دادم و این مطلب دقیقا آشکار گردید که در زمان صدارت داودخان همراه با قدرت رسیدن دارودسته روزیونیستی خروسچف در اتحاد شوروی، سیاست اقتصادی افغانستان با پیروی از الگوی روسی شکل دیگری بخود گرفت. از سیاست اقتصاد مبتنی بر بازار به سیاست "اقتصاد رهبری شده" دولتی گرایش نمود و "راه رشد غیر سرمایه‌داری" و "تقویه سکتور دولتی" که تزهای روزیونیست‌های شوروی جهت رشد سرمایه‌داری دولتی وابسته به سوسیال‌امپریالیسم به مورد اجرا گذاشته شد و دولت بیروکرات‌ها

وفیودالان در اکثر امور اقتصادی و کنترول بانک ها بخشی داشته و بر صنایع و تجارت مسلط گردید . دیگر نه تنها امپریالیزم غرب بلکه سوسیال امپریالیزم روس نیز در غارت و استثمار خلق افغانستان با دیگر امپریالیست ها به رقابت برخاست . طوریکه تجارت بین افغانستان و شوروی در سال 1950 ( 1329 هجری شمسی ) ده فیصد بود و در سال 1962 ( 1341 هجری شمسی ) به 60 فیصد رسید که از روش پا یا پای استفاده میشد . بدین طریق امپریالیست ها نه تنها به صدور سرمایه ، بلکه به فروش تولیدات خود نیز می پرداختند و دولت مرتجع افغانستان به تشویق امپریالیست ها به طرح پلان های خود ادامه میداد .

رقابت و کشمکش میان امپریالیزم غرب و سوسیال امپریالیزم از یک طرف و حاد شدن مبارزات طبقاتی از طرف دیگر زمینه ساز کودتای 26 سرطان 1352 گردید .

امپریالیستها که در پی بدست آوردن سود بیشتر بودند بعد از کودتای 26 سرطان باز هم منافع آزمندانه خویش را دنبال کردند . دست پروردگان سوسیال امپریالیزم یعنی رویز یونیستهای خلق و پرچم در راستای منافع شوروی در کودتای 26 سرطان سهم قابل ملاحظه ای داشتند و کاملاً به تحکیم رژیم کودتا همت گماشتند ، از چوکی های بلند دولتی تا چوکی های پائینی یعنی ولسوالی و علاقه داری ها بدست رویزیونیستها وطنی بود .

از آنجائیکه نقش سوسیال امپریالیزم و نوکران " خلقی ، پرچمی " آن در دولت داوود بیشتر بود لذا کوشیدند تا طرح های استعماری خود را به معرض اجرا گزارند و تجارت رهبری شده " و استفاده از راه " بارتری " دوباره طرح شد و درین رابطه یکی از اقدامات رژیم کودتای 26 سرطان این بود که در اوایل سال 1353 خواست تا امور وارداتی را بین تاجران تقسیم کند و با گرفتن جواز جدید اموال وارداتی تجار محدود به یک یا دو قلم کالا گردد و مقدار واردات نیز محدود به یک یا دو قلم مال باشد . و هم مقدار واردات سالانه نیز معین گردد . این اقدامات به مخالفت تجار دلال بخصوص وابسته به امپریالیزم غرب

مواجه گردید و آنها به اخذ جواز جدید اقدام نکردند و از محصول کردن اموال وارده خود نیز دست کشیدند که نپرداختن این محصول ، دولت را به کسر بودجه مواجه نمود. دولت مدت معافیت کرایه اموال در گمرک را کوتاه ساخت ولی موثر نیافتاد ، دولت که با کسر بودجه مواجه گردیده بود ، ناگزیر به نفع جناح وابسته به امپریالیزم غرب عقب نشینی نمود ، تجار مانند گذشته کار خود را پیش بردند ، ولی رقابت بین امپریالیست ها همچنان ادامه یافت . و تضاد ها بین جناح های رقیب تبارز بیشتری نمود ، عده ای بنام طرفداران غرب بنام کودتا چی اعدام شدند مانند میوند وال و خان محمد وزیر دفاع و عده ای زندانی گردیدند . بدین ترتیب رقابت بین سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم غرب و تضاد بین وابسته گان شان در افغانستان افزایش یافت. چنانچه در سال 1354 باند اخوان به کمک دولت پاکستان به نواحی شرقی پنجشیر افغانستان به تحریکات و حملات علیه دولت دست زدند ، تا رژیم را تحت فشار قرار داده او را از سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران وابسته اش دور سازند. ولی این اقدام موفق نگردید و از طرف رژیم داوود خان به شدت سرکوب شد. این رقابت و کشمکش ها روز بروز وضعیت زحمتکشان را خرابتر نمود و بحران های اقتصادی رژیم نیز این وضعیت را از بدتر نمود . رژیم داوود خان در پی چاره جوئی بر آمد و ناگزیر به نفع جناح وابسته به غرب عقب نشینی کرد. دولت داوود با غرب و اقمارش وارد مذاکره شد که این حرکت داوود خان برای سوسیال امپریالیست ها و نوکران بومی شان خوش آیند نبود ، زیرا که اعضای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " یکی پس از دیگری از چوکی های دولتی کنار زده شد.

سوسیال امپریالیزم که در راه حل گرفتن تدریجی قدرت سیاسی موفق نشده بود ، از خود عکس العمل نشان داد ، و راه حل دیگری یعنی انتقال قدرت سیاسی از طریق کودتا را به اجرا گذاشت . کودتای سیاه و خونین 7 ثور نتیجه همان رقابت و کشمکش های امپریالیزم غرب و سوسیال امپریالیزم شوروی و حاد شدن تضاد بین جناح های وابسته شان می باشد . از مسایل فوق بوضوح فهمیده می شود ، آنطوریکه آقای پنجشیری ادعا دارد که " 6 جری 1358 ... نقطه

آغاز جنگها و کشمکش های خونین جامعه بلاکش " ما نبوده بلکه کشمکش ها و رقابت های امپریالیزم امریکا و سوسیال امپریالیزم از زمان صدارت داوود ریخته شد و در زمان کودتای داوود به شکل جنگ و قیام های مسلحانه و سرکوب خونین شروع گردید و در کودتای 7 ثور به اوج خود رسید که تا کنون زحمتکشان افغانستان در آتش آن می سوزند.

اگر هدف آقای پنجشیری از گفته اش که " 6 جدی 1358 ... نقطه آغاز جنگ ها و کشمکش های خونین " در صفوف " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " باشد . با ز این مساله کاملا نا درست و دور از حقیقت است ، زیرا از همان برو تاسیس " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بین جناح تره کی و کارمل بر سر گرفتن قدرت رهبری در حزب ، کشمکش و رقابت وجود داشت و در سال 1346 بوضوح آشکار گردید و حزب به دو شاخه " خلق " و پرچم منشعب شد ، هر کدام دیگری را متهم به جاسوسی می کردند . این انشعاب ده سال دوام نمود ، تا اینکه در سال 1356 حسب منافع سوسیال امپریالیزم در سفارت شوروی در کابل با حضور داشت سفیر شوروی ، تره کی و کارمل سند نا میمون اتحاد برای ویرانی و بر بادی کشور را امضا نمودند . و در 7 ثور 1357 توسط بادران شان به قدرت سیاسی رسیدند. اما در همان اولین گام در جهت قدرت سیاسی ، دوباره اختلافات شروع شد و یکعده از پرچمی ها بشمول کارمل به عنوان سفیر از کشور اخراج گردیده و عده ای زندانی و اعدام شدند. بعد از اینکه تره کی از راه کنفرانس کشور های " غیر منسلک " در روسیه رفت ، برژنت ملاقات او و کارمل را تدارک دید و به تره کی توصیه نمود که امین را از سر راه بر دارد و جایش را به کارمل بدهد ، چون دستور بادر بود تره کی بدون چون و چرا پذیرفت و حاضر گردید که " شاد گرد وفادارش " را بخاطر منافع سوسیال امپریالیزم قربانی سازد و کارمل را جایگزین آن نماید ، همانطوریکه در بالا گفته شد ، این طرح بروفق مراد نه چرخید ، امین از ماجرا خبر شد و " استادش " را خفه نمود و بعدا به تبعید ، زندانی و اعدام باند تره کی پرداخت . 6 جدی 1358 روز ننگین و سیاه در تاریخ کشور افغانستان بود که افغانستان را به مستعمره مستقیم تجاوز گران

روسی در آورد و بساط امین را با کودتای خونین برچید . شاه شجاع دوم ( ببرک کارمل ) را به قدرت رسانید . در این قدرت نه تنها پرچمی ها بلکه باند تره کی نیز سهیم بود و با تجاوز همنوا. بعد از قدرت گرفتن کارمل باز هم زندانی و اعدام باند امین شروع گردید . هیچگاه " 6 جدی 1358 نقطه آغازین جنگ ها و کشمکش های خونین " جامعه نبوده ، بلکه ادامه این جنایات بشکل فجیع تر آن بوده است .

آقای پنجشیری معترف است که شوروی به افغانستان تجاوز نموده و این تجاوز " خلاف کلیه موازین قبول شده بین المللی درپیش چشمان باز مردم آزاد دوست و همه بشریت صلحدوست اتفاق افتاده است " سوال اینجا است که اگر واقعا آقای پنجشیری اینرا می دانسته پس چرا با کارمل و نجیب همکاری نموده است. در زمان کارمل و نجیب آقای پنجشیری عضو دفتر سیاسی حزب بوده و یا تمام قدرت و توان در خدمت این رژیم کار نموده او می خواهد با این طرفند خود و باندش را تبرئه نموده و برائت دهد. چنانچه او اعتقاد دارد که تره کی ، امین – به امر و نهی روس ها گوش نمی کردند . او می نویسد که " تره کی و حفیظ الله امین به امر و نهی مقامات بلند پایه حزبی و دولتی شوروی در عمل اعتناء و پروایی نمی کرده اند " ( ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان – جلد دوم صفحه 120 ) پنجشیری می خواهد که اینطور وانمود کند که فرکسیون خلق هیچگاهی با تجاوز همنوائی نداشته و موافق نبودند . اگر واقعا به امر نهی مقامات حزبی و دولتی تره کی گوش نمی داد چطور در مسکو پذیرفت که " شاگرد وفادارش " را بخاطر کارمل سر به نیست کند؟ و به خاطر منافع روس ها جانش را به خطر انداخت ، اما آقای کشتمند بر خلاف مدعی است که خلقی ها هم با تجاوز همنوا بوده اند او می نویسد : " بخش بیشتر اعضای رهبری و فعالین خلقی ها که پس از حوادث زور های اخیر دسمبر 1979 در یک ائتلاف جدید با پرچمی ها پیوسته بودند ، عملا ، بیهودگی ، ناکامی و زیان های سیاست های گذشته را دریافته بودند ، ایشان در برابر سیاست های جدید نه تنها مقاومت نکردند ، بلکه ابراز موافقت و همکاری کردند و تمام تصامیم عمده به شمول تعیین سرنوشت همکاران

نزدیک امین بارضائیت و رای ایشان اتخاذ گردید " ( یاد داشت های سیاسی و رویداد های تاریخی صفحه 747 - 748 ) در حقیقت امر همان چیزی است که کشتمند می گوید . تمام فرکسیون تره کی با تجاوز همونوا بوده و ورود ارتش اشغالگر را خیر مقدم گفتند تمامی کدر های رهبر بشمول سید محمد گلاب زوی ، اسلم وطنجار ، فیض محمد ، اسد الله سروری ، دستگیر پنجشیری ... عضو کمیته مرکزی و عضو دفتر سیاسی در زمان کارمل بودند . حتی در زمان نجیب نیز این سمت را تا کودتای تتی حفظ نمودند. اگر ارتش شوروی در داخل افغانستان موفق می گردید که نمایندگان فکری - سیاسی را سر پا نگهدارد همانطوریکه زمان قدرت به آن کف زدند ، همین حالا گلو پاره می نمودند و کف می زدند ، اما چون دیگر از قدرت افتاده بجای اینکه روی اعمال منفی و ضد بشری شان انگشت انتقاد بگذارند می خواهند که با حيله و نیرنگ خود را تبرئه کند در حالیکه خود آقای پنجشیری معترف است ، زمانیکه روس ها خواستند تا مهره را تغییر دهند یعنی بجای کارمل نجیب را نصب کنند برای کارمل خطاریه دادند که تا یک علت وقت دارد و تصمیم بگیرد که استعفاء نماید و گرنه عواقب بهتری از امین نخواهد داشت. این خطاریه توسط سه نفر تحت رهبر صالح محد زیری که یکی از اعضای بلند پایه خلقی ها است برای کارمل می رسد.

این تعویض مهره به علت تشدید جنگ ها و قیام های مردم که سر تا سر افغانستان را گرفته بودجود آمد . طرح و پلان روس ها از این تعویض کردن ها این بود که از یکسو می خواستند که ارتش خود را از افغانستان بیرون نمایند و برای خروج ارتش شوروی یک شکل " آبرومندانه " بدهند و از سوی دیگر بتوانند که دولت کاملاً وابسته خود را حفظ کنند. اما غافل از آنکه مقاومت مردم علیه سوسیال امپریالیزم شرایط را آنقدر بر وی سخت و تنگ ساخته بود که صدای اعتراض از داخل روسیه آنقدر بلند شده بود ، علاوه بر اینکه نتوانست دست مزدوران خود را بگیرد ، خودش نیز از هم پاشید.

تلفات مادی و انسانی که شوروی ها متحمل می شدند بالاخره صدای اعتراض از بین کشور های اقمارش و حتی داخل مسکو بلند شد، " آنتونی هی من " نامه



ایکه از چکسلواکی در روز نامه تایمز چاپ شده قسمتی از آن را در صفحه 238 کتاب افغانستان در زیر سلطه شوروی چنین نقل می کند : "مداخله شوروی در کابل که ( از هر نوع توجیه صحیح عاری است ) یک تهاجم علنی و خشم انگیز است ... ما در پراک هستیم ، شهری که در آنجا آقای ببرک کارمل ( و دبیرکل و نخست وزیر نونوار و مدل جدید افغانستان ) را به دام کشیدند ، خریدند ، پنهان داشتند و آموزش دادند " در ابتدا در داخل شوروی سرو صدای اعتراضی که علیه اشغال افغانستان بلند می شد. دولت شوروی فوراً وی دستگیر و زندانی می نمود ، بالاخره این سرو صداهای اعتراضی بجای رسید که شوروی مجبور شد که از یک جهت تغییر در سیستم دولتی و حزبی افغانستان بیاورد و هم خود را ازین مهلکه "آبرو مندانه " نجات دهد. روی این ملحوظ نجیب را بهترین مهره برای جایگزین نمودن به امور حزبی و دولتی تشخیص داده و آنرا جا نشین کارمل نمودند.

\*\*\*\*\*

## کودتای نجیب و مشی مصالحه ملی

زمانیکه روسیه افغانستان را اشغال نمود و ببرک کارمل را بر چوکی نشانند با طرح جبهه " ملی پدر وطن " امید وار بود که به تمام اهدافش دسترسی پیدا خواهد نمود . گرچه جبهه " ملی پدر وطن " در ابتدا توانست که یکعده از فیودالان و نیروهای متزلزل را به دور خود جمع نماید . اما قیام توده ها روز بروز شدید تر شده که سراسر ولایات افغانستان را در بر گرفت . با تجاوز شوروی به افغانستان امپریالیست های غربی بخصوص امپریالیزم امریکا و کشورهای مرتجع منطقه به تسلیح نمودن هرچه بیشتر نوکران شان ( احزاب جهادی ) پرداختند . دراین زمان آنقدر جنگ ها شدید گردید و توده ها علیه تجاوز متحد شدند که در تمامی ولایات ، قریه جات کاملاً آزاد شده و در بسا شهر ها به غیر از مرکز شهر دیگر جای بدست دولت دست نشانده نماند . از یکسو فشار داخلی روسیه و از سوی دیگر فشار های خارجی و مقاومت های مردم افغانستان روسیه را مجبور ساخت تا راه و چاره ای برای

بیرون کشیدن نیروهایش از افغانستان جستجو نماید به نظر روسها یگانه راه بیرون رفت از معضله تغییر مهره در افغانستان بود، زیرا ببرک کارمل از یک سوی طرفدار کامل حضور نظامی روس ها در افغانستان بود و از سوی دیگر کار آبی چندان برای جلب و جذب مخالفین نداشت. لذا روس ها برای این پست و مقام نجیب را بهتر تشخیص دادند.

نجیب الله در دوره کارمل رئیس خاد بود و از جمله شکنجه گران حرفوی و جلا دین این دوران بشمار میرود. اکثریت عظیم توده ها و روشنفکران در این دوران به بدترین شکل شکنجه گردیدند. جنرال نبی عظیمی درباره خصوصیات نجیب الله می نویسد که: "وی شخصی کله شیخ، یک دنده، لجوج، عصبانی و سختگیر بود، هنگام عصبانیت اختیار از دستش میرفت، بی اراده میگردید، حتی فحش های رکیکی نثار میکرد، کار منفی را به رخ شخص میکشید و هیچ گاهی مقصر را نمی بخشید". از نظر نجیب مقصر کسی بود که علیه روسیه و رژیم دست نشانده اش می ایستاد و یا کسی که در دستگاه اداری دولت بر حسب منافع اشغالگران تعطل می ورزید. در آن صورت با وی حسب دلخواه بر خورد می نمود. او با این خصوصیات رئیس خاد گردیده بود. عموماً دولت های مرتجع و امپریالیست ها کسی را در راس دستگاه جاسوسی خود می گمارند که ظالم و قوی القلب باشد که طبق گفته نبی عظیمی نجیب این خصوصیات را دارا بوده و میتواندست که مخالفین را شکنجه نموده و باصطلاح "زهر چشم" نشان دهد. در دوران نجیب که رئیس خاد بود، جنایت حدو مرز نمی شناخت. طوریکه در بحث زندان های رژیم مفصل بیان نمودیم. علاوه بر انواع شکنجه حتی به زنان و نوجوانان تجاوز صورت میگرفت. به هر صورت شکنجه گاه های خاد کمتر از شکنجه گاه های آگسا و کام نبود. نجیب الله از جمله دوستان نزدیک کارمل به شمار میرفت. بر حسب همین نزدیکی نجیب با کارمل بود که کارمل حسب لزوم دید او را از این مقام ارتقاء داده به حیث منشی امور تشکیلاتی مقرر می نماید، که بعد ها به صفت منشی عمومی کمیته مرکزی

تمام قدرت حزبی و دولتی را قبضه نموده و با کارمل و فرکسیون آن به مخالفت می پردازد و حتی اکثریت طرفداران کارمل را زندانی می نماید .

زمانیکه روس ها طرح و پلان برای تغییر مهره را در افغانستان روی دست گرفته بودند و در نظر داشتند که نجیب را جایگزین کارمل بسازند ، کارمل را به روسیه خواسته و او را سه ماه تمام در روسیه نگاه داشتند ، تا اینکه نجیب الله به خوبی بتواند در بین حزب از نفوذ و قدرت بیشتری برخوردار شود. در این مدت ایام روس ها همنوا با نجیب در بین حزب کار نمودند و زمانیکه روس ها مطمئن گردیدند که نجیب محبوبیتی در بین حزب پیدا نموده ، کارمل را اجازه دادند که به افغانستان بیاید.

چنینکه کارمل به افغانستان رسید ، روس ها از وی خواستند تا استعفايش را به علت بیماری به حزب بدهد ، حتی به وی اخطار دادند که اگر از تصمیمی که روس ها گرفتند سر پیچی نماید باوی طبق لزوم دید برخورد صورت خواهد گرفت و کارمل استعفايش را بدون رضاو رغبت به حزب پیشکش می نماید. دستگیر پنجشیری در صفحه 124 کتاب ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان جلد دوم آن می نویسد که : " گر چه در هنگام کودتای آرام ضد کارمل در صفوف اردو 160 هزار نفر و در صفوف وزارت امور داخله و دفاع از انقلاب ، 115 هزار و در نیرو های امنیتی 20 هزار نفر مسلح و بسیج شده بود . مگر به علل فرکسیون بازی مزمن و وجود موربانه بی اعتمادی در مقامات بلند پایه حزبی و دولتی بویژه به علت حضور ، نفوذ و سلطه مستشاران شوروی ، قابلیت رزمی این قوت ها در سطح نازلی قرار داشت . و زمینه های جوشش استعداد ها و ابتکارات فرزندان مردم افغان عملا محدود شده بود. " او در صفحه 126 همین اثرش در مورد بر خورد روس ها با کارمل می نویسد که " سر انجام طبق پلان و نقشه ویکتور پلینچکو سر مشاور شوروی وزیران دفاع ، داخله و امنیت ( نظر محمد ، گلابزوی و یعقوبی ) تحت رهبری داکتر صالح محمد زبیری و مراقبت شدید امنیتی نزد ببرک کارمل رفتند از او خواهش کردند تا فقط طی یکساعت استعفاي خود را از مقام شورای انقلابی بنویسد در غیر آن بر خورد مقتضی دیگری نسبت به او

صورت خواهد گرفت. کارمل با یاران نزدیک خود جلسه کرد و استعفای خود را نوشت. بعدا هر سه فرکسیون در قصر دلگشا جلسه کرد به اصطلاح پولینوم کمیته مرکزی را دایر و استعفای کارمل و تقرر داکتر نجیب را قهرا منظور و تصویب کرد. در نتیجه کودتای سپید قدرت حزبی و دولتی در انحصار و تصرف نجیب در آمد. و به این ترتیب فصل دیگر از تاریخ پر فسون سازمانی سیاسی و زندگی ملی و اجتماعی ملت افغان آغاز گردید .

چرا آقای پنجشیری زندگی نامه اسارت بار حزبی اش را بنام زندگی نامه مردم افغانستان رقم می زند. در حالیکه با تغییر هر یک از مهره ها توسط روس ها ، همان شیوه استبدادی علیه مردم بکار گرفته شد ، هیچگاه کوچکترین تغییری در بیداد گری وحشیگری ، اعدام ها ، زندانی نمودن ، شکنجه نمودن و حتی تجاوزات جنسی به زنان و پسران در زندان بوجود نیامد. بلکه تغییر در " زندگی سیاسی " حزب دموکراتیک خلق بوجود می آمد. با تغییر هر مهره از طرف روس ها یکی با دارو دسته اش از کرسی زرین به زیر کشیده شد و دیگری جایش را گرفت. چنانچه در زمان تره کی ، پرچی ها تبعید ، زندانی و اعدام شدند ، عین همین رویه در زمان امین ، کارمل و نجیب با فرکسیون های دیگر صورت گرفت. تغییر مهره برای یک فرکسیون نعمت بود و برای فرکسیون دیگر لعنت. هر یک از فرکسیون که زیرضربت حزب قرار گرفت آه و ناله سر داد و فرکسیون سر قدرت را ظالم ، خائن و ستمگر خواند. همینکه رهائی یافت و بقدرت رسید ده چند آن خائن و ستمگر گردید .

طبق احصائیه ای که پنجشیری از قوای مسلح ( اردو ، پلیس و امنیت ) می دهد ، در زمان استعفای کارمل بالغ بر 295 هزار نفر می شود ، اما کوچکترین حرکتی از کارمل سر نزد . جبرا و قهرا تن به استعفاء می دهد. این بیانگر وابستگی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را به روس ها می رساند که تا چه اندازه بی اراده و میهن فروش است همانطوریکه پنجشیری خودش معترف است که " به علت حضور ، نفوذ و سلطه سیاسی مستشاران شوروی ، قابلیت رزمی این قوت ها در سطح نازلی قرار داشت " . در اینجا به یقین می توان گفت که " قابلیت رزمی این قوت ها در سطح نازلی " قرار نداشته ، بلکه " به

علت حضور ، نفوذ و سلطه مستشاران شوروی " تحت فرماندهی آنها قرار داشته به این علت تحرک از ایشان گرفته شده بود. قوای مسلح 295 هزاری به یک قوای بی خاصیت ، بی اراده ای تبدیل گردیده بود. همانطوریکه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " از زمان ایجادش مهره ای بود در دست روس ها که حسب منافعش در افغانستان از آن استفاده می نمود ، و بنا به میلش انشعاب و وحدت را بین فرکسیون ها بوجود می آورد. زمانیکه تره کی پس از بر گشت از کنفرانس کشورهای " غیر منسلک " در مسکو طبق اشاره برژنف با کارمل دیدار نمود و وعده سپرد که شاگرد وفا دارش را از سر راه بر دارد و کارمل را جانشین او سازد . تغییرات در " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " از ابتدا تا انتها بنا به میل روس ها صورت می گرفت. و به همین ترتیب ارتشی که تربیه نموده بود طبق خواست و نیازش عمل می نمود . زمانیکه روس ها از ارتش خواستند که " قابلیت رزمی " شانرا نشان دهند . آنها این قابلیت را تبارز دادند. گرچه پنجشیری در صفحه 157 همین اثرش از ارتش ستایش نموده و می نویسد که " به نظرم ارتش منظم افغانستان اردوی ملی ، وطنپرست و دارای سنن و قیام های ملی و آزادی بخش و ضد استبدادی استعماری بوده است . اردوی منظم ملی افغانستان در قیام ها آزادی بخش ملی 1878 ، 1919 قیام مسلحانه ضد سلطنتی 26 سرطان 1352 و قیام ضد فیودالی هفتم ثور 1357 اشتراک فعال کرده است . اردوی منظم ملی از تمامیت ارضی ، آزادی ملی ، حاکمیت وحدت ملی مردم افغانستان همواره دفاع کرده است . و در آینده نیز نقش وطن دوستانه و ملی خود را ایفاء می کند " .

بحث قیام 1919 و کودتای 26 سرطان 1352 و کودتای 7 ثور 1357 دو موضوع کاملاً جداگانه است . در قیام 1919 ارتش افغانستان همگام با قیام های غیر منظم توده ها بخاطر بدست آوردن استقلال سیاسی می جنگید . در این زمان ارتش از روحیه ملی برخوردار بود ، اما در کودتای 26 سرطان و بخصوص کودتای 7 ثور ارتش افغانستان دیگر روحیه ملی خود را از دست داده و در خدمت و چاکرمنشی امپریالیست ها و بخصوص سوسیال امپریالیزم روس درآمده بود . این ارتش علاوه بر اینکه از " تمامیت ارضی ، آزادی ملی

و حاکمیت وحدت ملی " دفاع ننمود ، بلکه همه را زیر سؤال برد و تن به انقیاد ملی داد و طوری که خودتان معترف هستید که : " به علت حضور ، نفوذ و سلطه سیاسی مستشاران شوروی ، قابلیت رزمی این قوت ها در سطح نازلی قرار داشت " چنین ارتش و قوت های را فقط میتوان اجیر و نوکر بیگانه نامید نه ملی و میهن پرست . البته به نظر پنجشیری و هم کیشان آن اردوی " ملی و میهن پرست " است که از منافع سوسیال امپریالیزم روس دفاع می نماید به همان خاطر بود که در طول دوران حاکمیت سیاسی شان صحبت " دفاع از تمامیت ارضی " کشور بود . همانطوری که کرزی در شرایط کنونی ارتش و پولیس اجیر و مزدور را " ارتش ملی " و " پولیس ملی " می نامد و به این می بالد که قوت های مسلح از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی دفاع مینماید ( ! ) طوری که پنجشیری پیش بینی نموده بود که " اردوی منظم در آینده نقش وطنپرستانه و ملی خود را ایفاء میکند . " بلی از نظر ایشان قیمومیت و به انقیاد درآوردن توده ها " نقش وطنپرستانه ملی " است !! همانطوری که ارتش افغانستان خاصیت ملی بودن را از دست داده بود . ارتش اشغالگر شوروی نیز روحیه میهن پرستی و انترناسیونالیستی اش را نیز بعد از غصب قدرت رویونیست ها در شوروی از دست داده و به یک ارتش اشغالگر و غارت گر تبدیل شده بود که همیشه در فکر منافع شخصی بوده و همه چیز را فدای آن مینمود . طوری که مردم به وضوح به یاد دارند که ارتش اشغالگر روسیه در بدل مواد مخدر و یا در بدل مبلغ ناچیزی حاضر به فروش اسلحه خود بودند . جنرال نبی عظیمی نیز این موضوع را در صفحه 253 کتاب اردو و سیاست تأیید نموده است او مینویسد : " گاه بیگاه سربازان شوروی در دهات و قریه جات اطراف خویش میرفتند و به داد و ستد با اهالی می پرداختند و معمولاً در معاملات زیان کرده و اکثریت کشته و یا اسیر می شدند و قوماندان مربوط بعد از اطلاع حادثه قریه مذکور را به آتش و خون میکشید ، ارتباط با اهالی کم کم در صفوف سربازان شوروی به حیث یک عادت تبدیل می گردید . آنها در بدل کمی مواد مخدر ، سلاح و مهمات خویش را می فروختند و اکثراً بدام مجاهدین می افتادند و مجاهدین آنها را شقه شقه می نمود " . روحیه ملی وطنپرستانه را باید از توده ها آموخت . با

آنکه ارتش اشغالگر قریه شانرا به آتش و خون می کشیدند ، هیچگاه حاضر به تسلیم نبود ه بلکه با نیروهای روسی برخورد خصمانه ای را داشتند و آنها را یا می کشتند ویا اینکه زنده به " مجاهدین " می سپردند . ارتشی که توده ها را گوشت دم توپ سازد وهم صدا با اشغالگران قریه وقصبات را به " آتش و خون " بکشند ، هیچگاهی " ارتش ملی " نبوده ، بلکه ارتش خود فروخته و چاکر امپریالیزم است این خصوصیات را امروز ارتش و پولیس رژیم پوشالی نیز دارا است .

بالاخره قوتهای نظامی و مسلح 295 هزار نفری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " برای تبدیل مهره ها توسط روسها در افغانستان ، نظاره گر باقی ماندند ودرجلو چشم شان روسها چه بصورت خونین وچه بشکل مسالمت آمیز مهره ها را تغییر وتبديل مینمودند . اما ارتش کوچکترین عکس العملی از خود نشان نمی داد .این تغییر وتبديل مهره ها " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را به چندین فرکسیون تبدیل نمود که هرکدام برای حفظ وگرفتن قدرت سیاسی تشنه انتقام گیری از دیگری بود . همانطوریکه خلقی ها به دوفرکسیون تره کی وامین تقسیم گردیدند ، بعد از گرفتن قدرت توسط نجیب فرکسیون پرچم نیز به دو بخش فرکسیون کارمل وفرکسیون نجیب تقسیم گردید که هرکدام از دیدگاه خویش دیگر فرکسیون را مجرم ، خائن ومیهن فروش میدانند وتلاش دارد تا خود و فرکسیون خویش را برائت دهد . غافل از اینکه در خیانت ومیهن فروشی هیچکدام دست کمی از دیگری نداشتند . بر گردیم به اصل مطلب وبقدرت رسیدن نجیب . کشتمند معتقد است که " برای نخستین بار بود که تعویض در فضای تفاهم نسبی بگونه مسالمت آمیز انجام شد " ( صفحه 727 – یاد داشتهای سیاسی ورویداد های تاریخی ) گرچه ببرک کارمل طبق خواست روسها استعفایش را به حزب پیشکش نمود و یا طرفدارانش را تحریک نمود تا به تظاهرات علیه نجیب به پردازند . کشتمند در صفحه 980 اثرش می نویسد " سرانجام پولینوم هجدهم کمیته مرکزی حزب تاریخ 4 می 1986 در کابل دایر گردید که صرف چند روز محدود از بازگشت ببرک کارمل از اتحاد شوروی می گذشت ، برغم اینکه

کارمل استعفا نامه خویش را از مقام منشی عمومی حزب تحت نام بیماری ارائه داد. ولی جلسه کمیته مرکزی درحالی بکار خویش ادامه میداد که مظاهرات به جانبداری ببرک کارمل در خارج ساختمان دفاتر کمیته مرکزی حزب برگزیده شد اعلام گردید " کشتمند میگوید طوری وانمود کند که کارمل بنا به میل خود به نسبت مریضی که داشت استعفا نموده است پس مظاهرات به جانبداری وی چه معنی دارد؟ مخالفت بین فرکسیون کارمل و نجیب برای چه بود؟ درحالیکه آقای جنرال نبی عظیمی درباره استعفای کارمل میگوید که: " کودتای نجیب و میخائیل گورباچف علیه ببرک کارمل به سادگی وبدون خونریزی در 14 ثور 1365 به پیروزی رسید و دکتور نجیب الله چهره نوین کشور شد و برکری زرین و آبنوس قدرت تکیه زد " ( اردو سیاست صفحه 113 ) گرچه کودتای نجیب علیه کارمل هم توسط روس ها صورت گرفت و کارمل مانند تره کی و امین با تانک و توپ از بین نرفت وزنده ماند ، اما بعد از خلع ید کارمل تعداد زیادی از طرفدارانش را نجیب به زندان افکند و آقای کشتمند نیز غیر مستقیم اختلافات میان فرکسیون کارمل و نجیب را می پذیرد و می گوید که مظاهرات لا ینقطع به نفع کارمل ادامه داشت و نجیب الله عکس العمل نشان داده و آنها را بصورت دستجمعی زندانی مینماید . او می نویسد : " پس از پولینوم متذکره ، بگونه لا ینقطع مبارزه درون حزبی ادامه داشت و هرروز اشکال نوینی بخود میگرفت . ازیکسو هوا خواهان ببرک کارمل از مخالفت های خویش دست نمی کشیدند و با گذشت زمان متشکل تر و پیر شمار میشدند و از سوی دیگر نجیب الله در ضدیت در برابر آنان می افزود و اشکال مختلف فشار بشمول زندانی کردن دستجمعی آنان را بکار میگرفت . کشتمند بحث مبارزات درون حزبی را دارد . اولاً این مبارزه نبود ، بلکه یک رویارویی مستقیم برای حفظ تحکیم قدرت سیاسی بود . ثانیاً مبارزه درون حزبی ، مبارزه دو خط در حزبی قابل تطبیق است و حقیقت دارد که مستقل بوده و تضاد ایدئولوژیک - سیاسی بین شان رونما گردد . درحالیکه اولاً " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " استقلال عمل نداشت . رهبریت در دست روس ها بود و طبق اهداف و پلان شان رهبریت تغییر می یافت . همین که رهبریت تغییر



مینمود ، دیگر جایی برایش در حزب باقی نمی ماند یا کشته میشد و یا اینکه مثل کارمل از کشور اخراج می گردید . دوما اینکه در " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " هیچگاهی اختلاف ایدئولوژیک از همان زمان ایجادش تا زمان سقوط وجود نداشت تمام فرکسیون های ( تره کی - امین - کارمل - نجیب ) این حزب از خط و مشی سیاسی رویزیونیستی " حزب کمونیست شوروی " پیروی می نمودند . هر چه که از طرف آن حزب رویزیونیستی هدایت داده می شد عمل می نمودند . اختلاف میان شان بر سر قدرت و منافع شخصی و منافع سوسیال امپریالیست ها بود . هرکدام می خواستند که به روسها وانمود سازند که برای خدمت به منافع شان بهترین نوکر آماده خدمت اند . عظیمی از قول نجیب در صفحه 329 اردو سیاست می نویسد که : " در شوروی تبدلات و تحولات بزرگ بوقوع پیوست ، رهبر نوین شوروی مرا به اداره کشور برگزید " . این خود بیانگر وابستگی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " به شوروی است . رهبری نوین یعنی گورباچف تشخیص داده بود که نجیب بهترین مهره آماده خدمت است لذا او را بجای کارمل تعیین نمود .

زمانیکه نجیب کارمل را مانع در اجرای کار خود تشخیص داد . از شوروی ها خواست تا او را از کشور اخراج نمایند . روس ها کارمل را به مسکو فراخواندند . نجیب نیز بیروی سیاسی را آماده نمود که فیصله نهایی کارمل را اعلان نمایند . بیروی سیاسی این کار را در غیاب کارمل انجام داد و کارمل ناگزیر به مسکو رفت و در آنجا اقامت گزید . همانطوریکه روس ها او را اخطار دادند که ظرف یکساعت باید از مقامش استعفاء دهد به همان طریق او را از جلو نجیب پس نموده و به روسیه بردند .

بعد از اینکه نجیب از درد سر کارمل و طرفدارانش فارغ گردید بتاريخ 29 و 30 نوامبر 1987 لویه جرگه ملاکین - بورژواها را دایر نمود و به صفت رئیس جمهور افغانستان مقرر گردید. در این لویه جرگه نیز قانون اساسی جدید تصویب گردید و نام کشور از جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان تعدیل گردید.

نجیب برای حفظ قدرت خویش و تحکیم منافع سوسیال امپریالیزم شوروی " مشی مصالحه ملی " خویش را طرح نمود. با طرح " مشی مصالحه ملی " تعدیل نام کشور به جمهوری افغانستان املاک مصادره شده خاندان سلطنتی و اطرافیان دور و برش را به صاحبانش بر گرداند. پنجشیری در صفحه 131 جلد دوم ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان می نویسد: " صاحبان عالیترین امتیازات اقتصادی - اجتماعی دوران سلطنت توسط نمایندگان قانونی خویش صاحبان جایداد از دست رفته و مصادره شده خود شدند و از حق اشتراک در شورای اقتصادی بر خوردار گردیدند ". گرچه در اطراف " مشی مصالحه ملی " یکعده از فیودالان و بورژواها که منافع شان را در این طرح می دیدند گرد آمدند و نجیب الله علنا اعلان نمود که حاضر است وزارت دفاع را به احمد شاه مسعود واگذار کند ، اما این طرحات هیچ نفعی به رژیم پوشالی نجیب و ارباب سوسیال امپریالیستی اش نرساند جنگها شدید تر شد و سرکوب مردم توسط روس ها و رژیم مزدور نجیب خونین تر گردید در ماه اکتبر گورباچف اعلان نمود که نیروهای شوروی از تاریخ 15 می خروج خود را آغاز نموده و به ظرف ده ماه تمامی نیرو های شوروی از افغانستان بیرون خواهند شد. بعد از این اعلان توافقاتی بین شوروی و امریکا بوجود آمد و این توافقات با حضور داشت افغانستان و پاکستان به امضاء رسید . طوریکه به تاریخ 14 اپریل 1988 وزرای خارجه امریکا ، شوروی ، افغانستان و پاکستان در ژنو گرد هم آمده توافق نامه ای که توسط شوروی و امریکا آماده شده بود امضاء نمودند. در این توافقات خروج قوای شوروی ، عدم مداخله افغانستان و پاکستان در امور داخلی یکدیگر قید شده بود. هم چنین توافق نامه دیگری بین شوروی و امریکا به امضاء رسید که طرفین از ارسال اسلحه به نیروهای درگیر جنگ خود داری می کنند ، اما از همان آوان توافق و امضاء قرار داد مشخص بود که هیچ کدام به امضاء توافق ژنو پا بندی ندارند. چنانچه عملا هم این توافق نقض گردید. بدین ترتیب خروج قوای شوروی از افغانستان از 15 الی اخیر ماه اکتبر 1988 شروع گردید و بتاريخ 16 فبروری آخرین فرد آنها جنرال بوریس گرو موف بود افغانستان را ترک نمود.

در ماه جولای 1990 دومین کنگره " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " دایر می گردد و در این کنگره نام " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " به " حزب وطن " تعدیل می یابد و نجیب الله به صفت رهبر حزب انتخاب می گردد. در این اثناء که نجیب به رهبری حزب انتخاب می شود ، تضاد های درون " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " شدت زیاد تری پیدا می کند ، به سه فرکسیون در درون حزب تقسیم می گردد یکی فرکسیون نجیب ، دومی فرکسیون سید محمد گلابزوی و شهنواز تتی و سومی فرکسیون اسلم وطنجار . طبق گفته جنرال عظیمی فرکسیون وطنی از همه ضعیفتر بود جنرال نبی عظیمی در صفحه 395 اردو و سیاست درباره این سه فرکسیون می نویسد : " آنها از همدیگر نفرت داشتند و تضاد های درونی آنها چنان آشکار و واضح بود که در بسی موارد حلقوم یکدیگر را پاره می کردند و به یکدیگر چنگ و دندان نشان می دادند " . در طول دوران باقیمانده عمر " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " هر کدام از فرکسیون های درون حزب تلاش برای بدست گرفتن قدرت را داشتند و هر سه فرکسیون چشم امید به روس ها بسته بودند تا بادر به آنها ترحم نماید و آنها را بر مسند قدرت نشاند ، اما گورباچف نجیب را نسبت به همه ترجیح داد ، و پیش نهاد هیچکدام را نه پذیرفت . بعد از نا امید شدن فرکسیون گلاب زوی و تتی ( فرکسیون تره کی ) اقدام به کودتای نافرجام نمودند. موضوع را در کودتای شهنواز تتی به بحث خواهیم گرفت .

بعد از اینکه نیروهای شوروی افغانستان را ترک نمودند. احزاب جهادی تحت رهبری آی . اس . آی پاکستان ب فکر اینکه رژیم نجیب دیگر تاب مقاومت را نداشته و با یک حمله کارش ساخته است . روز شانزدهم حوت 1367 مجاهدین تحت رهبری آی . اس . آی بشکل انگلیس مآبانه ای بالای جلال آباد حمله نمودند و بعد از مدت چند ماه جنگ به شکل مفتضحانه ای عقب نشینی نمودند. رژیم مزدور نجیب سر مست از باده بود. نجیب شخصا به جلال آباد می آید و نشان " انقلاب ثور " را به سینه جنرال نبی عظیمی که فرماندهی جنگ را در جلال آباد به عهده داشت نصب می نماید نبی عظیمی در صفحه 401 اردو و سیاست می گوید که پیروزی من در جبهات جلال آباد بگوش داکتر نجیب رسید

و او را به هوس انداخت تا که قبل از سفر به یوگوسلاوی و شرکت در کنفرانس کشور های غیر منسلک به جلال آباد آمد. با مردم جلال آباد و افسران صحبت نمود و در آخرین لحظات نشان انقلاب ثور را که در آن موقع عالیترین نشان دولتی کشور بود به سینه من تعلیق نمود.

تمامی این مدال ها و نشانه های عالی که به سینه ها تعلیق گردیده همه نشانه خیانت و جنایت است. نشانه آنست که به بهای خون هزاران نفر بی گناه و ویرانی صدها خانه بدست آمده است. هیچ یک از طرفین درگیر جنگ دست کمی از دیگری در خیانت و جنایت نداشتند. تا جائیکه امکان داشت کشتند، ویرانی به بار آوردند. چنانچه در جنگ جلال آباد احزاب جهادی چندین زن را به عنوان اسیر جنگی با خود بردند و بنام کنیز به اربابان عربی شان فروختند از کشتن های زیاد و زنده بگور نمودن بمقام های والای جنرالی، تور جنرالی، دگر جنرالی و مارشالی رسیدند. امروز همه ای این جنایتکاران که افغانستان را به خاک و خون کشیدند در زیر یک چتر و لوای اشغالگران جمع شده و با سرنوشت توده های زحمتکش بازی می کنند.

جنرال یوسف در صفحه 256 تلک خرس درباره جنگ جلال آباد و تلفات وارده چنین می نویسد: " مجاهدین در نتیجه این جنگ چهار ماهه نتوانستند جلال آباد را اشغال کنند. این شکست مایه تعجب من و سایر کسانیکه با مطالعه وضعیت مشکل افغانستان سروکار داشت نبود. مجاهدین بیش از سه هزار تن کشته و مجروح بجا گذاشتند. آنها همه آن ذخایر دست داشته و مهمات را در طی این جنگ به مصرف رسانیدند و عدم توانائی آنها در عبور از ساحات ماین گذاری و رخنه به مواضع دفاعی باعث شد تا معنویات دشمن سریعا بلند گردد. نبرد جلال آباد اعتماد به نفس ارتش افغانستان را بیشتر از پیش گردانید و نیز به جهانیان چنین فهماند که مجاهدین هنوز قدرت پیشروی به کابل را ندارند این به حیث یک ضربه دیگر به جهاد تلقی گردید که مجاهدین آنرا تا امروز تلافی ننموده اند. من گمان نمی کنم که رهبری ایشان از آن درس عبرت گرفته باشد.

جنرال محمد گل در ماه جون 1989 به تعقيب اينکه نزد همه کس ثابت شد که نبرد جلال آباد يک فاجعه محض بود از مقام رياست I. s. I سبکدوش گرديد. اين حمله در ماه مارچ 1989 آغاز يافت شهر جلال آباد توسط 17000 عسکر حکومتی دفاع می شد. طبق منابع کمونيستی ( 15000 ) مجاهد درين حمله سهم گرفت ، دست کم ( 16000 ) فير راکت ، هاوان و توپ در طی اين حمله بر شهر انداخت گرديد ، تعداد تلفات حکومتی ( 2000 ) و مجاهدین ( 8000 ) تن وانمود شده است . " اينک تعداد تلفات انسانی و ضايعات محاربوی دولت را از جنرال نبي عظیمی که فرماندهی ارتش رژيم نجيب را در جلال آباد به عهده داشت می شنويم : " ضايعات و تلفات قوت های دولت از تاريخ 16 حوت 1367 الی 5 اسد 1368 يعنی 5 ماه گذشته بقرار آتی بود : تعداد شهدا 490 نفر تعداد زخمی ها 1293 نفر ، تعداد اسيران 473 نفر تعداد پرسونل لادرک و گريزان از جبهه جنگ 2076 نفر ، فرار با سلاح 885 نفر ، بدون سلاح 62 نفر

مجموع عمومی تلفات در مدت تقريبا 5 ماه جنگ در جلال آباد 5838 نفر

ضايعات اسلحه و تخنيک از 16 حوت الی 5 اسد 1368 :

ضايعات دولت : سلاح خفيفه 9951 ميل ، هاوان 76 ميل ، توپ های مختلف النوع 56 ضرب ، بی ام 21 هفت دستگاه ارگان يک دستگاه ، زرهپوش 73 عراده ، ماشين محاربوی 52 عراده ، موتر ها و تانکر ها یکصد عراده ... اگر صرف ضربات قوای هوایی راحساب کنيم بطوریکه درماه اول جنگ روزانه 150 پرواز را حد اوسط قبول کنيم . درماه اول 4500 پرواز صورت گرفته است . واگر حد وسطی پرواز های هوایی را در جلال آباد در ماه های بعدی اقلا 50 پرواز محاربوی حساب کنيم . درچهار ماه بعد شش هزار پرواز که جمعا ده هزار وپنجصد پرواز ميشود بالای جلال آباد صورت گرفته بود . اگر هر طياره 4 بمب 250 كيلو گرامه را از هوا پايين انداخته باشد پس 49000 بمب که مجموعا 11500000 كيلو گرام يعنی 11500 تن فلز صرف از طريق فضا بالای مخالفين ريخته شده بود . طيارات ان - 21

را که حاوی بمب های کمتر بودند ، حساب نمی کنیم و فیر های انواع مختلف توپچی واسکات را نیز . " ( اردو سیاست - صفحات 399 - 400 )

خاینین وجنایت کاران درطول تاریخ به فکر منافع خود وکسب قدرت سیاسی بوده ، بدین ملحوظ همیشه منافع توده ها پایمال گردیده ، خانه خراب ، کشته وآواره گردیده اند . جنگ جلال آباد نمونه از جنگ های ارتجاعی داخلی بخاطر کسب قدرت و منافع میباشد . کسانیکه با درنده خویی کامل گلوی یکدیگر را می دریدند وتوده ها را به خاک وخون کشیدند ، اما بعد از سقوط رژیم همه روی یکدیگر را بوسیدند ویکدیگر را به بغل کشیده وعفو عمومی را اعلان نمودند . با اعلان عفو عمومی که هم در زمان قدرت گیری جهادی ها و هم در زمان کرسی تمامی جنایتکاران را بخشیده وبه یکباره گریبان خود را به زعم خودشان خلاص نمودند . جنرال نبی عظیمی تلفات را در روز 21 جوزای 1368 چنین شرح میدهد : " تلفات قطار تاریخ 21 جوزای 1368 به شرح زیر بوده است :

اسیر : 269 نفر از اهالی ملکی ( شامل اطفال وزنان ) و 87 نفر پرسونل نظامی جمله 356 نفر.

زخمی : 54 نفر از اهالی ملکی ( شامل اطفال وزنان ) و 48 نفر پرسونل نظامی جمله 102 نفر .

شهید : 58 نفر از اهالی ملکی ( شامل اطفال وزنان ) و 46 نفر پرسونل نظامی جمله 104 نفر .

لادرک : نفر از اهالی ملکی ( ) و 84 نفر پرسونل نظامی جمله 84 نفر .

### جمع کل : 646 نفر

وسایط حریق شده (125) عراده ، شامل تانک ها ، زرهپوش ها ، تانکر های تیل ، سرویس های ملکی وغیره . " زمام داران رژیم بعد از شکست

احزاب جهادی سرمست از باده پیروزی شده و هرکدام از فرکسیون ها به فکر گرفتن قدرت دولتی و حزبی شدند . تنش میان فرکسیون در درون حزب بالا گرفت و به آن حد شدید شد که زمینه ساز کودتای شهنواز تنی وزیر دفاع افغانستان گردید .

\*\*\*\*\*

## کودتای تنی چگونه بوقوع پیوست؟

بعد از خروج روس ها و پیروزی رژیم در جنگ جلال آباد فرکسیون خلق فکر گرفتن دوباره قدرت سیاسی دولتی و حزبی گردید . در این زمینه تلاش های زیادی به خرج دادند . طرح های برای آینده کشور روی کاغذ آوردند و از طریق سفارت روس در افغانستان به دسترس گورباچف قرار دادند و حتی سید محمد گلاب زوی با گورباچف از نزدیک دیدن مینماید تا اینکه جای نجیب شخص دیگری را روی کار آورد . گورباچف برای تغییر مهره حاضر نمی شود . در آن زمان است که فرکسیون خلق با رابطه گرفتن با حزب اسلامی دست به کودتا میزند موضوعا مطروحه را از زبان خود شان پی می گیریم .

آقای پنجشیری مدعی است که تجارب تلخ و شیرین ده ساله جنگ را جمع بندی نموده و آنرا به عنوان یک طرح، به منشی کمیته مرکزی ( نیاز محمد مهمند ) فرکسیون خلق می سپارد و به همین طریق داکتر صالح محمد زیری و آقای کاروال نیز نظرات تکمیلی شانرا به منشی کمیته مرکزی می دهند و منشی کمیته مرکزی این طرحات و پیشنهادات را تنظیم نموده و بعد از اندک تعدیلات از سوی منشیان حرفه ای فرکسیون خلق به تصویب می رسد . در مرحله بعدی " هر یک از چهارمنشی ( صالح محمد زیری ، نیاز محمد مهمند ، میر صاحب کاروال و دستگیر پنجشیری ) موظف گردید تا طرح تنظیم شده را جهت ارزیابی انفرادی و جداگانه در دسترس شش - شش عضو دیگر کمیته مرکزی فرکسیون خلق قرار دهند و به این ترتیب نظرات تکمیلی

24 عضو دیگر کمیته مرکزی فرکسیون خلق را بدون سر و صدا بدست آورند . " بعد از اینکه اعضای فرکسیون خلق پای سند را امضا می کنند یک نقل " این طرح ها به امضا داکتر صالح محمد زیری ، در دسترس مژایف سفیر کبیر شوروی سابق مقیم کابل قرار گرفت . وبه گورباچف سپرده شد . اما گورباچف یک کاپی از متن طرح های فرکسیون خلق را به نجیب سپرد . هدف گورباچف رهبر حزبی ودولتی شوروی ازین تدبیر به احتمال قریب به یقین این مطالب متضاد بوده است که گویا حزب کمونیست شوروی دیگر درامور داخلی ح . د . خ . ا و جمهوری افغانستان مداخله آشکار و پنهان نمی کند . " ( رجوع شود به صفحات 140 - 141 و 142 ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان ) . دراین طرح ، فرکسیون خلق بطور جدی خواهان مداخله شوروی در امور حزبی ودولتی افغانستان اند واز گورباچف می خواهند که ایشان را یاری دهد تا طرح شان را در افغانستان پیاده کنند . طوریکه پنجشیری میگوید " هدف گورباچف رهبر حزبی ودولتی شوروی ازین تدبیر به احتمال قریب به یقین این مطالب متضاد بوده است که گویا حزب کمونیست شوروی دیگر درامور داخلی ح . د . خ . ا و جمهوری افغانستان مداخله آشکار و پنهانی نمی کند . "

بعد از اینکه گورباچف به طرح پیشنهادی فرکسیون "خلق" جواب مثبت نمی دهد و راز شان را به نجیب بر ملاء میکند ، این فرکسیون به احزاب جهادی و بخصوص حزب اسلامی گلبدین وسازمان جاسوسی ای . اس . آی پاکستان روی می آورد . توسط جنرال آصف شور ، جنرال کبیر کاروان ، جنرال جعفر سر تیر و جنرال ولی شاه با حزب اسلامی وسازمان جاسوسی آی . اس . آی تماس برقرار مینمایند . از یکسو امیدواری به روسیه داشتند که ایشان را دوباره به قدرت برساند واز سوی دیگر با گلبدین وپاکستان در تماس شده که اگر از طریق شوروی قدرت بدست شان نیافتد با ائتلاف گلبدین و پشتیبانی آی . اس . آی بتوانند که بر چوکی زرین قدرت تکیه زنند . خیانت ، چاکری به آستان بیگانگان ومیهن فروشی در تار و پود فرکسیون های " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " جایگزین شده بود چنانچه تا هنوز هم



کدرهای عالی رتبه این فرکسیون ها از وطن فروشی و چاکری به آستان تجاوز گران فروگذار نمی باشند .

آقای پنجشیری خود معترف است که " اکثریت رهبری فرکسیون خلق قبل از انقلاب اسلامی با هیچ تنظیمی بطور قطع داخل ائتلاف " نشده بودند . این بدان معنی است که اقلیتی از این ها با احزاب جهادی و حزب اسلامی و سازمان جاسوسی پاکستان وارد ائتلاف بوده اند و همچنین معترف است که " اگر افراد و اشخاص جداگانه با تنظیم ها و سازمان جاسوسی پاکستان زد و بند و معامله پشت پرده و طنفروشانه داشته اند ... " این هم بدان معنی است که رهبری فرکسیون از این زد و بند های وطن فروشانه آگاهی داشته و عمدا از آن چشم پوشی میکند . چنانچه آقای پنجشیری اعتراف میکند که جنرال ولی شاه یکی از جنرالان عالی رتبه فرکسیون خلق با حزب اسلامی زد و بند داشته است . که بعد از دستگیری و تحقیقات از وی به این روابط اعتراف نموده است به همین ترتیب آقای رزاق مامون در کتاب " راز خوابیده " با اسناد و مدارک ارتباطات شهنواز تنی و غرزی خواخوگی را به حزب اسلامی و سازمان جاسوسی آی . اس آی واضح ساخته که در اخیر به بررسی آن خواهیم پرداخت و هم چنین کشتمند در کتاب یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی در صفحه 1003 از روابط جنرال آصف شور ، جنرال کبیر کاویانی ، جنرال جعفر سر تیر و جنرال ولی با حزب اسلامی نام می برد و شخص پنجشیری در برابر این ادعا ساکت است مشخص میشود که ادعا صحیح است . چنانچه شخص پنجشیری معترف به روابط جنرال ولی شاه به حزب اسلامی است . تازمانیکه روابط فرکسیون خلق با حزب اسلامی و سازمان جاسوسی پاکستان افشا نگردیده بود . آقای پنجشیری از همه شان به شمول شهنواز تنی دفاع می نمود . حینیکه این روابط افشا گردید و کودتا به شکست انجامید خود را به یک پهلو انداخته مسئولیت را بدوش این و آن می اندازد و اگر کودتای تنی به پیروزی می رسید ، آنوقت آقای پنجشیری مشت را گره کرده و فریاد میزد که این فرکسیون " قهرمان " است زیرا با ارتباط با

برادران جهادی توانست بساط ظلم و ستم ملحدین را بر چیند و با روابط با حزب اسلامی و سازمان جاسوسی مانند دیگران افتخار می کرد .

آقای پنجشیری بعد از زندانی شدن در زمان نجیب ، رژیم نجیب را یک رژیم فاشیستی میداند . اما قبل از زندان از آن به نیکی یاد نموده می نویسد که : " ح . د . خ . ا و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان از اشتباهات دوران انقلاب درس های تلخ گرفت " زهی حماقت و بی شرمی ! کودتا را انقلاب جا زدن ، خیانت ، جنایت و میهن فروشی و زنده بگور کردن مردم را " اشتباه " خواندن جنایتی بزرگ است . این حرف بطور قطع از زبان یک فرد میهن فروش و اجیر بیرون میشود مثل اینکه امروز رژیم پوشالی حامد کرزی ادعا میکند که افغانستان مستقل است ارتش و پولیس از تمامیت ارضی و استقلال افغانستان دفاع میکند ! درحالیکه تمامیت ارضی و استقلال افغانستان کاملاً زیر سوال رفته و مردمان آزادیخواه این مرز و بوم در انقیاد کامل درآمده اند و می کوشند تا خود را ازین انقیاد برهانند . حال از آقای اکادمیسین ! سوال می شود که اگر این همه جنایت بشری و میهن فروشی " اشتباه " است پس خیانت ، جنایت و میهن فروشی چیست ؟ اینک سری به صفحه 1003 کتاب یاد داشت های سیاسی و رویداد های تاریخی آقای کشتمند زده می بینیم که در رابطه ارتباط فرکسیون "خلق" با گلبدین حکمتیار چه میگوید . او نقل و قول های از کتاب گلبدین زیر عنوان " دسایس پنهان - چهره عریان " صفحه 51 و 53 چنین می نویسد : " بخاطر وارد کردن ضربه کاری و شدید به رژیم از داخل توسط افسران ناراض ، تصمیم گرفتیم تا کار در اردو را تسریع بخشیم و از طریق اردو کار موثر بنماییم . با این اقدام یا رژیم سرنگون میشود و یا لا اقل رکود موجود پایان می یافت . جنرال آصف شور در حربی شونخی هم صنفی ام بود ، موصوف در زمان اقتدار کمونیست ها مدتی در ننگرهار و مدتی در گردیز قوماندان قطعات دولت بود . هر چند که در آخر وقت استاد کورس ( آ ) بود با نامبرده تماس برقرار کردیم . " او ادامه می دهد " جنرال آصف شور در نامه های اخیر خود به من اطلاع داد که در رقرار گاه وزارت دفاع و حول و هوش وزیر دفاع کار پیشرفت زیاد کرده ، قرار گاه

ها و دفتر وزارت، کلا در کنترل ماست. مگر شخص وزیر را در جریان نگذاشته ایم، در وقت صدور قومنده اقدام، سوق و اداره نیروها در دست ما خواهد بود. آنها در نظر داشتند که اقدام شان را در زمانی آغاز نمایند که تشنج میان نجیب و تنی به درگیری مستقیم تبدیل شود، مگر این تصمیم موجب شد که اقدام به تعویق بیفتد و برای نجیب درمقابله با این خطر فرصت آمادگی فراهم گردد. " کشتمند مدعی است که نه تنها آصف شور بلکه جنرال کبیر کاویانی، جنرال جعفر سر تیر و جنرال ولی شاه با حزب اسلامی گلبدین در رابطه بودند. این روابط زمانی عمیقتر گردید که شهناز تنی وزیر دفاع و سید محمد گلاب زوی وزیر داخله در یک صحبت رویارویی با گورباچف از وی خواستند که نجیب را برطرف نموده و حسن شرق را جانشین آن نمایند. و به گورباچف گفتند که این یگانه راه ارتباط گیری با احزاب جهادی و خاتمه دادن به جنگ و ساختن یک دولت ائتلافی است. و قتیکه گورباچف برای پس کردن نجیب از چوکی قدرت با ایشان موافقه نمی کند. آنوقت روابط وزیر دفاع نیز با حزب اسلامی گلبدین و سازمان جاسوسی پاکستان مستحکم میگردد و اقدام به کودتا مینماید. جنرال نبی عظیمی در صفحات 363 - 364 اردو و سیاست دید و بازدید تنی و گلاب زوی را از صفحات 259 - 260 کتاب "خاطرات شرق" چنین بیان میکند: "... گورباچف گفت شما فکر نمی کنید اگر با احمد شاه مسعود حکومت شما با یک خود مختاری ساحه وسیع تری در سمت شمال همکاری و موافقه نماید. او جنگ را کنار بگذارد؟ زیرا بعضی از اطرافیان او چنین آرزوی دارند... گفتم جلالمتاب، رفقای حزبی در این باره آخرین تلاش های خود را توسط آقای کشتمند تحت رهبری رئیس جمهور برای خود مختاری سمت شمال، خود مختاری مردم هزاره به خرج داده اند، و هم جناب رئیس جمهور با فرامین جداگانه از قوماندان های داخلی خواهش کرده اند که هر کدام در مناطق تحت تسلط خویش حکومت خودمختاری و با همکاری و کمک حکومت مرکزی تاسیس کرده میتوانند، بشرط آنکه از جنگ دست برداشته و به مذاکره حاضر باشند. اما جواب آنها یکی بود. آن اینکه با رهبران ح. د. خ. مذاکره نخواهیم کرد و تا استقرار حکومت مورد قبول و سرنگونی

کمونیسست ها خواهیم جنگید . آقای گورباچف گفتند در این راه مساعی بیشتر ادامه داشته باشد . می گفتند ما به کمک اقتصادی و سیاسی بیدریغ خود ادامه داده و چندی قبل که وزرای قوای مسلح حکومت شما به مسکو آمده بودند ، حین ملاقات با اوشان درباره کمک ها وسیع نظامی توافق به عمل آمده است " اومی نویسد که از جریان رفتن سه وزیر قوای مسلح به مسکو خبری نداشته ، اما سید محمد گلاب زوی بعد از بازگشت جریان سفر برایش افشاء و بازگو کرده است و او می نویسد که سید محمد گلاب زوی برایم گفت : " روز اخیر با گورباچف ملاقات کردیم . اوشان در باره حل قضیه افغانستان از راه مذاکره نهایت علاقه مندی نشان میداد . من و شهناز تتی که ( هنوز لوی درستیز بود ) پوست کنده و آشکار گفتیم که مجاهدین و مردم افغانستان بارهبران حزبی ما خصوصا محترم داکتر نجیب الله رئیس جمهور به مذاکره نمی نشینند و نه مصالحه میکنند .

گورباچف پرسید آیا شما بعد از برآمدن عساکر شوروی چقدر مقاومت کرده میتوانید . گفتم تا یک نفر ما حزبی ها زنده باشد تسلیم نمی شویم . او گفت باید کوشید تا جنگ ختم شود . پیشنهاد کردیم برای رسیدن به این هدف لازمی است تا دوکتور نجیب الله استعفا دهد و داکتر محمد حسن شرق موقتا وظیفه دار مقام جمهوریت شوند . حزب از وی ترسی ندارد . و ما فکر میکنیم مردم بدبین او نیستند . گورباچف گفت تمام راه های را که بایستی برای آتش بس و مذاکره قطع جنگ که بصورت شرافتمندانه باشد جستجو نماییم . وزیر امنیت دولتی فاروق یعقوبی خاموش نشسته بود . و وقتی که آمدیم از گفتار مشاورین ما بر می آمد که آقای شواردنازی وزیر امور خارجه ازین پیشنهاد ناآرام شده بودند " .

مطلب فوق از یکسو بیانگر آنست که " مشی مصالحه ملی " نجیب از طرف روس ها طراحی شده است . زمانیکه روس ها در افغانستان به بن بست خوردند ، راه و چاره ای جز بیرون کشیدن نیرو هایشان از افغانستان نداشتند . بهترین راه حل معضل افغانستان و ابقای عمر رژیم دست نشانده شان را در سازش با نیرو های مسلح مخالف می دیدند . لذا " مشی مصالحه " در شوروی مزین

گشت و نجیب مهره ای بود که طرح غیر منتظره گور با چف را با طرح " مشی مصالحه ملی " و آشتی با گروه های مسلح مخالف دولت را لیبیک گفته و حاضر به پیاده کردن آن گردید. از سوی دیگر مطلب فوق بیانگر آنست که نه تنها فراکسیون پرچم بلکه فراکسیون خلق هم تا آخرین رمق به وابستگی خود با روسیه وفادار باقی ماند و هر آن و لحظه به پای بوسی رهبری رویزیونیست های روسی رفته و از ایشان دستور می گرفتند. مطلب فوق به خوبی دروغهای محض آقای پنجشیری را درباره اینکه فرکسیون خلق با آمدن روس ها موافق نبود فاش می سازد. این بحث ها حالا بروز می کند. این هم به خاطر آنست که هر قدر خلقی ها به پای بوسی رهبران حزب رویزیونیستی به خاطر تعویض مهره ها رفتند سودی نبخشید. طوریکه از نقل فوق مشخص می شود که بعد از برگشت حسن شرق و گلاب زوی از مسکو و فاش شدن راز شان توسط وزیر امور خارجه روس مخالفت بین دولت و حکومت ( نجیب و حسن شرق ) شدید شده ، بالاخره نجیب تصمیم گرفت ، حسن شرق را از پست صدارت و سید محمد گلاب زوی را از مقام وزارت داخله سبکدوش کند.

آقای پنجشیری نیز از ادوارد شوار دنادزه شاکی است که در جهت تقویت فرکسیون نجیب و تضعیف و پراگندگی فرکسیون خلق کار می کرده است. او در ارتباط شخصیت نادره می نویسد : " این همان دولتمرد ، عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست و وزیر امور خارجه شوروی سابق بوده است که در وضع کنونی رئیس جمهور گرجستان است و کارمند سی . آی . ای . امنیت او را تامین می کند و از موقف صدر اعظم محافظه کاران اسرائیل با آب و تاب فراوان پشتیبانی می کند " ( ظهور و زوال ... صفحات 167 - 168 ) در صورتیکه در شرایط کنونی ماهیت یکایک از رهبران حزب رویزیونیستی شوروی بر همگان و بخصوص " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " فاش گردیده . هنوز هم این حزب از ایشان و حزب شان بنام کمونیست یاد می کنند.

با جرات می توان گفت که روسیه بعد از مرگ رفیق استالین یک کشور سوسیالیستی نبوده و حزب شان نیز دیگر کمونیست نبود، بلکه یک حزب رویزیونیستی بود. به این ترتیب آقای نادره هیچگاه کمونیست نبوده و در

بوروی سیاسی یک حزب کمونیست عضویت نداشته ، بلکه عضو حزب رویزیونیستی بوده است شوارد نادره علاوه بر اینکه کمونیست نبوده ، بلکه یک فرد دموکرات نیست . یک فرد ملی و دموکرات حاضر و آماده به کمک سازمان جاسوسی امریکا نمی شود و از صدر اعظم اسرائیل دفاع نمی کند ، چه رسد به یک شخص کمونیست . این ها سیاست مداران بورژوازی اند که زیر لوای سوسیالیزم بزرگترین ضربه را بر پیکر کمونیزم وارد آورده اند .

ادعای پنجشیری درباره شوارد نادره کاملا صحیح و بجا است . اما پنجشیری این ادعا را بخاطر آن می کند که به فرکسیون شان برای رسیدن بقدرت سیاسی بجای نجیب کمک نکرده ، و اگر این کار را می نمود ، هیچگاه پنجشیری چنین مسایلی را درباره اش نمی نوشت بلکه از آن بنام " کمونیست " دفاع می کرد . همانطوریکه امروز در کتابش مسئولیت کودتای تنی را به گردن نجیب می اندازد و او را مقصر می داند و می گوید که بر خورد های نا درست نجیب ، تنی را مجبور به کودتا نمود . بر عکس، پنجشیری جنرال نبی عظیمی در کتاب اردو و سیاست نجیب را نسبت به تنی بر حق می داند و تمام مسئولیت را بدوش تنی می اندازد . نیروهای مرتجع همیشه همان چیزی را حقیقت می پندارند و متبارز می سازند که منافع شان در آن باشد و به همین خاطر همیشه حقایق را وارونه جلوه می دهند .

به این ترتیب رهبران رویزیونیست شوروی نه طرح پیشنهادی فرکسیون خلق را پذیرفت و نه در جلسه رویا روئی برای تعویض مهره رضایت داد . وقتی که فرکسیون خلق متوجه شد که رهبران شوروی از آن ها برای رسیدن به قدرت حمایت نمی کنند و حاضر نیستند که نجیب را از قدرت بر کنار کنند و از سوی دیگر نجیب به تصفیه خلقی ها پرداخت لذا طرح پلان کودتای نافر جام توسط تنی را چیده و روابطش را با حزب اسلامی گلبدین و سازمان جاسوسی پاکستان مستحکم تر نمود . این روابط تنها و مختص به فرکسیون خلق نبوده بلکه تمامی فرکسیون های " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " به نحوی از انحا به دستور ارباب شان روابطی با احزاب جهادی گرفتند . چنانچه نجیب نیز

در اخیر زمامداری اش با حزب اسلامی روابطی برقرار نمود و بعضی از قوماندان های حزب اسلامی را تجهیز نمود.

قبل از کودتای تنی جنرال ولی شاه قوماندان عمومی قوت های دفاع هوا همراه سی تن از افسران عالی رتبه به جرم کودتا به نفع گلبدین دستگیر گردیدند و روانه زندان شدند. این افسران اکثریت آنها خلقی ها و پرچمی های طرفدار کارمل بودند. دستگیری این افراد از یکسو خشم و غضب جنرال تنی وزیر دفاع را برانگیخت و از سوی دیگر عدم جواب مثبت گور با چف برای تعویض نجیب سبب شد که فرکسیون خلق زیر نام تنی دست به کودتا زند.

بتاریخ 16 حوت 1368 ه ش شهناز تنی یکتن از فرکسیون خلق علیه نجیب " رئیس جمهور " وقت دست به کودتا زد ، ولی موفق نگردید . آقای پنجشیری درباره کودتای تنی اظهار بی اطلاعی می کند و رژیم نجیب و " دستگاه امنیتی ، قضائی و مطبوعاتی " او را متهم به " افراط کاری های مستبدانه " نموده و می گوید که این دستگاه " بر خورد ضد انسانی بازندانیان حادثه 16 حوت 1368 " داشتند و بصورت خود سرانه خلقی ها را باز داشت " زندانی ، محاکمه " می نمود. ( به نقل از صفحه 132 کتاب ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان ) . عظیمی می گوید که در این کودتا دوصد نفر کشته و بیش از 300 نفر زخمی به جای گذاشت که بیشترین تلفات یعنی 80 فیصد آنرا مردمان غیر نظامی دیده اند.

بعد از شکست کودتای تنی ، دستگیری اعضای کدر های بر جسته فرکسیون خلق شروع می شود که پنجشیری نیز مشمول دستگیر شدگان می باشد . عده ای از جنرالان این فرکسیون اعدام ، و عده ای دیگر از حبس های کوتاه تا دراز مدت محکوم می گردند. پنجشیری در صفحه 149 - 150 ظهور و زوال ... می نویسد که " به تلخی باید یاد کرد که برخی از این جنرالان و افسران بلند پایه اردو از جمله جنرال آصف شور ، جنرال هیبت ، جنرال پاچا هوس ... و ( 50 ) تن از افسران و قوماندانان ورزیده " خلق " بدون رعایت ارزش های اعلامیه جهانی حقوق بشر و محاکمه علنی به شیوه انتقام جویانه تیر باران ،

شهید و ترور خونین سیاسی شدند. تعدادی از افسران اردو و کادر های ملکی مجبور به ترک وطن و مهاجرت گردیدند ... ( 24 ) عضو کمیته مرکزی فرکسیون خلق بتاریخ 20 حوت 1368 بدون محاکمه علنی حزبی با آهنگ شتابنده از عضویت کمیته مرکزی ح . د . خ . ا اخراج و صد ها تن ... بدون هیچگونه جرم مشهودی گرفتار و به اصطلاح محاکمه و محکوم به اعدام و بیش از ( 300 ) تن از اعضای کمیته مرکزی قوماندانان ، جنرالان و کادر های برجسته حزبی محکوم به حبس طویل المدت و ابد گردیدند " . قبل از اینکه آقای پنجشیری و دارو دسته اش بخاطر کودتای نا فرجام شان دستگیر گردند . دستگیری نیروهای انقلابی و ملی کشور را به " شیرینی " یاد می کرد. آقای پنجشیری کسانی که شما و دارو دسته تان ( تره کی - امین - کارمل - نجیب ) بدون کدام جرم مشهود . حتی بدون اینکه پرزه کاغذی از ایشان بدست بیاورید در قتل گاه به گورهای دستجمعی سپردید خلاف تمامی موازین بشری نبود ؟ که دستگیری شما و دارو دسته تان خلاف تمام مقررات و موازین بشری است. آقای پنجشیری می گوید که " گذشته ازین دلیل قاطع کارمندان امنیتی و جاسوسان مسلکی دستگاه حاکمه نجیب در تمام دوران طولانی تحقیق ، هیچگونه اسناد مادی موثق و شواهد قاطعی را نتوانسته اند ، که بیانگر راستین پیوند های " ضد ملی " و " خائنانه ما با تنظیمها و سازمان های جاسوسی پاکستان باشد " و بعدا نتیجه می گیرد که این عملکرد " دستگاه امنیتی و قضائی " رژیم نجیب الله خلاف " احکام صریح قانون اساسی و ارزش های اعلامیه جهانی حقوق بشر و سنن پسندیده مردم افغانستان که " بز از پای خود و گوسفند از پای خود آویزان می شود " می باشد " .

آقای پنجشیری بعد از دستگیری در هر نقلش دست بدامن " اعلامیه جهانی حقوق بشر " برده و رژیم را محکوم می نماید که این موازین را مد نظر نگرفته ، بلکه به شیوه ها " ظالمانه و تلافی جویانه " فرکسیونش دستگیر ، محاکمه و اعدام نموده است. طوریکه قبلا بیان داشتم ، حالانیز می گویم که اعدام رفیق اکرم یاری با رفقاییش " شیوه ظالمانه و تلافی جویانه " نبوده است ؟ چرا در این باره یک نکته ننوشتید.



پنجشیری ادعا دارد که هیچ مدرک و سندی موجود نبود که پیوند های ضد ملی و خائنانه ما را به سازمان های جهادی و پاکستان به اثبات برساند. عین ادعا را کشتمند در زمان دستگیری اش نیز نموده است. بنظر ایشان فقط روابط با احزاب جهادی و سازمان جاسوسی پاکستان خائنانه و ضد ملی است. اما همکاری با سازمان کی. جی. بی و ارتش اشغالگر شوروی ضد منافع ملی و خائنانه نیست !!

به هر صورت سند و مدرک زیاد وجود دارد که نه یک فرکسیون بلکه تمامی فرکسیون ها این زد و بند با احزاب جهادی و پاکستان داشتند. برای ارائه این مدارک رجوع کنید به کتاب راز های خوابیده اثر رزاق مامون. من نیز بعدا بعضی نقل های را از کتاب مذکور ذکر خواهم نمود. برای نیروهای میهن فروش فرقی ندارد که چه کسی او را کمک می کند و از مرگ حتمی می رهند. هر زمان با هر یک از باند های ارتجاعی در تماس و زد و بند می شود. همانطوریکه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بر اساس مناسبات قومی و ملیتی با احزاب جهادی وارد معامله گردید و امروز هم با ایشان یکجا از تجاوزات عریان امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا دفاع و پشتیبانی می کند.

آقای پنجشیری چرا از ضرب المثل " بز از پای خود و گوسفند از پای خود آویزان می شود " استفاده نموده است ، یک چیز مشخص است و آن اینکه او می خواهد به یکبارگی گریبان خود را از ارتباط گیری با حزب اسلامی گلبدین و سازمان جاسوسی پاکستان خلاص نماید. در حالیکه آقای پنجشیری مدعی است که طرح پیشنهادی شانرا که از طرف 4 منشی کمیته مرکزی فرکسیون خلق تایید شده بود. تمامی کدر های رهبری پایش را امضا نمودند و از طریق سفارت روس به گوربا چف تقدیم کردند. در این طرح بدون چون و چرا بر کناری نجیب و انتقال قدرت به فرکسیون خلق مطرح بوده است. یعنی همه اعضای کمیته مرکزی و کدر های بر جسته برای بر کناری نجیب هم نظر بودند. به همان طریق هم در کودتا برای از بین بردن نجیب نیز نظر واحد داشتند. ارتباط گیری جنرال آصف شور و جنرال ولی شاه ... نیز طبق فیصله

ایشان بوجود آمده است این ضرب المثل ( بز از پای خود و گوسفند از پای خود آویزان می شود فقط برای افراد معمولی و غیر تشکیلاتی می تواند صادق باشد نه برای افراد تشکیلاتی آنها در سطح کمیته مرکزی. خود آقای پنجشیری مدعی است که تا روز کودتا از موضع شهنواز تنی همراه تمام اعضای کمیته مرکزی فرکسیون خلق دفاع کرده است و حتی در روز 15 حوت 1368 با وی نشست داشتند. این بدان معنی است که نشست تان در روز 15 حوت 1368 کودتا را نهایی نموده است. جالب است که تا قبل از کودتای تنی و دستگیری فرکسیون خلق آقای پنجشیری اعمال و کردار رژیم نجیب را پند گرفتن از " اشتباهات دوران انقلاب " می پندارد و از دل و جان با وی همکاری نموده است و جنایت شانرا عمل انقلاب و موافق به " مصالحه ملی " و مطابق به " ارزش های قوانین بشر دوستانه " ارزیابی می نماید. چنانچه پنجشیری به صراحت اعلام می نماید که از " مشی مصالحه ملی " نجیب پشتیبانی می نماید. در حالیکه " مشی مصالحه ملی " به معنی ائتلاف با احزاب جهادی و تشکیل یک دولت مونتلف بود. چنانچه بعد از این طرح املاک صادره شده به صاحبان شان برگشت نام حزب بنام " حزب وطن " و جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان تغییر نام نمود و به یکبارگی فاتحه " انقلاب ثور " خوانده شد. اما با تمام این جذر و مدهای که در روسیه بوجود آمد و حتی بعد از فروپاشی آن و بلند نمودن بیرق بورژوازی، باز هم کشتمند از منافع غارتگرانه روس ها بدفاع بر خاسته و می گوید که روسیه هیچگونه چشم طمع به منابع طبیعی افغانستان نداشته است. او می نویسد: " به تجربه من، این نظریات تایید شده نمی تواند که اتحاد شوروی به منابع مواد خام افغانستان چشم طمع داشت. در این ارتباط بعضی ها، مثال صدور گاز طبیعی افغانستان به آنکشور را متذکر می شوند. ولی حقیقت اینست که صدور گاز از دوران حکومت محمد داود به اتحاد شوروی، آغاز شده بود. در حالیکه آنکشور یگانه خریدار گاز افغانستان بود و در آنسوی دریای آمو صد ها مرتبه مقادیر بیشتر گاز، خود در دسترس داشت، ولی گاز افغانستان با وصف ترکیبات ناجور آن به قیمت های بین المللی خریداری می گردد" ( یاد داشت های سیاسی و رویداد های تاریخی صفحه 944 ) در اینجا آقای کشتمند صاف و پوست کنده می گوید

که روس ها به اساس دلسوزی به مردم افغانستان گاز این کشور " با وصف ترکیبات ناجور " خریداری می نمود و دیگر هیچ خریداری نداشت . امروز در خاور میانه و آسیای میانه جنگ بر سر نفت و گاز منطقه است . کمپنی یونیکال امریکائی تلاش دارد تا گاز ترکمنستان را از طریق افغانستان به پاکستان و از آنجا به اروپا انتقال دهد . در حالیکه ترکیبات گاز ترکمنستان نسبت به گاز ایران بیش از اندازه ناجور می باشد. اما گاز افغانستان خریدار نداشت!!

از بیانات فوق آقای کشتمند درجه خدمت گذاری به اربابش بخوبی مشهود است . حتی بعد از این همه جنایات و ددمنشی ، غارت و چپاول حاضر نیست که یک کلمه ای خلاف منافع اربابش بزبان بیاورد . طرح این مسایل نه تنها بخاطر منافع ارباب بلکه بخاطر تبرئه خودش میباشد. اگر وقتیکه ادعای چپاولگری روس ها را بنماید خودش مستقیم زیر سوال میرود . هرگاه روسیه چشم طمع به منابع مواد خام افغانستان نداشت و نمی خواست که به آب های گرم بحر هند برسد و خلیج فارس را زیر نظر بگیرد ، کودتاهای پی در پی و کشمکش ها و رقابت ها با امپریالیزم غرب برای چه بود ؟ آقای کشتمند به خوبی میداند که علت برانداختن داود ، عقب نشینی داود خان به نفع امپریالیست ها و ایجادتوازن قوا بین دو ابر قدرت جهان خوار بود . این حرکت داود برای روس ها خوشآیند نبود و کودتای 7 ثور 1357 را طراحی نمودند . همان طوریکه خودتان اعتراف دارید که به نظر روس ها امین می خواست که توازن قوا بین دو ابر قدرت بوجود بیاورد . لذا روس ها او را منهدم ساختند .

کشتمند نقاط نظر اتحاد شوروی در ارتباط با رژیم امین از روی یک سند سری که از سوی گرومیکو وزیر امور خارجه – اندرپوف رئیس کمیته امنیت دولتی – استینوف وزیردفاع – پونیماریوف رئیس شعبه بین المللی حزب " کمونیست شوروی " ، به کمیته مرکزی آن حزب ارائه گردید مطرح می نماید ، در صفحه 561 اثرش چنین نقل میکند : " ... اخیرا نشانه های مشخص این حقیقت وجود داشته است که رهبری جدید افغانستان در نظر دارد که یک " سیاست متوازن " را در رابطه به نیروهای غربی در پیش بگیرد .

بخصوص تشخیص گردیده که نمایندگان ایالات متحده امریکا بر اساس تماس های خویش با افغان ها درباره امکانات تغییر در مشی سیاسی افغانستان در سمتی که موجب خرسندی واشنگتن میگردد ، به نتیجه رسیده اند .

نقلی که آقای کشتمند از اسناد سری روسیه می آورد به خوبی بیانگر آنست که روسیه هیچگاه حاضر نبوده که غنایم را با امپریالیست ها تقسیم نماید و خواهان این بود که افغانستان کاملا از جمله اقمارش باشد . همانطوریکه تره کی بعد از کودتای 7 ثور 1357 درمورد رژیم داود خان گفت : " رژیم محمد داود بجای آنکه منابع داخلی مطمئن را برای تمویل پروژه های انکشافی جستجو کند حاضر شد که منافع ملی وطن و خلق افغانستان را در قمار های خائنانه سیاسی خود قربانی کند . در برابر وعده به اصطلاح اعطای قرضه های اسارت بار و با قید و شرط سیاسی و اقتصادی با تحمیلات نو استعماری خائنانه تن در دهد" ( خطوط اساسی اهداف " انقلاب ثور " ) تره کی بیشترین دلخوری را ازین داشت که " در اواخر حکومت ضد انقلابی داود ، اکثر قرار دادهای که با حکومت دوست شوروی سوسیالیستی به امضاء رسیده بود همه فقط روی کاغذماند و به آن ها هیچ رسیدگی به عمل نیامد (اقتباس از شماره (98) انیس سال 1357) .

در این جا لازم به یاد آوری است که در اثر همین قرار داد های اسارت بار و خائنانه و " با قید و شرط " قبل از سال 1979 بدهی های خارجی دولت به 1973 میلیون دالر امریکایی رسیده بود که 81 فیصد آن نتیجه قرار داد های دوجانبه با کشورهای مختلف و بخصوص شوروی بود . این رقم که معادل بیش از 52 فیصد تولید ناخالص ملی بود ، افغانستان را در میان مقروض ترین کشورهای جهان قرار داد . لنین می گوید : " سرمایه مالی و سیادت بین المللی مربوط به آن شامل مبارزه دول معظم در راه تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است ، یک سلسله شکل های انتقالی وابستگی دولتی بوجود می آورد ، صفت مشخصه این دوران تنها وجود گروه اصلی از کشور ها ، یعنی گروه کشورهای مستعمره دار و گروه مستعمرات نیست ، بلکه وجود شکل های گوناگون از کشورهای وابسته نیز است . که بصورت ظاهر استقلال

سیاسی دارند ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند. " (مجموع آثار و مقالات - امپریالیزم بمثابة بالاترین مرحله سرمایه داری - صفحه 423)

قبل از کودتای 7 ثور افغانستان کشوری بود که از آن نه تنها یک امپریالیست بلکه همه امپریالیست ها به تفاوت های مختلف نفع می بردند ، اما بورژوازی کمپرادور بیروکرات وابسته به سوسیال امپریالیزم با استفاده از قدرت سیاسی خویش تجارت را زیر عنوان " تجارت رهبری شده " به نفع خود و اربابش به انحصار کشانید و بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیزم غرب در برابر این حرکت عکس العمل نشان داد و داود را وادار به عقب نشینی نمود . این کشمکش ها نمی توانست که در امور نظامی انعکاس نیابد . میزان قروض اسارت بار را میتوان در پلان سوم بصورت درست دید که روس ها بیشتر از همه به این قروض اسارت بار علاقه داشتند و دولت رادر جهت وابستگی کشانید ، بخش اعظم حجم پلان سوم توسط قرضه های دول امپریالیستی تامین شده بود ، که سهم امریکا در آن 54.31 میلیون دالر و سهم شوروی در پلان سوم 242.07 میلیون دالر که بیش از چهار بار اضافه تر از قروض امریکا بود که نقش فعال استعمار شوروی در پلان گذاری های دولت افغانستان را نشان میدهد . قرضه آلمان غرب و جاپان در قدم سوم قرار داشت .

بعد از کودتای 7 ثور تمام قرار داد ها منحصر به سوسیال امپریالیزم شوروی و ارقام آن گردید که وابستگی صد در صد افغانستان را به سوسیال امپریالیزم نشان میدهد .

سوسیال امپریالیزم شوروی برای رسیدن به بحر هند و گسترش ساحه نفوذش در دریای عمان و خلیج فارس تلاش می ورزید و دولت فاشیستی کودتای 7 ثور را آلت دست خود قرار داده ، و امپریالیزم غرب به خاطر جلوگیری از گسترش نفوذ و توسعه طلبی رقیب از خیانت ها و جنایات رژیم کودتا دست به تحریکات زده و مناطق سرحدی کشور را به صحنه جنگ و کشتار توده های

محروم افغانستان مبدل گردانید و بالاخره با استفاده از فرصت رهبری باند های خائن را بر مقاومت توده ها تحمیل نمود. در این برهه تاریخی دولت فاشیستی کودتای 7 ثور دست به قلع و قمع گسترده نیروهای انقلابی و توده های زحمتکش زد و میزان مقاومت ها روز بروز افزایش یافت. بر گردیم به اصل مساله یعنی صدور گاز به روسیه . سوسیال امپریالیزم در حالیکه دارای منابع سرشار گاز طبیعی بود ، گاز افغانستان را به کشورش وارد می نمود. در سال 1363 ( 1984 ) سوسیال امپریالیست ها تولید گاز افغانستان را که مهمترین کالای صادراتی افغانستان بود و از زمان داود خان به این طرف به روسیه انتقال میدادند به شش ملیون متر مکعب افزایش دادند که از جمله 95 فیصد آن به شوروی صادر می گردید. در حالیکه شوروی از منابع سرشار گاز طبیعی برخوردار بود ، اما صدور گاز افغانستان به صرفه شوروی بود. زیرا مخرج انتقال گاز افغانستان به جمهوری های آسیای مرکزی خیلی کمتر از مخرج انتقال گاز از دیگر مناطق شوروی به آسیای مرکزی بود. شوروی با انتقال گاز افغانستان به جمهوری های آسیای مرکزی می توانست گاز بیشتری به اروپای غربی صادر کند. شوروی قیمتی که برای گاز افغانستان می پرداخت نصف قیمت گازی بود که به اروپای غربی می فروخت . بدین سبب از مقدار پول که بابت گاز از اروپای غربی دریافت می کرد و مقدار پولی که بابت گاز به افغانستان پرداخت می کرد. منافعش بیش از پیش افزایش میافت. و بدین طریق روس ها مخرج جنگی خویش را از طریق در آمد گاز افغانستان تامین می نمودند . همانطوریکه امروز امپریالیست های اشغالگر مخرج جنگی خویش را از مواد مخدر و اورانیوم بدست می آورند.

روسیه معدن بیرات ولایت هرات را در ظرف 13 سال حاکمیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " کاملاً تاراج نمود که بعد از سقوط رژیم مزدور نجیب اثری از آن باقی نمانده بود. همانطوریکه روس ها از منابع سرشار گاز برخوردار بودند به همان طریق از منابع طبیعی سمنت نیز برخوردار بودند. اما سمنت غوری افغانستان که دارای کیفیت عالی بود را به قیمت ارزان خریداری می نمود و در عوض سمنت روسی با کیفیت خیلی پائین تر از سمنت

غوری را به افغانستان ارسال می نمود. آقای کشتمند در صفحه 496 همین اثرش می نویسد: " با وصف آنکه یگانه خریدار انحصاری گاز افغانستان اتحاد شوروی بود و در اینمورد هیچگونه رقابت وجود نداشت، با وصف اینکه، اتحاد شوروی خود به آن سرمایه گذاری نموده بود و به گاز افغانستان ضرورت نداشت ... " بلی روسیه به گاز افغانستان نیاز نداشت بلکه به چپاول و منفعت آن نیاز مند بود طوریکه قبلا بیان داشتیم که قیمت گازی که به افغانستان می پرداخت نصف قیمت گازی بود که به اروپای غربی بفروش می رساند و از طرف دیگر کنترل و فشار گاز مایع زیر نظر خود شان بود که این هم به منافعش افزوده می شد.

خصیصه ذاتی امپریالیزم غارت و چپاول است و خصیصه دیگر آن اینست که در هر کشوری که برای استخراج معادن سرمایه گذاری می نماید. قبل از استخراج با رژیم شروط انحصاری برای چندین سال استفاده از منابع استخراج شده را می گذارد. که بعد از استخراج، رژیم حق فروش به دیگر کشورها را ندارد. به همین ترتیب استخراج گاز افغانستان توسط روسها صورت گرفت و قیمت آن نیز از طرف روسها تعیین گردید و رژیم وابسته داود خان نیز آنرا پذیرفت. لوله هائیکه تا مرز شوروی با یک فشار معین کشیده شده بود. اما بسا اوقات روسها فشار آنرا چنان زیاد می ساختند که لوله ها می کفید.

آقای کشتمند در همین صفحه اثرش می گوید زمانیکه صدر اعظم بودم روی قیمت گاز پافشاری نمودم تا قیمت آنرا بالا بردم، این موضوع در نظر برخی از مقامات شوروی ناخوشایند بود و زمانیکه با نجیب در مواضع مخالف قرار گرفتم، آنها در برابر من موقف نادرست گرفتند. به همین مناسبت نقلی از کتاب اندریا نوف تحت عنوان " افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک " ترجمه آریا نفر می آورد و در صفحه 926 همین اثرش می نویسد: " به سال 1988 در دستگاه شورای وزیران افغانستان به رهبری کشتمند آغاز به گرد آوری پنهانی اطلاعات در باره زیان های که در اثر جنایت شوروی ها به افغانستان رسیده بود نمودند که در برنامه بود در صورت لزوم آنرا به شکل نوعی " کتاب سفید " چاپ کنند "

چیزیکه عیان است ، چه حاجت به بیان است. وقتیکه آقای کشتمند معترف است که روس ها حاضر و آماده نبودند زیان های که به افغانستان رسانده اند ، افشاء شود . در برابر کشتمند بخاطر چانه زدن قیمت گاز موضع نادرست گرفته و ازنجیب حمایت کردند . این مسایل بیانگر آن است که امپریالیزم همیشه جهت منافعش را می گیرد و در مقابل هر کسی که خلاف منافع آن باشد می ایستد . اینجا باید از آقای کشتمند سوال کرد که چرا " کتاب سفید " چاپ نشد ؟ چرا شما اطلاعاتی که از جنایات روس ها درباره زیان های که به این کشور رسانده بدسترس مردم قرار نمی دهید؟ چرا هنوز روسیه را بعنوان یک کشور صلحدوست و سوسیالیست می شناسید ؟ درحالیکه خودتان در جریان اید که روس ها ادارات حساس را در افغانستان به دست خود گرفته بودند . یعنی وزارت دفاع ، وزارت خارجه ، وزارت داخله وهم چنین خاد وکمینه مرکزی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نیز در زیر فرمان آنها بود . چرا مردم را در جریان عملکرد خاینانه روس ها قرار نمی دهید ؟ علاوه بر اینکه نمی خواهید کوچکترین بحثی خلاف منافع آنها داشته باشید ، بلکه بیشتر تلاش می نمایید تا خود و آنها را تبرئه کنید . به همین علت است که دچار تناقض گویی می شوید .

موضوعی که بعنوان دست آورد رژیم دست نشانده روس ها آقای کشتمند بیان می دارد . مبارزه با مواد مخدر در افغانستان است او در صفحات 788 - 789 یاد داشت های سیاسی ورویداد های تاریخی می نویسد : " حکومت در دهه هشتاد مخاطرات مواد مخدر را در افغانستان جدی می گرفت و به این مناسبت مبارزه قاطعی را بخاطر جلوگیری از کشت ، پروسس واستعمال آن در افغانستان و قاچاق آن به خارج که عمدتا از طریق مناطق سرحدی با پاکستان صورت می گرفت اعلام نمود ... هم چنان در سرحدات کشور ، در بنادر ومیدان های هوایی بمنظور جلوگیری از قاچاق مواد مخدر اعم از تریاک و چرس و ورود هیرویین از مناطق سرحدی پاکستان به داخل افغانستان مبارزه قاطع وشدید صورت می گرفت " .



کشت و تولید مواد مخدر در افغانستان از دیرزمان مروج بوده ، از زمان رژیم ظاهر شاه تا امروز اکثر دستگاه حاکمه در قاچاق مواد مخدر دست داشته و دارند . وکلای رژیم شاهی از جنوب گرفته تا غرب کشور وظیفه اصلی شان قاچاق مواد مخدر بود.

بعد از کودتای 26 سرطان 1352 کما فی السابق قاچاق مواد مخدر در افغانستان ادامه داشت چنانچه شرکت کنتکس مربوط کشور بلغارستان در کابل دفتر باز نمود که مستقیماً در فعالیت مواد مخدر دست داشت . علاوه براینکه کشت و قاچاق مواد مخدر کم نگردید ، بلکه روز بروز بیشتر گردید و تمام قاچاق مواد مخدر توسط موترهای تریلی شرکت کنتکس صورت میگرفت . این موترها دارای علامت مثلث متحرک بین المللی وابسته به بازار مشترک بود و همیشه مصروف حمل و نقل هیرویین به کشور های غربی بود . موترهای که دارای علامت ( TIR ) بود در هیچ جای بازرسی نمی شد ، زیرا بازرسی باید در کشور مبدا صورت میگرفت . در ظاهر این موترها تنها مجاز به حمل مواد غذایی فاسد شدنی هستند بدین لحاظ از بازرسی های مرزی معاف بودند اما در عمل حامل مواد مخدر بودند .

به همین ترتیب بعد از کودتای 7 ثور 1357 و تجاوز اشغالگران روس در افغانستان ما فیا ها و دلالان قاچاق مواد مخدر به این جنایت مشغول بودند . طوریکه در زمان اشغال افغانستان توسط روس ها ، صد ها سرباز روسی به مواد مخدر معتاد شدند . قاچاق چیان مواد مخدر را در طیاره های روسی از کابل به هرات انتقال می دادند و از هرات به مناطق مرزی منتقل می شد و صد ها نفر این مواد را به ایران می بردند . سران ملیشه ها باند مافیای قاچاق مواد مخدر در هرات و سایر ولایات بودند . در هرات انور خان هفت بلا ، دستگیر خان چغک ، عارف خان بارکزی ، بصیر خان اسحاق زایی و وکیل زرین ( نماینده فعلی در ولسی جرگه ) و یک تعداد از قوماندانان جهادی مانند حاجی خان بلوچ ، فضل احمد گرگ ، بوم مهدی زایی ، خواجه ذبیح الله ، غلام خان قدوس آباد و فرزندان حاجی عبدال کاریز صوفی را میتوان نام برد در آنطرف مرز ( ایران ) تعدادی از مامورین عالی رتبه اطلاعات

، سپاه پاسداران و ارتش قاجاق چیان مواد مخدر در ایران بودند و پیوند تنگاتنگ با مافیای قاجاق افغانستان داشتند این روند تا سقوط رژیم مزدور نجیب نیز ادامه داشت و تا امروز این روند قوس صعودی خود را طی میکند .

امروز با حضور اشغالگران به رهبری امپریالیست های امریکایی کسیکه در راس باند مافیا قرار دارد ، عبدالولی کرزی برادر بزرگ حامد کرزی میباشد که شبکه بزرگ قاجاق موادمخدر ولایات قندهار ، هلمند ، ارزگان و زابل را رهبری می کند .

موضوع دیگری را آقای کشتمند در صفحه 911 اثرش به عنوان دست آورد رژیم ارائه میدهد احترام به علمای دینی و اماکن دینی است . او می نویسد : " هم چنان در سال های مورد بحث ، احترام به اماکن مقدسه ، ترمیم و کمک به آماده ساختن آنها برای اجرای مراسم مذهبی از زمره وظایف حکومت شمرده میشود . بدینگونه شمار زیادی زیارت ، تکیه خانه و خانقاه ها به مصارف دولت ترمیم ، با وسایل سمعی و بصری تجهیز و مفروش گردید . بگونه یک مثال در یک خبر مورخ 13 نوامبر 1983 چنین می خوانیم : " اسناد مساعدت دولت برای ترمیم 31 تکیه خانه در شهر کابل توسط معاون ریاست عمومی شئون اسلامی برای مالکین و واعظین تکیه خانه های متذکره طی مراسمی در مقر آن ریاست توزیع گردید " بخاطر احترام به مقام والای روحانیون ، علمای دینی و شخصیت های مذهبی ، برای متولیان مساجد حقوق مادی کارمندان دولت یعنی معاش ماهوار و کوپون مواد اولیه مورد نیاز از سوی حکومت قایل گردید "

با همین دیدگاه انحرافی است که آقای کشتمند در صفحه 1076 اثرش خدا پرستی را با سوسیالیزم یکی گرفته و می نویسد : " ... هرگز اندیشه ها و فعالیت های ترقی خواهانه را مبتنی بر آزادی ، برابری اجتماعی و ترقیخواهی ، مغایر با تدین و خدا پرستی ، با احساسات و معتقدات مذهبی ندانسته ام ... من شخصا به گرایش های سوسیالیستی به مفهوم عدالت اجتماعی ... در شرایط افغانستان باور داشتم و جانبدار سیاست ها و شعار

های چپ روانه نبوده ام. " آقای کشتمندبا اهداف بورژوا مآبانه خویش را بصورت رک و پوست کنده اظهار نموده است. بی جهت نبود که انگلس در کتاب " هجدهم برومر " چهره خاینانه سوسیالیست های که در پیرامون لویی بنا پارت گرد آمده بودند و آنرا یک دولت استثنایی قلمداد مینمودند، بنام سوسیالیست های شاهی فاش نمود. امروز کشتمند و هم قطارانش همان طوریکه در رژیم داود خان سروصدا راه انداخته بود ندکه ایده های " سوسیالیزم " در گفتار و کردارش مشاهده میشود به همان طریق میکوشند، تا دین و خدا را در پهلوی سوسیالیزم قرار داده و آنرا باهم منطبق بدانند در قرن 21 افکار و عقاید آقای کشتمند به شکل کودکانه ای جلوه گر میشود. اگر آقای کشتمند مانند ارسطو فکر نکند که کره زمین ثابت و مرکز جهان است و سیارات گرد آن می چرخند، دقیقا این را میگوید که جهان زاده و آفرینش خدا است. گرچه آقای کشتمند به خوبی اینرا میدانند که انسان ها در ابتدا به موجوداتی قادر تر از انسان، دارای ذات قایل بودند اما اندک اندک به اعتقاد خدایان گراییدند که تنها بصورت ارواح تواناتر از انسان شناخته می شدند. به همین ترتیب پس از خلق خدایان متعدد که هرکدام یک عمل معین را انجام میدادند بالاخره کار به اختراع خدای یگانه کشید، یکتا پرستی بدینگونه بوجود آمد. منشاء اساسی پیدایش دین و خدا، جهل و نادانی است. همانطوریکه انگلس بیان داشته که " دین ناشی از عقل محدود و قاصر بشری است " انگلس در صفحه 30 لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان ظهور ایده خدای واحد را این طور بیان میدارد: " خدایان نخستین به شیوه ای دقیقا مشابه از راه شخصیت یافتن نیروهای طبیعی به پا خواستند و این خدایان با تکامل بیشتر ادیان، صورتی بیش از پیش فوق این جهانی به خود گرفتند تا اینکه سرانجام با فرایند تجرید و تقریبا میتوانم بگویم با فرایند تقطیر - که در سیر تکامل فکری انسان طبعاً روی میداد، از میان بسیاری از خدایان کم یا بیش محدود و متقابلا محدود کننده، در اذهان انسان ها، انگار ( ایده ) خدای یگانه ادیان یکتا پرست ظهور کرد " به همین ترتیب ریشه اساسی دین را توضیح داده و می نویسد: " واژه Religion ( دین ) از فعل Religer ( موظف کردن - مقید ساختن ) مشتق شده و در اصل

بمعنای قید است. بنابر این هرگونه قیدی میان دو نفر نوعی دین است. این تردستی علم الاشتقاق آخرین تثبیت فلسفه ایدالیستی است. برای فلسفه مذکور واژه، نه بدان معنایی که بر حسب تکامل تاریخی کار برد آن حاصل کرده، بلکه به معنایی که از نظر اشتقاق از آن قصد میشود، واجد اهمیت است" ( انگلس لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان صفحه 48 ) در این جا است که رگه های ایدالیستی آقای کشتمند بصورت صریح خود را نشان داده است.

مگر آقای کشتمند این رانمی داند که درجهان دو فلسفه وجود دارد ماتریالیزم و ایده آلیزم. فلسفه سومی وجود ندارد. فلسفه مارکسیستی ماتریالیزم دیالکتیک است و فلسفه بورژوازی دارای پایه و اساس فلسفه ایده آلیستی است. که همیشه برای استثمار بی چون و چرای خود از خدا و دین استفاده نموده وتوده ها را در جهل و خرافات نگه میدارد.

مذهب همیشه کوشیده تا بقای نظم کهن را حفظ کند. یعنی همیشه در خدمت طبقه استثمار گر قرار دارد وبخصوص در کشورهای عقب نگهداشته شده ای چون افغانستان، مذهب بهترین وسیله برای سرکوب توده ها ونسل جوان و انقلابی است نقش مذهب است که این جوامع در رکود وانجماد فکری مطلق بسر می برد. وهمین می کوشد تا از ابداع و نوآوری جلوگیری نماید. زمانیکه زلمی غوث قرآن را به فارسی ترجمه نمود، دستگاه حاکمه او را بخاطر ترجمه قرآن به محاکمه کشیدند. علت آنست که ترجمه آن به فارسی قدسیت آنرا از بین می برد. مطالب نوشته شده توسط کشتمند به خوبی بیانگر آنست که او یک ماتریالیست شرمگین هم نیست. بی جهت نیست که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در سال های دهه هشتاد میلادی شئون اسلامی را ایجاد نمود و برای " متولیان مساجد روحانیون، علمای دینی وشخصیت های مذهبی حقوق مادی کارمندان دولت یعنی معاش ماهوار و کویون مواد اولیه " قابل گردید. هم چنین جای تعجب نیست که رژیم دست نشانده " تکیه خانه ها واماکن مقدسه " را ترمیم نموده و آنها را با " وسایل سمعی وبصری تجهیز ومفروش " نمود.

این عمل در راستای منافع امپریالیست ها صورت گرفته نه منافع توده ها ، نه تنها امپریالیزم غرب بخاطر حفظ منافع و غارت و چپاول کشور های تحت سلطه به رشد مذهب و احزاب و سازمان های ارتجاعی مذهبی روی می آورد ، بلکه سوسیال امپریالیزم به کمک دست نشانندگان شان نیز به این عمل روی آورده و افتخار می نماید که " بخاطر احترام بمقام والای روحانیون علمای دینی و شخصیت های مذهبی " از طرف دولت برای شان " معاش ماهوار و کوپون مواد اولیه مورد نیاز " تعیین گردیده است . روس ها و نوکران دست نشانده شان نیز در یافته بودند که برای تحکیم مناسبات کهنه و فرسوده ، روحانیون و شخصیت های مذهبی بهترین نیروی آماده خدمت است . چنانچه رژیم دست نشانده حامد کرزی و اربابان امپریالیستی اش نیز از همین حيله ونیرنگ کار گرفته و حکومت تئوکراتیک فاسد را بر گرده مردم تحمیل نموده اند.

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در طول دوران حاکمیت سیاهش فقط نیروهای انقلابی را سرکوب خونین و قتل عام نمود ، اما نیرو های مرتجع ، عقب گرا را رشد داد تا منافع امپریالیزم و ملاکین - بورژوازی وابسته به امپریالیزم بهتر تامین شود.

وقتیکه آقای کشتمند می گوید که " آزادی ، برابری اجتماعی و ترقی خواهی ، مغایر با خدا پرستی و اعتقادات مذهبی " نیست . باید به ایشان گفت که چرا یک مسئله مذهبی ای که ، آزادی و برابری اجتماعی را تایید نموده باشد نیاورده است . اولین نقض برابر در ادیان تجسم نا برابری میان زن و مرد است ، که زنان را به ملکیت مطلق مردان در آورده است . دومین نقض برابری این است که ثروت و ملکیت را امری خدا دادی تلقی می نماید و برای تهیدستان وعده ای هر نوع امتیازات را در بهشت می دهد و آنها را مقید ، صبور ، مطیع و فرمانبر دار تربیه می کند .

دین در طول تاریخ با شعائر و افسانه های گوناگون متبارز گردیده است . ولی ماهیت تعالیم آن یک چیز بود ، و می خواست که توده ها را از خشم خدایان در

زندگی و چه پس از مرگ بترساند و آنرا مطیع و فرمانبردار بار آورد. در تعالیم دینی توصیفی که از بهشت و دوزخ گردیده ، به خوبی دیده می شود که نافرمانی از طبقات ستمگر کیفر دوزخی دارند ، زیرا کسیکه در راس دولت قرار دارد سایه خدا است ، و کسانیکه رنج ، درد و اندوه را متحمل گردیدند پاداش آن در بهشت می باشد . روحانیون در طول تاریخ با شیوه های گوناگون کوشیده اند که به توده ها تفهیم کنند که حاکمیت طبقات ثروتمند ، و داشتن ثروت شان یک امر خدادادی است . در طول دوران تاریخ مبارزه و کشیدگی میان ماتریالیزم و ایده آلیزم بوده و یکی از افتخارات ماتریالیزم که به آن حیثیت بخشیده همین است که این فلسفه خواستار دریدن پرده های جهل و بی شعوری است. بنا بر این " ایده آلیزم زائیده شعور محدود جهالت بشری است و حال آنکه ماتریالیزم با زوال این محدودیت پیدایش می یابد. " در شرایط کنونی در جهان و بخصوص در افغانستان خدا و دین بهترین وسیله برای سرکوب توده ها در دست طبقات ستمگر می باشد . موضوع فوق به خوبی بیانگر آنست که هیچگاه " خلقی ، پرچمی " ها کمونیست نبوده و حتی می توان گفت که ایده آلیست های بی مقداری بودند که منافع توده ها را به پای منافع سوسیال امپریالیزم فدا نموده و در طول 14 سال حاکمیت شان جنایات بیش از حد مرتکب شده اند .

پس از خروج شوروی و کودتای نا فر جام شهنواز تنی وزیر دفاع ، توان رزمی رژیم مزدور تضعیف شد. رژیم مجبور به دستگیری و زندان نمودن فراکسیون خلقی ها شد ، یک عده از افسران عالی رتبه دستگیر ، زندانی و حتی اعدام گردیدند . این حرکت نجیب اثرات منفی روی ارتش و قوای مسلح آن زمان گذاشت. از یک سوی فرو پاشی شوروی ناقوس مرگ رژیم نجیب را به صدا در آورد ، و از سوی دیگر داکتر نجیب بیشتر می کوشید تا خود را از شر نیرو های مسلح ، از یک ، ترکمن و تاجیک خلاص نماید ، بدین ملحوظ بر تعصبات قومی دامن زد و کوشید که توسط افسران پشتون نقش نظامی دیگر ملیت ها را هم کمرنگ ساخته و آهسته ، آهسته بر اوضاع خود را مسلط

گرداند. به همین ترتیب با فرماندهان پشتون تبار حزب اسلامی گلبدین رابطه خویش را تأمین نمود.

به هر اندازه که اوضاع شکل اضطراری تری به خود می گرفت به همان اندازه گروه بندی و جبهه سازی " حزب وطن " در مقابل یکدیگر صف آرایی آشکار می نمودند. در این زمان علنا و عملا حزب وطن به دو گروه تقسیم شده بود. در یک طرف پشتون های خلقی و پرچمی در کنار نجیب ایستادند و در صف مقابل تاجیک، ترکمن، ازبک و هزاره ها صف بسته بودند. کارمل که در این زمان به مزار آمده بود، ملیت های ازبک تبار و پرچمی ها را تحریک به مقابله با نجیب و ارتباط گیری با احمد شاه مسعود و حزب وحدت می نمود. نجیب با صراحت لهجه اعلام نمود که هیچگاه حاضر به امتیاز دهی به طرف مقابل نیست. او گفت: " اگر معاش شان را قطع کنم چاره ای جزء تسلیمی ندارند. اگر بخواهم مزار شریف، شبرغان و حیرتان را به خاک یکسان می کنم " (به نقل از کتاب راز های خوابیده نوشته رزاق مامون)

کشتمند نیز نجیب را متهم به گرایش های ملی گرایانه نموده که تعصبات قومی و ملیتی را دامن می زد او در این باره می نویسد: " سربازان ازبک تبار با گروه های مسلح پشتون در می افتادند و خصومت های خونین تبار و قومی در میان هر دو طرف دامن زده می شد. برخی از بدنامی های نیروهای دوستم ناشی از این روحیه و فضا بود " (یادداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی صفحه 1051) این شیوه برخورد نه تنها در زمان نجیب موجود بود، بلکه در سر تا سر دوره حاکمیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " به چشم می خورد. دست اندازی به مال و تجاوزات جنسی نیز در سراسر دوره حاکمیت سیاه حزب رویزیونیستی " خلق " وجود داشت، این عملکرد وحشیانه و تجاوز کارانه اثرات شومش را بعد از سقوط " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و قدرت گیری جهادی ها نیز نشان داد.

امپریالیست ها و مرتجعین همیشه بخاطر حفظ منافع خویش مسایل قومی، منطقه ای، مذهبی، جنسی... را دامن می زنند و از این طریق بهتر می تواند

که منافع شان را حفظ کنند . در طول تاریخ افغانستان و بخصوص از سال 1357 تا حال این وضعیت به خوبی مشهود است ، روز تا روز دامنه اختلافات گسترده می گردد . امپریالیست ها و مرتجعین نه می توانند و می خواهند که به این اختلافات پایان دهند . پایان دادن به اختلافات قومی ، لسانی ، مذهبی ، جنسی ... و وظیفه طبقه کارگر و حزب پیش آهنگ آن می باشد و بس .

تا زمانیکه مالکیت خصوصی موجود بوده ، مالکین و بورژوازی از حاکمیت مطلقه شان بر نیفتند ، این امر کماکان موجود بوده و می باشد . تازمانیکه این حاکمیت سرنگون نشود . بخواهی ، نخواهی مسایل فوق به شکلی از اشکال متبارز میگردد و رژیم های ارتجاعی آن را تقویه مینمایند . با آنکه کشتمند به " برخی بد نامی ها " دوستم و نیروهایش اشاره ای دارد ، اما با تمام توان از جنرال دوستم ، درمقابل نجیب دفاع میکند . کشتمند میگوید وقتی نجیب از من پرسید که چه کاری باید انجام دهم تا رضایت سمت شمال حاصل شود . در جواب گفتم : " هنوز آغاز کار است . مشوره من اینست که هرگاه درگام نخست جمعه اٹک ، تاج محمد و رسول بی خدا به کابل احضار گردند و به عوض اٹک ، دوستم قوماندان قوای نظامی شمال تعیین شود . بخش بزرگی از نارضایتی ها در شمال رفع میگردد . " ( یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی - صفحه 1053 ) اگر از آقای کشتمند سوال شود که با این همه " بدنامی های " که دوستم و نیروهایش مرتکب شده اند چرا خواهان تحکیم قدرت دوستم هستید ؟ در جواب خواهد گفت ، بخاطر منافع و مصالح دولت و حزب ! من نیز تایید میکنم ، زیرا دولت های مرتجع و امپریالیست ها برای حفظ و تحکیم سلطه شان همیشه بر خائن ترین و جنایت کار ترین انسانها متکی میشوند . رژیم مزدور روس هم نمیتوانست مستثنی از این قاعده باشد . چنانچه در طول دوران حاکمیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و برادران تتی شان ( احزاب جهادی ) وهم چنین رژیم دست نشانده حامد کرزی ، همواره بر چنین افرادی اراده ، جنایتکار و میهن فروش متکی بوده و هستند . دوستم در حالیکه چهره منفور و بدنام جامعه می باشد طبق اظهار



جنرال عمرزی در کتاب شب های کابل صفحه 140 دوستم در " کنگره دهم حزب د. خ. ا. عضو کمیته مرکزی گردید " .

همانطوریکه کشتمند نجیب را به ملی گرایی و دامن زدن به تعصبات قومی متهم می نماید . جنرال نبی عظیمی نیز گفته کشتمند را تایید می نماید و علاوه بر آن نجیب را به اختلاس نیز متهم می سازد . او در صفحه 327 اردو و سیاست می نویسد : " شایعه بود که وی به پول و ثروت زیادی در هنگام ریاست امنیت دولتی رسیده بود و هنگامیکه رئیس جمهور شد آخرین روز هایش را می گذرانید . مقدار زیاد اسعار خارجی را به هندوستان ذریعه خانمش انتقال داده بود . حرف ها و صحبت های خودش که شبی با من در میان گذاشت و جریان آنرا در فصول آخرین خواهم نوشت تا حدودی به این شایعات صحه می گذاشت . پس با تردید میتوان گفت که دستانش پاکیزه بوده است " .

نه تنها دستان نجیب ، بلکه دستان تمامی کدرهای عالی رتبه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " آلوده است ، آلوده به خیانت و جنایت ، آلوده به خون انقلابیون و توده های زحمتکش کشور ، آلوده به میهن فروشی و بیگانه پرستی ، وضعیت کنونی افغانستان نشانگر خیانت و جنایت بی حد و مرز " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " میباشد و هنوز هم در میهن فروشی و جنایت با احزاب جهادی شریک اند .

در این گیر و دار و کشمکش ها میان دولت ، نجیب ، رفیع را برای آشتی دادن دوستم و دیگر مخالفین با دولت به مزار روان میکند ، اما این میانجیگری کاری را از پیش نمی برد . نجیب تصمیم به بمباران حیرتان و شبرغان نمود و این تصمیم را عملی کرده از سوی دیگر گلخان یکنن از فرماندهان حزب اسلامی را با سلاح پیشرفته تجهیز نمود . بعد از حمله بمباران شبرغان و حیرتان صف ارایی ها منظم تر شده و تصمیم به سرنگونی رژیم ، روابط احمد شاه مسعود و دوستم را مستحکمتر گردانید . در چنین اوضاع و احوالی نجیب جنرال نبی عظیمی معاون وزیر دفاع و فرمانده گارنیزویون کابل را جهت

برقراری روابط میان نیروهای شمال ورژیم کابل به مزار می فرستد . بنا بقول عظیمی این زمانی بود که دیگر کاری از وی ساخته نیست و سید منصوری نادری کاملاً از نجیب به خاطر توهینی که به وی نموده بود ناراضی و عصبانی بود و هیچگاهی حاضر به مصالحه نبود . جنرال مومن هم همین طور . در همین اثنا نجیب با اصرار "بینین سوان" استعفاء نمود . آوازه استعفایش همه اعضای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را متحیر ساخت . در همین اثنا حزب جلسه اضطراری در کابل تشکیل میدهد و برای دفاع از کابل در جلسه تصمیم گرفته میشود تا نیروهای دوستم به کابل اعزام شوند و از دوستم درخواست نیرو می شود تا بکابل اعزام نماید . دوستم نظر به روابطی که با مسعود دارد . این موضوع را با وی در میان میگذارد ، احمد شاه مسعود هم به وی مشوره میدهد که 300 نفر بکابل اعزام نماید . دوستم 700 نفر تحت فرماندهی جنرال مجید روزی به کابل اعزام می نماید . " دکتور نجیب ضمن آنکه در هم آهنگی با جنرالان ارشد ، خصوصاً جنرال نبی عظیمی نقشه دفاع از پایتخت را آماده میکرد ، امیدوار بود که گروه های مسلح حزب اسلامی در مناطق مختلف شمال ، هرگز اجازه نخواهند داد که واحد های مشترک دوستم و احمد شاه مسعود به سوی کابل مارش کنند . و همچنان باور نداشت که جنرال دوستم بطور کامل با گروه های مجاهدین یکجا شده و خیال تصرف پایتخت را در سر داشته باشند " ( رزاق مامون - راز خوابیده صفحات 20-21 )

در همین گیرودار دکتور نجیب تصمیم به فرار گرفت و با موتر سازمان ملل به سمت میدان هوایی کابل بعد از نیمه شب روان میشود . چون نیروهای تازه نفس دوستم هنوز در میدان هوایی کابل و پسته های شهر و اطراف میدان هوایی حضور داشتند . موتر حامل نجیب را توقف دادند ، نجیب و نماینده سازمان ملل متحد را در بین موتر دیدند و به ایشان اجازه رفتن به سمت میدان هوایی را ندادند و بعد از مدتی نجیب فهمید که امکان رفتنش به میدان هوایی نیست ، تصمیم برگشت را گرفت و به دفتر سازمان ملل همراه برادرش و جنرال توخی رئیس دفترش و خانواده او پناهنده گردیدند .

بتاریخ 27 حوت 1370 هج و مرج در مزار گسترش یافت . جنرال جمعه اٹک و تاج محمد از مزار فرار نمودند . در شب 29 حوت 1370 نیروهای دوستم به مزار داخل شدند و مزار علنا بدست دوستم سقوط نمود .

\*\*\*\*\*

## برخورد غیر انسانی در زندان های رژیم فاشیستی

رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم از همان آوان کودتای 7 ثور الی سقوط این رژیم در سال 1371 تصمیم گرفته بود که تمامی نیروهای انقلابی ، ملی ، دموکرات و حتی توده های ستمکش را مورد شکنجه ، آزار و اذیت قرار داده و اکثریت نیروهای سیاسی را جساما نابود کند . بدین طریق حتی کسانی که به هیچ یک از گروه های سیاسی ارتباطه نداشت ، فقط با مشی رژیم فاشیستی سازگار نبود در شمار دشمن قلمداد نموده و آنرا سر به نیست نمودند . دستگیری اکثریت عظیم زندانیان هیچگونه مجوز قانونی نداشت و بدون کوچکترین جرمی زندانی و به سادگی از بین برده شدند . این دستگیری زندانی نمودن ها شامل استادان ، مامورین دولتی ، شاگردان مکاتب و پوهنتون ، صاحب منصبان ، متقاعدین ، دکاندار ، متنفذین ، تجاران وابسته به غرب و بالاخره دوره گردان بی بضاعت گردیده بود ، و همه ای شان به بیرحمانه ترین شکل شکنجه و اکثریت عظیم شان به شکل دستجمعی اعدام و یا زنده بگور شدند . بطور خلاصه سرکوبی های گروهی بیداد مینمود و در بسیاری موارد توده ها را در روستا ها به گلوله بسته و تیر باران نمودند . و هرکسی که سرش به تنش می ارزید بدون هیچگونه دلیل و مدرکی زندانی نموده و بدون محاکمه در شب های سیاه در پولیگون های پلچرخی زندان های ولایات اعدام گردیده و در چقوری های قیلا آماده شده زیر خاک گردیدند .

یک تن بنام عبدالحکیم از ولایت هرات جریان تیر باران جمعی و بگور نمودن اجساد را چنین تعریف می نماید : " روزیکه فرقه 17 هرات سقوط

نمود همه ای مردم جهت کمک به افسران و سربازان غذای تهیه کرده می بردند. بروز یکشنبه 28 حوت 1357 من هم با غذای تهیه کرده داخل فرقه شدم. آنوقت زمانی بود که دولت دوباره فرقه را پس گرفته بود، همانروز تا شام هر کسیکه بداخل فرقه آمد دیگر بیرون نرفت. زمانیکه شام شد همه ای ما را با دست های بسته در داخل فرقه وبه صف های جداگانه ایستاده نمودند، خلقی های مسلح تیرهای شان آماده فیر بود، زمانیکه دستور فیر داده شد به یکبارگی فیر ها شروع شد. اتفاقا به جانم مرمی اصابت ننمود من هم فوراً خود را زمین انداختم لباسهایم خون آلود شده بود. بعد از آنکه همه نقش زمین شدند. یکی از افسران خلقی بالای سرهریک از زخمی ها گشت و یک مرمی به نعش شان می زد. در این هنگام یک مرمی خوردم بعداً ما را به موتر انداختند و در یک چقوری که قبلاً در باغ فرامرز خان داخل فرقه آماده شده بود، ریختند. بعداً همه در جشنی که بمناسبت پیروزی خود و قتل عام مردم گرفته بودند شرکت نمودند من که سالم بد نبود، خیستم و چند نفری را که می شناختم آن ها را بلند نمودم بعضی ها مرده و بعضی زنده بودند اما قدرت فرار نداشتند من فرار نمودم و بخانه یکی از دوستانم رفتم ". دوست عبدالحکیم بنام غلام رسول میگوید: " زمانیکه به خانه ام آمد و خواست تا او را به خانه اش انتقال دهم. چون اکثریت همسایه هایش خلقی بودند من این کار نکردم و رفتم داکتر آوردم بعد از چند روز که وضعش خوب شد، بدون اطلاع فامیلش بخاطر اینکه برادرش در یک سازمان حزبی ها جلب شده بود او را به ایران روان نمودم، و او از ایران به فامیلش اطلاع داد که زنده است. " این یکی از جنایات رژیم فاشیستی کودتای هفت ثور می باشد. این جنایت در سرتاسر افغانستان اعمال گردیده تا باشد که منافع اربابش تامین شود. رژیم فاشیستی در اواخر حمل 1358 در دره کنر که هم مرز با پاکستان است سربازان دولتی که اکثریت شان خلقی ها بوده اند در قریه کراالا 1170 نفر مرد جوان را دسته جمعی به قتل رساندند.

ایشان حسب پالیسی که داشتند، شعار های شان را طرح و پیاده می نمودند از جمله شعارها یکی این بود که روی پارچه بزرگ سرخ رنگ با خط سیاه

نوشته شده به دیوار وزارت امورداخله آویزان شده بود : " آنانی که در تاریکی توطئه می کنند ، در تاریکی از بین برده میشوند " و به تعقیب آن این شعار خائنانه " یا با خلق باش که توسط خلق حمایه شوی و یا ضد خلق باش که توسط خلق از بین بروی " طرح گردید . براساس طرح این شعارهای خائنانه کسانی دستگیر ، زندانی و اعدام شدند که به زعم ایشان به تره کی احترام نکرده است و زمان گرفتن نامش فقط تره کی گفته است . چون احترام به تره کی از طرف رژیم اجباری شده بود ، از هر کسی که نام تره کی را میگرفت باید او را تره کی صاحب یا نابغه شرق (!) یا رهبر کبیر انقلاب ( ! ) ... یاد مینمود در غیر این صورت زندان و اعدام در انتظارش بود .

رژیم فاشیستی مراکز متعدد باز پرسى و زندان های رسمی و غیر رسمی در کابل و سایر ولایات بوجود آورد . زیر زمینی های وزارت داخله و دفاع ، قصر ریاست جمهوری ، خانه سید احمد گیلانی ، خانه های افراد برجسته حزبی ، زیرزمینی شفاخانه چهار صد بستر اردو ، بالاحصار کابل ، قطعه مخابره ، مهتاب قلعه ، عمارت قوای مرکز سابقه ، پارک های وزارت دفاع سابقه و ریاست های مختلف آکسا در شهر نو ، کارته 3 ، وزیر اکبر خان مینه ، شش درک ... در کابل محل شکنجه زندانیان سیاسی بود . فقط زندان پلچرخى و محبس سابقه دهمزنگ محابس علنی بودند و بس . هم چنین در ولایات بدون از محبس علنی تعداد بیشماری زندان های مخفی نیز وجود داشت . در این زندان ها زندانیان به انواع و اشکال شکنجه روبرو بودند ، وحتى در مقابل چشم بعضی از این زندانیان با افراد خانواده شان بد رفتاری شده است .

رژیم فاشیستی حتی برهم کیشان خود ترحم ننمود و آنها را نیز زیر شکنجه قرار داد . زمانیکه عده ای از پرچمی ها دستگیر شدند در زیر شکنجه وادار به اعتراف گردیدند . به همین ترتیب زمان قدرت گیری کارمل و دوران نجیب علاوه بر " مخالفین " شان هم کیشان رویونیست شان نیز با بی رحمانه ترین شکلش شکنجه گردیدند. اینک شکنجه گاه های رژیم وکشتار جمعی را

از زبان سه رویونیست ( دستگیر پنجشیری ، سلطانعلی کشتمند و جنرال نبی عظیمی ) به بحث میگیریم . حال می بینیم که آقای کشتمند دوران دستگیری اش رادر زمان تره کی - امین چگونه توضیح میدهد ، کشتمند شکنجه ایکه با برق دیده چنین توضیح میدهد : " از جا چنان پریدم که فکر کردم گویا از ده منزل پائین افتاده باشم ... چرخاندن متوقف شد ... گفتند " شروع ! " باز هم از جا پریدم ، به شدت تکان خوردم ، بفکرم گذشت که هزار مرتبه می میرم و تمام حجرات و اجزای بدنم از هم پاشید ، واقعا خیلی ها دردناک بود ، نمیدانم جریان برق در وجود انسان چه کارها میکند ، چه تعاملات و عکس العمل ها را ایجاد مینمود تا چنان درد کشنده و طاقت فرسا بوجود می آورد ، باورم نمی شد که پس از آن همه تکانهای شدید برقی کسی بتواند زنده باقی بماند " ( یادداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی صفحه 434-435 ) کشتمند می گوید که تا دوروز تمام جانم درد میکرد و مسکن می خوردم . بعد از این آقای کشتمند را دوشب متواتر دیگر به شکنجه گاه میبرند طبق گفته خودش به جرمی که نکرده اعتراف میکند و می نویسد : " من در آغاز فکر میکردم که هر قدر مقاومت نمایم با تکان ها اندکی عادت خواهم کرد ، ولی بر عکس در برابر آن خیلی حساس و آسیب پذیر شده بودم . یکبار دیگر با آنان موافقت کردم که می نویسم " ( همانجا صفحه 444 ) و بعدا برای شان گفتم " هر چه شما بگوئید می نویسم ... حقیقت را چه پنهان نمایم ، واقعا دیگر از شکنجه بجان آمده و خیلی ها ترسیده بودم " ( همانجا صفحه 446 ) ، " هر گاه برق را از طریق گوشها به جریان می انداختند نمی دانم چه واقع میشد ، خدا را شکر که چنان نشد " ( همانجا صفحه 449 ) ، " هیات بازجویی می خواست بنویسم که قرار بر این بود ، ببرک کارمل و دیگران از طریق پاکستان وارد کشور میشدند تا به اصطلاح وابستگی ارتجاعی امپریالیستی پرچی ها ثابت (!) گردد " همانجا .

آیا آوردن 150 هزار ارتش اشغالگر و داخل شدن از مرزهای اتحاد شوروی همراه نیروهای اشغالگر " وابستگی ارتجاعی و امپریالیستی " نیست که تنها داخل شدن از مرز پاکستان " وابستگی ارتجاعی امپریالیستی " میباشد .

بارک الله ! این " عدم وابستگی !! " بر شما مبارک . امروز به تمام معنی همه ای مردم میدانند که کارمل مهره دست نشاندۀ سوسیال امپریالیزم بوده و به همین مناسبت لقب شاه شجاع دوم اختیار نموده است . آقای کشتمند در ادامه صحبتش ، از اینک زنده از محبس بیرون آمده می نویسد : " نظر به شناختی که از ماهیت رژیم داشتیم ، باورم نمیشد که زنده بمانم " ( همانجا صفحه 452 )

آقای کشتمند در همان چند ماهی که با رژیم تره کی - امین همکار بود دقیقاً میدانست که بر سر زندانیان سیاسی چه آمد و به چه شکلی سر به نیست می شدند . آقای کشتمند معترف است که نه تنها زندانیان سیاسی تیر باران می شدند ، بلکه از " بالا ها از هلیکوپتر به زمین افگندن ، به دریا ها انداختن و به شیوه های دیگر سر به نیست ساخته شده اند " همانجا صفحه 505 . آقای کشتمند نظر به شناختش از ماهیت رژیم و ترس از کشتن داشت . اما زنده ماند !

یقیناً همانطور هم بود خیلی کم کسانی نتوانستند که از شکنجه گاه های جلادان و بخصوص در زمان تره کی - امین جان به سلامت برند . تمام نیروهای انقلابی ( شعله یی ) ها ، ملی دموکرات را در گورهای دستجمعی سپردند ، تا به خیال خام خود راحت به ارباب امپریالیستی بتواند خدمت نماید . این کار نه تنها در زمان تره کی - امین صورت گرفت ، بلکه در زمان قدرت سیاسی ببرک کارمل این شاه شجاع دوم نیز ادامه داشت . چنانچه 12 نفر از سامایی ها که در زمان کارمل اعدام شدند ، نعش شان به خانواده های شان داده نشد . شما که زنده ماندید خواست متخصصین و مشاورین روس بود چنانچه حکم اعدام به شما ( کشتمند ) ابلاغ گردید ، اما اجرا نشد . زیرا که روسها نمی خواستند شما را از دست بدهند . چنانچه آقای کشتمند نقلی از یک سند محرم به اصطلاح حزب کمونیست اتحاد شوروی می آورد و می نویسد : " بر طبق دستور کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، عضو علی البدل بیروی سیاسی کمیته مرکزی بوریس پونیماریوف از 25 تا 27 سپتمبر امسال از کابل دیدار بعمل آورد ... هدف عمده مسافرت این بود تا به پیگرد کتلوی که به

مقیاس فزاینده ای پس از انقلاب افغانستان اجرا میگردید ، بشمول پیگرد ها علیه جناح " پرچم " که به امر برانداختن رژیم استبدادی سهم گرفتند ، پایان داده شود... " ( همانجا صفحات 502- 503 ) در اینجا بطور مشخص و واضح گفته شده که وظیفه اصلی پونیماروف عضو علی البدل بیروی سیاسی کمیته مرکزی جلوگیری از کشتار پرچمی ها بوده است .

در رژیم دست نشانده تره کی - امین و کارمل - نجیب هر کسی را که کشتند و یا آزاد نمودند بنا به خواست روس ها بود . این عمل در مورد شخص شما ورفقای تان نیز صادق است .

زمانیکه آقای کشتمند را از شکنجه گاه به زندان میبرند ، او وحشت داشت که شاید او را به قتلگاه به برند . این ترس ولرزش را چنین بیان میدارد : " به هرحال ، یکبار دیگر حواسم را جمع کردم و به خود گفتم که هرگاه موتر بطرف چپ پیچید ، بسوی قتلگاه است و حرف تمام است و هرگاه بسوی راست دور بزند بسوی زندان خواهد بود " آقای کشتمند بخوبی قتلگاه را می شناخت زیرا در ماه های اول کودتا و دستگیر شعله یی ها با خلقی ها همنوایی داشتند و آنها را زنده زنده در گورد نمودند ، این عمل در زمان کارمل نیز ادامه یافت . اما هنگامیکه خودش دستگیر میشود ، از قتلگاه به وحشت می افتد مگر دیگران انسان نبودند؟ این توحش بعد از اشغال افغانستان و زمان صدارت شخص کشتمند نیز ادامه داشت . آیا در آن زمان هم این شکنجه ها به یاد آقای کشتمند بود ؟ آیا برای یک مرتبه از قتل گاه ها و شکنجه گاه ها دیدن نمود ؟ اگر دیدن هم نموده باشید به منظور دستورات جدید برای شکنجه بیشتر بوده است .

آقای کشتمند فقط همین قدر میدانسته که " قتلگاه های رژیم بطرف چپ سرک پلچرخ ( از غرب به شرق ) در محلی موسوم به پولیگون محل انداخت های چهار و قوای پانزده زره دار و موسسات دیگر نظامی واقع بود " ( همانجا صفحه 453 )



آیا این را برای تان کسی تعریف نموده و یا خود تان دیده اید؟ دقیقا که خود شان دیده اند. اگر کسی تعریف مینمود حتما از قول آن شخص مینوشت. آقای کشتمند همانطوریکه قبلا اشاره ای رفت که در این قتلگاه ها با خلقی ها همنا بوده و از کشتن شعله یی ها وهم چنین دیدن آنها در زمان اعدام لذت برده است. در غیر این صورت این قدر دقیق با چشمان بسته در بین موثر نمیتوانست تشخیص دهد و یا بداند که قتلگاه کجا است.

زمانیکه آقای کشتمند مطمئن میشود که موثر بطرف زندان میرود، راحت شده و در زندان نفس راحت میکشد و میگوید که " غرش ماشین های موثر ها در نیمه شب ها و پس از آن، عادت شده بود. بعد ها گفتند که زندانی های جدید را در نیمه شب ها می آورند و عده ای را برای کشتار در قتلگاه پلچرخ می برند. " ( همانجا صفحه 459 ). گو این که این جنایات و اعمال ناشایست بعد از تجاوز و اشغال افغانستان خاتمه پیدا کرده بود. در حالیکه جنایات به همان شکلش ادامه پیدا نمود. در شکنجه گاه های خاد زمان کارمل و نجیب نیز شوکهای برقی، شلاق زدن، ناخن کشیدن، بیدار خوابی، دست بند زدن، به پنجره از پشت آویزان نمودن و حتی کسیکه زیر شکنجه مقاومت می نمود و چیزی نمی گفت، او را در مقابل یکعده از زندانیان به بیرحمانه ترین شکل شکنجه مینمودند تا روحیه دیگران شکسته و از ایشان اعتراف بگیرند. در این کار کاملا حرفوی شده بودند و نتایجی را هم گرفتند. عناصر سست و متزلزل بادیدن این وحشیگری ها، وقتیکه او را بعدا به تحقیق می خواستند، بدون اینکه شکنجه شود، از ترس آنچه که کرده بود می گفت و اگر کاری هم مانند کشتمند که نکرده بود به خود اتهام می زد و جرم را قبول میکرد. این اعمال ناشایست و جنایتکارانه تا سقوط رژیم نجیب ادامه داشت و تمام رهبران " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در این جنایت شریک بوده و هستند. امروز هم این جنایات به شکل فجیع تر آن ادامه دارد.

اینک چشم دید خود را از شکنجه گاه ها و جنایات پرچمی ها در زمان اشغال افغانستان با ز گو مینمایم: در دوران حاکمیت تره کی - امین هیچگونه تحقیقاتی از متهمین صورت نگرفته ( پرچمی ها و خلقی ها مستثنا بودند. زیرا

تحقیقات ایشان به منظور گرفتن اعتراف بود تا اینکه ارباب را متوجه کنند که آنها را بی مورد نگرفته اند ( و تحقیقات فرمایشی بعد از اشغال افغانستان توسط روس ها شروع شد . این تحقیقات کاملاً رویه ضد انسانی و ضد کرامت بشری داشت ، زیرا با انواع و اشکال شکنجه همراه بود و اکثر این تحقیقات از ساعت 9 شب الی 4 صبح صورت می گرفت آنهم در زیر زمینی های تاریک ، مدت این تحقیقات از سه الی پنج ماه را در بر می گرفت و اکثریت مردم که هیچگاه با مقاومت و جهاد هم سروکاری نداشتند به اساس راپور های غلط و خصومت های شخصی که دستگیر شده بودند تاب شکنجه را نیاورده در حق خویش بهتان نموده و مجبور به اعتراف عمل ناکرده می شدند . جاسوسان و شکنجه گران حرفوی خاد از این عمل شان لذت می بردند که از متهم اقرار گرفته اند و مستحق جایزه شناخته می شدند هنوز یکماه از اشغال افغانستان توسط روس ها نگذشته بود که دستگیر شدم و مدت سه ماه در زیر زمینی ها تاریک خاد و در شب های سرد زمستان سپری نمودم ، در این مدت فامیلم هیچ اطلاعی از من نداشتند ، فقط همین قدر می دانستند که از طرف رژیم مزدور کارمل باز داشت شدم . در این مدت سه ماه انواع شکنجه دیدم از بیدار خوابی ممتد گرفته ، تالت و کوب با سیم برق ، چوب و مشت لگد ، هیچ شبی نبود که با شوک برقی مواجه نشوم . آقای کشتمند با اینکه سه شب شوک برقی دیده و از دیگر شکنجه ها معاف بوده می گوید صد بار مردم و زنده شدم ، تاب مقاومت را از دست دادم ، اما از شکنجه گاه های غیر انسانی خود که ماه ها انسان ها با آن رو برو بودند هیچ خبری ندارد و یا نمی خواهد به رخ خود بیاورد .

زمانیکه چیزی دستگیر شان نشد مرا به زندان روان نمودند . حین عزیمت به زندان بیست نفر شدیم ، ما را به موتر سر بسته نشانند و به توقیف زندان انتقال دادند . در آنزمان توقیف فقط گنجایش پنجاه نفر را داشت . در توقیف ده اتاق کوتاه قفلی وجود داشت و دو اتاق بزرگ 15 نفری . زمانیکه به توقیف رسیدیم ما بیست نفر را به ده اتاق کوتاه قفلی تقسیم نمودند ، روز بروز به تعداد زندانیان افزوده شد تا ماه ثور 1359 تعداد زندانیان به 450 نفر رسید که دیگر

در بین توقیف جای سوزن نبود. در هر اتاق کوتاه قفلی ده الی 12 نفر و در اتاق های بزرگ تا حدود 60 نفر زندگی می نمود. بقیه در بین راه رو و صحن توقیف تمام تابستان را گذشتانده در آفتاب سوزان چای و نان برای خودر همان جا جور کرده ، می خوردند و می خوابیدند. تا اینکه به اثر اعتراض های پی در پی زندانیها با لایحه آنها را بدخل زندان انتقال دادند. آنجا ظرفیت حدودا 600 نفر را داشت اما تا رسیدن زمستان تعداد محبوسین به 2100 نفر رسید باز هم در زمستان سرد 1359 اکثریت محبوسین در صحن محبس از نیلون برای خود فقط جای خواب درست نموده بودند و روز و شب را همانطور سپری می نمودند گرچه تعداد محبوسین دایما کم و زیاد می شد. اما تعداد شان از 2100 نفر به پائین نرسید. ارتش اشغالگر و ارتش فاشیستی رژیم هر قریه ای را که محاصره می نمودند تمامی مردها را جمع کرده به زندان می آوردند و بعد از چند روز و گرفتن های راپور ها از جاسوسان خود عده ای را به خاد می بردند و بقیه را " آزاد " می ساختند به همین ترتیب تعداد زندانیان گاهی از سه هزار به بالا میرفت . تا اینکه بعد از یک سال بیدادگاه رژیم شروع گردید بدون اینکه به کسی اجازه نوشتن دفاعیه را بدهند. من ( نگارنده ) از جمله کسانی ام که هیچگاه اجازه دفاع را نداشتم چه رسد به نوشتن دفاعیه و یا گرفتن وکیل مدافع محکمه فرمایشی پشت درهای بسته بدون حضور داشت اقوام و فامیل زندانیان شروع گردید و طبق خواسته خود با دیدن شکل و قواره محبوسین هر کدام را حسب دلخواه شان محکوم به حبس های طویل المدت و کوتاه مدت و عده ای را محکوم به اعدام نمودند که چند روز بعد اعدام گردیدند ناگفته نباید گذاشت یکعده ای بودند که حتی با تفنگچه دستگیر شده بودند و وسیله داشتند از حبس آزاد شدند عده ای هم که از کوچه و بازار دستگیر شده بودند نیز آزاد گردیدند. بعد از این، سال یکمرتبه محکمه فرمایشی دایمی گردید، قبل از دایرشدن محکمه، برای سرو صدا راه انداختن عده ای زیادی از مردم را در زندان می انداختند و بعضی ها از طرف سارنوالی اختصاصی " انقلابی " و بعضی از طرف محکمه فرمایشی آزاد می شدند.

من ( نگارنده ) به مدت پنج سال به حبس محکوم گردیدم . جرم من این بود که شعله یی بودم و کتابی برای خواندن با خود داشتم . کشتمند که از شکنجه گاه امین جلاد مینالد آیا از شکنجه گاه های دوره صدارتش اطلاعی داشت و یا آنجا سری زده است ؟

حتی در داخل زندان ، زندانیان راحت نبودند با برخورد های غیر انسانی خادیسست ها روبرو بودند و حتی یکعده از جاسوسان خود را به عنوان زندانی به زندان می انداختند ، تا زندانیانی که اعتراف نکرده اند بدام انداخته و برای شان مدرکی درست نمایند . نام محبوسینی که اعتراف نکرده بودند برای شان داده می شد . به این طریق بسیاری از مردم ساده را بدام انداختند . اعدام و یا به حبس های طویل المدت محکوم نمودند .

ارتباط محبوسین بگونه غیر مستقیم توسط پرزه کاغذ با فامیل های شان برقرار میشد و در پرزه کاغذ که ضمیمه آن کالا و پول برای خرجی بود برای محبوسین می رسید ، محبوسین فقط می توانستند که از وصول کالا و پول اطمینان دهند و بس . بعضی افرادی که با پولیس محبس آشنایی داشتند ، به روز های پایوازی محبوسین جزایی به بهانه دیدن محبوسین جزایی داخل زندان می شدند و می توانستند که از پشت میله های آهنین با زندانی خود مدت کمی ملاقات کنند . تا اینکه یک روز به دروازه محبس پولیس برخورد خشن و غیر انسانی با فامیل های محبوسین سیاسی میکند که این عمل مورد خشم و نفرت پایواز ها قرار می گیرد و صدای اعتراض شان بلند شده و شعارهای ضد دولتی را سر می دهند . زمانیکه خبر به داخل محبس رسید ، محبوسین دست به اعتصاب زده و دروازه محبس را از پشت بستند . مدیریت محبس فوراً خاد را اطلاع میدهد جاسوسان سر میر سند . وقتیکه دیدند وضعیت خیلی وخیم است و ممکن قیامی بر پا شود با هزار حيله و نیرنگ هم با پایوازها وهم با محبوسین برخورد نموده و باالآخره وعده سپردند که به هر دو هفته یک مرتبه پایوازها بعد از ساعت 2 بعد از ظهر برای 2 ساعت اجازه دهند تا به زندانیان خود ملاقات نمایند . محبوسین شرط این شرط را پذیرفتند و گفتند که باید همین امروز عملی شود و گفتند دروازه محبس را فقط ما بروی پایوازها

باز میکنیم وبس . جاسوسان خادنا چار پایواز ها را اجازه داخل شدن دادند .  
به این طریق اعتصاب خاتمه یافت .

گرچه بقول شان عمل نمودند وبه هر پانزده روز یک مرتبه زندانیان میتوانستند  
که پایواز های خود را به بینند اما با گذشت چند روز ازین واقعه محبوسینی  
که حبس شان از 5 سال بالا بود به کابل انتقال دادند ویکعده محبوسین را  
دوباره به محکمه و تحقیق کشاند تا بدین طریق بتواند از حرکت زندانیان  
در داخل محبس جلوگیری به عمل آورد .

در طول دوران سیاه مزدوران روسی زندانیانی بودند که از بی سرنوشتی رنج  
می بردند . گرچه بدون کدام مدرکی باز داشت شده بودند ودر جریان تحقیق  
چیزی هم دستگیر شان نشده بود . اما تا مدت حدودا سه سال بی سرنوشت  
در انتظار مرگ زندگی را سپری نمودند . از جمله یک تن از انجینیرانی بود ( )  
نمی خواهم بدون اجازه اش نام اورا بگیرم ) که مدت بیش از دونیم سال بدون  
سرنوشت بعد از تحقیق وشکنجه های فراوان زندگی را سپری نمود . در  
محبس کاملا شایع بود که انجینیر اعدامی است . انجینیر موصوف را از دفتر  
کارش بدون کدام اسناد ومدارک فقط به جرم شعله بی بودن دستگیر نموده  
بودند . بعد از اعتراض بیش از حد اقارب وفامیلش به رژیم پوشالی بالاخره  
رژیم مجبورا تصمیم به رهایی اش میگردد . زیرا در این مدت طولانی رژیم  
نتوانست برایش مدرکی درست نماید ناچار اورا رها ساخت .

هرگاه کسی دستگیر میشد ، همین که پایش به خاد می رسید در داخل  
زیرزمینی بوی وتعفن خون برایش احساس مرگ را میداد . خشت خشت  
سلول های کوتاه قفلی های زیرزمینی خاد یادگار جنایت وستم های رژیم  
پوشالی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " میباشد . سکوت وخاموشی در  
کوتاه قفلی های وزیر زمینی های خاد فرمانروایی می نمود . محبوسین جز  
همان شیشه های رنگه ودروازه های قفل شده چیز دیگری را نمی دیدند .  
روزی دو مرتبه اجازه تشناب رفتن را داشتند . به وضع مریضان هیچ توجه  
ای نمی شد . حتی دردوران زندان یکنفر بنام محمد کریم سخت مریض شد

و مدت سه ماه در بستر افتیده بود . در این مدت فقط دو مرتبه داکتر برای دیدنش توسط جاسوسان خاد آورده شد . در دفعه اخیر یکی از داکتران گفت : " باید اورا فوراً به شفاخانه انتقال دهید در غیر آن می میرد " اما جاسوسان و جلادان آدم کش حاضر نشدند که اورا به شفاخانه انتقال دهند ، . موصوف چند روز بعد در جلو چشم همه زندانیان جانش را از دست داد .

از آوان کودتای هفت ثور 1357 تا ختم دوران شاه شجاع دوم ( ببرک کارمل ) هیچ نماینده ای از صلیب سرخ بین المللی و یا از " حقوق بشر " به زندان سر نرزد زیرا برای شان اجازه تماس با زندانیان داده نمی شد . چنانچه آقای پنجشیری نیز معترف است : " کمیسیون حقوق بشر فقط بعد از دو سال برای نخستین بار ( تاکید از من است ) با محکومان پلاک اول و توقیف وزارت امنیت دولتی ملاقات و تماس های مستقیم و محرمانه بر قرار توانسته و به وضع واقعی هر زندانی و شیوه برخورد مقامات امنیتی و قضایی موجود آگاهی مستقیم یافته بود " ( ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان جلد دوم صفحات 180 - 181 ) این سند محکومیت تان است که بدست خود امضا نموده اید . زمانیکه زندانی میشوید آنوقت دست بدامان حقوق بشر شده و از اعلامیه جهانی حقوق بشر بدفاع برخاسته و رژیم را محکوم می نمایید که اجازه وکیل مدافع به کسی نمی دهد و یا اینکه کمیسیون حقوق بشر را اجازه نمی دهند که از زندانیان بازدید نماید . آقایان آیا او انسان های که بعد از کودتای 7 ثور بدون تحقیق و محاکمه علنی و یا مخفی بگورهای جمعی سپرده شده اند کرامت و شرافت بشری نداشتند که فقط شما جنایت کاران از آن بر خوردارید ؟ آیا آن شکنجه گاه های جلادانه و ظالمانه نبود ؟ چرا شما به کمیسیون حقوق بشر اجازه ندادید تا وضعیت رقت بار زندانیان سیاسی را از نزدیک به بینند ؟ بالین همه شیادی ، جلادی و جنایت باز هم امیدوارید که " تاریخ شما را تیره کند " . این مسئله زمانی امکان داشت که با وجدان پاک به پای قضاوت می نشستید . وابستگی و خود فروختگی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را با سوسیال امپریالیزم بطور واضح و روشن فاش می ساختید و تمام شیادی و جنایاتی که از کودتای هفت ثور به این طرف بوقوع

پیوسته بود ، یکایک آنرا بر می شمردید . خلاصه کلام گذشته جاسوس مآبانه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و اعمال جنایت کارانه آن را همراه با اهداف غارتگرانه امپریالیستی شوروی از دیدگاه انتقادی طرح می نمودید و واضح می ساختید که این حزب نه حامی منافع طبقه کارگر و توده های تحت ستم بوده ، بلکه برعکس بر ضد منافع این طبقه تشکیل گردیده و تمام اعمالش خلاف اصول مارکسیستی بوده است .

از زمانیکه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " قدرت سیاسی را بدست گرفت ( 7 ثور 1357 ) الی زمان سقوط آن ( 8 ثور 1371 ) نه تنها دستگاه جاسوسی - تحقیقاتی این رژیم ، بلکه در مجموع کل این سیستم منحوس ، با مردم این جامعه برخورد غیر انسانی داشت و سرپای یک رژیم فاشیستی را به نمایش گذاشت که تاریخ افغانستان ( حتی زمان امیر عبدالرحمن ) به یاد ندارد .

یک نکته قابل یادآوری است اینکه من فقط خواستم که زندانها و شکنجه گاه های رژیم فاشیستی را از قول رهبران شان به بررسی بگیرم . زیرا هر کدام شان فقط زندان ها و شکنجه گاه های فرکسیون مخالف را محکوم می نمایند ، اما درباره زمان حاکمیت شان چیزی نمی گویند . بدین ترتیب از ابتدای کودتای 7 ثور الی سقوط شان در سال 1371 بطور مجموعی بنتایج کلی میتوان رسید که سر تا پای این رژیم فاسد منحوس و فاشیستی بوده و هیچ کدام از دیگری برتری نداشتند . در چاکری و میهن فروشی دست یکدیگر را از پشت بسته اند . اینکه دامنه دستگیری ها و جنایات را از قول جنرال عظیمی یک تن از پرچمی های عالی رتبه پی می گیریم : " دامنه گیر و گرفت و بزن و به بند توسعه یافت و اشخاص مختلف از مامورین دولت تا محصلین و شاگردان معارف ، افسران ، سربازان ، جنرالان ، تاجار ، دکاندار ، اهل کسبه ، متقاعدین ، خوانین ، زمین داران ، کارگران ، دوکتوران ، انجینیران ، آواز خوانان همه و همه با موجب و بدون موجب به دوایر پولیس کشانیده شده و بعد از آزار و شکنجه های جسمی و روحی به زندان ها و کشتار گاه ها فرستاده می شدند یا بنام اخوان الشیاطین ، شعله یی ، ستمی ، افغان

ملیتی ، سامایی و هزار و یک نام دیگر از طیاره ها به زمین پرتاب می گردیدند . " ( عظیمی - اردو سیاست صفحه 173 ) اینک قضاوت با خواننده که چه کسی از دست این جلادان مصئون مانده است . این دستگیری ها و تعقیب های جهنمی پایان ناپذیر تاسقوط رژیم در سال 1371 ادامه داشت . برای اینکار ابتدا سازمان جاسوسی آگسا ( افغانستان ، گتو ، ساتلو اداره ) پایه ریزی شد و در راس آن اسدالله سروری گماشته گردید ، اسد الله سروری شخصی قصی القلب، جلاد و خون آشام و از یاران نزدیک تره کی بود . چنانچه به ندرت نفری که به آگسا برده رفته زنده مانده است . بعد از آن در زمان قدرت مطلقه امین ، اسد الله سروری از وظیفه اش سبکدوش می شود و جای آن را شش هفته بعد امین به برادر زاده خود میدهد . یعنی در زمان قدرت امین نام آگسا به کام ( کارگر ، استخباراتی ، مرکز ) بدل میشود . و در راس آن برادر زاده خونخوارش قرار می گیرد و بعد از تجاوز نیروهای اشغالگر روس و به چوکی نشانندن ببرک کارمل به نام خاد ( خدمات اطلاعات دولتی ) تغییر نام می یابد و در راس این دستگاه جاسوسی و جلاد خانه داکتر نجیب رئیس جمهوری بعدی افغانستان قرار میگیرد . در طول دوران حاکمیت سیاه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " هر فردی را که خواستند سر به نیست کنند ابتدا در شکنجه گاه های شان به انواع و اشکال شکنجه از قبیل شوک برقی ، شلاق زدن ، ناخن کشیدن ، بیدار خوابی ، لت و کوب و غیره مواجه گردیده است . بنابه گزارش عفو بین المللی در سال 1978 ( 1357 ) تعداد زندانیان سیاسی چهار هزار نفر تخمین شده بود که هر شب در حدود پنجاه الی صد نفر آنها اعدام می شدند .

رژیم منحوس فاشیستی نه تنها افسران بلند پایه رژیم داود را بدون محاکمه اعدام نمود ، بلکه یکعده از پرچمی ها و بخصوص طاهر بدخشی که یکی از موسسین " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بود نیز بدون محاکمه اعدام کردند .

آقای عظیمی میگوید که رژیم تره کی - امین به عیش و نوش و معشوقه بازی گرفتار بودند و حتی به تیپ اشرافیت زندگی شان را سپری می نمودند . او



بطور نمونه سالگره تره کی را چنین توضیح می دهد : " جشنی بود که نظیر آن را هرگز کسی به یاد نداشت . مرد ها با لباس سرمه یی و خانمها ودختران مکاتب با لباس های سرخ و سبز پنجابی ، بازار ویسکی وودکا داغ ، بزن و بشکن گرم . ساقها ، سرین ها و کاکل ها می جنبیدند و صدای موزیک موزن و دلپذیر بود ، کیک بزرگی که چشم ها را خیره و دهان ها را پر آب مینمود در صدر مجلس تره کی در پهلوی آن مانند خاقان چین برجسته و پرفروغ بازار تملق و ستایش پر رونق " ( همانجا صفحه 175 )

کسانیکه این چنین غرق در عیش و نوش بوده ، آیا پروای جان مردم را دارند ؟ عظیمی جنایات رژیم را از قول یک بلدوزر کار چنین می نویسد : " از استقامت پلخمیری بطرف بغلان ، جای که پل هاشم خان قرار دارد گذشته به طرف راست دشتی بنام بایسقال که قبلا برای تربیه گوسفندان قره قل اختصاص داده شده بود و چند اتاق بدین مقصد در آنجا اعمار گردیده بود ، به امر عبدالله امین گودال بزرگی بوسیله بولدزر توسط اینجانب حفر گردید ، که در آنجا انسانها را زنده زنده به گور می ساختند و من مجبور بودم که روی آنها را با خاک به پوشانم . آن انسان ها مانند مور در زیر خاک روز های طولانی شور می خوردند ، ولی من از ترس نمی توانستم هیچ اقدامی بنمایم . دیدن این منظره فجیع بالای من تاثیرات منفی فوق العاده ای بجا گذاشت . تاجای که سالها به حیث بلدوزر کار دیوانه معروف بودم و مریضی های سختی را گذشتاندم " هم چنین از قول نظام الدین دگروال غند هوایی قندهار چنین می نویسد : " در زمان قیام ها و شورش ها در جنوب غرب افغانستان در ولسوالی های موسی قلعه و دهرات نیز آغاز گردیده بود . مسئولان زون ها صاحب جان صحرائی وبعد انجینیر ظریف برای سرکوب مردم طیارات غند 366 هوایی قندهار به پیلوتی تورخان قوماندان غند ومیر نجیب معاون سیاسی آن غند دستور پرواز را میدادند . آنها هر زنده جانی را که در آن ولسوالی ها در حرکت می دیدند ذریعه ماشیندار طیارات نقش زمین می کردند ، ووقتی به زمین می نشستند راپور می دادند که چنان سرکوب شان نمودیم که زنده جانی باقی نماند .... واندکی بعد از آن شورش

ها تعداد بی شمار معززین ، باغداران ، زمین داران از ولسوالی های پنجوایی ، ارغنداب ، موسی قلعه و دهرات را دستگیر و درحالیکه چشمان شان را بسته می نمودند ، ذریعه طیارات ترانسپورتی به مرکز می فرستادند . می گویند سرنوشت زنده ماندن یا مردن تعداد زیادی از آنها تا همین اکنون نیز به کسی معلوم نیست " ( اردو و سیاست صفحات 166-167 )

بعد از این جنایات بی حد و اندازه ، شکایات و محکوم نمودن رژیم فاشیستی آقای کشتمند خوشحال است که زنده مانده ، او می گوید " خوشبختانه زنده ماندم و به هیچ بنده خدا عملاً کوچکترین ضرری نرساندم " آفرین و صد آفرین به این حقه بازی و فریب ! کارمل هم ممکن با دستهای کسی را نکشته باشد و یا مستقیماً خودش به کسی ضرری نرسانده باشد به نظر تان او هم مجرم نیست ! آقای نویسنده، شما که صدر اعظم و فرد دوم کشور محسوب می شدید، تازه از قتلگاه طبق فرمان روس ها بیرون آمده و بر مسند قدرت تکیه زده اید . در این مدت هزاران انسان اعدام و تیر باران گردیدند . در خاد ملیون ها انسان به انواع شکنجه و توهینات روبرو بودند ، حتی بسیاری از زندانیان ناخن های شانرا کشیدند ، قریه جات ، شهر ها ویران گردید ، هزاران کودک ، زن ، جوان و پیر توسط بمباردمان و شلیک توپ های تان بقتل رسیدند و هزاران معلول بر جای گذاشت . ملیون ها نفر خانه و کاشانه خود را از دست داده و به کشورهای بیگانه مهاجر شدند . اگر مسئول این همه قتل و قتال ، جنایات بی حد و حصر شما و امثال شما نیست پس کیست؟ واقعا که شما به " هیچ بنده خدا ضرری " نرساندید . بلکه همه را از دم تیغ گذرانید . مهاجر و معلول ویی خانه و کاشانه ساختید .

اینک می بینیم که در زندان های نجیب چه می گذشت . دستگیری پنجشیری بعد از اینکه کودتای جنرال تنی علیه نجیب به شکست می انجامد و نجیب دستور دستگیری یکعده از اعضای برجسته و کدر های رهبری فرکسیون خلق را صادر نمود . آقای پنجشیری این دستور را یک " شیوه ظالمانه و تلافی جویانه " خوانده و می گوید که این ها " به اتهام بی پایه " خاین به وطن " و

وابستگی به سازمان های جاسوسی پاکستان و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار ، گرفتار ، ترور خونین به اصطلاح محاکمه و محکوم به اعدام ، حبس ابد و طویل المدت " شدند. ( ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان جلد دوم صفحه 152 ) و به تعقیب آن می نویسد : " گذشته ازین دلیل قاطع کارمندان امنیتی و جاسوسان مسلکی دستگاه حاکمه نجیب در تمام دوران طولانی تحقیق ، هیچگونه اسنادی مادی موثق و شواهد قاطع آرا نتوانسته اند که بیانگر راستین پیوندهای " ضد ملی " و " خائنه " ما با تنظیم ها و سازمان های جاسوسی پاکستان باشد " و بعدا نتیجه می گیرد که این عملکرد " دستگاه امنیتی و قضائی " رژیم نجیب الله خلاف " احکام صریح قانون اساسی و ارزش های اعلامیه جهانی حقوق بشر سیی پسندیده مردم افغانستان که " بز از پای خود و گوسفند از پای خود آویزان می شود " می باشد " ( همانجا صفحه 154 )

آقای پنجشیری هر زمانیکه رویش فشار وارد می شود فوراً به اعلامیه جهانی حقوق بشر چنگ می اندازد و این رویه را " ضد انسانی و خلاف کرامت بشری " می داند . نه تنها پنجشیری بلکه کشتمند نیز رژیم تره کی – امین را به باد ناسزا گرفته ، اما رژیم کارمل – نجیب را با سکوت تائید نموده و حتی یک کلمه ای حاضر نیست که درباره زندان های مخوف شان بگوید. زمانیکه فشار از روی این خائنین بر طرف گردیده اعمال و حرکات " ضد انسانی " به اعمال و حرکات " انسانی " بدل می گردد و با شور و اشتیاق فراوان با رژیم همنوا می گردند . اعمال خائنه و جنایتکارانه را که خود شان در آن شرکت داشتند خلاف اعلامیه جهانی حقوق بشر نمی دانند. همانطوریکه کشتمند درباره زندان مخوف و اعمال وحشیانه جلادان خاد چیزی نمی گوید و همان طریق پنجشیری هم يك کلمه درباره آگسا و جلادان نگفته . خوانندگان به خوبی ماهیت حقیقی آگسا و کام را دریافتند و به کنه و ماهیت حقیقی خاد و جلادان آن نیز متوجه اند.

از زمانیکه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بر قدرت تکیه زد ، ( چه در زمان تره کی و سازمان جاسوسی آگسا، و چه در زمان امین و سازمان جاسوسی

نام نهاد کام و یازمان شاه شجاع دوم (ببرک کارمل) و سازمان جاسوسی خاد و دوران " مصالحه ملی " (نجیب) دستگیری های خود سرانه و انواع و اشکال شکنجه اعدام، تیرباران های دستجمعی و حبس های طویل المدت و کوتاه مدت بر نیرو های انقلابی، ملی و توده های زحمتکش افغانستان ادامه یافت و بخصوص در زمان تره کی و امین هیچگونه محکمه ای برای نیروهای انقلابی، ملی و دموکرات و توده های تحت ستم وجود نداشت. بدین سبب نه حبس طویل المدت وجود داشت و نه هم کوتاه مدت. فقط اعدام بود آنهم بدون محاکمه. این اعمال وحشیانه به نظر پنجشیری "ضد انسانی و ضد کرامت بشری" و مخالف اعلامیه جهانی حقوق بشر نبوده است. هیچگاهی این اعمال وحشیانه را پنجشیری محکوم نکرده، بلکه برایش قابل تائید است. هر کدام از فرکسیون های خلق و پرچم دوران حاکمیت خود را بر حق جلوه داده و آنرا "دموکراتیک" می دانند و اعمال فجیع شانرا مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر و مطابق "منافع توده ها" قلمداد نموده و حاکمیت فرکسیون مخالف را "ضد انسانی و ضد کرامت بشری" می داند. یکی دیگری را به نام خائن به وطن و ضد منافع ملی قلمداد می نمایند. در حالیکه همه سروته یک کرباس اند. در خیانت، جنایت و میهن فروشی دست کمی از یکدیگر ندارند. همین امروز هم بنا به ماهیت ضد مردمی و میهن فروشی شان زیر لوای اشغال گران خزیده اند. حال از آقای پنجشیری سوال می شود که یاری ها، رستاخیز ها، کارمند ها و سلطان ها و هزاران هزار انسان بیگناه مانند ایشان چه جرمی داشتند که بدون محاکمه اعدام گردیدند؟ آیا شما حین دستگیری شان حتی کوچکترین پرزه کاغذی از ایشان بدست آورده اید؟ آیا کوچکترین شواهد و قراین قاطع جرمی از نزد ایشان بدست آورده اید؟ این ها بدون کدام شواهد و قراین جرمی درزندان های مخوف تان بعد از شکنجه های غیر انسانی تیر باران شدند، مگر این تیرباران ها و اعدام ها خود سرانه "ضد کرامت انسانی" نبوده است؟ همه این اعمال جنون آمیز در زمان حاکمیت شما صورت گرفته است. فقط جرم ایشان شعله بی بودن شان و موضع گیری علیه سوسیال امپریالیزم روس بوده است و بس. این اعمال جنون آمیز و جنایت کارانه را "ضد انسانی" و مخالف اعلامیه جهانی حقوق بشر نمی دانند!! اعدام هزاران

انقلابی همچو اکرم یاری ورفقاییش " شیوه ظالمانه و تلافی جویانه " نبوده و این عملکرد شما فقط " اشتباه تلخ دوران انقلاب " شما است و یا خیانت تاریخی ؟ آقای پنجشیری مانند کشتنمندا دعا دارد که " خاین به وطن " نبوده و در " وابستگی به سازمان های جاسوسی پاکستان و حزب اسلامی قرار ندارند . وهیچگاه " پیوند ضد ملی و خاینانه " با این سازمان ها نداشته اند . در حالیکه میگوید که " اکثریت فرکسیون خلق قبل از انقلابی اسلامی با هیچ تنظیمی بطور قطع داخل ائتلاف " نگریده است . این بدان معنی است که اقلیت فرکسیون خلق " قبل از انقلاب اسلامی " وارد ائتلاف با تنظیم های جهادی و بخصوص حزب اسلامی و سازمان های جاسوسی پاکستان گردیده اند و از سوی دیگر جمله فوق بیانگر آنست که بعد از " انقلاب اسلامی " این ائتلاف با تنظیم های جهادی و سازمان های جاسوسی از طرف اکثریت فرکسیون خلق هم صورت گرفته است . دقیقا همانطور هم هست ائتلاف " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با احزاب ارتجاعی جهادی هم قبل از قدرت گیری جهادی ها و هم بعد از قدرت گیری شان بطور وسیع و گسترده ای صورت گرفت و یکجا با برادران تنی خود به سرکوب وحشیانه توده هاستمکش پرداخته اند .

پنجشیری درمورد شکنجه گاه های نجیب ونحوه شکنجه وتحقیقات مزدوران خود فروخته می نویسد : " از 14 حمل 1369 پروسه تحقیق از مجاری قانونی کاملا منحرف شده ، بیدار خوابی وشکنجه روانی زیر نام تحقیق با دوام ومسلسل افزایش یافت . (64) ساعت تمام توسط پنج تن از مزدوران وافزارهای خود فروخته دستگاه امنیتی خاد ، شکنجه روانی شدم " ( ظهور وزوال ... صفحات 173-174 )

آقای پنجشیری ! آیا در طول دوران حاکمیت سیاه فرکسیون خلق شما سری به شکنجه گاههای مزدوران آگسا و کام زده اید ؟ آیا آگاهی داشتند که مردم بیگناه وبخصوص روشنفکرانی که فقط به جرم اینکه خلقی نشده اند گرفتار شده چه وضعیتی دارند ؟ شاید صدای اعتراض آقای پنجشیری بلند شود که به من مربوط نیست آن دستگیری ها وشکنجه ها خودسرانه وبه

دستور امین صورت گرفته مربوط به اوست . باز هم شاید همان مثل افغانی " بز از پای خود آویزان میشود و گوسفند از پای خود " را بیاورد . نه اینطور نیست . بعد از کودتای هفت ثور تمامی کدرهای رهبری اعم از خلقی و پرچمی برای دستگیر نمودن روشنفکران سیاسی وبخصوص شعله بی ها نظر مشترک داشتند ومشترکا دستور دستگیری شان را صادر نمودید . هیچ کدام از کدرهای رهبری نمی توانند از زیر بار این جنایت شانه خالی کنند . تمامی شما دراین جنایت وکشتار جمعی بدون محاکمه شریک هستید . به همان طریق در تصفیه پرچمی ها از حزب نیز کدرهای رهبری فرکسیون خلق بشمول شما نیز شریک است . ضرب المثل بز وگوسفند در باره شما مصداق ندارد درجایش دراین باره صحبت خواهیم نمود .

آقای پنجشیری شما اسدالله سروری این جانی وقاتل را می شناسید ؟ این را دیگر نمیتوانید انکار کنید . زیرا سروری از یاران وفادار تره کی ودوست نزدیک پنجشیری است . چرا درباره شکنجه گاه های فرکسیون خلق وتحقیقات غیر قانونی وضد انسانی آن ها حرفی به زبان نمی آورید ؟ شماکه 64 ساعت شکنجه شدید واین شکنجه ها را خلاف اصول وموازین قانونی " ضد کرامت انسانی " میدانید که واقعا همانطور هست . سوال این جاست اکثریت کسانی که به آگسا وکام برده شده اند 64 ساعت چه که 64 روز با انواع شکنجه های بی رحمانه روبرو بودند . چرا درآنزمان مهر سکوت بر لب داشتید وهیچ گاهی نگفتید که عمل " ضد کرامت بشری " است . شما در طول مدت حاکمیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نفهمیدید که این مزدوران خود فروخته اند . جانی ووحشی صفت اند ، که فقط درطرف 64 ساعت شکنجه خود دانستید که اینها " مزدوران وافزار های خود فروخته " اند .

آقای پنجشیری این " مزدوران وافزار های خود فروخته " را شما وامثال شما تربیه نموده اند وآنها طبق دستورات وهدایات کمیته مرکزی عمل می نمودند . شما بودید که دستور دستگیری راصادر نموده وبه دست " مزدوران خود فروخته " سپرده تا آنها را در زیر شکنجه وادار به اعتراف

کنند. جلادان مزدور تان در آگسا و کام هیچگاهی از شکنجه های غیر انسانی (لت وکوب، بیدار خوابی، دادن شوک برقی، ناخن کشیدن، سخنان رکیک و استهزاء آمیز گفتن و حتی چهارمیخ کشیدن تا سرحد فرو بردن دنده برقی در مقعد) ابا نورزیدید. اما هیچگاهی شما آنرا غیر انسانی نخواندید و علاوه بر اینکه محکوم نکردید که در آزمان مورد تائید شما هم بود اینک چشم دید یک نفر از افسران اردوی افغانستان که در زمان تره کی دستگیر و در زندان پلچرخ تازمان اشغال ارتش اشغالگر روس در این زندان بود، در اینجا ذکر می کنم. محد شریف فقیر در باره وضعیت زندانیان پلچرخ گفت: "در زندان پلچرخ حالت زندانیان کاملا خراب بود بسیاری از ایشان ناخن های شان کشیده شده بود و تعدادی بخاطر شکنجه های روانی و بیدار خوابی ممتد در مرز دیوانگی رسیده بودند و چند نفر را دیدم که به زمین نشسته نمی توانستند، زیرا ایشان را چهار میخ کشیده و بعدا آنقدر دنده برقی در مقعد شان فرو برده بودند که خراب شده و کرم زده بود. از جمله یکتن آنها از هرات و از باند تره کی بود. هیچکس حاضر به تداوی شان نبود تازمانیکه اعدام شدند به آن بد بختی و وضعیت خراب زندگی را سپری نمودند" این نوع شکنجه های "غیر انسانی" و "غیر قانونی" نیست. لیست 12 هزار نفری مفقود شدگان پلچرخ که در زمان حاکمیت تره کی - امین اتفاق افتاده بود چه گناهی داشتند. مگر این شکنجه گران میهن فروش و "مزدوران و افزار های خود فروخته" نبودند؟ چرا همه این شکنجه گران همه سروته یک کرباس بوده و این حرفه را از دستگاه جاسوسی کی. جی. بی و کدرهای رهبری خویش فرا گرفته اند. آقای کشتمند دستگاه شکنجه حاکمیت خلقی ها را به باد استهزاء گرفته، اما از دستگاه جاسوسی شکنجه گران حرفوی خاد نامی نمی برد و می گوید که بعد از آزادی از زندان با شکنجه گر جلادش روبروی یکدیگر در کمیته مرکزی نشستم. کشتمند می خواهد که "بزرگواری" خویش را نشان دهد. توده ها به خوبی میدانند که این بزرگواری آقای کشتمند نبوده، بلکه دستور ارباب روسی شان بوده تا رو در روی یکدیگر نشسته و آقای سروری را به کمیته مرکزی جای دهند.

پنجشیری میگوید که در طول دوران تحقیق تمام اختلافات فرکسیون خلق و پرچم را افشاء ساختم تا دیگر نیروهای فرکسیونی توطئه و دسیسه فرکسیون نجیب را درک کنند و روزگاری اسناد کتبی نوشته های قلمی و اوراق تحقیق به یک سخن تاریخ ، ما را تبرئه بتواند . در جریان تحقیق سیاست اجتماعی نجیب و سیاست مصالحه را با صراحت تأیید کردم ( مراجعه شود به صفحه 174 ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان ) در اینجا پنجشیری می خواهد بگوید که فرکسیون خلق و کارمل توطئه گر نبوده بلکه تمام اعمال و کردار شان صحیح و مطابق به موازین حقوق بشری و انسانی بوده است . آقای پنجشیری شما در جریان بازداشت توانستید " اسناد کتبی و نوشته های قلمی و اوراق تحقیق " به جای گذارید ، اما در دوران حاکمیت سیاه شما کسانی که بازداشت و اعدام گردیدند از ایشان هیچگونه اسناد و مدارک تحقیقاتی وجود ندارد تا چهره کثیف و مزدورمنشانه شما را به جهانیان فاش سازد . البته این وظیفه تمامی نیروهای میهن پرست و انقلابیون کمونیست است که برای افشای این چهره سیاه و کثیف کمر همت بسته مو به مو جنایات ، وحشی گری و میهن فروشی تان را بطور واضح و مشخص بیان نماید . گرچه امروز به همه مردم واضح و روشن است که این دم و دستگاه دست کمی از کوره های آدم سوزی هیتلر نداشته است .

پنجشیری می گوید که " در جریان تحقیق سیاست اجتماعی نجیب و سیاست مصالحه را با صراحت تأیید کردم " سوال این جاست که اگر " سیاست اجتماعی و سیاست مصالحه ملی " نجیب درست و حسب منافع ملی بوده ، پس اینقدر شکایت و جاسوس خواندن این دم و دستگاه برای چه بوده است . دم و دستگاهی که مزدور و جاسوس باشد هیچگاهی " سیاست اجتماعی و سیاست مصالحه " وی نمی تواند قابل تأیید باشد . هرگاه به نظر شما دم و دستگاه نجیب مزدور و جاسوس توطئه گر و فتنه گر بوده ، پس چرا عوض سیاست نجیب از کودتای تنی دفاع نکردید ؟ به هر صورت ، آقای پنجشیری اگر شما از هر کدام این سیاست دفاع می نمودید و دیگری رارد میکردید ، تاریخ



هیچگاه شما را " تبرئه " نمی کند . بلکه به عنوان اجیر ، مزدور بیگانه ، رویزیونیست و میهن فروش به اولاد این مرزو بوم معرفی خواهد نمود .

زمانیکه شما دستگیر و زندانی شدید دانستید که " سلول های کوته قفلی خیلی کوچک و شیشه های کلکین ها با رنگهای ملال آور زرد و سیاه رنگ آمیزی شده بود . دروازه ها آواز گوش خراش داشتند . از همه دست آورد های دانش و تخنیک معاصر برای شکنجه روانی استفاده صورت میگرفت " ( ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان جلد دوم صفحه 175 )

تا قبل از آن خبری نداشتید ؟ !! این ها همه یادگار دوران حاکمیت سیاه شما است که به کارمل و نجیب میراث رسیده است . جای تعجب است که هزاران انسان بعد از کودتای 7 ثور 1357 تا زمان دستگیری تان در زمان نجیب به اشکال گوناگون با " همه دست آورد های دانش و تخنیک معاصر " شکنجه گردیده و اعدام شدند . برای شما قابل تأنید بوده ، اما امروز برای شما دردآور است . آیا شما نمی دانید که این " همه دست آورد های دانش و تخنیک معاصر برای شکنجه " از طرف سوسیال امپریالیزم دز زمان حاکمیت شما برای تان اهداء گردید تا نیروهای انقلاب و مترقی را با آن زیر شکنجه روانی گرفته و با جبر و فشار ایشان را وادار به اعتراف نمایید ، اکثریت عظیم نیروهای انقلابی ( شعله یی ) ها که بدون کدام اسناد و مدارک جرمی گرفتار شدند با آنکه تمام شکنجه های " تخنیک معاصر " را تحمل نموده و کوچکترین رد پای جرمی از خود به دست ندادند بدون محاکمه اعدام شدند و تاکنون هم فامیل ها اجسادشانرا ندیده و هنوز چشم براه شان می باشند . با این همه عملکرد وحشیانه و قاتلانۀ خواهان " تبرئه تاریخ " می باشید . خیر ، علاوه بر اینکه تاریخ شما و امثال تانرا " تبرئه " نخواهد کرد ، بلکه برای تان لعنت و نفرین خواهد فرستاد .

آیا این کلکین ها که به " شیشه های ملال آور زرد و سیاه رنگ آمیزی شده بود " برای دیگران ملال آور و شکنجه روانی نبود ؟ آیا صدای دروازه ها فقط برای شما " گوش خراش بود ؟ این ها همه یادگار دوران شما است . با این

همه اعمال ناشایست و جنایتکارانه هنوز هم امید " تبریۀ تاریخ " را دارید ؟  
به هر حال تاریخ درباره شما قضاوت خواهد نمود و خوش خدمتی تانرا به  
سوسیال امپریالیست ها و به انقیاد کشاندن این ملت را مو به مو بیان خواهد  
کرد .

پنجشیری خود معترف است که طرح تکمیلی پلان فرکسیون خلق را همه  
اعضای آن فرکسیون امضاء نمودند ، و یک نقل " این طرح به امضای داکتر  
صالح محمد زیری ، دردسترس مژایف سفیر کبیر شوروی سابق مقیم کابل  
قرار گرفت . به گرباچف سپرده شد " . این به چه معنی است . کاملاً بطور  
واضح و روشن وابستگی صد در صد تا تانرا به روسیه میرساند و مشخص می  
سازد که شما هیچ اراده ای از خود نداشتید بلکه همیشه حسب دستور روسها  
عمل می نمودید . قرار دادن طرح فرکسیون خلق به دسترس گورباچف به این  
معنی است که شما از وی خواستید تا بر شما اعتماد کند و به جای نجیب شما را  
براریکه قدرت بنشانند ، اما او بر مزدورش نجیب اعتماد بیشتری داشت ، به  
این نسبت او راز شما را به نجیب فاش نمود و طرح پلان تان را به دسترس او  
قرار داد . دلگیری تان از گرباچف و حزیش بخاطر این است که به مزدور  
منشی تان اعتماد نمود ، ورنه کودتای تان موفقانه به پیروزی میرسید و یک  
بار دیگر جای نجیب را آقای پنجشیری اکادمیسین ( ! ) میگرفت . آنگاه "  
شیشه های زرد و سیاه " دیگر ملال آور و صدای دروازه هم گوش خراش  
نبود!

آقای پنجشیری محاکمه دستگاه جاسوسی نجیب را ضد موکراتیک خوانده می  
نویسد : " محاکمه ما نیز به شیوه دستوری و خلاق ارزش های اعلامیه جهانی  
حقوق بشر و احکام قانون اساسی صورت میگرفت . حق انتخاب وکیل مدافع  
و استفاده از مشاور حقوق ، قانون اساسی و دیگر قوانین مملکتی از ما درعمل  
سلب شده بود . برای نگارش دفاعیه کاغذ لازم به دسترس ما قرار نمی  
گرفت . امکان استفاده از اوراق تحقیق به متهمان داده نمی شد . محاکمه علنی  
دایر نمی شد . دروازه دادگاه سربسته و نظامی بود . اعضای خانواده ، نزدیکان  
، دوستان و هیات منصفه امکان اشتراک در دادگاه سربسته را نیافته بودند ...

اما حکم دادگاه مزدور رژیم عاری از وجدان ، اشد مجازات اعدام بود " ) همانجا صفحه 178 جلد دوم (

به ضد دموکراتیک بودن محاکمه رژیم مزدور نجیب هیچ جای شک و شبهه ای وجود ندارد . جای تعجب در اینجا است که پنجشیری طوری موضوع را مطرح مینماید گو اینکه در زمان حاکمیت ایشان " محاکمه خلاف ارزشهای اعلامیه جهانی حقوق بشر " نبوده و به متهمین " حق انتخاب وکیل مدافع و استفاده از مشاور حقوقی " داده میشد . هرگاه در طول حاکمیت " ح. د. خ. ا " این دستگاه جاسوسی بررسی گردد دیده میشود که اولاً تمامی کسانی که اعدام شده و یا مفقود الاثر اند ، هیچگاه دوسیه ای ندارند چه رسد به نوشتن دفاعیه . بحث پنجشیری بدان معنی است که فقط خودش انسان است و دیگران این ارزش را ندارند !! زهی پستی و بی شرمی .

طوری که گفته شد که در زمان تره کی - امین هیچگونه تحقیقی از متهمین صورت نمی گرفت ، بلکه بدون تحقیق در همان لحظه ای دستگیری و یا چند روز بعد از دستگیری تیرباران میشد و جسد های شان نیز به فامیل های شان داده نمی شد . پیدا شدن گورهای دستجمعی نتیجه اعمال فجیع دوران حاکمیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و به تعقیب آن دوران حاکمیت ارتجاعی جهادی هاست .

یکتن از شاهدان عینی جریان دستگیری و کشتار بیرحمانه دوران تره کی را چنین بازگو میکند : " مرا از بین شهر بدون کدام اسناد و مدرکی دستگیر نمودند و به قوماندانی امنیه بردند ، حینیکه آنجا رسیدم یکتن از آدم کشان حرفوی فرکسیون خلق بنام عبدالحکیم دلاور که در دارالمعلمین عالی استاد بود و همیشه روی موضوعات نادرست حزب خلق با وی بحث داشتم در قوماندانی امنیه بود . وقتیکه خواستند تا مشخصاتم را روی کاغذ بنویسند ، حکم نمود که ضرورت به پرسیدن نیست اورا زندان به برید ، مرا زندان آوردند . در همان شب اول به ساعت 8 شب لستی آمده در حدود پنجاه نفر که در آن لست اسم من هم بود . چون اسم من محمد رحیم بود ، آقای دلاور اسم مرا عبدالرحیم داده بود و نام

پدرم ذکر نشده بود. لذا من جواب ندادم، بقیه را بردند. فقط با بیرون نمودن محبوسین از دروازه محبس همانجا ایشان را تیر باران نموده ما فقط صدای فیرها را شنیدیم حدس زدیم که آنها را تیر باران نمودند. فردای آن شب معلوم شد که حدس ما درست بوده است ساعتی بعد جاسوسان آگسا رسیدند و شروع به پرس و پال من نمودند، من هیچ نگفتم. چندین مرتبه آمدند و رفتند تا بالاخره دیگر سراغ من نیامدند. تا زمان رهایی ام کسی از من پرسان و یا تحقیق ننمود. به همین طریق از هیچ یک از محبوسین تحقیقات صورت نمی گرفت، بلکه هر شب لستی می آمد و عده ای را بیرون می بردند و تیر باران میکردند. من دیگر از لست خط خورده و در جمله کشته شده ها رفتم تا اینکه مهره عوض شد و از زندان آزادشدم روزی به عبدالحکیم دلاور برخوردیم با تعجب پرسید: "تو هنوز زنده هستی" گفتم بلی. چون دیگر از قدرت افتاده بود و از وی کاری ساخته نبودگر نه این دفعه از چنگالش نجات نداشتم. "به همین طریق، یک تن از جنایتکاران خلقی بنام محمود نالان یک نفر از انقلابیون شعله ئی را به نام نعیم شاعر همراه رفیقش از چوک شهرنو هرات با زور به موتر بالا میکند که تا امروز از آنها درکی نیست. طبق معلوماتی که از طرف فامیل هایشان ارائه گردیده آن جنایتکار هردویشان را در همان روز به قتل رسانده است و جنازه شان تا امروز لادرک است.

آقای پنجشیری این بود برخوردارشما و حاکمیت سیاه تان به متهمین و محبوسین، فقط مردم را از روی شکل و قواره و از روی اعتقاد شان محکوم نموده و تیر باران می نمودند. در آن زمان حتی تحقیقات وجود نداشت چه رسد به گرفتن وکیل مدافع، و نوشتن دفاعیه ... در چنین شرایط سخت و وحشت آفرین چرا پنجشیری این شیوه برخورد جلادان را "ضد انسانی و ضد کرامت بشری" نگفت؟ همه ای این جنایات در بست مورد تائیدش قرار داشت. هیچگاه آقای پنجشیری این اعمال وحشیانه دوران حاکمیت خود را خلاف "اصول ارزشهای دموکراسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر" ندانست. از توده های رنج دیده و ستمکش که بدون جرم و گناهی زنده زنده زیر خاک شدند دفاع ننمود، اما به کشتن امین، این جلاد تاریخ صدای اعتراضش بلند میشود و

میگوید " مقامات بلند پایه دولتی به شمول حفیظ الله امین رئیس دولت بدون محاکمه علنی و خلاف اصول دموکراسی و ارزشهای اعلامیه جهانی حقوق بشر در شام 6 جدی 1358 شمسی سرکوب خونین ، اعدام، زندانی ، بی نقش و به تدریج از حزب و دولت تصفیه شدند " ( همانجا صفحه 121 جلد دوم ) فقط " اصول دموکراسی و ارزشهای اعلامیه جهانی حقوق بشر " برای جلادان و وحشی صفتان قابل تطبیق است نه برای انقلابیون و توده های زحمتکش !

مگر حزب تان در 8 ثور 1357 تمامی اعضای خاندان داود و مقامات بلند پایه حزبی و دولتی آنرا بدون محاکمه علنی قتل عام نکرد ؟ مگر این حزب نبود که هزاران هزار انسان بیگناه را زنده زنده به گور نمود طبق گفته عظیمی که " تا چند روز مانند مور زیر خاک شور " می خوردند این اعمال جنایتکارانه ، مطابق به " اصول دموکراسی و ارزشهای حقوق بشر " بوده است !! چرا صدای اعتراضی از شما و هم کیشان تان بلند نشد ، چون از یکطرف همه در کشتار جمعی سهیم بودید و از سوی دیگر همه آنها مخالف نظرات و اعتقادات مزدورمنشانه تان بودند . گرچه داود نیز مزدور منش بود ، البته از چاکری روس بدربار امپریالیزم غرب سر فرود آورده بود . به همین ترتیب داود هم از نظر وابستگی در صف مقابل شما قرار داشت . اما نیروهای انقلابی در صف مقابل تمامی نیروهای مزدور و اجیر ایستاده بودند و جرم شان خدمت به میهن و توده های زحمتکش بود پنجشیری رژیم نجیب مزدور را محکوم مینماید که هیچ پروگرامی برای تجدید تربیت زندانیان نداشت . او می نویسد : " برخی از زندانیان در جریان تحقیق و شکنجه جسمانی و روانی شده بودند . در این بلاک خلاف تصور مقامات امنیتی و ارگانهای حراست حقوق در " اخبار هفته " کتابخانه وجود نداشت . از رادیو و اخبار و مطبوعات دولتی استفاده شده نمی توانست برای تجدید تربیت زندانیان هیچگونه پروگرام تبلیغاتی ، فرهنگی و تدبیر مورد استفاده نبود . برای روزهای ملاقات محل مناسبی مهیا نشده بود . زندانیان طی یکماه صرف یکبار با اقارب خویش امکان ملاقات داشتند ، در زمستان سرد 1369 محروقات حواله نمی شد " . ( همانجا صفحه 181 جلد دوم ) . سوال

اینجاست که در طول دوران حاکمیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " کدام یک از مواردی که برشمردید اجراء شده ، که در زمان نجیب نشده است . هرگاه از فامیل های داغیده دوران حاکمیت تره کی - امین سوال شود که شما در طول دوران دستگیری عزیزان تان چند مرتبه اوراملاقات نموده اید ؟ حتما جواب منفی را می شنوید . کسانیکه در طول این حاکمیت سیاه ، این همه جنایت ، دستگیری های جمعی و گروهی ، تیر باران بدون تحقیق با انواع شکنجه را مرتکب شده اند ، از آن همه جنایت و دست و پا زدن ها متهمین لذت می بردند که یکی از آنها آقای پنجشیری است . باز هم صدای اعتراض پنجشیری بگوשמ رسید که میگوید نه خیر آقا ، این همه اتهام است . من یکروز هم به آگسا و کام کار نکردم تا ازین همه جنایات لذت ببرم . بلی درست است که شما در آگسا و خاد مامور تحقیق نبودید . اما هیچگاه مامورین تحقیق بدون دستگاه رهبری کننده دولت به اقدامات خود سرانه ای دست نمی زنند . در دستگاه حاکمه تان در قدم اول مجرم و جنایتکار کدرهای رهبری بوده وبه تعقیب آن جلادان شکنجه گرو آدم کشان حرفوی که اراکین بلند پایه دولتی رادر مرکز و ولایات تشکیل میدادند ، می باشند .

آقای پنجشیری ! آیا شما نمی دانید که در زمان حاکمیت تره کی - امین گوش کردن به رادیو ( بی . بی سی و صدای آمریکا ) ، کتاب خواندن و نگهداری کتاب نه تنها به زندانیان سیاسی جرم محسوب میشد ، بلکه برای کسانیکه هنوز دستگیر نشده بودند جرم بود ؟ آیا اطلاع نداشتید که بسا کسان در این دوران به جرم کتاب خواندن و گوش کردن به رادیوی BBC زندانی و اعدام شده اند ؟ چرا در آن زمان صدای اعتراض تان علیه این همه بیداد گری بلند نشد ؟ علت بر همه کس واضح است که در آن زمان در راس قدرت قرار داشته و با تمام این دساتیر حزبی شریک بوده و آنرا در بست تائید می نمودید . حتی در زمان نوشتن کتاب " ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نیز آن جنایات را محکوم نکرده بلکه در بعضی موارد آنرا " اشتباه " خواندید .

عملکرد کدرهای رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " تراوش مغزی خودشان نبوده ، بلکه تراوش مغز و طرحات باداران رویزیونیست شان بود ، هرکسی را که سوسیال امپریالیزم را به عنوان دشمن قلمداد نمود ، نوکران بومی اش درلست سیاه خود جای داد و او را سر به نیست کردند . عین جنایاتی که امروز بر مردم تحمیل میگردد وقهرا و جبرا بایدکه رژیم دست نشانده با وی همنوایی داشته باشد زیرا که رژیم دست نشانده حامی منافع امپریالیست ها است و هیچگاه نمیتواند کوچکترین گامی خلاف منافع امپریالیست ها بردارد . عملکرد رژیم مزدور کنونی طبق طرحات و نقشه های امپریالیست های اشغالگر به پیش میرود به همان طریق " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " هم ناگزیر باید که طرحات ، پلان ها و نقشه های سوسیال امپریالیزم روس را در افغانستان پیاده می نمود .

برای کسیکه درراس رهبری قرار داشته و ادعای نویسندگی دارد و از تاریخ خواهان " تبرئه " خود میباشد جای شرم است که جنایات دوران حاکمیتش را نادیده گرفته و با سکوت برآن مهر تأیید زند . تاریخ به خوبی دراین زمینه قضاوت خواهد نمود و چهره سیاه تان را بخوبی بر ملا خواهد ساخت . چنانچه همین امروز بر هیچکس پوشیده نیست که شما نه تنها خیانت پیشگان جامعه ، بلکه میهن فروشان این مرز و بوم می باشید . چنانچه روی همین اصلیت خویش ، اکثریت تان امروز نیز زیر لوای اشغالگران خزیده و این شیوه تجاوز را رنگ و روغن دموکراسی داده اید .

پنجشیری در اخیر بیداد گاه های رژیم نجیب رابه باد استهزا گرفته و به عنوان نتیجه اعلام میدارد که : " در اداره نظارتخانه شورای وزیران و توقیف پلاک اول محبس عمومی پلچرخی میراثهای سنگین استبداد شرقی ، خشونت استبداد استعماری ، گرایشهای ناسالم یک حزبی ، جلوه های فاشیسم ، دوسیه بازی ، دسیسه سازی ، شکنجه های جسمانی قرون وسطایی ، تفرقه افگنی ، جاسوسی پروری ، افشاندن بی اعتمادی ، منطبق زور ، تمرکز خونین و مرکزیت عاری از جوهر دموکراسی بازتاب روشن و نیرومند داشته است بنابراین دلایل عینی و روشن مقرره آزادی کش این دستگاه شکنجه عذاب مردم

باید بیدرنگ لغو و منسوخ شود و اجرای بی چون چرای ارزشهای اعلامیه حقوق بشر در صدر وظایف سازمان ملل متحد رژیم های دموکراتیک و تمام بشریت آزادی دوست قرار گیرد . همانجا صفحه 183 )

پنجشیری در زمان حاکمیت نجیب دانست که در زندان " جلوه فاشیزم " وجود دارد و این جلوه از " گرایشهای ناسالم یک حزبی " بوجود آمده است. مگر شما در طول دوران حاکمیت تان احساس نکردید که غیر از " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " دیگر به هیچ حزب ، سازمان و یا جریان سیاسی اجازه تبارز داده نشد ؟ آیا در آن زمان به این " گرایش ناسالم " پی نبرده بودید ؟ آنوقت با شعار " یا با خلق باش که توسط خلق حمایتی شوی و یا ضد خلق باش که توسط خلق از بین بروی " همنا بوده و از آن پشتیبانی کامل نمودید. آنوقت آنرا یک " گرایش ناسالم " ندانسته ، بلکه موجه جلوه دادید . ناگفته نباید گذاشت که هدف از " خلق " در این شعار حزب خلق است نه توده های زحمتکش .

در زمان حاکمیت تره کی – امین تمامی کدر های رهبری و اراکین بلند پایه دولتی بنا به میلش افراد را دستگیر و زندانی می نمود و صلاحیت ، شکنجه و تحقیق برایش داده شده بود و اکثریت شان از خانه های شخصی به عنوان زندان استفاده می نمودند . آیا این عمل " منطق زور ، تمرکز خونین و مرکز عاری از جوهر دموکراسی " نبود؟ چرا صدا در نیاوردید که " این دستگاه شکنجه و عذاب مردم باید بیدرنگ لغو شود " . چرا آنوقت این دستگاه فاشیستی را " منسوخ " اعلام نکردید. البته با این شیوه استدلال آقای پنجشیری می خواهد بگوید که این " جلوه های فاشیستی " در زمان قدرت گیری نجیب مزدور بوجود آمده و در زمان دوران حاکمیت تره کی – امین و کارمل این " جلوه ها " وجود نداشته و همه این اعمال و کردار بر مبنای " ارزشهای اعلامیه جهانی حقوق بشر " صورت می گرفته و این دوران بر تمامی آزادی های دموکراتیک احترام می گذاشت! این نحوه استدلال شرافت و وجدان کسی را بنمایش می گذارد که ذره شرافت و وجدان در نهادش وجود ندارد کسیکه



حقیقت را کتمان نماید و آنرا وارونه جلوه دهد از مزدور ، مزدور تر و از خائن ، خائن تر است.

\*\*\*\*\*

## تجاوز به زنان

رژیم منحوس فاشیستی کودتای 7 ثور علاوه بر جنایات و دد منشی به عیاشی و فحاشی پرداخته ، دامنه این عیاشی آنقدر وسیع گردید که حتی به زنان محبوس تجاوز کردند و آنها را وسیله ای برای ارضای شهوات خود ساختند. این موضوع را از قول یکی از اعضای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " می شنویم . جنرال عظیمی می نویسد : " بعضی از رجال برجسته رژیم با داشتن معشوقه ها و مترس های قشنگ کوس بد نامی را بنام رژیم خویش می کوبیدند و فارغ بال بدون اندیشه به " عیاشی و فحاشی می پرداختند " ( اردو و سیاست صفحه 174 ) به همین طریق جنرال عمر زی یکی دیگر از اعضای حزب در صفحه 114 کتاب شب های کابل درباره فحاشی و تجاوزات جنسی اعضای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " به زنان می نویسد " محبوسین که از بلاک اول به بلاک دوم تغییر ، تبدیل و انتقال می شدند این آوازه را با خود آورده بودند که سید عبدالله با گروپ محافل شب نشینی هم پیک و پیاله اش چنینکه مست شراب می شدند زن ها و دختران مقبول را در نیمه های شب به عناوین مختلف بنام باز پرسى به دفتر خود می خواستند و مدت ها بعد با موهای پریشان و ژولیده دوباره به منزل سوم آورده می شدند بعضی ها چشم دید خود را چنین توضیح می کردند که از موها و چهره پریشان زنان معلوم می شد که به جبر و اکراه علیه شان در نیمه شب تجاوزات جنسی صورت می گرفت مدت ها بعد یکی دو تن از زنان بنام مریض داخل بستر شفاخانه محبس گردیده سقط جنین نموده اند " . آقای کشتمند اقدامات غیر اخلاقی رژیم را اینطور تعریف می کند : " یکی از اقدامات غیر اخلاقی رژیم ، دستگیری و زندانی کردن شماری از اعضای رهبری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان ، اعضای خانواده و هم سران شخصیت های سیاسی زندان بود " ( یاد داشت

های سیاسی و رویداد های تاریخی - صفحه 467) از نظر آقای کشتمند فقط زندانی کردن زنان پرچمی " اقدامات غیر اخلاقی " است اما حادثه تظاهرات دختران مکاتب که به کشتن چند تن به شمول ناهید انجامید " اقدامات غیر اخلاقی " نبوده بلکه مطابق به موازین اخلاقی بوده است ! البته از دیدگاه اخلاقی خود شان صحیح است . این تظاهرات زنان بخاطر رهائی 200 محصلی که قبلا گرفتار شده بود براه افتاد و تظاهرات دختران نیز با سرکوب خونین همراه بود و دوصد دختر دستگیر گردید. زیرا این ها باور مند بودند که هر کس مخالف منافع اشغالگران روسی به ایستد ، علاوه به شکنجه و اعدام مستحق مجازات تجاوز نیز می باشد به همان مناسبت است که جلادان خون آشام نه به شکنجه گاه زنان را راحت می گذاشتند و نه هم در زندان.

رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیست ها که سنگ دفاع از زنان را به سینه می زد و ظاهرا فرمان کذائی برای " آزادی " زنان را طرح نمود . اما با گذشت زمان و هر قدر که از عمر ننگین این رژیم پوشالی گذشت به همان اندازه خود ستمی بیشتری را بر زنان تحمیل نموده و تجاوزات بر زنان ابعاد گسترده تری را بخود گرفت . همانطوریکه بورژوازی و مذهب علنا زن را ملک مطلق مرد بشمار می آورد. رژیم فاشیستی کودتای 7 ثور لفظا از حقوق زنان دفاع می نمود ، اما عملا زنان را به ملک مطلق مردان تبدیل نمود ، عیاشی ، فحاشی و تجاوزات جنسی به اوج خود رسید. حتی زنان ماموردولت و دختران مکاتب مجبور به پوشیدن چادر برقع شدند ، تا از نظر جنایتکاران مخفی بمانند و مورد آزار و اذیت شان قرار نگیرند. امروز هم که چادر برقع در مکاتب و ادارات دولتی مروج است یادگار تلخ زمان کودتا گران 7 ثور می باشد. تمامی اراکین بلند پایه رژیم از ملکی و نظامی گرفته تا پولیس هم به فکر عیش و نوش افتادند و هر جائیکه بر زن و یا دختری چشم شان گیر می نمود ، امکان نداشت که از دست شان بدون اذیت و آزار نجات یابد.

در واقع خود نظام امپریالیستی و نظام های کثیف نیمه فیودالی دست نشانده ای مانند رژیم های کودتا گر 7 ثور و حامد کرزی است که به مثابه حامیان سرکوبگر سیستم مرد سالاری ، مردان را دارای حقوق و مزایای ویژه نسبت

به زنان می‌داند. این نظام‌ها روسپیکری را تولید و باز تولید می‌نمایند. دادن همین حقوق و مزایای ویژه به مردان است که آنها خود را محق می‌دانند تا به زنان تجاوز کنند و از این تجاوز لذت ببرند. چنانچه در طول دوران حاکمیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " مردان و بخصوص خلقی، پرچمی‌ها از پیگرد قانونی تجاوز بر زنان معاف بودند در رژیم دست‌نشانده حامد کرزی نیز وضع بر همین منوال است. این تجاوزات نه تنها مربوط و منوط به خلقی، پرچمی‌ها بوده، بلکه نیروهای اشغالگر سوسیال امپریالیزم نیز به این جنایت دست زده‌اند و حتی بعضی از اعضای حزب با افتخار زنان افغانی را در مقر روس‌ها برای عیش و نوش می‌بردند. وضعیت کنونی در زیر چتر و بال امپریالیست‌های غربی بهتر از آنوقت نیست، زنان تا هنوز از همان ستم در رنج‌اند. هرگاه در این زمینه نظری به ادارات زمان خلقی، پرچمی‌ها و ادارات آقای کرزی و اراکین بلند پایه‌شان بیندازیم بوضوح فهمیده می‌شود که همه‌شان غرق در فساد اخلاقی بوده هستند و منظمًا فساد را دامن زده و می‌زنند.

در شرایط کنونی یگانه راه رهایی زنان از این ستم طرد بیگانگان و سرنگونی رژیم‌های پوشالی دست‌نشانده است. تا زمانیکه امپریالیست‌ها و نوکران بومی‌شان از مسند قدرت بزییر کشیده نشوند، هیچیک از زنان افغانستانی از ستم رها نخواهند شد. لذا هر زن و مرد انقلابی باید که مبارزه در راه سرنگون ساختن رژیم پوشالی و بیرون راندن نیروهای اشغالگر را در راس تمام وظایف و مسئولیت‌های مبارزاتی خود قرار دهد.

از زمان کودتای 7 ثور تا کنون مدت سی سال می‌گذرد. از همان زمان تاکنون داد و فریاد رژیم‌های وابسته از تجاعی درباره " آزادی زنان " گوش فلک را کر نموده، اما زندگی زنان همه روزه بدتر گردیده حتی به دوران حکومت ارتجاعی داود خان هم نرسیده است. زنانیکه قربانی خشونت ناموسی و تجاوزات جنسی گردیده‌اند، ریشه و سرچشمه اصلی این همه ستمگری، وحشی‌گری جنون فردی نبوده و مساله به این و یا آن شخص محدود نمی‌شود، بلکه مربوط به نظام اقتصادی - سیاسی است که انقیاد اجتماعی و شخصیت

زن را الزام آور می کند و زنان را بطور مداوم مورد تحقیر ، توهین ، تنبیه و تجاوز قرار می دهد. جای تعجب نیست که اگر کدر های رهبری "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و یا اراکین بلند پایه مقامات دولتی به عیاشی و فحاشی پرداخته و بر زنان زندانی تجاوز جنسی نموده اند. زیرا ایشان حامی مالکیت خصوصی بوده و در خدمت منافع بورژوازی و امپریالیزم روس قرار داشتند. همانطوریکه مذهب نتوانست و نمی تواند کوچکترین ارزشی به زنان قائل شود و آنها را از قید اسارت برهاند به همان طریق ایدئولوگ های بورژوازی زیر هرنام و لوای که باشند نمی توانند کوچکترین خدمتی برای زنان انجام دهند. از زمانیکه مالکیت خصوصی عرض اندام نمود. زن اولین کسی بود که مزه اسیر بودن را چشید و تازمانیکه این مالکیت پا برجا باشد نمیتوان از آزادی زن صحبت نمود. زیرا صحبت از آزادی زنان در زیر چتر مالکیت خصوصی و بالخصوص کشوری در حال اشغال حرفی پوچ و بی معنی است.

هیچگاه نمی توان به این وضعیت غم انگیز پایان داد مگر اینکه زنان پیشگام و مبارز در جهت متحد ساختن توده عظم زنان بکوشند و دوشادوش مردان مبارز و انقلابی در جهت بر پائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی ، مردمی و انقلابی ( شکل مشخص کنونی جنگ خلق ) برای بیرون راندن نیروهای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست نشانده به نبرد قطعی بر خیزند و این مسیر را تا الغای کامل مالکیت خصوصی یعنی ایجاد جامعه کمونیستی به پیش روند.

\*\*\*\*\*

## نگاهی به طرح پیشنهادی

### برنامه عمل "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"

طرح برنامه عمل " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بعد از تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیزم شوروی نوشته شده تاریخ نگارش آن سال 1359

ذکر گردیده است. همانطوریکه مرامنامه حزبی شان که قبلا به صورت مشخص به بحث گرفته شد واضح و آشکار می گردد که این حزب در جهت تامین منافع بورژوازی کمپرادر بروکرات دولتی به تیپ رویزیونیست های روسی گام بر می داشت " برنامه عمل " طرح شده شان گام های فراتری در این جهت بر داشته است. در این " برنامه " از " حزب پیش آهنگ پرولتاریا " و حتی از " انترناسیونالیزم پرولتری " در بیانات و مصاحبه شان نیز ذکری به عمل آمده ، که در مرام نامه حزبی شان اصلا چنین موضوعاتی به چشم نمی خورد. در برنامه عمل ، " خود برنامه حزب را چنین تعریف می کنند : " برنامه حزب انقلابی ، سند اساسی تئوریک آنست که در آن هدف و وظایف حزبی انقلابی و شیوه های اساسی نیل به این هدف ها بیان می گردد. برنامه حزب انقلابی یک سند علمی و پایه وحدت اندیشه و عمل آنست که از جانب عالیترین مقام آن یعنی کنگره حزبی تصویب می گردد " ( درس های برنامه عمل ح.د.خ.ا صفحه اول ) بدین شکی وجود ندارد که برنامه هر حزب و بخصوص احزاب انقلابی ( مارکسیست - لنینیست - مائونیست ) سند تئوریک آن می باشد و در آن خصلت طبقاتی حزب ، ایدئولوژی رهنمائی حزب ، انترناسیونالیزم پرولتری ، مهم ترین اهداف انقلاب و استراتیژی مبارزاتی آن بصورت مفصل توضیح و تشریح می گردد. توضیح مسائل فوق خط مرز میان کمونیست های انقلابی و کمونیست های کاذب ( رویزیونیزم ) را بصورت دقیق مشخص می سازد.

موضوع قابل بحث اینست که هرگاه به مرامنامه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که در شماره ( 1 - 2 ) جریده " خلق " منتشر گردیده مراجعه نمائید ، نه تنها نمی توانید کوچکترین بحثی درباره خصلت طبقاتی حزب و ایدئولوژی رهنمای آن بیابید ، بلکه از انترناسیونالیزم پرولتری و استراتیژی مبارزاتی آن نیز اثری به چشم نمی خورد. اهدافی که در مرامنامه حزبی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " مطرح گردیده ، فقط و فقط طرح " انقلاب دموکراتیک ملی " است. شیوه مبارزاتی و به اصطلاح پیروزی این " انقلاب " را منوط به مبارزات سیاسی " مسالمت آمیز ، کاملا قانونی ، علنی و

پارلمانی " نموده اند ( جریده خلق شماره ششم صفحه 6 ). چنانچه ببرک کارمل در شماره پنجم جریده " خلق " تحت عنوان " وسایل و راه هائیکه آرمانهای خلق های افغانستان و مرام دموکراتیک خلق را به پیروزی می رساند " می نویسد : " امروز قانون عینی بشر دوستانه " انتقال مسالمت آمیز " امکاناتی را برای کشور های عقب مانده همچو افغانستان بوجود آورده که از طریق آن می توان بصورت ( مسالمت آمیز ، قانونی ، علنی ، پارلمانی ، اصل صلح ، استقلال ملی ، دموکراسی ملی و ترقی اجتماعی را تامین نمود " . در اینجا نمی خواهم که روی نقل فوق صحبتی نمایم. زیرا قبلا در این باره مفصلا صحبت نمودم. در اینجا فقط ذکرش بخاطر اینست تا که خواننده ایکه " برنامه عمل " شانرا مطالعه نموده ، دقیقا متوجه شود که این حزب علاوه بر اینکه انقلابی نبوده و نیست ، بلکه یک حزب دموکرات نیست ، حزبی بود که در خدمت منافع طبقه حاکم شاهی قرار داشت ، و طبق خواست و منافع سوسیال امپریالیزم مبارزات سیاسی اش را تدوین نموده بود چنانچه در تمام بحث های مرانامه حزبی و یا مقالات دیگر جریده " خلق " و پرچم تعریف و تمجید از لویه جرگه رژیم شاهی به چشم می خورده از طرح قانون اساسی در رژیم شاهی بنام " خط مشی جدید " به همراه قانون اساسی تمجید صورت گرفته چنانچه در شماره پنجم صفحه سوم جریده " خلق " شاه را " غیر مسئول و واجب الاحترام " دانسته ، و در شماره ششم صفحه سوم همین جریده گفته شده که " شاه از قانون اساسی حراست نموده ... حقوق مردم را حفاظت می نماید. ما هنوز بدین نصوص قانون اساسی اعتماد داریم " . و به همین طریق در شماره ششم صفحه 4 این جریده پارلمان را " مظهر اراده مردم " می خواند. اینست نمونه از " انقلابی " بودن این حزب !!

احزاب انقلابی ( م - ل - م ) دارای برنامه حداقل و حداکثر می باشد که در جوامع سرمایه داری و کشورهای تحت سلطه متفاوت است. اما " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " علاوه بر اینکه بحثی از ایدئولوژی رهنمای حزب ندارد ، بلکه در کل مرانامه شان برنامه حداقل و حداکثر به چشم نمی خورد. فقط بصورت کلی و مجمل از " دموکراسی ملی " صحبت شده است. "

دموکراسی ملی " که ایشان از آن صحبت می نمایند ، نه برنامه حداقل شان ، بلکه از آن بعنوان هدف استراتژیک نام می برند و ایجاد حکومتی بر مبنای این دموکراسی را بعنوان حل تضاد اساسی جامعه می دانند : " ایجاد حکومت دموکراسی ملی به حیث یک هدف استراتژیک و به حیث یک سلاح حل این تضاد اساسی و دورنمای درخشان و وسیع در برابر ملت افغانستان که از لحاظ اقتصادی عقب مانده است افتتاح می نماید " ( جریده خلق شماره ، 1 - 2 صفحه 2 ) به همین ترتیب برای ایجاد چنین حکومتی و رسیدن به " اهداف استراتژیک " شان متکی به " جبهه متحد ملی " که متشکل از " کارگران ، دهقانان ، منورین مترقی ، اهل حرفه ، خرده بورژوازی ، بورژوازی ملی که در راه استقلال ملی ، و تعمیم دموکراسی ملی در حیات اجتماعی و به پایان رساندن جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فیودالی مجاهده ملی دموکراتیک می نماید ". ( جریده خلق شماره ، 1 - 2 صفحه 2 ) هر دو نقل فوق از متن مرانامه حزبی شان گرفته شده است.

نقل قول های فوق الذکر بیانگر آنست که سرنگونی بورژوازی کمپرادور بروکرات و مصادره سرمایه شان از " اهداف استراتژیک " این حزب نبوده است ، هدف از بورژوازی ملی که می خواهند با او برای رسیدن به " دموکراسی ملی " جبهه متحد بسازند همان بورژوازی کمپرادور بروکرات وابسته به شوروی است.

جالب اینجا است که ایشان می خواهند ، با " خرده بورژوازی ، اهل حرفه ، منورین مترقی و بورژوازی " از راه رسیدن به " دموکراسی ملی " تضاد اساسی جامعه را حل نمایند. در حالیکه حل تضاد اساسی در این جوامع بدون سرنگونی سلطه امپریالیزم - فنودالیزم - بورژوازی کمپرادور بروکرات امکان پذیر نیست . در عصر امپریالیزم دیگر بصورت قطعی نظام فنودالی کهن به بخشی از تاریخ گذشته تبدیل شد. زیرا ممکن نبود در موجودیت سلطه جهانی سرمایه ، فنودالیزم کهن با اقتصاد خود کفائی اش به حیات خود ادامه دهد. لذا فنودالیزم به نظام نیمه فنودالی - نیمه استعماری، یعنی کشور های تحت سلطه امپریالیزم و سرمایه بین المللی استحاله گردید. این تبدیل به هیچ

صورت به معنی جا خالی کردن شیوه تولید فئودالی به شیوه سرمایه داری نیست ، بلکه با بوجود آمدن یک بورژوازی وابسته به امپریالیزم ، یعنی بورژوازی کمپرادور و بروکرات ، این بورژوازی به حلقه وصل بین امپریالیزم و فئودالیزم تبدیل شده ، مخالفت امپریالیزم با تیپ کهن فئودالی ، سرمایه داری با فئودالیزم به سازش و تبنانی تبدیل نمود و فئودالیزم را همکار امپریالیزم ساخته ، آنرا از قالب کهن بیرون آورده و در هیات نیمه فئودالیزم گنجانیده است. تازمان موجودیت نظام نیمه فئودالی - نیمه مستعمره تضاد اساسی جامعه بر پایه همان شیوه تولید فئودالی استوار می باشد که باز تاب آن بصورت تضاد بین فئودال و دهقان منحیث تضاد بزرگ جامعه خود را نشان می دهد. بدین لحاظ حل تضاد اساسی بدون سرنگونی سلطه امپریالیزم - فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور بروکرات که به شکل زنجیر به یکدیگر وصل گردیده اند غیر ممکن است. " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با این کلی گوئی و در هم اندیشی سیاسی فقط می خواست تا توده ها را از مسیر مبارزاتی شان منحرف سازد ، و رژیم شاهی را بعنوان یک رژیم مترقی ، ضد فئودالی جا بزند و بالاخره برای توده ها توضیح دهند که " حکومت دموکراسی ملی " یعنی رژیم شاهی . چنانچه در شماره پنجم صفحه اول جریده " خلق " می نویسند که " نظام فئودالی از نظر ماهیت خود همیشه با نظام " دولت پادشاهی مشروطه مستقل و واحد و غیر قابل تجزیه " در تضاد بوده و همواره با هم تصادم کرده اند " . این بحث از نظر فلسفه مارکسیستی یک بحث کاملا غلط و بی مورد است. طوریکه تاریخ ثابت ساخته علاوه بر اینکه فئودالیزم با رژیم های شاهی در تضاد نبوده بلکه منافع اش را در رژیم شاهی مشروطه دیده و با وی همکار است به همان ترتیب در کشورهای تحت سلطه فئودالیزم با رژیم های جمهوری هم پیمان می باشد. همانطوریکه در رژیم شاهی تغییری در مناسبات نیمه فئودال - نیمه مستعمره جامعه افغانستان بوجود نیامد به همان شکل جمهوری داود خان روی این مناسبات ایستاده حتی " جمهوری دموکراتیک افغانستان " بعد از کودتای 7 ثور نیز بر همین مناسبات تکیه نمود فقط تغییراتی که در این رژیم بوجود آمد که زمینه را برای تجاوز سوسیال



امپریالیزم شوروی آماده تر ساخت و بعد از ششم جدی افغانستان به کشور نیمه فئودالی - مستعمره تبدیل گردید.

درتزی های کمیته مرکزی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بعد از کودتای 7 ثور 1357 چنین می خوانیم : " انقلاب پیروزمند 7 ثور 1357 که تحت رهبری ح.د.خ.ا و به اراده و پشتیبانی خلق افغانستان توسط صاحب مصبان و عساکر دلیر و وطن پرست افغانستان صورت گرفت نقطه عطف واقعی در تاریخ پر افتخار وطن محبوب ما افغانستان می باشد ". ( درسهای برنامه عمل ح.د.خ.ا صفحه 6 ) . رهبری حزب در کودتای 7 ثور و پشتیبانی مردم از این کودتا یک عوامفریبی و دروغ محض است. قبلا با اسناد و مدارک از بی خبری رهبران از کودتا مفصلا صحبت نمودم چنانچه عمر زی در کتاب شب های کابل می نویسد زمانیکه تره کی و دیگری کدرهای رهبری را از قوماندانی کابل آزاد ساختم برای شان انقلاب را تیریک گفتم همه متحیر شدند و تره کی گفت انقلاب ، کدام انقلاب ؟ این توطئه دیگر است . نمی خواهم اینجا رویش دیگر صحبتی داشته باشم . بلکه روی موضوع " انقلاب " مکث نمایم. برای انقلاب نمودن ضرورت به حزب انقلابی است که ایدئولوژی رهنمای حزب مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم می باشد و قاطعانه برای سرنگونی سه کوه ( امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم - فئودالیزم - بورژوازی کمپرادور ) مبارزه می نماید. انقلاب در جوامع تحت سلطه از طریق جنگ خلق و محاصره شهرها از طریق دعوات تحت رهبری حزب پیش آهنگ طبقه کارگر ( حزب مائوئیستی ) تحقق می یابد. در جریان انقلاب و اولین پایگاه انقلابی نطفه های سوسیالیزم ریخته می شود. در جریان انقلاب ، بصورت اساسی روی انقلاب ارضی متکی است. در حالیکه انقلاب در کشور های تحت سلطه مثل افغانستان انقلاب سوسیالیستی نیست اما بعد از انقلاب باید راه را برای انقلاب سوسیالیستی باز نماید. در انقلاب دموکراتیک نوین در کشور های تحت سلطه علاوه بر سرنگونی امپریالیزم و فئودالیزم سرنگونی و مصادره سرمایه بورژوازی کمپرادور بروکرات امری است حتمی و الزامی . در حالیکه کودتا همیشه روی مناسبات گذشته اتکا می نماید. کودتای 7 ثور کشور را در جهت

وابستگی کامل و انقیاد سوسیال امپریالیزم سوق داده ساختار اقتصادی آن همان نیمه فئودالی - مستعمره باقی ماند. علاوه بر اینکه تغییری مثبتی در جامعه رو نما نگردید ، بلکه بیشتر جنایات ایشان وارباب سوسیال امپریالیستی شان را امپریالیست ها و مرتجعین به حساب کمونیزم گذاشتند ، نظر به عدم موجودیت حزب کمونیست انقلابی توده ها نیز این ترفند ها امپریالیست ها را پذیرفتند.

کودتای 7 ثور فقط بخاطر وابستگی و به انقیاد درآوردن افغانستان به سوسیال امپریالیزم شوروی وبدنام نمودن کمونیزم پا به عرصه وجود گذاشت . به نظر ح . د . خ . ا هر فلزی که جلا دهد طلا است ! به همین لحاظ است که کودتا را به جای انقلاب می خواهند جا بزنند . جازدن کودتا به نام انقلاب فقط بخاطر پرده پوشی جنایات بی حد و حصر سوسیال امپریالیست ها و رژیم دست نشانده شان می باشد .

حال می بینیم که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " چه وظایفی را در " برنامه عمل " اش برای پیاده نمودن آن به عهده گرفته است . و چه دلایلی برای " ملی " بودن و " دموکراتیک بودن به اصطلاح " انقلاب " شان مطرح می سازند: " وظایف واهداف عام دموکراتیک انقلاب ثور عبارتند از : محو ونابودی کامل بقایای فیودالی و ماقبل فیودالی در عرصه مناسبات اجتماعی و ملی وبا محدود ساختن نصاب ملکیت ارضی اربابان بزرگ توزیع زمین به دهقانان وبرزگران بی زمین وکم زمین وتحکیم اعتلای بنیان اقتصادی ، بالا بردن سطح زندگی مردم ، بسط وتوسعه معارف ومحو تدریجی بیسوادی ، رشد فرهنگ ملی اقوام وملیت های مختلف افغانستان و دموکراتیزه ساختن زندگی اجتماعی وسیاسی " درس های از برنامه عمل ح . د . خ . ا (صفحات 6-7) به همین ترتیب در صفحه 13 همین " برنامه عمل می نویسد : " اولاً باید قدرت سیاسی بدست زحمتکشان کشور انتقال می یافت وبعداً با تطبیق تحولات دموکراتیک ضد فیودالی مناسبات تولیدی فیودالی وما قبل فیودالی ریشه کن می شد . بدین ترتیب انقلاب ما خصوصیت ضد فیودالی دارد وبه همین علت انقلاب دموکراتیک است .

از جانب دیگر امپریالیزم دشمن سرسخت و درجه یک تمام خلق های جهان ، منجمله افغانستان است ... امپریالیزم دشمن صنایع داخلی و رقیب نیرومند آن است . انقلاب ثور که هدف آن تأمین ترقی و پیشرفت کشور است درضدیت با امپریالیزم قرار دارد و از منافع تمام خلق افغانستان در برابر امپریالیزم دفاع می کند .

بنابراین انقلاب ما انقلاب ملی ضد امپریالیستی است . هم چنان از این جهت هم که انقلاب ما خصوصیات و مناسبات ملی و سنن و عنعنات ملیتها ، اقوام و قبایل ساکن افغانستان را منعکس می سازد ، انقلاب ملی است "

در اینجا قبل از همه باید متذکر شد که بحث " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " از امپریالیزم فقط امپریالیزم امریکا است نه امپریالیزم بصورت عام ( امپریالیزم و سوسیال امپریالیسم ) همانطوریکه احزاب جهادی - طالبی از لحاظ فکری و سیاسی از فیودالیزم و امپریالیزم غرب در داخل افغانستان نمایندگی می نمود . " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نیز نماینده فکری - سیاسی سوسیال امپریالیزم در افغانستان بود . تضاد ، کشمکش هر دوی شان بیانگر تضاد و رقابت های خاینانه امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم در داخل افغانستان بود . چنانچه تاریخ افغانستان این را به خوبی ثابت نمود ، وقتیکه تضاد میان دو ابر قدرت به سرکردگی امپریالیزم امریکا و سوسیال امپریالیزم شوروی فروکش نمود و به تبانی کشیده شد ( این حالت موقتی است ، اما تضاد شان مطلق ) هر دو اردو دسته زیر چتر حمایتی اشغالگران امپریالیزم جمع گردیده و حتی " جبهه ملی " را با هم تشکیل دادند . برادران ناتنی دیروزی به برادران تنی و صمیمی تبدیل گردیدند .

اینک از رویونیست های " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " سوال می کنیم که اگر " امپریالیزم دشمن سرسخت و درجه یک تمام خلق های جهان ، منجمله افغانستان " است و اگر " انقلاب ثور که هدف آن تأمین ترقی و پیشرفت کشور " بود و در " ضدیت با امپریالیزم قرار " داشت و از " منافع خلق افغانستان در برابر امپریالیزم دفاع " می نمود . پس چطور شد

که امروز با " دشمن سرسخت تمام بشریت " متحد گردیده اید ؟ و چطور با و چطور با اشراری که حامی منافع امپریالیزم بود، یکجا " جبهه ملی " را تشکیل داده و یکجا باهم به قدرت سیاسی تکیه زده اید ؟

از اینکه " امپریالیزم دشمن سرسخت و درجه یک تمام خلق های جهان و بخصوص افغانستان " است ، هیچ شک و شبهه ای وجود ندارد و هر کسی اگر شکی به خود راه دهد خائن و تسلیم طلب است . اصل بحث این است که این حزب از زمان ایجادش الی سرنگونی قدرت در خدمت سوسیال امپریالیزم قرار داشت و بعد از سرنگونی قدرت سیاسی در خدمت ارتجاع مذهبی و امپریالیزم غرب قرار گرفته است. همانطوریکه تاریخ هم اثبات نمود تمام وعده و وعید هایش یک دروغ محض و فریب توده ها بوده است . همانطوریکه " اهداف و وظایف دموکراتیک " شان روی کاغذ باقی ماند ، هیچگاهی بدان عمل نکردند . نه " بقایای فیودالی و ماقبل " آن سرنگون گردید و نه دهقانان صاحب تکه ای زمین شدند . به همان طریق " رشد فرهنگ ملی اقوام و قبایل " نیز در روی کاغذ باقی ماند . ایشان در طول دوران حاکمیت شان کوچکترین اقدامی برای سکنی گزینی کوچی ها ننمودند و بدون سکنی گزینی کوچی ها امکان ندارد که بتوان بی سواد را از میان برداشت و یا اینکه آنها را به فرهنگ نوین آشنا ساخت .

آنچه در زمان دهه چهل شمسی در افغانستان وجود داشت ، ساختار اقتصادی نیمه فیودالی - نیمه مستعمره بود ، نه فیودالیزم کهن با اقتصاد خود کفایی طبیعی و یا ما قبل آن . قبل از دهه چهل به اثر نفوذ سرمایه های امپریالیستی افغانستان به یک کشور نیمه فئودالی و به زائیده امپریالیزم تبدیل شده بود که بعد ها به اثر نفوذ سرمایه های سوسیال امپریالیزم شوروی رژیم شاهی روز بروز گرایش بیشتری به طرف سوسیال امپریالیزم نمود . در نتیجه در دهه چهل ساختار مسلط اقتصادی بر افغانستان یک ساختار نیمه فیودالی - نیمه مستعمره بود . چنانچه خواص این ساختار نیمه فیودالی - نیمه مستعمره بود که در سال 1343 قانون اساسی کذایی و دموکراسی تاجدار عرض اندام نمود . این دموکراسی نمی توانست در جامعه کهن

فیودالی ویا ماقبل آن متبازز گردد . چنانچه قبل از کودتا ی سیاه هفت ثور 1357 درحدود پانزده سال دموکراسی پارلمانی شاهنشاهی وجمهوریت بیانگر این مدعا است . این دموکراسی پارلمانی بورژوازی کمپرادور در اتحاد با نیمه فیودالیزم وجود داشت . این مساله گویای آن حقیقت است که افغانستان در آن زمان که ح . د . خ . ا از آن به نام دوره ای فنودالی وماقبل آن یاد آور می شود یک ساختار نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی بوده است ، نه فیودالی کهن .

هدف داردوسته " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " از بیان ما قبل فیودالی همان زندگی قبیلوی است که در افغانستان وجود دارد . درحالیکه این زندگی در ساختار نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی ودرشرایط کنونی نیمه فیودالی - مستعمراتی افغانستان مدغم گردیده است . زمانیکه قبیله ها شکل زندگی ما قبل فیودالی داشتند برای تائید وثثبیت هر مساله جرگه را تشکیل می دادند ، در این جرگه هر فرد دارای یک رای بود ونظراتش را پیرامون موضوع مطروحه بیان می نمود ودرآخر نتیجه گیری برای تائید موضوع مطروحه می نمودند . اما در دهه چهل شمسی وبعد از آن گرچه قبیله ها برای تائیدی یک موضوع جرگه قومی را تشکیل می نمایند اما دراین جرگه هر موضوعی که کلان قوم مطرح نماید ، تمامی اعضای جرگه آنرا تائید می کنند . درحقیقت تشکیل جرگه برای تائید نمودن حرف های رئیس قبیله از طرف مردم می باشد . این هم یکی از خصوصیات ساختار نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی ویا مستعمراتی است . چنانچه سران قبایل در شرایط دهه چهل وهمین اکنون تمایل به زندگی بورژوا مآبانه داشتند و به این سو کشیده شده اند . نمایندگی شان در پارلمان های ارتجاعی مظهر گویای این حقیقت است که زندگی شان به شیوه ساختار اقتصادی نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی و یا مستعمراتی تغییر جهت داده است .

م - ل - م - ها معتقد اند که در عصر امپریالیزم در کشورهای نیمه فیودالی - نیمه مستعمره یا نیمه فنودالی - مستعمره فقط از طریق انقلاب دموکراتیک نوین ، زمینه گذار به سوسیالیزم امکان پذیر است . واز این طریق می توان

که در تحت دیکتاتوری پرولتاریا بساط ظلم و ستم را برچید و عدالت اجتماعی را برقرار نمود. اما " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " برای اغفال توده ها و پرده پوشی از تجاوزات سوسیال امپریالیزم شوروی ، با شعار های کذابی " ریشه کن کردن مناسبات تولیدی فیودالی و ماقبل آن " و عده " عدالت اجتماعی " ، " برابری " و از بین بردن " استثمار فرد از فرد " را می دهد . آنها بجای " عدالت اجتماعی " انقیاد ملی را به توده ها تحمیل نمودند و به جای از بین بردن ستم از جامعه ، ستم را بیشتر در این جامعه نهادینه ساختند . بخاطر منافع سوسیال امپریالیزم شوروی ، دهات و قصبات و حتی شهر ها را به ویرانه تبدیل نموده ، میلیون ها کشته و معلول و میلیون ها آواره گی بی خانمانی نتیجه ای تجاوزات شوم سوسیال امپریالیست ها و غلامان گوش بفرمان شان می باشد . چنانچه تا هنوز قریه جات این درد ویران کن را با خود حمل می کند .

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در همه جا تضادش را با فیودالیزم مطرح می نماید ، هیچگاه حاضر نیست درباره بورژوازی کمپرادور ، سرنگونی و مصادره سرمایه اش بحثی داشته باشد . در حالیکه انقلاب دموکراتیک و گذر به سوسیالیزم بدون انهدام فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور بیروکرات و براندازی سلطه امپریالیزم و برقراری دیکتاتوری دموکراتیک خلق امکان پذیر نیست . صدر حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان می گوید : " در واقع مبارزه علیه بورژوازی کمپرادور جزء مهمی از مبارزات انقلابی دموکراتیک نوین را تشکیل می دهد و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ، عنصر مهمی از جهت گیری سوسیالیستی انقلاب مذکور است . آن چنان که بدون مبارزه علیه بورژوازی بیروکرات و کمپرادور و سرنگونی آن ، انقلاب دموکراتیک نوین در کار نخواهد بود . "

در واقع " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " یک حزب سیاسی جمهوری خواه است ، جمهوری خواهی این حزب به معنی جمهوری خواهی دموکراتیک ملی ضد فیودالیزم ، ضد بورژوازی کمپرادور بیروکرات و ضد

امپریالیزم نبوده ، بلکه این جمهوری خواهی به معنی واقعی کلمه جمهوری خواهی یک دولت با ساختار اقتصادی نیمه فئودالی و مستعمراتی بوده است .

همانطوریکه بورژوازی کمپرادور بروکرات پیوند تنگانی با فئودالیزم دارد ، به همان نسبت توسط انحصارات امپریالیستی پرورش می یابد. یکی از مشخصات ویژه بورژوازی کمپرادور بروکرات دلالی برای امپریالیزم می باشد . همین خصلت بورژوازی کمپرادور بروکرات است که در مقابل امپریالیزم کاملا تسلیم می باشد. در جامعه نیمه فئودالی - نیمه مستعمره یا مستعمره - نیمه فئودالی پیوند تنگاتنگ میان فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور بروکرات خصلت ذاتی ساختار استثمار گرانه این جوامع است. این دو طبقه در این جوامع آنقدر به هم مدخل اند که اکثر افراد شان در عین برخورداری از موقعیت فئودالی ، دارای موقعیت های بورژوازی کمپرادور بروکرات نیز می باشند.

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " فقط لفظا خواهان رهائی از ستم های گوناگون فئودالی است . نه رهائی از ستم های گوناگون بورژوازی کمپرادور بروکرات وابسته به امپریالیزم شوروی. اصلا به موضوع مبارزه علیه بورژوازی کمپرادور بروکرات تیب وابسته به روس اشاره هم نشده است. طرح موضوع از طرف " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در حقیقت امر بیرون شدن توده ها از زیر باز ستم های گوناگون نیروهای وابسته به امپریالیزم غرب و تسلط حاکمیت نیروهای ستمگر فئودالی و بورژوازی کمپرادو بروکرات دولتی وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی بوده است.

شعار استقلال و رهائی ملی از سلطه بیگانگان را همه سر میدهند. همانطوریکه دیروز ح.د.خ.ا تجاوز مستقیم و آشکار سوسیال امپریالیزم شوروی را بنام " کمک برادرانه " و " وظیفه انترناسیونالیستی " می خواند و شعار می داد که افغانستان یک کشور " مستقل و غیر منسلک " است. امروز حامد کرزی این شاه شجاع سوم تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها را " مبارزه با تروریسم بین المللی " و " آزادی زنان " جار می زند و تمامی نیرو

های ارتجاعی ، متزلزل و تسلیم طلب در محور این شعار جمع گردیده و مهر تایید بر این تجاوز گری زده اند و بدتر از همه " حزب آزادی خواهان " این تجاوز را " بارقه امید در چشمان اشکبار مردم افغانستان " می خواند. اما فقط مبارزه و مقاومت علیه کلیه نظام منحنط امپریالیستی در سطح ملی و همراهی استوار یا چنین مبارزه ای در سطح بین المللی است مشخص که می سازد آیا واقعا این شعار ها برای رهائی توده ها از زیر بار ستم است و یا اینکه فریب مردم برای تثبیت و حفظ موقعیت ستمگرانه امپریالیستی و انقیاد ملی کشور. نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم و بخصوص سوسیال امپریالیزم همیشه برای منحرف کردن توده ها از مبارزه طبقاتی شان ، باز سازی دولتی و رفرمیزم را توصیه می کنند. اما نیروهای انقلابی ( مارکسیست – لنینیست – مائوئیست ) برای سرنگونی کامل دولت های ارتجاعی اعم از سلطه امپریالیزم – فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور بروکرات و برقراری دولت انقلابی به جای آن می باشند. کمونیست های انقلابی همیشه از فورمول معروف مارکسیستی که عبارت از درهم شکستن ماشین دولتی کهنه و بر پایی قدرت سیاسی انقلابی و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا بر ویرانه های آن می باشد ، پیروی می کنند. این فورمولی است که اهمیت جهانی داشته و برای کشور های امپریالیستی و کشور های تحت سلطه به یک اندازه دارای اهمیت و کار برد می باشد. م – ل – م ها برای سر نگونی کامل دولت های نیمه فئودالی – نیمه مستعمره و یا نیمه فئودالی – مستعمره مبارزه می کنند و خواهان برقراری دیکتاتوری دموکراتیک خلق که شکل مشخص از دیکتاتوری پرولتاریا می باشد ، هستند : یعنی این دولت ، دولتی است ضد امپریالیزم ، ضد فئودالیزم و ضد بورژوازی کمپرادور بروکرات. یعنی در طول دوران مبارزه شان خواهان بر اندازی این سه کوه گران از دوش توده ها می باشند. بدون بر اندازی این سه کوه امکان انتقال قدرت فوری به سوی سوسیالیزم امکان پذیر نیست.

از رژیم های گذشته تا کنون هیچگاهی ارتش و پولیس افغانستان یک ارتش و پولیس ملی و دموکراتیک نبوده ، بلکه یک ارتش و پولیس پوشالی تابع



و نوکر بیگانه بوده و می باشد و بخصوص بعد از کودتای 7 ثور 1357 پولیس و ارتش افغانستان در خدمت تجاوزگران سوسیال امپریالیزم قرار داشت و در شرایط کنونی زیر بال و پر امپریالیست های اشغالگر به رهبری امپریالیزم امریکا قرار دارند و در جهت تامین منافع شان در حرکت بوده و مردم بیگناه را به خاطر منافع آزمندانه امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی به خاک و خون می کشند .

قوه قضایی رژیم چه در زمان اشغالگران روسی و چه در حال فاقد ارزش های دموکراتیک می باشد . در قبال مردم احساس مسئولیت نکرده و نمی کند و با ساختار نیمه فئودالی - و مستعمره مطابقت داشته و دارد . رژیم های گذشته و حال رژیم های بی کفایت ، استفاده جو ، ستمگر و زهر مهلک برای توده ها بوده اند . رفع این نواقص فقط با برپایی و مقاومت مسلحانه توده ها که به شکل جنگ خلق متباز می گردد و از طریق محاصره شهر ها از طریق دهات و سرنگونی سه کوه عمده و ایجاد یک دیکتاتوری دموکراتیک خلق امکان پذیر است و بس . از طریق دیکتاتوری دموکراتیک خلق و گذر فوری آن به سوی سوسیالیزم می توان که بساط استثمار فرد از فرد را بر چید و به هرگونه مظالم اجتماعی خط بطلان کشید .

آنچه که در شرایط زمان اشغال روسها در افغانستان اتفاق افتاد ، یک تحول سیاسی به مفهوم سرنگونی دولت های ارتجاعی با ساختار اقتصادی نیمه فئودالی - نیمه مستعمره نبوده ، بلکه استقرار یک رژیم نیمه فئودالی - مستعمره به شکل کامل آن بوده است . همانطوریکه همین امروز رژیم حامد کرزی به آن تکیه دارد .

در زمان تجاوز روسها تضاد بین ملل تحت ستم و شئونیزم ملیت حاکم کماکان یکی از تضاد های مهم جامعه باقی ماند و به همان طریق تضاد میان زنان و شئونیزم مرد سالار نیز به همان شکلش ادامه داشت . حل این تضاد ها فقط و فقط از طریق انقلاب قهری و درهم شکستن کامل ماشین دولتی و لغو مالکیت خصوصی یعنی ایجاد جامعه کمونیستی امکان پذیر است .

تازمانیکه مالکیت خصوصی پابرجا باقی بماند خواهی نخواهی تضاد میان ملل ستم دیده و شئونیزم طبقه حاکم و همچنان تضاد میان زنان و شئونیزم مرد سالار باقی خواهد بود و سخت جانی خود را نشان می دهد.

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در " برنامه عمل " خویش می نویسد که : " انقلاب ما خصوصیت ضد فئودالی دارد به همین علت انقلاب دموکراتیک است " و به همین ترتیب خصلت ملی بودن را اینطور بیان می دارد : " انقلاب ثور که هدف آن تامین ترقی و پیشرفت کشور است د رضدیت با امپریالیزم قرار دارد ... انقلاب ملی ضد امپریالیستی است " .  
اولا طوریکه تاریخ هم اثبات نمود " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " ضد فئودالیزم نبوده است . ثانیاً اینکه دموکراتیک بودن یعنی ضد فئودالیزم و ضد شئونیزم مردسالارانه نیمه فئودالی است و رفع کامل ستم بر زنان است . به همان قسم ملی بودن تنها به معنی ضد امپریالیزم نیست ، بلکه ضد امپریالیزم ، ضد بورژوازی کمپرادور بروکرات و ضد شئونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون و خواهان تامین حق تعیین سر نوشت برای تمام ملیت های افغانستان می باشد .

برنامه حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان مضمون و وظایف و جهت گیری انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان را جمع بندی نموده و تحت عنوان " مضمون و وظایف انقلاب " می نویسد : " خصلت مستعمره - نیمه فئودالی جامعه مناسبات تولیدی مستعمراتی - نیمه فئودالی حاکم بر جامعه و تضادهای طبقاتی و اجتماعی ناشی از این مناسبات و خصلت ، مضمون و وظایف مرحله فعلی انقلاب افغانستان را معین می نماید، انقلاب افغانستان به مثابه یک تحول سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی بنیادی ، در مرحله فعلی باید نظام مستعمراتی - نیمه فئودالی را سرنگون نماید و خصلت جامعه را در جهت کسب استقلال و آزادی حقیقی و تامین منافع خلقهای کشور از اساس تغییر دهد .

وظیفه عمده این انقلاب در شرایط فعلی دفع و طرد اشغالگران امپریالیست ، سرنگونی رژیم دست نشانده و کسب استقلال و آزادی حقیقی برای کشور و مردمان کشور است . وظایف بزرگ سه گانه این انقلاب در مرحله فعلی عبارتند از : قطع سلطه امپریالیزم ، سرنگونی نیمه فئودالیزم و مصادره سرمایه کمپرادور ، مرتبط با این وظایف بزرگ دو وظیفه مهم اجتماعی دیگر این انقلاب ، یکی سرنگونی شئونیزم ملی وستمگری ملی و تامین حق تعیین سرنوشت برای تمام ملیت ها است و دیگری سرنگونی شئونیزم مرد سالار نیمه فئودالی در راستای رفع کامل ستم بر زن و تامین تساوی کامل میان زنان و مردان . بدین صورت انقلاب افغانستان در مرحله فعلی دارای مضمون ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بوده و انقلابی است ملی و دموکراتیک .

ملی به خاطر کسب استقلال و آزادی ملی از دست امپریالیزم یکی از وظایف بزرگ آنست .

ملی به خاطری که مصادره سرمایه کمپرادور یعنی سرمایه انحصاری وابسته به امپریالیزم یکی از وظایف بزرگ آنست . ملی بخاطری که سرنگونی شئونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون و تامین حق تعیین سرنوشت برای تمام ملیت های کشور یکی از وظایف مهم اجتماعی محسوب می گردد .

دموکراتیک بخاطری که سرنگونی نیمه فئودالی یکی از وظایف بزرگ آن محسوب می گردد دموکراتیک بخاطری که سرنگونی شئونیزم مرد سالار نیمه فئودالی یکی از وظایف اجتماعی مهم آنست " ( تاکیدات از من است )

صدر حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان میگوید : " اصولا در عصر حاضر که سیستم امپریالیستی بر تمام جهان مسلط است و نظام سرمایه داری خود آماج انقلاب جهانی است ، انقلاب ملی - دموکراتیک در کشور تحت سلطه مستعمره - نیمه فئودال مثل افغانستان باید در جوهر خود یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تا به آخر باشد . چنانچه تحولات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی توسط انقلاب تا به آخر دنبال نگردد، حتی یک

انقلاب پیروزمند در فرجام فقط و فقط تغییراتی در درون سیستم بوجود می آورد دروسلطة امپریالیزم و ارتجاع در اساس پا بر جا می ماند .

انقلاب ملی - دموکراتیک افغانستان زمانی می تواند یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تا به آخر محسوب گردد که جزء جدایی ناپذیر از انقلاب جهانی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی پرولتاریا و خلقهای جهان باشد . چنین انقلابی نه تنها مستلزم برچیدن سلطه امپریالیزم و ارتجاع از افغانستان است ، بلکه دارای جهت گیری علیه کل سیستم مسلط جهانی نیز باید باشد ، بدین جهت نیز انقلاب ملی - دموکراتیک افغانستان نمی تواند دارای جهت گیری سرمایه دارانه باشد . در واقع در عصر حاضر تحت شرایط بین المللی حاکم و مسلط موجود ، زمینه ای برای رشد مستقل سرمایه دارانه در کشور تحت سلطه مستعمره - نیمه فیودال مثل افغانستان وجود ندارد .

با وجودیکه نمی توان انقلاب افغانستان را در مرحله کنونی یک انقلاب سوسیالیستی محسوب کرد . اما باید راه را برای انقلاب سوسیالیستی هموار سازد چنین انقلابی نه یک انقلاب دموکراتیک کهن ، بلکه یک انقلاب دموکراتیک تپ جدید ، یعنی انقلاب دموکراتیک نوین است ."

کودتای رویونیست های وطنی علاوه بر اینکه علیه کل سیستم مسلط سرمایه داری جهانی نبود ، بلکه جهت گیری علیه سرمایه داری کمپرادور بیروکرات افغانستان نداشت . لبه تیز مبارزاتی توسط شعارهای تند و میان خالی علیه فنودالیزم نیز به منظور برجسته ساختن نقش بورژوازی کمپرادور بیروکرات در افغانستان بود . بدین منظور بود هیچگاهی در " مرانامه " حزبی شان علیه شئونیزم ملی و ستمگری ملی موضع گیری نداشتند . و هیچوقت از مصادره سرمایه بورژوازی کمپرادور بیروکرات صحبتی نکرده در راه سرنگونی شئونیزم مرد سالار و رفع کامل ستم بر زن و تامین تساوی کامل میان زنان و مردان مبارزه نکردند . و هیچگاهی حق ملل در تعیین سرنوشت شان بخوبی نشان داد که یک گام در این راستا برداشتنند . با

تمام این اعمال بی‌شرمانه مدعی اند که " حزب ما ، حزب د . خ . ا پیش آهنگ طبقه کارگر و تمام زحمتکشان کشور است " (درسهای از برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان - صفحه 35) و هم چنین در صفحه 14 همین اثر می‌نویسند : " قبل از انقلاب طبقات حاکمه استثمارگر ، بخاطر حفظ حاکمیت و تسلط شان نفاق ملی را دامن میزدند ، اقوام و قبایل ملیتهای باهم برادر را در دشمنی با همدیگر تحریک می‌کردند . انقلاب تساوی کامل حقوق تمام ملیتها ، اقوام و قبایل کشور را اعلام نمود " حال می‌بینیم که واقعا همانطوریکه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در " برنامه عمل " خویش ادعا نموده " حزب پیش آهنگ طبقه کارگر " است یا اینکه حزب پیش آهنگ بورژوازی . " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در صفحه 4 شماره ششم جریده " خلق " می‌نویسد : " دموکراسی برای همه - نه برای یک طبقه خاص " . این شعار بدون چون و چرا يك شعار بورژوازیست . " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با طرح این شعارك و پوست‌کنده ماهیت رویزیونیستی اش را آشکار ساخته و زیر عنوان " دموکراسی برای همه " اهداف و سیاستهای بورژوا کمپرادور را پیاده نماید و دموکراسی بورژوایی را مافوق طبقات بیان کند در حالیکه دموکراسی خالق در جهان وجود ندارد در عصر امپریالیزم در جوامعی مانده جامعه افغانستان دموکراسی " برای همه " پاک و پاکیزه عاری از تعفن فیودالیزم نه ممکن است و نه مطلوب . مهمترین جنبه دموکراسی طبقاتی بودن آن است . بدین لحاظ دموکراسی بورژوازی یعنی دیکتاتوری بورژوایی و دموکراسی پرولتری نیز به همان قسم عبارت از دیکتاتوری پرولتاریا است . " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با اهداف بورژوا مآبانه خویش می‌خواهد که جنبه طبقاتی دموکراسی را بپوشاند . اما پرولتاریا و حزب پیش آهنگ آن صریح و آشکار بر جنبه طبقاتی دموکراسی تاکید می‌ورزند . و رک و پوست‌کنده اظهار می‌دارند که بدون دیکتاتوری پرولتاریا و استحکام آن رسیدن به جامعه بدون طبقه غیر ممکن است . روی این ملحوظ است که پیشوایان بزرگ پرولتری ( مارکس انگلس - لنین - استالین و مائوتسه دون ) همیشه روی دیکتاتوری پرولتاریا تاکید ورزیده اند .

در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودالی و یا مستعمره - نیمه فئودالی مساله محوری عموماً دیکتاتوری دموکراتیک خلق به مثابه شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا است . اتکاء به دیکتاتوری پرولتاریا و عدم اتکاء به دیکتاتوری پرولتاریا ، خط مرز میان م - ل - م ها و رویزیونیست ها کشیده است . لنین در انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد می نویسد : " علامت ضروری شرط حتمی دیکتاتوری سرکوب قهری استثمارگران بعنوان یک طبقه و بنابر این نقض " دموکراسی خالص " یعنی نقض برابری و آزادی در مورد این طبقه است . " کائوتسکی در مورد همه چیز سخن گفته به جز " نکته عمده یعنی به جز این نکته که پرولتاریا بدون درهم شکستن مقاومت بورژوازی ، بدون سرکوب قهری مخالفین خود نمی تواند پیروز گردد و هر جا که " سرکوب قهری " در میان باشد و " آزادی " نباشد ، البته دموکراسی هم نیست کائوتسکی این نکته را نفهمیده است " ( لنین - مجموع مقالات - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - صفحه 638 ) ( همه جا تاکیدات از لنین است )

اینک نمونه های دیگری از " پیش آهنگ " بودن این حزب را به بررسی می گیریم : " جلب سران قبایل و شخصیت های با اعتبار محلی در مناطق قبایلی و هم چنان نورستان و هزاره جات ... " ، " لازم است تا تماس های فعال با شخصیت های رژیم گذشته و هم چنان با احزاب اسلامی که متمایل اند تا مشی مستقل را تعقیب نمایند بر قرار سازیم " ، " مالک خصوصی حق قانونی دارد تا صاحب کامل پروژه خود باشد " ، " لازم خواهد بود تا کنفرانس سراسری متشبتین خصوصی و تاجران دایر گردد . ما طرفدار رشد و شگوفایی تجارت هستیم ، تاجر سفیر صلح است " و در آخر نتیجه می گیرد که " بیائید تجارت کنیم نه جنگ " . تمام نقل قول ها از " فشرده بیانیه نجیب در پلنوم فوق العاده حزب دموکراتیک خلق افغانستان صفحات 13-14-15-24 و 26 " گرفته شده است .

اینست نمونه دیگری از " پیش آهنگ " بودن ح . د . خ . ا " جلب سران قبایل و شخصیت های با اعتبار محلی " و هم چنین " تماس فعال با شخصیت

های رژیم گذشته و احزاب اسلامی " به معنی واقعی آن تامین منافع فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور است ، زیرا " سران قبایل و شخصیت های با اعتبار محلی " ، " شخصیت های رژیم گذشته و احزاب اسلامی " همه ای ایشان نمایندگان فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور اند. رژیم دست نشاندۀ با ترفندهای ریاکارانه بنام کارگر و دهقان و بنام " حزب پیش آهنگ طبقه کارگر " می خواست توده ها را فریب داده و ایشان را در محور رژیم ستمگر مستعمره - نیمه فئودالی گرد آورد .

رویزیونیست های " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با رژیم های گذشته ( شاهی و جمهوری داود خان ) همیشه کوشیدند تا دست حمایتی رژیم ها را پشت سر خود داشته باشند و با شعارهای " گذار مسالمت آمیز " ، " انتقال مسالمت آمیز " و مبارزات سیاسی " کاملاً علنی ، قانونی و پارلمانی " به سازش با سایر اشکال استثمار درآمده بودند و در قبال نیروهای انقلابی که خواهان بقدرت رسیدن طبقه کارگر از طریق انقلاب و سرنگونی کامل حاکمیت ستمگرانه بودند ، اغلباً رفتار کج دار و مریض داشته و بسا اوقات در مقابل شان قرار می گرفتند و حتی به عنوان اعتصاب شکن و چماقدار رژیم های گذشته عمل نمودند . بعداً موضوع اعتصاب شکنی را از قول خود شان به بحث می گیریم .

زمانیکه رژیم شاهی در اثر کودتای 26 سرطان 1352 سقوط نمود . " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بیانیه " خطاب به مردم " را برای داود خان نوشت . از کمیته مرکزی داود خان گرفته تا پست های وزارت ، ریاست و ولسوالی ها را اشغال نمود . برای رژیم داود خان گلو پاره نمود . همانطوریکه در زمان رژیم شاهی بر دست شاه بوسه زدند و او را " مترقی ترین شاه جهان " خواندند به همان قسم داود خان را تا آن مرحله ستودند که گفتند در افکار و عقایدش " ایده های سوسیالیزم " وجود دارد و می تواند از طریق رشد " سکتور دولتی اقتصاد " جامعه را از مظالم اجتماعی برهاند . این رگه ها و گرایش ها بعد از سپری شدن مدتی از قدرت رویزیونیست ها دوباره ایشان را متمایل به " شخصیت های برجسته رژیم های گذشته "

نموده است و به خوبی درک نمودند که امکان رشد بورژوازی کمپرادور بیروکرات بدون فئودالیزم غیر ممکن است به همین نسبت تمایل به نمایندگان فئودالیزم ( احزاب اسلامی ) پیدا نموده اند .

در طول تاریخ مبارزات طبقاتی بخوبی نشان داده که در جوامع طبقاتی جنگ اجتناب ناپذیر است . زیرا بورژوازی کمپرادور که با فئودالیزم مدخل گردید و با هزاران پیچ و مهره با هم متصل اند . به همین ترتیب روابط ناگسستنی با امپریالیزم دارد . بخواهی نخواهی توده ها بخاطر احقاق حقوق شان به مبارزات و اعتراضات میپردازند . رژیم های ارتجاعی که حامی منافع تاجران و فئودالان اند به سرکوب شان اقدام می کنند . بدین ملحوظ هیچگاه " حزب پیش آهنگ طبقه کارگر " مدعی نمی شود که " تاجر سفیر صلح است " و " مالک خصوصی حق قانونی دارد که صاحب پروژه خود باشد " این مسئله که " تاجر سفیر صلح است " بدین معنی است که طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان جنگ طلب اند و جنگ را در جامعه تحمیل می کنند . در حالیکه علت اساسی جنگ ها موجودیت همین تاجران بیروکرات می باشد که جنگها را بر توده ها تحمیل می کنند . وقتیکه می گویند که " مالک خصوصی حق قانونی دارد که صاحب پروژه خود باشد " بدین معنی که ادعای کارگران و دیگر زحمتکشان نادرست و غیر قانونی است . همین مسئله است که جنگ را ناگزیر می سازد . زیرا قانون های ارتجاعی بیروکراتیک به سرمایه داران و فئودالان حق می دهد تا سرمایه و اراضی شان را حفظ نموده و از زحمتکشان بهره گیری نمایند . این وضعیت روز بروز شرایط زندگی را بر مردم تنگ نموده و توده ها خواهان حق خود می گردند . مالکین و سرمایه داران با استفاده از قانون آنها را سرکوب می کنند لذا تضاد بشکل مشخص آن که همانا جنگ است متبازر می گردد .

با تحلیل مسایل فوق با جرأت می توان گفت که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " یک حزب رویونیستی و نماینده بورژوازی کمپرادور بیروکرات و وابسته به روس بوده نه یک حزب " پیش آهنگ طبقه کارگر " . بر همین اساس است که اینها خواهان این بودند که میش و گرگ را باهم آب دهند .



چنانچه مدعی اند که : " پایه و اساس حاکمیت سیاسی زحمتکشان را در افغانستان اتحاد کارگران و دهقانان با پشتیبانی و اشتراک همه زحمتکشان و تمام وطنپرستان واقعی ، سربازان و افسران نیروهای مسلح انقلابی ، کسبه کاران و روشنفکران مترقی ، سرمایه داران و تاجران ملی ، شخصیت های مذهبی و شخصیت های با اعتبار تمام ملیتها ، اقوام و قبایل ساکن کشور ما تشکیل می دهد " . ( درسهای از برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان صفحه 17 ) بر همین استراتژی و خط مشی بود که " جبهه ملی پدر وطن " و به تعقیب آن " مشی مصالحه ملی " با تاجران و فئودالان ریخته شد و دوباره اتحاد نامقدس خائنین بر این محور تشکیل گردید . چنانچه مدعی اند که می توانند جامعه شگوفا و سعادت مند به اتحاد همین تاجران و سرمایه داران بسازند . در صفحات 50 و 51 درسهای از برنامه عمل ... مدعی اند که " تاثیر مناسبات سرمایه داری بر ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه ما نسبتا ضعیف است . حزب ضمن تامین و تحکیم وحدت ملی و وطنپرستانه در مرحله انقلاب دموکراتیک ملی از امکانات ناشی از این وضع استفاده کرده و در امر اعمار جامعه سعادت مند و شگوفان آینده تاجران و سرمایه داران و طنپرست ، پیشه وران و هم چنان سران قبایل ، علما و روحانیون و تمام آنانی را که حاضرند در این امر شریفانه سهم گیرند شامل می سازد " . " پایه و اساس حاکمیت سیاسی " در هر دولت را فقط یک طبقه می سازد اگر قدرت سیاسی بدست بورژوازی باشد " پایه و اساس حاکمیت سیاسی " مربوط بورژوازی است و اگر قدرت بدست پرولتاریا و دیگر زحمتکشان باشد ، بورژوازی در آن سهمی ندارد . این بحث و کلی گویی ها خصیصه ذاتی امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی است که بنام زحمتکش دست و پای زحمتکشان را ده برابر به زنجیر استبداد می بندد " هر دموکراسی یک دیکتاتوری طبقاتی است . دموکراسی بورژوایی یک دیکتاتوری طبقاتی ، دیکتاتوری اقلیت استثمارگران است ، و دموکراسی پرولتاریا نیز یک دیکتاتوری طبقاتی ، دیکتاتوری اکثریت عظیم زحمتکشان و استثمار شوندهگان است . تنها با تکیه بر رابطه ای بلا واسطه دولت با مبارزه طبقاتی است که سررشته تحلیل ماتریالیستی دولت بدست می آید " لنین می گوید : " دیکتاتوری قدرت مطلق

ماورا قانون بورژوازی و یا پرولتاریا است " در واقع در تعریف لنین سخن از سرکوبی و قهر، سرکوبگر دستگاه دولت و ارگانهای تخصصی این دستگاه یعنی ارتش، پولیس، دادگاه ها و غیره نیست. سخن از این نیست که دولت تنها از طریق قهر عمل می کند. سخن از این است که دولت بر منافع عمومی و اراده عام متکی نبوده بلکه بر تناسب قوا میان طبقات عمل می نماید. این تناسب قوا البته قهری است، بدین معنا که واقعا هیچ قانونی حد آنرا تعیین نمی کند. چرا که تنها بر پایه این تناسب قواست که قوانین تدوین میشود. آنها نه برای زیر سوال بردن قوه قهریه، بلکه برای صحه گذاشتن به آن.

مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها بر این عقیده اند که کشمکش های طبقاتی موجود بین طبقات یعنی ستمگر و ستمکش، استثمار کننده و استثمار شونده از سلطه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ناشی می شود. این مالکیت در یک مرحله معین از تاریخ بوجود می آید و در مرحله معینی نابود شده و از بین می رود. با از بین رفتن مالکیت خصوصی، استثمار و ستم نیز رخت می بندد. باید توجه داشت که مالکیت خصوصی هیچگاهی به خودی خود از بین نمی رود، برای نابودی آن باید که خلقهای سراسر جهان و مردمان تحت ستم، مبارزات انقلابی شانرا تحت رهبری حزب پیش آهنگ طبقه کارگر ( حزب کمونیست انقلابی ) جرأت مندانه به پیش برند. نه " حزب پیش آهنگی " که مالکیت خصوصی را قانونی می داند. چنین حزبی یک حزب بورژوا رفرمیست است. احزاب انقلابی کاملا اعتقاد دارند تا زمانیکه مالکیت خصوصی وجود داشته، استثمار و ستم نیز موجود است. یگانه راه براندازی طبقات ستمگر فقط از طریق قهر انقلابی امکان پذیر است. در کشورهای تحت سلطه ( مستعمره - نیمه فیودال و یا نیمه مستعمره - نیمه فئودال ) قهر انقلابی کارگران و زحمتکشان به شکل جنگ خلق از طریق محاصره شهرها از طریق دهات تحت رهبری حزب پیش آهنگ پرولتاریا متبارز می گردد.

هر حزب و جریانی که گمان نماید که از بین رفتن ستم و استثمار می تواند از راهی جز انقلاب قهری و سلب مالکیت از مالکین انجام شود. بنا بقول لنین

باید از نهادن نام مارکسیست بر خود صرف نظر کند. " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " طوریکه " مرانامه حزبی " و " برنامه عمل " شان بیان می دارد. معتقد اند که می توان از راه های مبارزات سیاسی " مسالمت آمیز " کاملاً علنی، قانونی و پارلمانی " و همچنین از طریق " گذار مسالمت آمیز " با اتحاد تاجران و سرمایه داران بساط ستم و استثمار را برچید به همین خاطر است که " تاجر " را " سفیر صلح " می خوانند و می گویند که " مالک خصوصی حق قانونی دارد تا صاحب کامل پروژه خود باشد " و از " تاجران و سرمایه داران " دعوت به " جبهه ملی پدر وطن " و " مشی مصالحه ملی " نموده اند. لنین خاطر نشان می سازد که " مضمون سیاسی اپورتونیزم و سوسیال شونیزم با همدیگر همانند است، همکاری با طبقات، استتکاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استتکاف از عملیات انقلابی، شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی. سوسیال شونیزم - ادامه مستقیم و تکمیل سیاست لیبرالی ... کارگری انگلیسی میلر اینزم برنشتینیزم است " (مجموع مقالات - اپورتونیزم و ورشکستگی انترناسیونال دوم صفحه 387) .

تاریخ تاکنون سراغ ندارد که نمونه ای گذار مسالمت آمیز از سرمایه داری به سوسیالیزم بوقوع پیوسته باشد. " اما پیشگویانی که تمام امید خود را به گذار مسالمت آمیز بسته اند از موضع ایده آلیزم تاریخی حرکت کرده و اساسی ترین تضاد های جامعه سرمایه داری را انکار نموده و آموزش مارکسیزم - لنینیزم را در باره مبارزات طبقاتی رد کرده و قضاوت های ذهنی کاملاً بی اساس بعمل می آورند. این اشخاص که از مارکسیزم سرباز می زنند چگونه می توانند که از مارکس مدد گیرند؟ ... حزب پرولتری به هیچوجه نباید فکر رهنمون انقلابی و تمام کار خود را بر پایه این فرض بنا نهد که امپریالیزم و مرتجعین به تحولی مسالمت آمیز با طیب خاطر رضائیت می دهد " (مجموعه 9 تفسیر - صفحه 28) " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با این استدلالات کذایی خود در سرایشی اپورتونیزم غلطیده و به یک ناسیونالیست بورژوا تغییر ماهیت داد " و به زائیده امپریالیزم تبدیل گردیده است .

لنین می نویسد : " هرگونه خیال باطل درباره تبعیت مسالمت جویانه سرمایه داران از اراده اکثریت استثمار شوندهگان و هرگونه گمان در باره گذار مسالمت آمیز رفرمیستی به سوسیالیزم نه تنها حد اعلای تنگ نظری بی شعورانه می باشد ، بلکه مستقیماً فریب کارگران ، پرده پوشی برده داری مزدوری سرمایه داری و مخفی داشتن حقایق است " ( نقل از 9 تفسیر - تفسیر ششم صفحه 12 ) .

درباره مبارزات سیاسی " مسالمت آمیز ، کاملاً علنی ، قانونی و پارلمانی " قبلاً بطور مفصل صحبت نمودم و فقط اینجا به تذکار دو نقل از لنین بسنده می نمایم : " ما در بین مهندسین شوروی ، معلمین شوروی در بین کارگران ممتاز یعنی متخصصین که در بهترین شرایط کارخانه های شوروی کار می کنند دائماً شاهد احیای بلا استثناً تمام خطوط منفی پارلمانتاریزم بورژوازی هستیم و تنها با مبارزه ای مکرر خستگی ناپذیر طولانی و پیگیری در راه رشد روحیه سازماندهی و نظم پرولتاریاست که اندک اندک بر این بلا پیروز خواهیم شد ... " ( جلد 31 ترجمه فارسی صفحه 770 ) به همین ترتیب لنین در جلد 25 ترجمه فارسی صفحه 533 می نویسد که " راه خروج از پارلمانتاریزم ، انهدام تشکیلات انتخاباتی و اصل انتخابات نیست ، بلکه اینست که این تشکیلات از محفل و راجی به تشکیل مؤثر بدل شود " .

موضوع دیگر که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " به آن به اصطلاح افتخار می کند اینست که می گوید " قبل از انقلاب ثور طبقات حاکمه استثمار گر ، بخاطر حفظ حاکمیت تسلط شان نفاق ملی را دامن میزدند ، اقوام و قبایل و ملیتهای باهم برادر را در دشمنی باهم دیگر تحریک می کردند . انقلاب تساوی کامل حقوق تمام ملیتها ، اقوام و قبایل کشور را اعلام نمود " .

به این شکی وجود ندارد که موجودیت و تسلط حاکمیت تمام نیروهای ارتجاعی بر بنیاد تفرقه افگنی استوار است . سوال اینجاست که ما " اعلام تساوی حقوق برابر " برای ملیتهای مختلف افغانستان ، ملیتها به تساوی کامل

دست می یابند؟ اگر چنین باشد پس در سطح جهان ستم، استثمار و نابرابری وجود ندارد و رژیم دست نشانده حامد کرزی نیز حامی توده ها است. زیرا در قانون گفته که "همه اتباع کشور در برابر قانون برابرند" و به همین طریق در قانون قلبی اش یاد آور شده که "زنان و مردان با هم برابر اند". این ادعاهای بورژوا مآبانه هیچ تغییری در شیوه زندگی توده ها و ملیتهای مختلف افغانستان تغییر مثبتی بوجود نیاورده، بلکه روز بروز وضعیت شان بدتر گردیده و دامنه نفاق بین ملیتها گسترده تر شده است. چنانچه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" برای حفظ و سلطه حاکمیت خویش بر خاین ترین و بی اراده ترین افراد بنام های ملیشی و کندک های قومی متکی گردید و از این سلسله به اختلافات قومی و منطقه ای دامن زد. به همین ترتیب ابتدا دوستم را در سمت شمال مسلح نمود و آهسته آهسته ترفیع نمود و بدرجات مختلف نظامی نایل آمد. در طول دوران سیاه زندگی ملیشی دوستم، آن جنابیتی که از دست وی آمد دریغ ننمود. چنانچه شخص کشتمند به تعصبات قومی و بدکاری های دوستم معترف است. او در صفحه 1053 کتاب یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی اش می نویسد: "سربازان ازبک تبار با گروه های مسلح پشتون در می افتادند و خصومت های خونین تباری و قومی در میان هر دو طرف دامن زده می شد. برخی از بدنامی های نیروهای دوستم ناشی از این روحیه و فضا بود" گفته کشتمند به خوبی بیانگر آنست که "بدکاری هایی" نیروهای دوستم از تعصبات "تباری و قومی ناشی" می شده و رژیم مزدور در سرتاسر دوران حاکمیتش از این نیروهای خاین و بدنام حمایت کردند و مردم را بنام قوم، منطقه و ملیت به جان هم انداختند.

تساوی حقوق کامل ملیتهای مختلف افغانستان فقط و فقط از طریق مبارزات قهری و سرنگونی رژیم های ارتجاعی و سلب مالکیت از مالکین و ایجاد دیکتاتوری دموکراتیک خلق در کشور های تحت سلطه امکان پذیر است. این مشکل را نمیتوان با فرمان و یا رفرم حل نمود.

# پایه و اساس حاکمیت اقتصادی

## " حزب دموکراتیک خلق افغانستان "

را

### وابستگی به اقتصاد شوروی تشکیل میداد

اساس اقتصاد سوسیال امپریالیزم شوروی را سرمایه انحصاری دولتی تشکیل می داد . مبنای حرکت او را همین سرمایه انحصاری دولتی تعیین مینمود . یعنی سیاست تجاوز و جنگ و نه آنچه که او با سر و صدا براه انداخت و تبلیغ می نمود " سیاست خارجی مبتنی بر صلح " .

چپاول و غارتگری خصیصه ذاتی امپریالیست ها است . هدف اساسی تمام فعالیت های امپریالیست ها بدست آوردن سود های هنگفت برای سرمایه های انحصاری است . لذا امپریالیزم بدون غارت و چپاول ، بدون تجاوز و توسعه طلبی نمی تواند به حیات خود ادامه دهد . " ماهیت ویژه امپریالیزم دقیقاً آنست که نه تنها برای الحاق کشورهای زراعتی ، بلکه برای الحاق کشورهای بسیار صنعتی نیز می کوشد " .

بنابراین ماهیت امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم ، اشکال متنوع تجاوز و غارتگری بصورت روز افزونی نمایان گردیده و می گردد . خلقهای جهان به چشم سر دیدند که حرف و عمل سوسیال امپریالیزم شوروی در تناقض قرار داشت . زیر نام " کمک " چپاول و غارت نمود . درحالیکه از " صلح و آشتی " حرف می زد ، دیوانه وار درگیر توسعه نظامی بود . بدون هیچ اصولی به کشورهای دیگر حمله نمود . حکومت های شانرا واژگون و کشور شانرا اشغال و یا تجزیه نمود . مثال برجسته آن اشغال چکسلواکی در سال 1968 میلادی و افغانستان در 6 جدی 1358 شمسی می باشد . در

شرایط کنونی تجاوز به کشور گرجستان و تجزیه نمودن آن کشور است .  
لنین خاطر نشان ساخته است " رویزونیزم برای آنکه به یک پدیده بین  
المللی تبدیل گردد پایه اقتصادیش دقیقا طفیلی گری و زوال یابندگی سرمایه  
داری است " ، زمانیکه رویزونیست های شوروی پلان حمله به چکسلواکی  
را گرفتند ، قبل از حمله چند بار با رهبران چکسلواکیا به گفتگو نشستند . در  
جریان گرماگرم گفتگو و طرحات دوستی ناگهان به چکسلواکی حمله نموده  
و آن کشور را اشغال کردند . " در آستانه حمله به چکسلواکی در سال 1968  
رویزونیست های شوروی چندین بار با رهبران چکسلواکی " مذاکره "  
کردند . آنان به توافق رسیده بودند که ستون های ارتش شوروی که درحال "  
تمرین " نظامی بودند ، برای مستحکم ساختن " دوستی " بین دو کشور  
عقب به نشینند ، حتی درباره یک بولتن رسمی انتشار دادند . لاکن در  
گرماگرم طنین " دوستی " رویزونیست های شوروی با پیروی از نیرنگ  
جنگی " شبیخون " هیتلر به لهستان ، ناگهان بارتش خود چکسلواکی را  
اشغال نمودند " . سوسیال امپریالیزم شوروی بخاطر منافع آزمندانه و تحقق  
جاه طلبی وحشیانه خویش از هیچ نوع اعمال شریرانه ای ابا نداشت . او با  
تجاوز و اشغالگری در پی بدست آوردن منافعش ، منافع ملی دیگر  
کشورها را تاراج می نمود .

دارودسته رویزونیست های شوروی مالکیت سوسیالیستی را در شوروی  
به مالکیت انحصاری دولتی تبدیل نمودند، ایشان با طرح به اصطلاح "  
سیستم نوین اقتصاد " اجازه دادند . تا اصل سرمایه داری ، سود ، هدایت  
کننده تمام فعالیت های اقتصادی بنگاه ها شود . یک طبقه سرمایه دار انحصار  
گر بیروکرات نوع جدید با مکیدن خون مردم از طریق مالیات های مختلف  
سریعا رشد کرده و تبدیل به پایه حکومت داردوستانه مرتد رویزونیست های  
شوروی گردد .

جوهر اقتصادی سوسیال امپریالیزم شوروی سرمایه داری انحصاری دولتی  
تشکیل می داد ، انحصارات داخلی حاکمه در شوروی به اثر صدور سرمایه  
و توسعه نفوذ اقتصادی خود به انحصارات بین المللی تبدیل گردید و ازین

طریق قادر گردید که سرکردگی خود را اعمال نماید وحتی با توسل به جنگ ، جهان را به تناسب نیرو بین خود وامپریالیزم تقسیم نماید . خصلت اساسی انحصارات ، ایشان را وادار به تجاوز و اشغالگری نمود .

دارودسته مرتد رویونیست های شوروی نماینده طبقه بورژوازی انحصار گر بیروکراتیک بوده، که یک طبقه کاملا ارتجاعی می باشد و تمام عملکرد و دیدگاه شان بورژوازی است . با جمع بندی از پیدایش و تکامل رویونیزم آشکار میگردد که این پدیده تصادفی ظاهر نگشته بلکه محصول عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتری است . رویونیزم ضمیمه اجتناب ناپذیر امپریالیزم است . لنین خاطر نشان نمود که " مبارزه علیه امپریالیزم اگر بطور جدا ناپذیری با مبارزه علیه اپورتونیزم همراه نباشد فریب و شیادی بیش نیست " .

روییونیست های " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " با پیروی از الگوی اقتصادی شوروی ، طرح سیاست اقتصادی خویش را بر پایه " تقویت سکتور دولتی اقتصاد " ریختند . روسیه بعد از تجاوز و اشغالگری به افغانستان تمام شاه رگهای اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی ونظامی را بدست گرفت . اقتصاد افغانستان با اقتصاد سرمایه داری دولتی روسیه گره خورد . " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در " برنامه عمل " خویش برنامه اقتصادی اش را چنین تعریف و تشریح می نماید : " اقتصاد کشور ما خصلت انتقالی دارد " ( درسهای از برنامه عملی صفحه 26 ) ، " تجدید تاریخی ساختمان چند سیستمی از طریق تقویت تدریجی اقتصادی در گام اول سکتور دولتی اقتصاد صورت می گیرد . بدین لحاظ حزب ما با تامین رشد حد اکثر سکتور دولتی اقتصاد و صنعتی شدن کشور توجه عمده و اساسی خود را متمرکز می سازد . سکتور دولتی اقتصاد اساس عمده نظام ملی - دموکراتیک و شالوده حل بنیادی را که در برابر کشور ما قرار دارد تشکیل می دهد " ( همانجا صفحه 26-27 ) ، " سرمایه داری ملی افغانستان به آن درجه از رشد نرسیده که به مرحله سرمایه داری انحصاری تکامل یابد و پروسه جوشش سرمایه بزرگ ملی با انحصارات بین المللی امپریالیستی تحکیم گردد .



سرمایه ملی در افغانستان عمدتاً کارفرمایان و تاجران متوسط و کوچک را در بر می‌گیرد که آنان نیز در امر رفع عقب ماندگی کشور و ترقی و وطن دینفع اند " ، " دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان جهت همکاری طویل‌مدت مؤثر و متقابل مفید سکتور خصوصی و سرمایه داران ملی با دولت ، هم در چارچوب سکتور مختلط و هم به شکل طرف معامله انفرادی اساسات اقتصادی و حقوق لازم را بوجود می‌آورد " ( همانجا صفحه 54 )

" حزب ما احیای سریع فابریکه‌ها و کارخانه‌ها ، معادن و دستگاه‌های صنعتی ، مؤسسات انرژی، ترانسپورتی و مواصلاتی و مخابراتی را که کارشان در نتیجه ضد انقلاب داخلی و خارجی مختل شده است میرم‌ترین وظیفه کنونی خود می‌شمارد ، در عین زمان ضرورت مبرم و عاجل رشد صنایع و رشته‌های مربوط آن به منظور رفع نیازمندی‌های کشور به وسایل تولید ، تجهیزات ، کودکیمیای و ابزار زراعتی و هم به کالاهای مورد استفاده مردم محسوس است . توجه اساسی به رشد سکتور دولتی اقتصاد و ایجاد پایه‌های صنعتی ساختن افغانستان انقلابی معطوف خواهد شد " . ( همانجا صفحه 63 ) ، " رشد دائمی صادرات محصولات ملی ، استفاده مؤثر از کمک‌های اقتصادی و جلب فعالانه قرضه‌ها و کمک‌های کشور های خارجی و سازمان های بین‌المللی و جستجوی راه‌های عادلانه و متنسای حقوق ، توسعه همکاری‌ها با این کشورها و سازمان‌های بین‌المللی " ( همانجا صفحه 67 ) ، " تحکیم رشد و مناسبات برادرانه دوستی و همکاری عنعنوی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در ساحات سیاسی ، اقتصادی ، تجارتي ، فرهنگی ، علمی ، تخنیکي و غیره به حیث ضامن تحکیم مواضع بین‌المللی و شرط ضرورت پیشرفت آن در راه ترقی . " ( همانجا صفحه 72 ) ، " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " اساس اقتصاد جمهوری دموکراتیک افغانستان را ضد فئودالی و ضد امپریالیستی معرفی می‌کند و می‌گوید که " اقتصاد ما خصلت انتقالی دارد " ومدعی است که درجهت رشد صنایع ملی در حرکت است . باید دید که آیا

واقعا چنین است و یا اینکه در جهت " رشد سریع " بورژوازی کمپرادور  
بیروکرات از طریق تقویه ، سکتور دولتی اقتصاد " در حرکت است ؟

با توجه به مسایل مطرح شده به درستی دیده می شود که رشد سرمایه داری  
" صنعتی ملی " در یک پیوند تنگاتنگ گسترده با اقتصاد سوسیال  
امپریالیزم شوروی گره خورده است . اتکاء زیاد رژیم دست نشانده به کمک  
های " بلا عوض " ، قروض و سرمایه گذاری اشغالگران سوسیال  
امپریالیزم شوروی است . بازار افغانستان بعنوان بازار فروش مواد بنجل  
تجاوز گران و کشورهای ارتجاعی اقمار تجاوزگران می باشد و به همین  
طریق دست اشغالگران به چپاول و غارت منابع طبیعی به عنوان "   
صادرات " افغانستان باز گذاشته شده است . لذا افغانستان با چنین وضعیتی  
هیچگاه نمی تواند دارای یک اقتصاد " ملی " باشد . علاوه بر اینکه ملی  
نبوده ، بلکه یک کشور مستعمره و تحت انقیاد سوسیال امپریالیزم شوروی  
قرار داشت ، همانطوریکه امروز نیز دارای همان خصلت اقتصادی دوران  
تجاوز گران سوسیال امپریالیزم می باشد . پس به این صورت مناسبات  
اقتصادی افغانستان بیشتر متمایل به مناسبات اقتصادی سرمایه داری  
کمپرادور بیروکرات دولتی وابسته به سوسیال امپریالیزم گردید و دارای  
جهت گیری کامل ضد ملی و ضد سوسیالیستی بود .

هدف " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " از " خصلت انتقالی اقتصادی "   
کشور همانا تبدیل سیستم اقتصادی نیمه فئودالی - نیمه مستعمره به سیستم  
اقتصادی مستعمره و احیای بورژوازی کمپرادور بیروکرات وابسته به روس  
بوده است . نه تبدیل اقتصاد نیمه فئودالی - مستعمراتی به انقلاب دموکراتیک  
و گذر فوری آن به سوسیالیزم .

در شرایط موجودیت امپریالیزم دیگر جوامع فئودالی به جامعه سرمایه داری  
انتقال نمی نماید ، بلکه امپریالیزم بخاطر وابسته کردن بیشتر جوامع فئودالی  
را محدود نموده و در جهت بورژوازی سوق داده و پیوند تنگاتنگ میان  
بورژوازی کمپرادور و فئودالیزم را بوجود می آورد . یعنی در جوامع نیمه

فئودالی - نیمه مستعمره و یا نیمه فئودالی - مستعمره پیوند تنگاتنگ میان فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور بیروکرات خصلت ذاتی ساختار استثمار گرانه این جوامع می باشد. این دو طبقه در این جوامع آنقدر به هم مدخل می باشند که اکثر افراد شان علاوه از برخورداری موقعیت فئودالی، دارای موقعیت بورژوا کمپرادور نیز می باشد. پس ادعای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " یک ادعای بلند پروازانه بوده و برای اغفال و فریب توده ها بکار برده شده است.

م - ل - م ها معتقد اند که در جامعه نیمه فئودالی - نیمه مستعمره یا نیمه فئودال - مستعمره فقط از طریق انقلاب دموکراتیک نوین و سرنگونی فئودالیزم، مصادره املاک بورژوازی کمپرادور، سرنگونی سلطه امپریالیزم و ایجاد دیکتاتوری دموکراتیک خلق می توان به ستم و استثمار پایان داد و زمینه برای گذار به سوسیالیزم را فراهم نمود. این مرحله ( انقلاب دموکراتیک نوین ) مرحله گذار به سوسیالیزم بوده و اقتصادش خصلت انتقالی را دارا می باشد. نه اینکه زیر بال و پیرامپریالیزم و به انقیاد درآوردن کشور ادعا نمود که " اقتصاد کشور ما خصلت انتقالی دارد ".

در عصر امپریالیزم برای راه رشد جوامع نیمه فئودالی - نیمه مستعمره یا نیمه فئودالی - مستعمره تاحال درجهان سه راه پیشنهاد گردیده که هرکدام در سطوح معینی مورد تطبیق قرار گرفته است. صدر حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان این سه طریقه و یاراه را چنین جمع بندی نموده است :

1. راه رشد سرمایه داری یا راه رشد تدریجی درآورد سرمایه داری از درون مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی به کمک سرمایه های امپریالیستی. از این راه کشور های معینی تا حدی رشد کرده اند که دیگر عمدتاً دارای مناسبات سرمایه دارانه هستند، اما این سرمایه داری یک سرمایه داری وابسته است و هیچکدام از این کشورها هم در تاریخ شان روزی را بنام روز پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک جشن نمی گیرند.

2. راه رشد غیر سرمایه داری یا راه رشد تقویت سکتور دولتی از طریق کمک سرمایه های سوسیال امپریالیستی . این راه رشد ، راه رشد پیشنهادی سوسیال امپریالیست های شوروی و رویزیونیست های دنباله رو مزدوران شان بود . آنچه در اثر تطبیق عملی این راه رشد در کشورهای معینی ، مثلا افغانستان ، بوجود آمد و گسترش و تقویت روز افزون بورژوازی کمپرادور بیروکرات وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی در این کشور ها بود .

3. راه انقلاب دموکراتیک نوین یا راه رشد تبدیل انقلابی نیمه فئودالی - نیمه مستعمره یا جامعه مستعمراتی - نیمه فئودالی به جامعه دموکراتیک نوین برای فراهم آوری زمینه جهت گذار به انقلاب سوسیالیستی ، این راه انقلابی که در انقلاب چین بطور موفقانه تطبیق گردید و به سرانجام رسید ، راهی است که انقلابیون کمونیست ( مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها ) از آن حمایت می کنند " .

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در طول دوران مبارزاتی و حتی بعد از کودتای 7 ثور 1357 به کمک سوسیال امپریالیست ها و اشغال کشور بعد از 6 جدی 1358 همان راه دوم را پیش گرفتند . از اینکه مدعی بودند که می توان با کنار زدن فئودالیزم به استثمار فرد از فرد پایان داد و به سوسیالیزم رسید . یک ادعای پوچ و میان تهی و بی معنی بود . در حقیقت امر اقتصاد افغانستان از طریق تقویت سکتور دولتی اقتصاد برای رشد هرچه بیشتر بورژوازی کمپرادور بیروکرات دولتی وابسته به شوروی کوشا بود .

تئوری مائوئیستی به انقلابیون آموزش می دهد که در زمان سلطه جهانی امپریالیزم علاوه بر کشورهای پیشرفته صنعتی شرایط برای برپایی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای نیمه فئودالی - نیمه مستعمره تحت سلطه امپریالیزم نیز موجود است . منتها با انتقال سریع از مرحله انقلاب دموکراتیک نوین . گرچه در این مرحله شرایط برای رشد بورژوازی ملی

مهیا می گردد . اما شرایط مناسب بیشتری برای سوسیالیزم بوجود می آید . جهت گیری سوسیالیستی باید از همان ایجاد اولین پایگاه انقلابی نطفه بندی گردیده و مناسبات سوسیالیستی آن آغاز می شود و بصورت پیوسته و مداوم رشد و توسعه می یابد .

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در " برنامه عمل " خویش مدعی است که " سرمایه داری ملی افغانستان به آن درجه از رشد نرسیده که به مرحله سرمایه داری انحصاری تکامل یابد و پروسه جوشش سرمایه بزرگ ملی با انحصارات بین المللی امپریالیستی تحکیم گردد . " ( تمام تاکیدات از من است )

رویزونیست های وطنی بورژوازی کمپرادور بیروکرات را بنام سرمایه دار " ملی " یاد می کنند و اعتقاد دارند که این بورژوازی هنوز به آن مرحله رشد اقتصادی نرسیده که با " سرمایه داری انحصاری بین المللی " جوش خورده باشد . درحالیکه در عصر امپریالیزم نظام فنودالی بطور قطع به بخشی از تاریخ گذشته تبدیل گردیده است . زیرا که در موجودیت سلطه جهانی سرمایه امکان نداشت که دیگر فنودالیزم با اقتصاد خود کفایی اش به حیات خود ادامه دهد . لذا فنودالیزم به اثر فشار امپریالیزم به نظام نیمه فنودالیزم - نیمه مستعمره یعنی کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و سرمایه بین المللی استحال گردید . این تبدیلی به هیچوجه به معنی تبدیل کامل شیوه تولیدی فنودالی به شیوه تولیدی سرمایه داری نبوده ، بلکه با وجود آمدن یک بورژوازی وابسته به امپریالیزم بورژوازی کمپرادور بیروکرات - این بورژوازی به حلقه وصل بین امپریالیزم و فنودالیزم تبدیل شد . فنودالیزم را همکار امپریالیزم ساخت و آنرا از قالب کهن بیرون کشیده و در هیات نیمه فنودالیزم جا داد .

یکی از ویژه گی های بورژوازی کمپرادور بیروکرات دلالی امپریالیزم است . همین خصلت بورژوازی کمپرادور بیروکرات او را وادار به تسلیمی در مقابل امپریالیزم نموده است . طوریکه قبلا هم بیان نمودم که در جامعه نیمه

فیودالی - نیمه مستعمره یا نیمه فئودالی - مستعمره پیوند تنگاتنگ میان فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور بیروکرات خصلت ذاتی ساختار استثمار گرانه این جوامع است. اگر بطور مشخص سخن بگوییم بدون سرنگونی سلطه امپریالیزم و سرنگونی بورژوازی کمپرادور نمی توان به سادگی فئودالیزم را سرنگون ساخت و بساط ظلم و ستم را از جامعه برانداخت.

" تقویه سکتوردولتی اقتصاد " چیزی نیست جز همان تقویه بورژوازی کمپرادور بیروکرات که پیوند تنگاتنگ با فئودالیزم در جوامع زیر سلطه دارد. یعنی تبدیل جامعه از سرمایه داری بازار آزاد به سرمایه داری بیروکرات دولتی است. " ماهیت انحصاری دولتی چیزی نیست مگر وسیله، که گروه های انحصار گر خصوصی برای به چنگ آوردن حد اکثر سود به کمک ماشین دولتی بکار می گیرند. شکل مالکیت در سوسیال امپریالیزم به وسیله طبقه سرمایه دار بیروکرات انحصاری - با اعضای آن - مثنی عناصر - که دارو دسته رویونیست های شوروی نماینده آن بوده و ماشین دولتی را بکار انداخته و سراسر اقتصاد ملی و همه خطوط اقتصادی زندگی را کنترل می کند، بشکل سرمایه داری انحصار دولتی درآمده است. لنین هوشدار می دهد که اگر سرمایه داری دولتی از رهبری پرولتاریا پا را فراتر نهد، منافع پرولتاریا را زیر پا می کند. او می گوید: " این سرمایه دولتی شکل غیر مترقبه ای از سرمایه داری است که هیچکس آنرا پیش بینی نکرده است (... ) و دولت پرولتاریا با این سرمایه داری مدارا می کند. دولت یعنی ما، باید به مطالعه پرداخت و کاری کرد که سرمایه داری دولتی در دولت پرولتاریایی نتواند و جرئت نکند از حدود شرايطی که پرولتاریا برای او معین کرده و برای پرولتاریا مفید است فراتر رود " (مجموعه 9 تفسیر)

این بدان معنی است که سرمایه داری دولتی جنبه دوگانه دارد. در عین حال که در برابر تولید کالایی، نماینده مبارزه عمومی سوسیالیزم با سرمایه داری، چیزی است که پرولتاریا آنرا کنترل، محدود و سرانجام تضعیف و حذف میکند. در صورتیکه پرولتاریا از این امر غافل بماند به سرمایه داری انحصاری تبدیل می شود. دولت سوسیالیستی شوروی بعد از تصرف قدرت

خروسچف و اعلان " دولت تمام خلقی " و " دموکراسی خلقی " رهبری پرولتاریا را نقض نمود و سرمایه داری دولتی را اجازه داد تا انحصارات خویش را بر جامعه گسترش دهد بدین معنی مناسبت دولت سوسیالیستی تغییر ماهیت داده و در قبضه رویونیست های شوروی که نماینده بورژوازی دولتی بیروکرات بودند ، درآمد .

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " برای اینکه " تقویه سکتوردولتی اقتصاد " را موجه جلوه دهد و نقش بورژوازی را مترقی جا به زند دست به ترفند دیگری زده و سیستم اقتصادی افغانستان را ناهمگون و متشکل از پنج سیستم اقتصادی می داند . چنانچه در صفحه 26 " برنامه عمل " می نویسند که " ساختار اجتماعی - اقتصادی کشور ما همگون نیست و اقتصاد ما با یک شیوه و یا سیستم معین اقتصادی سازمان دهی نمی گردد . بلکه پنج سیستم اقتصادی یعنی سیستم اقتصادی پدر سالاری ، سیستم اقتصادی فیودالی ، سیستم اقتصادی خرده کالایی ، سیستم اقتصادی سرمایه داری و سیستم اقتصادی اجتماعی ، شامل آنست .

واقعا می توان به این ابتکار شان آفرین گفت ؟ ! اختراع پنج سیستم اقتصادی در جامعه نیمه فیودالی - مستعمره افغانستان شگفت انگیز است . در حالیکه اقتصاد پدر سالاری و اقتصاد خرده کالایی در دوره بردگی و فئودالی نیز وجود داشت ، اما هیچگاهی تاکنون به عنوان یک سیستم مستقل اقتصادی متبارز نگردید ، بلکه در هر جامعه تحت سلطه حاکمیت اقتصادی همان دوره بوده است . در جامعه افغانستان نیمه فئودالی - نیمه مستعمره و یا نیمه فئودال - مستعمره عموماً دو سیستم اقتصادی وجود داشته و دارد . یکی شیوه سیستم فئودالی و دیگری شیوه سیستم اقتصادی سرمایه داری است . نقش مسلط اقتصادی را تا همین اکنون اقتصاد فئودالی دارا است . تضاد اساسی جامعه بر پایه همان شیوه تولید فئودالی استوار است که بازتاب آن بصورت تضاد بزرگ جامعه متجلی می گردد . بدین لحاظ حل تضاد اساسی بدون سرنگونی سلطه امپریالیزم - فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور بیروکرات که به یکدیگر

به شکل زنجیر وصل گردیده اند غیر ممکن است . اما سیستم اقتصادی اجتماعی در حقیقت امر همان سیستم اقتصادی سوسیالیستی است .

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که از این شیوه سیستم اقتصادی نام می برد ، معلوم نیست که در کجا و کدام منطقه افغانستان پیاده نموده است! و به احتمال قوی که هدف حزب د . خ . ا از " سیستم اقتصادی اجتماعی " همان " سکتور دولتی اقتصاد " یا به بیان دیگر بورژوازی کمپرادور بیروکرات می باشد . زیرا ایشان می گویند که " تاجران کوچک و متوسط " برای رفع عقب ماندگی کشور و ترقی وطن " در حرکت اند . هدف از " تاجران کوچک و متوسط " همان بورژوازی کمپرادور بیروکرات می باشد زیرا اینها معتقد اند که بورژوازی افغانستان " به مرحله سرمایه داری انحصاری نرسیده " اند . به این نقش کمپرادور بیروکرات بورژوازی که حلقه ای از حلقات سرمایه انحصاری بین المللی است ، انکار می نمایند . همین شیوه اقتصادی را به جای " سیستم اقتصادی اجتماعی " جا می زنند . بدین ملحوظ سیاست اقتصادی خویش را " در جهت ایجاد پایه های محکم رشد یابنده و پرتحرک صنعتی و تحکیم توسعه سکتور دولتی " عیار می کنند .

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بر مبنای همین استدلالاتش می خواهد که نقش برجسته و مترقی را به بورژوازی افغانستان داده و آنرا ضد فنودالیزم معرفی نماید . درحالیکه در شرایط موجودیت امپریالیزم ( عصر امپریالیزم ) دیگر بورژوازی روحیه مبارزه جویانه علیه فنودالیزم را از دست داده ، بلکه بیشتر به سازش و تبنانی با فنودال ها قرار می گیرد . بدین ملحوظ تاریخ رسالت مبارزات ضد فنودالی را بدوش طبقه کار و حزب پیش آهنگ ( مارکسیست - لنینیست - مائونیست ) آن گذاشته است . دراین شرایط در جوامع تحت سلطه دیگر انقلابات ضد فنودالی به تیپ کهن آن صورت نگرفته ، بلکه به تیپ نوین آن تحت رهبری پرولتاریا به پیروزی می رسد ( انقلاب دموکراتیک نوین )



فرق عمده انقلاب دموکراتیک نوین با انقلاب بورژوازی علیه فئودالیزم در این است که در انقلاب دموکراتیک نه تنها فئودالیزم سرنگون می شود ، بلکه ملکیت بورژوازی کمپرادور نیز مصادره گردیده و هم چنین امپریالیزم را نیز آماج حمله قرار می دهد . بدین جهت است که انقلاب دموکراتیک نوین نه تنها توده ها را از قید اسارت می رهاند ، بلکه زمینه را برای گذار فوری به سوسیالیزم نیز آماده می سازد .

کودتای 7 ثور نه تنها اینکه نتوانست که به فئودالیزم ضربه ای وارد نماید و سرمایه بورژوازی کمپرادور را مصادره کند و یا حتی محدود سازد ، بلکه زمینه را برای مستعمره نمودن افغانستان آماده ساخت و در 6 جدی 1358 روسها این گام را برداشتند و افغانستان را اشغال نموده ، تمام شریانهای حیاتی بخصوص اقتصاد ونظام را تحت کنترل خود درآوردند . اقتصاد افغانستان از این به بعد کاملاً در وابستگی اقتصادی شوروی قرار گرفت . رویزیونیست های وطنی با کمال پرویی و بی شرفی تجاوز و اشغالگری افغانستان را " وظایف انترناسیونالیستی " ، غارت و چپاول شان را " کمک های برادرانه " خواندند . " کی می توانست د رچنین لحظات اندوه بار به کمک ما بشتابید . فقط دوست واقعی و آزموده سربازان انترناسیونالیست آنانی که در سال 1917 درفش صلح و آزادی ، دوستی ، برابری و برادری را برافراشتند . آنانی که در سال 1945 نیروهای فاشیزم را سرکوب نمودند و آزادی را برای میلیون ها انسان به ارمغان آوردند به کمک ما شتافتند .

سربازان اتحاد شوروی نزد ما نه برای جنگ نه برای اشغال افغانستان طوری که بلند گوه های آنطرف اقیانوس ها در زمینه تبلیغ می نمایند آمدند . بلکه برای کمک دوستان شتافتند " خواهشمندم با پاس احترام به آنها یک دقیقه سکوت نمایید " . ( از اعلامیه نجیب در محفل مشایعت سربازان شوروی )

بدون شک که بعد از انقلاب 1917 اکتبر ارتش اتحاد جماهیر شوروی یک ارتش صلحدوست وانترناسیونالیست بود ، و هیچ جای شک و شبهی وجود

ندارد که موجودیت همین ارتش صلحدوست و انترناسیونالیست در سال 1945 بود که پوزه ارتش فاشیستی هیتلر را به خاک مالید و آنرا به شکل مفتضحانه ای شکست داد. ماهیت این ارتش با ارتش دوران خروسچف و برژنف کاملاً متفاوت بود و درمقابل هم قرار داشت. ارتش اتحاد جماهیر شوروی در جنگ های داخلی 1918 - 1921 و جنگ جهانی دوم که پیروزمندانه پرچم صلح را بلند نمود و موفقانه و سربلند روی پای خود ایستاد و همیشه مدافع حقوق توده های زیرستم و پشتیبان جنگهای عادلانه بود، جنگ شان یک جنگ عادلانه و برحق بود و به همین علت پیروزی را بدست آوردند و میلیون ها انسان را نیز از زیر بار ستم رهانید. اما ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیزم که در افغانستان به شکست مواجه گردید و به شکست مفتضحانه ای تن داد، این شکست بخاطر جنگ غیر عادلانه و تجاوز گرانه شان بود.

شوروی های با رها تجاور و اشغالگری شان را به افغانستان بنام های " کمک بین المللی " و " وظیفه انترناسیونالیستی " خواندند و رژیم دست نشانده شان در افغانستان نیز این جملات را زمزمه نموده و جاززدند که شوروی ها به افغانستان بخاطر " کمک برادرانه " آمده و " وظیفه انترناسیونالیستی " خود را انجام داده اند. " کمک بین المللی " که از طرف اشغالگران شوروی و رژیم دست نشانده، پیش کشیده شده چیزی جز یک نیرنگ پلید نبود.

در زیر لوای " وظیفه انترناسیونالیستی " غارت و چپاول بی خانمانی و کشتار مردم بیگناه نهفته است. آیا تزار های نوین " وظیفه انترناسیونالیستی " خود را انجام دادند و یا به توسعه امپریالیستی مشغول بودند؟ به همه کس معلوم است که به هیچوجه این عمل سوسیال امپریالیست ها " وظایف انترناسیونالیستی " نبوده، بلکه تلاشی بود برای به مستعمره کشاندن افغانستان و رسیدن به آبهای گرم بحر هند، تا از این طریق ( افغانستان ) بهتر بتواند خلیج فارس را زیر نظر داشته باشد. اما این طرح شان غلط از آب درآمد و

با شرمساری و با این همه ساز و برگ نظامی مفتضحانه افغانستان را ترک نمودند .

سوسیال امپریالیزم سیاست هژمونی طلبی اش به شکل دیوانه واری در سرتاسر کشورهای تحت سلطه و حتی کشور های هم پیمانش اعمال نمود . آنها بنام " کمک های بلاعوض " و معاملات " اقتصادی با سود مشترک " در یک مقدار وسیعی بصور سرمایه پرداخته ، به این طریق خطوط اصلی اقتصاد این کشورها را در دست گرفتند . ماشین آلات کهنه خود را بالای ایشان فروخته ، و مواد خام شان را غارت نمودند . بر طبق آماری که از 1954 - 1973 بدست آمده سرمایه صادر شده شوروی بیشتر از 13000 میلیون دالر بوده است . که این سرمایه شوروی را قادر ساخت در بیش از 1000 موسسه صنعتی سهم گردد . شوروی با صدور سرمایه توانست که شاهرگ اقتصادی کشور های آسیا ، افریقا و امریکای لاتین را بدست گیرد و بدین وسیله کالا های بنجل خویش را توانست در بازارهای شان آب نماید . " شوروی از سال 1955 تا 1973 بیش از 16000 میلیون دالر تولیدات صنعتی را با گرانترین قیمت به کشورهای تحت سلطه صادر کرده و بدین وسیله هزاران میلیون دالر از این کشورها به جیب زده است . از طریق صدور سرمایه به کشورهای جهان ، شوروی توانسته است بیش از 19000 میلیون دالر مواد اولیه از این کشورها غارت نماید . در این لست شکر خام در حدود 3600 میلیون دالر ، پنبه 2600 میلیون دالر ، کائوچی طبیعی 2400 میلیون دالر ، قهوه ، کاکائو و چای 1600 میلیون دالر ، سنگ معدن فلزات 7500 میلیون دالر بوده است " سرمایه گذاری مستقیم برای تاسیس " شرکتهای با سهام مشترک " شکل دیگری از زغارتگری رویونیست های شوروی بود . لنین صفت مشخصه امپریالیزم را این طور تعریف می کند : " رقابت شدید نه تنها برای الحاق مناطق کشاورزی بین امپریالیست ها موجود است ، بلکه هم چنین کوشش برای الحاق مناطق صنعتی همواره انجام می گیرد " ، " منافع صدور سرمایه محرکی است برای بدست آوردن مستعمرات و بازار ، چرا که این

بازارها بهترین محمل برای بکار بردن شیوه های انحصاریست " از سال 1955 تا 1973 کالا های صنعتی صادرات شوروی به کشورهای بلغارستان ، مجارستان ، آلمان شرقی ، چکسلواکی و لهستان به مبلغ 35000 میلیون دالر بوده که سودی برابر 8400 میلیون دالر نصیب شوروی گردانیده است . استعمار شوروی بشکل کاملاً بی رحمانه ای بالای کشورهای فوق اعمال می گردید . شوروی صادرات و واردات کشورهای فوق را تحت کنترل گرفته بود . طوریکه اجناس صادراتی خود را به قیمت گران می فروخت و اموال شانرا به قیمت ارزان خریداری می نمود . ضرورتی که برای پنج کشور فوق از سال 1955-1973 در معاملات با شوروی برای شان وارد گردید برابر 1900 میلیون دالر بوده است . که تنها آلمان مبلغی معادل 6400 میلیون دالر خسارت دیده است . درکنار این مسایل تقریباً تمام اورانیوم چکسلواکی ، مجارستان ، بلغارستان ، آلمان شرقی و سایر سنگ های معدنی این کشورها توسط شوروی غارت گردیده است .

" طبق ارقام منتشره وزارت دارایی هندوستان در سال های 74 - 1973 وام های پرداختی شوروی به هندوستان به 139 میلیون روپیه بالغ شد ، درحالی که پرداختی های هندوستان در همان زمان بابت اصل و فرع بدهی ها به 567 میلیون رسید .

در هر " وام " که اتحاد شوروی به هند می دهد که با سود باز پرداخت گردد ، شرط شده که وام ها باید برای وارد کردن کالاهای شوروی مصرف شود . گذشته از این از هند خواسته شده بعنوان پرداخت مواد خام به اتحاد شوروی صادر کند . به سخن دیگر ، هندوستان بازاری برای آب کردن کالا ها و انبار مواد خام اتحاد شوروی می شود . در سال 1974 اتحاد شوروی ماشین آلات و وسایل حمل و نقلی به ارزش 8292 میلیون ربل صادر کرد ، که نزدیک به دو سوم آن ( 54 میلیون ) ربل صرف پروژه های شد که به " کمک " اتحاد شوروی ساخته شد . بدتر از همه اینها ، بیشتر صادرات شوروی کالاهای صنعتی نا مرغوب هستند . اتحاد شوروی در مقام یک ملت طلب

کار مقادیر هنگفتی از رگه های معدنی ، کنف ، چرم و چیزهای دیگر از هند خارج ساخته است " ( مجموعه 9 تفسیر )

خبرنامه پکن در شماره ( 30 ) 25 جولای سال 1975 در رابطه تجارت شوروی با کشورهای هم پیمانانش می نویسد : " مدتهای زیادی ، مواد خام ، تولیدات نیمه خام و سوخت صادراتی اتحاد شوروی به کشورهای عضو " کومکون " جمهوری دموکراتیک چکسلواکی ، مجارستان ، بلغارستان و لهستان - دوسوم صادرات شوروی به این کشور تشکیل می دهد . در حالیکه صادرات ماشین و وسایل ماشین آلات آنها به اتحاد شوروی 40 درصد کل واردات شوروی از این کشورها می باشد . در افزایش قیمت کنونی ، رویزیونیست های شوروی با شناور ساختن قیمت نفت از قرار هر تن بین 140 - 130 درصد ، قیمت مواد خام و سوخت را نسبت به قیمت ماشین آلات و لوازم یدکی و تولیدات کشاورزی بسیار افزایش دادند . این امر کشورهای عضو سی . ام . تی . آ . را در داد و ستد با اتحاد شوروی در شرایط نامساعدی قرار داده است .

مجارستان و بلغارستان نمونه ای از این کشور ها می باشند . سوخت مواد خام و تولیدات نیمه تمامی که مجارستان هر ساله از اتحاد شوروی وارد می کند 70 درصد کل واردات مجارستان از شوروی را از نظر ارزش بالغ می شود . با افزایش دوباره قیمت ، میانگین قیمت انرژی سوختی و مواد خام صنعتی وارداتی مجارستان از اتحاد شوروی ، امسال 52 درصد بیشتر از سال پیش خواهد بود . در حالیکه میانگین قیمت ماشین آلات و لوازم یدکی و وسایل ارتباطات حمل و نقل که 50 درصد صادرات مجارستان به شوروی را تشکیل می دهد تنها 15 درصد بالا رفته است . در نتیجه ، در بازرگانی بین دو کشور ، اتحاد شوروی 370 میلیون ربل بالا خواهد کشید . در حالیکه مجار ها 75 میلیون ربل بدست خواهد آورد . یعنی مجارستان 300 میلیون ربل متضرر خواهد شد . این ضربه سختی بر پیکر موازنه بدهی های بین المللی مجارستان خواهد زد که بازرگانی مطلوب مجارستان با شوروی را نامطلوب ساخته و مجار ها را به یک ملت بدهکار بدل خواهد

ساخت . در میان کشورهای عضو (کومکون) در اروپای شرقی بلغارستان صادر کننده اصلی محصولات کشاورزی است . بیشتر تولیدات کشاورزی و تولیدات تمام شده بلغارستان به اتحاد شوروی صادر می گردد که قسمت اعظم احتیاجات نفتی و ذغال ورگه های آهن بلغارستان از آنجا وارد می گردد . بهای هر تن از 9.8 میلیون تنی که بلغارستان نفت از شوروی وارد خواهد ساخت امسال از دو برابر هم بیشتر خواهد شد . درحالیکه قیمت تولیدات کشاورزی نصیب بلغارستان می گردد تنها دو سوم افزایش قیمت نفت اتحاد شوروی است .

جمهوری دموکراتیک آلمان ، چکسلواکی و لهستان نیز در بازرگانی خود با شوروی زیان هایی را متحمل می شوند . افزایش زیاد قیمت مواد خام سوختی شوروی امسال جمهوری دموکراتیک آلمان را بیش از 600 میلیون ربل متضرر خواهد ساخت . چکسلواکی تناسب واردات نفت ، گاز طبیعی و آهن خود را از اتحاد شوروی بیش از 370 میلیون ربل متضرر خواهد ساخت " .

دار و دسته خروسچف این رویونیست های معاصر بعد از اینکه مالکیت سوسیالیستی را به مالکیت انحصاری دولتی بیروکراتیک تبدیل نمودند و دیکتاتوری پرولتاریا را ملغی اعلام نمودند آهسته ، آهسته از درون شان سرمایه داران دولتی به یک طبقه سرمایه دار انحصاری بیروکرات تبدیل گردید . جوهر اقتصادی امپریالیزم سرمایه داری انحصاری است . این سرمایه داری به اثر صدور سرمایه وتوسعه نفوذ اقتصادی به انحصارات بین المللی تبدیل گردیدند . و به این ترتیب قادر گردیدند تا سرکردگی خود را اعمال نمایند .

در عصر امپریالیزم ، تحکیم وکنترول انحصاری همراه با فقر روز افزون زحمتکشان به پیش می رود . تضاد شدید بین رابطه تولیدی و نیروهای مولده بصورت کاملا بارزی خود را در رشد تضاد های طبقاتی آشکار می

سازد. هنگامیکه این تضادها به نقطه انفجار میرسد بطور اجتناب ناپذیری به یک بحران انقلابی ناشی می شود.

همانطوری که سوسیال امپریالیزم کشورهای " برادر " را مورد بهره کشی و استفاده جویی قرار می داد ، با اشغال و تجاوز به افغانستان نیز خواهان آن بود که افغانستان نیز به یکی از اقمارش تبدیل شده و حسب دلخواه به بهره کشی به پردازد . رژیم دست نشانده با پیروی از الگوی اشغالگران شوروی ب فکر رشد سرمایه داری دولتی گردیدند و " سکتور دولتی اقتصاد اساس عمده " نظام حاکمه شانرا تشکیل می داد و به همین منوال بود که سرمایه داری افغانستان را سرمایه داری غیر انحصاری می خواندند و اعتقاد داشتند که این " سرمایه بزرگ ملی باانحصارات بین المللی تحکیم " نگردیده است و به همین ملحوظ ضرورت " مبرم و عاجل رشد صنایع در رشته های مربوط " از پلان های کاری اقتصادی شان بود . تا این کشور را به محصولات تک محصولی نیاز سوسیال امپریالیست ها تبدیل کند . بدین مناسبت مالکیت خصوصی را به رسمیت شناخته و به آن شکل قانونی دادند : " مالک خصوصی حق قانونی دارد تا صاحب کامل پروژه خود باشد " این یگانه راهی بود که سوسیال امپریالیزم را در افغانستان به اهدافش که همانا ترویج تک محصولی بود نزدیک ساخت .

درکشور های تحت سلطه ماهیت دولت را نمی توان از روی شعار هایش شناخت ، بلکه باید دید که چه سیاستی درمورد قسمت سرمایه خصوصی اتخاذ می کند ، سیاست استفاده ، محدود کردن ، اصلاح و ازبین بردن و یا سیاست آزادی عمل حمایت و تشویق . این محک مهمی است برای تعیین آنکه این یا آن کشور به کدام جهت سوق می کند . بسوی انقلاب و سوسیالیزم و یا ارتجاع و بورژوازی .

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " این دارودسته رویزیونیستی جهت خلاف سوسیالیزم درحرکت بودند . اصلاحات نیم بند ارضی که از بالا اعمال گردیده بود ، نیمه کاره و ناقص ماند و دهقانان دوباره به ارباب

رجوع نمودند . رویزونیست های وطنی قبل از اینکه سرمایه داری خصوصی را محدود نموده و از بین به برد ، سیاست تشویق و حمایت از ایشان را در پیش گرفت . چنانچه می گفتند که " ما طرفدار رشد و شگوفایی تجارت هستیم " .

دارودسته رویزونیست ها ( اعم از خلقی و پرچی ) از ابتدای کودتای 7 ثور با بستن 13 قرار داد در ظرف 45 روز و تغییر موافقت نامه سال 1921 بین شوروی و افغانستان ، استقلال و حق حاکمیت این کشور را به حراج گذاشته و دست سوسیال امپریالیزم شوروی را به اشغال افغانستان باز گذاشت . تمام سیاست های داخلی و خارجی اتخاذ شده از طرف " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " به نفع بورژوازی بیروکرات کمپرادور وابسته به روسیه بود و بدین ترتیب تمام درها را چهار طاق بروی سوسیال امپریالیزم شوروی باز گذاشت و افغانستان به بازار فروش مواد بنجل روسیه تبدیل کرد . منابع مواد خام افغانستان مورد چپاول و غارت قرار گرفت . مقادیر زیادی از کالاهای صنعتی و زراعتی روسیه به افغانستان سرازیر گردید . بسیاری از منابع افغانستان تحت رهبری سرمایه داری روسی و اقمارش کار می کرد . افغانستان در رشته های اقتصادی و سیاسی به زائیده سوسیال امپریالیزم تبدیل شد .

\*\*\*\*\*

## امپریالیست ها و مرتجعین

### توده ها را

### از سلاح هسته ای می ترسانند

در طول تاریخ امپریالیست ها همیشه صحبت از صلح ، آزادی و دموکراسی را سر داده ، اما در زیر این لوا نفرت انگیزترین جنگها را بر



مردم تحمیل نموده است . چنانچه دو جنگ جهانی و تجاوزات مکرر امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها بر کشور ها و خلقهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین بیانگر درنده خویی امپریالیست ها بوده ، که در اثر این جنگهای امپریالیستی فلاکت ها و مصائب فوق العاده بزرگی بر مردم وارد ساخته در عین حال آنها را بیدار نیز نموده است . همیشه توده ها و نیروهای انقلابی در مقابل تجاوزات امپریالیستی ایستادگی نموده اند . م- ل - م ها موظفند و رسالت تاریخی خود می دانند که بخاطر صلح جهانی در صف مقدم مبارزه علیه سیاست ها و جنگ های تجاوز کارانه امپریالیزم به ایستند ، و نقشه جنگ افروزی شانرا عقیم گذاشته و چهره دورویانه و نقشه پلید شانرا به توده ها افشاء نمایند .

امپریالیزم منشاء جنگهای معاصر است . بقول لنین امپریالیزم یعنی جنگ . امپریالیست ها همیشه زیر پرده صلح به جنگ متوسل می شوند و اقدامات جنایتکارانه و تجاوزکارانه خود را با ادعای ها ریاکارانه صلح مخفی می نمایند . لنین به کرات یاد آورد شده که هدف عمده امپریالیست ها " در گفتار از صلح و عدالت دم میزنند ، اما در کردار به جنگهای اشغالگرانه و غارتگرانه می پردازند " طبقات ارتجاعی برای حفظ سلطه و تحقق توسعه طلبی خویش همیشه به روش دوگانه عوامفریبی کشیش مآبانه و سرکوبی خونین متوسل می شوند . " سیاست فریبنده صلح امپریالیزم و سیاست جنگ امپریالیزم همواره به یکدیگر خدمت کرده و یک دیگر را تکمیل می کنند " حقایق خوبی نشان داده که امپریالیست ها و بخصوص امپریالیزم امریکا هارترین میلیتاریست ها و آتش افروزان جنگ و غدار ترین دشمن صلح اند . خروسچف معتقد بود که با موجودیت سیستم امپریالیستی می توان از تمام جنگها اجتناب کرد و به جهان " بدون اسلحه ، بدون ارتش و بدون جنگ " می توان جامه عمل پوشاند و صلح جهانی را بر پا نمود . لنین می گوید : " انکار تمام امکانات بوجود آمدن جنگ آزادیبخش ملی در شرایط وجود امپریالیزم از لحاظ تئوریک نا صحیح و از لحاظ تاریخی آشکارا اشتباه و از لحاظ پراتیک هم سنگ شئونیزم اروپایی می باشد "

دارودسته خروسچف معتقد بودند که پس از پیدایش اسلحه هسته ای دیگر جنگ های عادلانه و غیر عادلانه ای وجود ندارد .

ایشان می گفتند که : " بمب اتمی پیرو اصل طبقاتی نیست " بمب اتمی تشخیص نمی دهد که امپریالیست ها کجا است و زحمتکش کجا و میدان را می کوبد و به این جهت در برابر هر یک نفر انحصار گر میلیونها کارگر نابود خواهد شد " . اینها با این حرف ها از توده های زیر ستم می خواهند که از خود عکس العمل در مقابل امپریالیزم جهانخوار نشان ندهند و از مبارزه دست بکشند . یگانه هدف شان اینست که توده ها را از سلاح هسته ای که امپریالیست ها دارند بترسانند و به ایشان تفهیم کنند که میتوان از راه مبارزات مسالمت آمیز و گرفتن اکثریت در پارلمان صلح جهانی را پایدار ساخت !!

با پیروی از الگوی سوسیال امپریالیست ها نمایندگان فکری - سیاسی شان ( خلقی و پرچمی ها ) توده هارا به مبارزات مسالمت آمیز " کاملاً قانونی ، علنی و پارلمانی " دعوت می نمودند و توده ها را هشدار می دادند که متوجه سلاح های اتمی باشند و برای صلح جهانی از طریق " گذار مسالمت آمیز " کوشا باشند . در غیر این صورت سلاح های ذروی همه را نابود خواهد ساخت . " یکی از پرابلم های اساسی جهان امروز پرابلم مسابقه تسلیحاتی و خطر جنگ ذروی و اتمی است . امروز در جهان سلاح هایی وجود دارد که استعمال شان می تواند چندین بار انسانهای روی زمین و تمدن بشری را محو و نابود سازد ... در این شرایط مبارزه بخاطر خلع سلاح ، حفظ صلح جهانی و جلوگیری از وقوع جنگ ذروی اتمی وظیفه تمامی نیروهای مترقی جهان است . جمهوری دموکراتیک افغانستان از جنبش صلح ، خلع سلاح و منع و محو اسلحه ذروی پشتیبانی کرده و شرکت کننده فعال این جنبش است " . ( درسهای از برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان )

انقلابیون معتقد اند که اصول مارکسیستی بر همه چیز مقدم است ، اما رویزونیست های وطنی با اصول معامله نمودند . یک روز از آن و یک

روز از این پشتیبانی می نمایند . گاهی با آن و گاهی با این اند. به همین مناسبت توده را از سلاح های ذروی و اتمی امپریالیست ها می ترسانند و از ایشان دعوت می نمودند که " بخاطر صلح جهانی " باید به مبارزات سیاسی " مسالمت آمیز کاملا علنی ، قانونی و پارلمانی " روی آورد . درحالیکه صلح جهانی تنها با اتکاء به مبارزات خلقهای جهان میسر است و بس . نمی توان آنرا ملتسانه از امپریالیزم تقاضا نمود . تنها با اتکاء باتوده ها طبق رهنمود مائوتسه دون بکار بردن مشت در مقابل مشت میتوان بطور مؤثری از صلح دفاع کرد . مائوتسه دون می گوید : " چانکای چک سعی دارد از خلق هرگونه قدرت را سلب کند . و کوچکترین ذره ای سود به مردم نرساند اما چطور ؟ رهنمود ما بکار بردن مشت در مقابل مشت و مبارزه بخاطر هر وجب خاک می باشد ما هم نظیر چانکای چک عمل می کنیم " در ادامه می گوید : " چانکای چک همیشه تلاش دارد جنگ را بر مردم تحمیل کند . اوهم در دست چپ و هم در دست راست شمشیر دارد . برای پاسخ دادن به او ما هم مثل او دست به شمشیر می بریم " ( آثار منتخب جلد چهارم صفحه 1126 )

امروز در سر تاسر جهان تشنجات و سیاست تجاوزکارانه و جنگ را امپریالیزم بوجود آورده است ، برای از بین بردن این تجاوزات و تشنجات باید که خلقهای کشورها به پا خیزند و علیه تجاوز و تهدیدات امپریالیزم مبارزه قطعی نمایند. تاریخ ثابت ساخته که از طریق مبارزه می توان امپریالیست ها و مرتجعین را وادار به عقب نشینی کرد .

م - ل - م ها همواره در مقدم ترین جبهه مبارزه علیه امپریالیزم و دفاع از صلح جهانی قرار دارند . ما معتقدیم که برای صلح جهانی باید مرتبا امپریالیزم و اهداف شوم جنایتکارانه او را به توده ها فاش ساخت و توده ها را برای مبارزه علیه تجاوزات امپریالیستی بسیج و متشکل نمود . باید همیشه به مبارزات انقلابی پرولتاریا و زحمتکشان تمام کشورها و مبارزات آزادیبخش ملل ستمدیده علیه امپریالیزم و دنباله روان شان متکی بود . نه اینکه توده ها را ترسانند که امپریالیزم آنقدر مقتدر و مجهز به سلاحی است که "

استعمال شان می تواند چندین بار انسانهای روی زمین و تمدن بشری را محو و نابود سازد " طرح این مسایل ترساندن توده ها از سلاح های پیشرفته امپریالیست ها بهترین خدمت به جباران قرن است . چنانچه تاریخ ثابت ساخته که با وجود امپریالیزم جنگ اجتناب نا پذیر است . تمام جنگها به خاطر غارت و چپاول صورت گرفته و بر زحمتکشان تحمیل گردیده است . همیشه در جنگها کسانی شکست خورده که جنگ های غیر عادلانه براه انداخته و با مدرن ترین سلاحها مجهز بوده است . تاریخ گویای این حقیقت است . نمونه بارز آن تمامی جنگهای ضد انقلابی امپریالیست ها در سراسر جهان است .

با پیروی از خط مشی انقلابی ( مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی ) است که می توان بدون وقفه انقلاب خلقهای جهان را به پیروزی رساند و بر دست و پای امپریالیزم بند زد . فقط و فقط یگانه راه برای بدست آوردن صلح جهانی همین خط مشی انقلابی است ، نه اینکه توده ها را از سلاح هسته ای ترسانند و از انقلاب شان جلوگیری کرد همانطوریکه رویونیست های شوروی با ترساندن توده ها از سلاح های ذروی مانع و سدی در راه مبارزات انقلابی توده ها بوجود آوردند و بهتر یار و مددگار امپریالیزم گردیدند . " رهبری حزب کمونیست شوروی می کوشد با شانتاژ هسته ای ، خلقها و ملل ستمدیده سراسر جهان را بترساند و به آنها اجازه نمی دهد انقلاب کنند و برای خاموش کردن " جرقه " انقلاب با امپریالیزم امریکا همدستی می کند تا امپریالیزم امریکا بتواند در مناطق بینابینی دربین امریکا و اردوگاه سوسیالیستی آزادانه سیاست تجاوز و جنگ را راه بیانازد ... این روش حزب کمونیست شوروی به معنای حذف کامل مبارزه علیه سیاست تجاوز و جنگ امپریالیزم می باشد . این روش حزب کمونیست شوروی به معنای لغو کامل جبهه واحد مبارزه علیه امپریالیزم امریکا و سگهای زنجیری اش در راه دفاع از صلح جهانی می باشد ... این راه دفاع از صلح جهانی نیست ، بلکه راهی است که خطر جنگ را تشدید کرده و منجر به بروز جنگ می شود . " ( مجموعه نه تفسیر - تفسیر پنجم صفحات 53 - 54 )

رویزیونیست های وطنی نیز با پیروی از الگوی شوروی رویزیونیستی خواستند که توده ها را از شانتاز هسته ای بترسانند و مانع مبارزات شان علیه تجاوز گران اشغالگر شده ، با این ترفند میخواستند که سلطه شوم سوسیال امپریالیزم را بر این کشور ابدی سازند . اما تاریخ ثابت ساخت که شانتاز هسته ای چیزی نیست ، جز حيله و فریب برای جلوگیری از انقلاب و مسلط ساختن امپریالیزم بر سرنوشت توده ها . بطور مسلم حرف حزب کمونیست چین که به حزب رویزیونیستی شوروی هشدار داد که " این راه دفاع از صلح جهانی نیست ، بلکه راهی است که خطر جنگ را تشدید کرده و منجر به بروز جنگ می شود " امروز به تمام معنا به اثبات رسیده است . که با این عملکرد به امپریالیزم امریکا آزادی عمل داده تا به هر جایی که می خواهد لشکر کشی نموده ، جنگ راه بیندازد ، غارت و چپاول نماید و توده های زحمتکش را بمباران و گلوله باران کرده ، خانه وکاشانه شان را ویران نماید .

" جوهر اقتصادی امپریالیزم سرمایه داری انحصاری است . انحصارات داخلی حاکم ، بر اثر صدور سرمایه و توسعه نفوذ اقتصادی به انحصارات بین المللی تبدیل می گردند و قادر می شوند سرکردگی خود را اعمال نمایند و حتی با توسل به جنگ جهان را به تناسب نیرو بین خود تقسیم کنند " تا وقتی که این انحصارات موجود باشد . سیاست امپریالیزم تغییر پذیر نیست . مائوتسه دون در این باره می گوید : " وقتی که ما می گوئیم " امپریالیزم درنده خو است " منظور اینست که ماهیت آن هرگز تغییر نخواهد کرد . امپریالیست ها تا دم مرگ هرگز کارد قصابی خود را به زمین نخواهد گذاشت و هرگز بودا نخواهد شد " ( پندار های واهی را بدور افکنید و برای مبارزه آماده شوید ) نظریه فوق نه تنها در باره امپریالیست های غارتگر غرب ، بلکه در مورد سوسیال امپریالیزم شوروی نیز صادق بوده است .

دارودسته مرتد رویزیونیست های شوروی با تبلیغ " تخفیف تشنجات نظامی " و " تخفیف تشنجات سیاسی " فقط خواستند تا زحمتکشان جهان را فریب داده و ماهیت اشغالگرانه و غارتگرانه خود را پنهان سازند . زمانیکه

رویزیونیست ها " صلح جهانی " را علم نمودند در حقیقت امر این " صلح جهانی " چیزی نبود جز همان سفسطه " اولترا امپریالیزم " کائوتسکی . و از این طریق می خواست که ماهیت پلید تجاوزکارانه خویش را بپوشاند و جلو انقلاب خفهای جهان را بگیرد . که یقینا به این هدف شوم و پلیدش موقتا موفق گردید ، و جنبش های آزادیبخش در سراسر جهان را بکام امپریالیزم فروبرد . این حالت موقتی و گذرا بوده ، چنانچه امروز جنبش های انقلابی در سراسر جهان رو به رشد و شگوفایی علیه تجاوزات امپریالیزم می باشد .

سوسیال امپریالیزم شوروی برای کسب سود بیشتر و گسترش دامنه نفوذ خویش سیاست تجاوز و اشغال را پیش گرفت . به کشور ها تجاوز مستقیم و آشکار نمود . مواد خام کشورها ی وابسته بخود به قیمت ارزان حتی نصف قیمت بین المللی تاراج نمود ، تولیدات خود را در کشورهای تحت سلطه به قیمت گزافی بفروش رساند و از این طریق بارگران بحرانهایش را بدوش دیگر کشورها گذاشت . بالاخره بحرانهای داخلی شدید و شدید تر شد ، از یکسو بحران های داخلی و مقاومت مردم از درون شوروی و از سوی دیگر مقاومت توده ها علیه دفع تجاوز و غارتگری سوسیال امپریالیست ها از بیرون . شوروی را تا مرز فروپاشی اش سوق داد . امروز با جرأت می توان گفت که امپریالیزم امریکا با همه آن امکانات هسته ای اش سرنوشت بهتری از شوروی نخواهد داشت .

تاریخ ثابت نمود کسانیکه جنگ تجاوز کارانه و اشغالگرانه را براه انداخته ، درحالیکه تاندان مسلح بوده ، اما عاقبت خوبی نداشته و در بدترین شرایط قرار گرفته اند و یا حتی مثل شوروی از هم پاشیده است .

امروز تمام خلق های تحت ستم خواهان آزادی و انقلاب اند و در مقابل دژ امپریالیزم صف بسته و به مبارزه عادلانه خویش مشغول اند . امپریالیزم امریکا به رغم نارسایی های درونی خود به ظاهر قوی ولی از درون بسیار شکننده است . امپریالیزم امریکا با نارسایی های درون و بیرون احاطه گردیده ، پایداری خلقها برای بدست آوردن آزادی شان محکتر می شود .

در این صورت عواقبی در انتظار امریکا است ، که شوروی به آن روبرو گردید . فقط و فقط خلق است که در جنگ و صلح پیروز می شود و میتواند که از طریق مبارزات انقلابی و قهری خویش صلح جهانی را به وجود آورد .

\*\*\*\*\*

## دین افیون توده هاست

همه ادیان و مذاهب منجمله دین اسلام به امتیاز طبقاتی و موجودیت طبقات متضاد اجتماعی صحنه گذاشته و آنرا مورد تائید قرار می دهد . چنانچه در تمام ادیان و بخصوص اسلام، داشتن غلام و کنیز جایز است . زمانیکه اسلام در عربستان عرض وجود نمود جامعه عشیره ای عربستان را به جامعه بردگی تبدیل نمود . یعنی اسلام همراه با برده داری پا به عرصه وجود می گذارد . " ظهور اسلام در عربستان در آغاز قرن هفتم میلادی ، با تکوین جامعه طبقاتی و شروع یک نهضت اجتماعی پیچیده در میان اعراب شمالی رابطه ناگسستگی دارد ... در آغاز قرن هفتم میلادی ، در نواحی شمالی عربستان سازمان پدرشاهی و جماعتی ، در حال تلاشی و انقراض و جامعه طبقاتی در شرف تکوین بوده است " ( ایلیا پاولویچ پطروشفسکی - اسلام در ایران - صفحه 13 ) به همین ترتیب نویسنده در صفحه 14 همین اثرش نظریه یک گروه از نویسندگان و دانشمندان شوروی را درباره مقدمه و ظهور اسلام این طور بیان میکند : " بنا به نظر گروه یاد شده ، مقدمه ظهور اسلام عبارت بود از تلاشی و فروریختگی سازمان پدرشاهی و جماعتی و تکوین شیوه زندگی برده داری در حجاز . نظریه مشروحه فوق در تالیفات ا . آ . یوبلیایف ( مسکو ) با استفاده از منابع و متون اصلی مدون گشته در آثار دیگر دانشمندان شوروی مانند آ . یو . یاکوبوسکی . و . س . پ . تولستوف منعکس شده است " .

به هر حال ظهور اسلام منعکس کننده جریان فروپاشی پدرشاهی - عشیره ای بوده و همزمان با ظهور اسلام مقدمه تکوین طبقات در بین اعراب

شمالی پایه ریزی گردیده است یا بعبارت دیگر ظهور اسلام با تکوین برده داری پا به عرصه وجود می گذارد. چنانچه بدوران صدر اسلام نظر اندازیم از محمد تا صحابه هرکدام علاوه بر اینکه چند زن داشتند، دارای کنیز و غلامان زیادی نیز بودند. قرآن نیز بصراحت برده داری را تأیید نموده است. این دیگر سفاهت است اگر کسی ادعا کند که دین اسلام بین برده و آقا تفاوتی قایل نیست و هر دوی شان را به یک چشم می بیند برای شان حقوق مساوی قایل است. همینکه نامی از غلام، کنیز و آقا (صاحبش) به میان می آید تفاوت بین هر دوی شان بصورت شفاف واضح می گردد. بزبان راندن کلمات " برابر " شیادی بیش نیست.

اینک نظری می اندازیم به " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " این " حزب پیش آهنگ طبقه کارگر " (!) که در رابطه با اسلام و روحانیون چه موضعی را دارند: " تجربه کشور های اسلامی چون جمهوری دموکراتیک مردم الجزایر، سوریه، لیبیا، جمهوری دموکراتیک مردم یمن، و بالاخره تجربه خود افغانستان به اثبات می رساند که تحولات انقلابی با محتوای اجتماعی اسلامی و دعوت تاریخی به عدالت، برابری و ضدیت با استثمار فرد از فرد منافات نداشته، بلکه بر عکس زمینه های لازم را برای تحقق عملی این احکام مطابق به آرزو های تاریخی توده های زحمتکش مسلمان و استفاده درست از ارزشهای دین مقدس اسلام فراهم می سازد " ( درسهای از برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان صفحه 59 ).

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان یکبار دیگر رسماً اعلام می دارند که در جمهوری دموکراتیک افغانستان تمام حقوق و آزادی های مسلمانان و روحانیون و علمای شریف، این وطنپرستان کشور تضمین، حفظ و حراست می گردد " ( همانجا صفحات 59-60 )

" ما در عمل ثابت می کنیم که ترقی اجتماعی و ملی با اسلام منافات ندارد ... آنانیکه مخالف ترقی اجتماعی اند در عین زمان علیه ماهیت اجتماعی اسلام



نیز هستند ... حزب بعد از این نیز به طور پیگیر و صادقانه از سیاست خود مبنی بر احترام به معتقدات و احساسات مذهبی مردم مسلمان پیروی خواهد کرد " ( همانجا صفحه 60 ) .

این دیدگاه نظیر دیدگاه های شریعتی ، جمال ناصر ، افغان ملت ، حزب سوسیالیست عراق ، سوریه و مجاهدین خلق ایران می باشد . همه این اینها خود را سوسیالیست می دانند و همه اینها از لحاظ ایدیولوژی و عقیده به اسلام معتقد اند ، و به مسلمان بودن خود معترف می باشند . مانند آقای کشتمند که در صفحه 1076 یادداشت های سیاسی و رویداد های تاریخی ، خدا پرستی و سوسیالیزم را یکی دانسته می نویسد : " ... هرگز اندیشه ها و فعالیتهای ترقی خواهانه را مبتنی بر آزادی ، برابری اجتماعی و ترقیخواهی ، مغایر با تدین و خدا پرستی ، با احساسات و معتقدات مذهبی ندانسته ام ... من شخصا به گرایشهای سوسیالیستی به مفهوم عدالت اجتماعی ... در شرایط افغانستان باور داشتم و جانبدار سیاستها و شعار های چپروانه نبودم " . این دسته جات و گروه ها را سوسیالیزم اسلامی می خوانند که در خدمت امپریالیزم و ارتجاع درآمده اند . همانطوریکه سوسیالیست ها در زمان مارکس و انگلس به دولت لویی بناپارت پناه برده و آنرا دولت استثنایی معرفی می کردند . انگلس آنها را بنام سوسیالیست های شاهی یاد نموده است .

اینها از لحاظ ایدیولوژیک به دموکراسی غربی معتقد اند . و خواهان مبارزه علیه رژیم بخاطر فشار وارد کردن و امتیاز گرفتن از رژیم ها می باشند ، نه سرنگونی رژیم ها . هم چنین ایشان برای پیشبرد اهداف شان در زمینه اقتصادی خواهان رشد سکتور دولتی اقتصاد می باشند . ازین طریق به تحکیم سلطه بورژوازی بیروکرات بر اقتصاد کشور کمک می کنند . اینگونه سوسیالیزم هیچ ربطی به سوسیالیزم علمی نداشته ، بلکه همیشه در خدمت امپریالیزم و ارتجاع بوده و میباشد . امروز امپریالیست ها و مرتجعین برای رجوع مجدد به دین و مذهب غسل تعمید نموده و با ترمیم مساجد ، تکیه خانه ها ، جیره دادن ملایان آنها را بیشتر در خدمت خود گرفته و بیشتر درهای مساجد تکیه خانه و بتخانه ها را بروی مردم گشاده و ایشان را

بیشتر به مذهبی بودن تشویق می کنند زیرا این شیوه بهترین وسیله برای فریب توده ها و وزیر سلطه نگهداشتن شان می باشد .

" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نیز متوجه این نکته گردیده که دین و مذهب بهترین وسیله ای برای حفظ و نگهداری حاکمیت سیاسی شان بوده و از این طریق بهتر می توانند که منافع ارباب شان را حفظ و حراست نمایند . به همین خاطر دست به دامن مذهب و روحانیون انداخته و " تمام حقوق و آزادی های مسلمانان و روحانیون و علمای شریف ( ! ) " را تضمین می کنند . نه تنها تضمین ، بلکه وعده قطعی برای " حفظ و حراست " آن نیز می دهند .

اینها در اخیر در یافتند که " سوسیالیزم با خدا پرستی منافات نداشته " و به همین ترتیب " تحولات انقلابی با محتوی اجتماعی اسلامی و دعوت تاریخی آن به عدالت ، برابری و ضدیت با استثمار فرد از فرد منافات " ندارد . بدین ملحوظ بطور " صادقانه به معتقدات و احساسات مذهبی " کمر خدمت را بستند . و اسلام را هم طراز با سوسیالیزم و عدالت اجتماعی قرار دادند .

در حالیکه " امروز عمیقترین ریشه های مذهب درستم اجتماعی و طبقاتی بر توده های زحمتکش و ناتوانی آنها در برابر نیروهای لجام گسیخته سرمایه نهفته است ، که هر روز و هر ساعت مصائبی هزاران بار بدتر و دردناکتر و مشقاتی به مراتب غیر انسانی تر از هر حادثه غیر عادی از قبیل جنگ ، زلزله و غیره به انسانهای زحمتکش عادی روا میدارند . " بدین اساس تازمانیکه ستم اجتماعی و طبقات اجتماعی وجود داشته باشند و تازمانی که استثمار و بهره کشی از توده ها ادامه داشته باشد ، دین بهترین وسیله ای برای حفظ منافع طبقات ستمگر جامعه بوده و بهترین آله ای برای سرکوب نیروهای انقلابی و بخصوص کمونیست ها که می خواهند این نظام های فاسد و اربابان امپریالیستی شان را از پای در آورند ، میباشد .

دارو دسته رویونیست های " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و اربابان سوسیال امپریالیستی شان در ابتدا دست به جنایات بی حد و حصر زدند و تمام

این اعمال جنایتکارانه شان را زیر لوای " سوسیالیزم و کمونیزم " انجام دادند . این حرکت کاملاً از طرف ایشان و اربابان رویزیونیستی شان آگاهانه برای بدنام کردن کمونیزم صورت گرفت . بعد از اینکه دانستند که خدمت شایانی به امپریالیزم انجام داده و ذهنیت توده ها را در باره کمونیزم تخریش نموده اند ، دست بدامان اسلام همان خط مشی ارتجاعی و باطنی شان انداخته و زمینه قدرت گیری برادران تتی خویش ( احزاب ارتجاعی ، مزدوران درجه یک امپریالیزم ) را آماده ساختند و خود شان نیز با ایشان هم کاسه گردیده و مشترکاً به سرکوب توده ها تحت لوای امپریالیزم اشغالگر خزیده اند .

ادعای برابری در اسلام یک دروغ محض و فریب توده ها است . هرگاه کوچکترین روزه ای در اصول اساسی دین برای از بین بردن امتیازات طبقاتی وجود می داشت ، پیشوایان دین آنرا عملی می کردند . درحالیکه هر کدام برای خوش گذرانی کنیزکان زیبا روی و برای ستم و بهره کشی غلامان را در اختیار داشتند . هیچگاه در اسلام حقوق زن و مرد مساوی نبوده و نیست . در طلاق نیز همین طور است . طلاق در دست مرد است ، هیچگاه از نظر اسلام زن حق ندارد که مرد را طلاق دهد . زمانیکه مرد زن را طلاق می دهد ، با آنکه زن برای پرورش و تربیه اولاد که نقش مؤثر داشته و زحمات زیادی را متحمل گردیده است ، اولاد ها به او تعلق نگرفته ، بلکه متعلق به مرد می گردد . زن ها هیچ گاهی حق ندارند که بمقام قضاوت و یا رهبری و اداری کشور قرار گیرند .

هیچگاه اسلام به حقوق دموکراتیک و آزادی بیان و عقیده پای بندی ندارد و احکامش از محدوده تفتیش عقاید فراتر نمیرود . هیچگاهی اسلام اجازه برای تفحص و تحقیق درباره عالم و راز کائنات و پیدایش خلقت را بکسی نمیدهد . چنانچه زلمی غوث را فقط به خاطر ترجمه قرآن به فارسی به محاکمه کشانده اند . برخورد ایشان در مورد علوم نه تنها ضد دموکراتیک بلکه فاشیستی است . جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی افغانستان نمونه بارز آن می باشد .

ادیان در مجموع همیشه در خدمت نظام کهن فرسوده ارتجاعی قرار داشته و منطما از منافع طبقات ستمگر دفاع می نماید. دین و مذهب قبل از هر چیز یک جهان بینی و یک ایدئولوژی که متشکل از مجموع خرافات ، دگم ها و اندیشه ها و بینش ها در باره طبیعت ، تفکر و جامعه می باشد. " بدون رهائی پیش آهنگ جامعه از شر خدا و بدون رهائی زحمتکشان از جنگال نظام های ستمگر طبقاتی ، رهائی بشریت از جنگال خدا و قدرت ماورای طبیعت امر مشکل و حتی نا ممکن است ". در طول تاریخ همیشه علوم راه خود را از بین دریای خون باز نموده است. در قرون وسطی و دوره تفتیش عقاید ، هر عالم که سر بلند می نمود ، او را محاکمه نموده یا بدار آویختند و یا اینکه او را زنده زنده سوختاندند. بالاخره با قربانی های زیادی علم توانست که راه خود را باز نماید. در جامعه افغانستان همین اکنون تفتیش عقاید بشکل فجیع آن بیداد می کند. رژیم دست نشانده از یکسو در قانون اساسی کذائی اش می نویسد که به " اعلامیه جهانی حقوق بشر احترام داریم " ، اما از سوی دیگر در ماده اول الی سوم قانون اساسی شریعت اسلامی را قانونی ساخته و اعلامیه جهانی حقوق بشر را ملغی اعلام می نماید. به هیچکس اجازه نمی دهد که خلاف مقررات و اصول شرعی و اسلامی حرفی بر زبان آورد.

از سه هزار سال پیش به این طرف کسانی مانند منصور حلاج ، ابوشاکر . ابی قور علیه سلطه خدائی به مبارزه بر خواستند. منصور حلاج خدا را چنین تعریف نموده : " خدا همچو دشمن خشمگین است که داروئی جز کشتن او نیست " به همین ترتیب ابو شاکر می گوید : " این ما هستیم که خدای خود را بوجود آوردیم. خالق : ما هستیم نه خدا " بعد از ایجاد سرمایه داری فقط مارکس و انگلس بودند که بصورت منظم و اصولی علیه ایده آلیزم و خرافات مذهبی مبارزه را پیش بردند و ما تریالیزم دیالکتیک را بنا نهادند.

بر گردیم به ظهور اسلام و موقف طبقاتی آن. ظهور اسلام قبل از همه منعکس کننده جریان فروپاشی پدر شاهی و عشیره ئی بوده و همزمان با ظهور اسلام مقدمه تکوین طبقات در بین اعراب شمالی پایه ریزی گردیده است یا بعبارت دیگر ظهور اسلام با تکوین برده داری پایه عرصه وجود گذاشت.

پطروشفسکی در صفحه 17 - 18 کتاب " اسلام در ایران " وضعیت اجتماعی مردم مکه را قبل از ظهور اسلام چنین توضیح می دهد : " در مکه نطفه پولیس یا شهر - دولت ( " شهر - دولت " خود مختار ) و قدرت دولت وجود نداشت. هر عشیره یا خاندان مستقلا اداره می شده . ادارات و نمایندگان قدرت دولت وجود نداشتند و از محکمه قضا و نیروی انتظامی و زندان نیز خبری نبود ، گهگاه در خانه ویژه ایکه در میدانی نزدیک کعبه قرار داشته و دارالندوه - " خانه اجتماع - محل انجمن " - نامیده می شده ، برای حل و فصل امور خاندانها و عشیرت های مختلف ، شورای سران و یا شیوخ طوایف ( ملا ) تشکیل می شده . ولی این شوری وسیله اجباری و اجرایی - که نافرمانان را مجبور به اطاعت از تصمیم های خویش کند - نداشته .... تلاشی و ازهم پاشیدگی جماعت عشیرتی و تطور و تکامل مالکیت شخصی زمین و افزایش نابرابری مالی و تشدید تضاد میان بزرگان و افراد معمولی قبایل ، نواحی عربستان شمالی را سخت متزلزل و متشنج ساخت ، و غلیانی بر انگیخت و مقدمات پیدایش جامعه طبقاتی فراهم گشت . برای رفع این بحران ، ایجاد دولت واحد سراسر عربستان ضرورت داشت" بنابراین برای ایجاد یک دولت فقط ضرورت به یک ایدئولوژی نوین داشت . از آنجای که جامعه قرون وسطی آمیخته به مسایل دینی بوده و از نوع معتقدات با خبر بود لذا باید که تحولات جدید بصورت دینی متجلی می نمود . انگلس در صفحه 50 لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان می نویسد : " تنها با این ادیان جهانی که کم یا بیش آگاهانه - و نه خود بخودی - بوجود آمده بودند، بویژه مسیحیت و اسلام ما می بینیم که جنبش های تاریخی عامتر رنگ دینی را می پذیرد " . بدین لحاظ ضرورت به دین جدید یعنی اسلام در شبه جزیره عربستان بوجود آمد تا موجودیت طبقات و برده داری را به شکل قانونی آن تثبیت نموده و زنان را به درون خانه بکشد . لذا ظهور دین اسلام در شبه جزیره عربستان نتیجه عوامل اجتماعی و اقتصادی بوده است ، و کاملا بر پایه یک دولت برده داری متکی بود . لذا دین اسلام علاوه بر اینکه پیام آور " عدالت و برابری " نبوده ، بلکه سیستم یک نظام اجتماعی - اقتصادی نا برابر را پی ریزی نمود . پطروشفسکی در صفحه 31 - 32

همین اثرش می نویسد: " جامعه دینی اسلامی طوریکه گفتیم ، مرکب بود از مهاجران مکی و انصار مدنی ، در این جامعه هر چیزی که مبتنی بر خویشاوندی خونی بود ، بنابر اصل " انما المومنون اخوة " نفی و رد می شد . البته فکر برادری و برابری همه مسلمانان ، به معنی مساوات اجتماعی واقعی نبوده ، زیرا وجود یک چنین مساوات طلبی طبقاتی در میان نبوده و از سوسیالیزم تخیلی ( اتوپیک ) نیز صحبتی نبوده ، ولی فکر " مساوات " مسلمانان در اسلام صرف نظر از اصل و تبار و نسبت قبیله ای و طایفه گی ایشان - مقدمه مهمی بود برای اتحاد سیاسی ، نخست اتحاد سیاسی اعراب مدینه و زان پس همه ای عرب . حتی ابن خلدون مورخ و فیلسوف در قرن چهاردهم میلادی ، ( قرن هشتم هجری ) می گفت که اگر شور و حرارت دینی که پیامبر به بدویان تلقین کرده ، نمی بود ایشان قادر نبودند دولت مقتدری ایجاد کنند .

دردوران مدینه پایه های دولت اسلامی سراسر عربستان گذارده شد و اتحاد سیاسی واحه مدینه نطفه آن دولت بود . اسلام دیگر نه تنها جریانی دینی بلکه عامل سیاسی نیز بود . انگیزه اتحاد عربستان و ایجاد خلافت همانا جریان تکوین جامعه طبقاتی بود . ولی اسلام عاملی بود که آن جریان و اتحاد سیاسی را تسریع نمود . "

در مدت 13 سالی که محمد همراه صحابه اش در مکه می زیست نتوانست که بین بدویان عربستان شور و حرارت ایجاد نماید . زمانیکه محمد به مدینه هجرت می نماید تمام صحابه به شمول خودش صد نفر می باشند . با رسیدن به مدینه و اتحاد با مردم مدینه بعد از دوسال که سوره غنیمت را مطرح نمود و به مردم بشارت داد که هرچه در میدان جنگ بدست آوردید مال شخصی شماست و حتی می توانید که زنان و مردان اسیر را به نزد خود بعنوان کنیز و غلام نگهدارید . این بشارت شور و حرارت برای بدویان عربستان بخاطر بدست آوردن جاه و مال ایجاد نمود . بعد از طرح این سوره روز بروز بدویان به سپاه اسلام پیوستند . چنانچه تسلیمی سران قریش در مکه به محمد نیز به همین پایه های طبقاتی و امتیاز دهی بیش از حد

به ایشان بوده استوار گردید . چنانچه ابوسفیان خسر محمد هیچگاه مسلمان نشد . اسلام آوردن برخی دیگر از بزرگان قریش از روی عقیده نبوده ، بلکه ضرورت سیاسی بود. بطروشفسکی در صفحه 35 اثرش می نویسد : " حساب ابو سفیان درست درآمد . وی و اعضای خاندان بنی امیه و بزرگان طرفدار او نه تنها موقعیت ممتاز خویش را در مکه حفظ نمودند ، بلکه در میان سران دولت عربی اسلامی نقش برجسته ای را بازی کردند . در حدود 14 سال بعد عثمان بن عفان که یکی از اعضای خاندان اموی بود و در راس دولت مزبور قرار گرفت و قریب پانزده سال بعد از آن ، معاویه فرزند ابو سفیان ، دودمان اموی ( بنی امیه ) را بعنوان حکام خلافت عربی بنیاد نهاد خویشاوندان و هوا خواهان ابو سفیان به تمام معنی و به حد اکثر از منافع فتوحات بزرگ اعراب بهره گرفتند و اراضی جدیدی را در سوریه و دیگر نواحی به انضمام روستائیان متصرف و مقیم آن اراضی تصاحب کردند و بردگان بسیار و اموال گوناگون از غنایم جنگی بدست آوردند . "

حال بگذار منادیان و جارچیان ارتجاع داد بکشند و بگویند که " ترقی اجتماعی و ملی با اسلام منافات ندارد " و " تحولات انقلابی با محتوای اجتماعی اسلام و دعوت تاریخی آن به عدالت ، برابری و ضدیت با استثمار فرد از فرد منافات نداشته ، بلکه بر عکس زمینه های لازم را برای تحقق عملی " آن فراهم می سازد . انگلس در لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان صفحه 78 آن می نویسد : " بنابر این در تاریخ جدید ، معلوم شد که تمامی مبارزات سیاسی ، مبارزات طبقاتی هستند و تمامی مبارزات طبقاتی برای آزادی ، برغم شکل الزاما سیاسی شان - چرا که هر مبارزه طبقاتی عبارت از مبارزه سیاسی است - سرانجام بر میگردد به مساله رهایی اقتصادی . از این دست که در این مورد ، دولت - نظام سیاسی - فرعی و ثانوی است و جامعه مدنی - قلمرو روابط اقتصادی - عنصر تعیین کننده " .

پس وضعیت اقتصادی تعیین کننده ماهیت دولتی است . این وضعیت اقتصادی که تعیین میکند دولت بکدام سمت در حرکت است آیا می خواهد

بساط ظلم و ستم را بر چیند و یا اینکه می خواهد که شیوه مناسبات غیر برابر و ظالمانه را قانونی نموده و از آن حفاظت و حراست کند. شیوه کار برد سیاسی رژیم دست نشانده روسها نیز خواهان پایدار بودن سیستم اقتصادی نابرابر به نفع بورژوازی کمپرادور بیروکرات دولتی بودند و به همین لحاظ در تب و تلاش بودند تا از شیوه سنتی و مدد گرفتن از اسلام آنرا جاودانه سازند. انگلس در باره فلسفه فوئرباخ در مورد خدا می نویسد که: "انگارگرایی واقعی فوئرباخ همین که به فلسفه دین و اخلاق او می رسیم بر ما آشکار می شود. او به هیچ وجه در فکر برانداختن دین نیست. وی می خواهد آنرا تکمیل نماید."

رویزیونیست های "خلق و پرچم" مستقیماً و علناً بخاطر حفظ منافع ستمگرانه خویش نیز می خواهند که دین را تکمیل نمایند. آنها با رنگ و روغن دادن "سوسیالیزم"، "عدالت اجتماعی" و از بین بردن "استثمار فرد از فرد" آنرا پر رنگ تر نموده و توده ها را فریب داده و مانع مبارزه طبقاتی شان می شوند. تبعیت از شیوه های سنتی جهان نگری و سر سپردگی به اعتقادات دینی، وجه مشخصه ایدئولوژی طبقات ستمگر است.

لنین در "طرح اولیه ترهای مربوط به مساله ملی و مستعمراتی" به پرولتاریا توصیه می کند که باید نکات آتی را در مبارزات شان علیه امپریالیزم و ارتجاع در نظر بگیرند: "نخست، لزوم کمک همه احزاب کمونیست به جنبش های رهایی بخش بورژوا - دموکراتیک در این کشورها

...

دوم، لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطائی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ هستند.

سوم، لزوم مبارزه علیه پان اسلامیزم و جریانات نظیر آن، که می کوشد جنبش های رهایی بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان ها و ملاکین و آخند ها و غیره توأم سازند.



" حزب دموکراتیک خلق افغانستان " علاوه بر اینکه علیه پان اسلامیزم ، خان ها ، آخند ها و روحانیون مبارزه نمی نماید بلکه دست بدامان اسلام بخاطر حفظ موقعیت و سلطه حاکمیت خود و منافع سوسیال امپریالیزم انداخته و می اندازد .

در شرایط کنونی و حتی شرایط تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی نه تنها مبارزه علیه امپریالیزم و رژیم دست نشانده شان ، بلکه مبارزه علیه بقایای قرون وسطایی که بشکل سازمان یافته در وجود آخند ها و روشنفکران قسم خورده علیه منافع توده ها متمرکز گردیده ، الزامی است . رژیم جمهوری اسلامی افغانستان بهترین مدافع سلطه امپریالیزم جهانی است . به همان ترتیب رژیم جمهوری اسلامی ایران ، پاکستان ... نیز حامی منافع سرمایه داران وابسته به امپریالیزم و از مدافعین پرو پا قرص امپریالیزم جهانی است . اراکین بلند پایه این رژیم ها تمام و کمال پوسیده ، از سر تا پا غرق در کثافات و خون توده های که بخاطر احقاق حقوق شان می ایستند ، می باشند . این اراکین بلند پایه تا سرحد ممکن به منجلاب روسپیگری در غلطیده و خود را تمام و کمال به امپریالیزم فروخته اند .

مسایل فوق به خوبی نشان می دهد که دین ، مذهب و جمهوری های اسلامی در خدمت چه کسانی قرار دارند . در طول تاریخ ادیان نتوانسته و نخواسته که کوچکترین خدمتی به توده های زیر ستم بنماید ، بلکه همیشه در خدمت طبقات ستمگر جامعه قرار داشته و دارند . آنها می گویند که اسلام خواهان از بین بردن " استثمار فرد از فرد " بوده و " عدالت اجتماعی " را در جامعه بر قرار می سازد ، فقط چهره سیاه و خائنانه شان را به نمایش می گذارند .

## مسئله زنان

هرگاه به تاریخ نظر اندازیم بخوبی دیده می شود که زن نخستین موجود بشری بود که مزه اسیر بودن را چشید. از آغاز ستم زدگی سرنوشت زن و کارگران یکی بود.

زن در جوامع طبقاتی در طول تاریخ، محکوم و تحت استثمار بوده و قوانین غیر عادلانه و غیر انسانی بالای آن تطبیق گردیده و می گردد.

کمونیست ها معتقد اند که زن اولین قربانی استثمار است و نخستین بیدادگری طبقات با ستم مرد بر زن هم زمانست. مارکس و انگلس در آثار خود ثابت نمودند که پایه بردگی زن علل اجتماعی و اقتصادی دارد و زیر دست بودن زن از روزی بوجود آمده است که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به میان آمد. این پیش آمد از یک سو، زن را وابسته به شوهر و پدر کرد و از سوی دیگر صحنه بردگی اجتماعی او گذاشت. زن برده، دهقان قابل خرید و فروش و بعدا پرولتر شد.

انگلس در صفحه 85 کتاب منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت می نویسد: "برافتادن حق مادری، شکست جهانی - تاریخی جنس مونث بود. مرد فرمانروایی خانه را نیز بدست آورد، زن تنزل مقام یافت، برده شد، بنده شهوت مرد، و ابزاری صرف برای تولید فرزندان" زمانی که خانواده پدر سالاری پا به میدان میگذارد، زن اولین خدمتگار خانگی می گردد و شرکت آن در کار اجتماعی ممنوع می شود و فقط زامینکه صنعت بزرگ پا به عرصه وجود می گذارد درهای تولید را بروی زنان آنها بروی زنان پرولتر دوباره باز می کند.

موضوع زن از نظر مائوئیستی جدا ناپذیر از مسئله اجتماعی به طور کلی است و حل آن بطور قاطع وابسته به تغییر انقلابی اجتماعی است. این جزئی است از مسئله انقلاب پرولتاریایی و نیرومندی دیکتاتوری پرولتاریایی و ساختمان جامعه نوین کمونیستی.

طبقات ستمگر خانواده و جامعه را در دو قلمرو اقتصادی مجزا از یکدیگر نگهداشته اند. بورژوازی حسب منافع خویش زنان را بکار اجتماعی کشانده، این کار اجتماعی زنان بار اضافی است که بر دوش ایشان گذاشته شده است و انجام این کار به هیچوجه از مسئولیت کارخانگی زنان نکاسته و نمی‌کاهد، بلکه برستم و استنثار شان افزوده است. تا وقتی که جامعه و خانواده در دو قلمرو اقتصادی مجزا باقی بماند، هیچگاه زنان به عنوان فرد درجه اول و مساوی با مردان به حساب نیامده، بلکه فرد درجه دوم تحت قیومیت مردان می‌باشد. برابری کامل اجتماعی زنان با مردان وقتی امکان پذیر است که کار زنان و مردان از یک نوع باشد. این امر زمانی امکان پذیر است که خانواده و جامعه وارد یک قلمرو اقتصادی گردد. یعنی تولید مصرف، پرورش کودک و اخذ تصمیمات اقتصادی همه باید در یک قلمرو اجتماعی صورت گیرد.

حال می‌بینیم که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " درباره موقعیت اجتماعی زنان و تساوی شان با مردان چه مسائلی را مطرح مینماید. این حزب در صفحه 65 درسهایی از برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان می‌نویسد: " پیروزی انقلاب ثور برای نخستین بار در تاریخ کشور ما، امکانات و شرایط واقعی اشتراک فعال زنان در اعمار جامعه نوین را در زمینه سهمگیری در زندگی اجتماعی فراهم آورد. جلب زنان به حیات اقتصادی اجتماعی و فرهنگی اجازه می‌دهد تا روند تکامل اجتماعی بصورت قابل ملاحظه‌ای تسریع گردد و پایه‌های اجتماعی انقلاب و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان توسعه یابد. در عین زمان این امر به زنان افغانستان امکان می‌دهد تا به اعضای کامل الحقوق در حیات جامعه و در امر اداره امور مبدل گردد. "

زمانیکه یک فرد یا گروه به نمایندگی از یک طبقه پیرامون مسائل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ویا در مورد خاص زنان صحبت و موضع گیری مینماید، به یقین که در تمام مواردی که صحبت می‌کند نظرات و دیدگاه هایش انعکاس می‌یابد. هر گاه در این مورد عمیقاً توجه نشود، هیچگاه افراد قادر به درک

ماهیت طبقاتی آن نشده ، و هیچگاهی نمی تواند که مواضع درست و اصولی را از مواضع غلط و نادرست تفکیک نماید . بقول لنین هرگاه افراد فرانگیرند که در پشت هریک از وعده و وعید های اخلاقی ، دینی ، سیاسی منافع طبقات را جستجو نمایند همواره قربانی فریب و خود فریبی خواهند شد . " اینک بطور واضح و روشن " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در پشت کلمات " عدالت اجتماعی " و " برابری " ، " تساوی حقوق زنان با مردان " و از بین بردن " استثمار فرد از فرد " خواست تا منافع بورژوا بیروکرات و وابسته به روس را پنهان نماید .

لنین نه تنها نقش مهمی در پیروزی انقلاب 1917 اکتبر ایفا نموده انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی رساند ، بلکه علیه تز های رویزیونیستی برنشتین و کائوتسکی مبارزه جدی و اصولی را پیش برد و ماهیت رویزیونیستی شانرا فاش نمود . امروز نیز رویزیونیست ها و تسلیم طلبان مرتجع در زیر لفافه و شعار های ظاهرا انقلابی از منافع امپریالیزم جهانخوار و مرتجعین دفاع می نمایند . زنجیر های ستم را بر دست و پای زحمتکشان و بخصوص زنان مستحکم تر می نماید

در زمینه مبارزه ایدئولوژیک و افشاء نمودن چهره خائینی که به دروغ خود را مدافع توده ها ( اعم از زن و مرد ) و خدمتکار آنها جا می زنند ، حزب ما ( حزب کمونیست و مائوئیست افغانستان ) توجه جدی نموده و مواضع غیر اصولی و اپورتونیستی و تسلیم طلبانه شانرا در جریده شعله جاوید ارگان مرکزی این حزب و دیگر آثارش بطور مشخص و دقیق به باد انتقاد گرفته و انقیاد طلبی شانرا بصورت درست نشان داده است . حزب ما سخت معتقد است که می تواند از راه مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی و برداشتن پرده از چهره اپورتونیست های رنگارنگ و تسلیم طلبان نقش مؤثر و سازنده ای در شناساندن اصول علمی م - ل - م ایفا نماید و از این طریق جوانان را به این علم مجهز نماید .

اینک می پردازیم به بررسی نظرات " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و می بینیم که آیا واقعا این حزب طوریکه ادعا می نماید ، توانست که زمینه سهمگیری درزندگی اجتماعی " برای زنان ایجاد نماید و یا اینکه زنان از ترس تصاحب " مجانی " ملیشه های ددمنش وابسته به رژیم درخانه های زندانی شده و به چادر برقع روی آوردند ؟ آیا این رژیم توانست که حق انتخاب آزاد زنان را برای ازدواج تحکیم نموده و مهریه را ملغی سازد و یا اینکه بر اصل خرید و فروش دختران مهر تائید را گذاشت ؟ آیا واقعا همانطوریکه رویونیست ها در برنامه عمل شان تذکار داده اند زنان به " اعضای کامل الحقوق " جامعه رسیدند و یا اینکه این رژیم مهر تائید بر شئونیزم مرد سالاری رازد ؟

کودتای هفت ثور 1357 همه اقشار و طبقات جامعه هم زنان و مردان را به درون تلاطمات سیاسی و جنگ کشاند . " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " تحت رهبری سوسیال امپریالیست ها " سازمان دموکراتیک زنان " را در شهر های تحت حاکمیت خویش وسعت داد و یک تعداد از زنان را به موقعیت های بلند دولتی ، امور نظامی ( اردو - پولیس ) بالا کشید و فرمان شماره هفتم را بتاريخ 7 اکتبر 1978 به منظور " تضمین حقوق برابر " زنان و مردان در " محدوده حقوق مدنی " صادر نمود ، دراین فرمان ذکر گردیده بود که " هرگاه زن ازخانه شوهر خارج شود وخواهد دوباره بر گردد هیچ کس نمی تواند او را مجبور به برگشت به خانه شوهر سازد . " و به همین طریق در فرمان " مهریه " زن را " سه صد افغانی " تعیین نموده بود .

وسعت بخشیدن به " سازمان دموکراتیک زنان " به معنی از بین بردن ستم بر زن نیست ، زیرا امروز بورژوازی به اشکال گوناگون سازماندهی زنان به خاطر حفظ منافع واستثمار هر چه بیشتر زنان پرداخته است . دور نمی رویم همین افغانستان را در نظر می گیریم ، امپریالیست های اشغالگر به خاطر حفظ منافع خویش و تحکیم رژیم دست نشانده ، زنان را به موقعیت های بلند دولتی کشانده ، وزارت امور زنان و در هر ولایت علاوه بر

ریاست امور زنان ، " شورای زنان " ایجاد نموده و به همین ترتیب شورای زنان تجارت پیشه را نیز ایجاد نموده است . مانند رژیم وابسته به روس زنان را به امور نظامی ( اردو - پولیس ) نیز کشانده است . این بدان معنی نیست که امپریالیست ها خواهان آزادی زنان اند . مسئله تعیین کننده برای آزادی زنان آنست که قبلا معین شود که قدرت سیاسی بدست کدام طبقه است .

آیا سازماندهی زنان برای تشدید استثمار و استفاده از نیروی کار ارزانتر زنان است و یا اینکه برای آزاد کردن آنها از قید بندگی و کمک نمودن به شرکت کامل آنها از قید بندگی و سیستم مرد سالاری .

ستم برزن کهنه ترین وریشه دار ترین ستم هاست و علیرغم تمام تغییر و تحولات جامعه طبقاتی بر درجات و اشکال مختلف بوجود خود ادامه داده است . این ستم یکی از ارکان قدرت تمام ساختار های اقتصادی و دولت های ستمگر است . وضعیت کلی یک جامعه را می توان از روی موقعیت زنان تشخیص داد . جامعه ای که زنانش در قیمومیت مردان و اسیر مردان باشد جامعه ای آزاد نیست . جامعه ای که بر آزادی زنان ارج گذاشته و اهمیت می دهد و برای تحقق این آزادی گام های عملی برداشته جامعه است که در راه رهایی تمام آحادش از همه انواع ستم و استثمار قدم بر می دارد . شوروی از سال 1917 اکتبر الی نیمه دهه پنجاه و چین انقلابی از 1949 - 1975 نمونه بارز این گونه رژیم ها است .

در نیمه دهه پنجاه میلادی چینی که رویزیونیست ها قدرت را در شوروی سوسیالیستی قبضه نمودند و راه احیاء سرمایه داری را در پیش گرفتند ، رویزیونیست ها بخاطر تحکیم قدرت و منافع بورژوا کمپرادور خویش به استفاده برخی از اشکال " سوسیالیستی " ادامه دادند . لذا " شکل " ، نهاد ها، تعیین کننده نیست ، بلکه مساله تعیین کننده قدرت سیاسی است . از زمانیکه قدرت سیاسی پرولتاریا در شوروی سرنگون گردید و سرمایه داری احیا گردید به همان طریق ستم جنسی نیز دوباره احیا شد ، زیرا سرمایه بنا گذیر ستم جنسی را همراه دارد .

بعد از مرگ رفیق مائوتسه دون و کودتای رویزیونیست های چین ، این کشور بکام سرمایه داری فرورفت . دست آورد های عظیم و ارزشمند ساختمان سوسیالیزم در اشکال مختلف آن ومنجمله در مسیر رهایی زنان نابود گردید . نقش و موقعیت زنان به قهقرا سوق نمود . فحشا و تجارت سکس رونق پیدا نمود . ( از نظر بورژوازی تجارت سکس ، فحشا مخالف با موازین اجتماعی نبوده ، به همین لحاظ از آن بعنوان صنعت سکس یاد می کنند ) اینها گواه بر آنست که ستم بر زن یکی از ستون هایی است که سرمایه داری ، حاکمیت وسلطه خود را بر آن استوار میکند . درچین نیز احیای سرمایه داری ، بناگزر با احیای ستم جنسی همراه بود .

زمانیکه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در برنامه عملش می نویسد که : " تحولات انقلابی با محتوای اجتماعی اسلام و دعوت تاریخی آن به عدالت ، برابری و ضدیت با استثمار فرد از فرد منافات ندارد " صفحه 59 ، به همین ترتیب در صفحه 60 می نویسد : " ترقی اجتماعی و ملی با اسلام منافات ندارد " و روی این ملحوظات است که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بر حسب منافع بورژوا کمپرادوری اش " تمامی حقوق و آزادی های روحانیون " را به رسمیت شناخته و این حقوق و آزادی ها را " تضمین ، حفظ و حراست می کند " ( صفحه 59 برنامه عمل ) .

مساله فوق به خوبی اهداف بورژوا کمپرادوری وزن ستیزی این حزب را را به نمایش می گذارد . درحالیکه ستمگری جنسی در بنیاد های فکری و عقیدتی تمامی نیروهای مرتجع و اسلامی نهفته است . از نظر اسلام زن " ملکیت " مرد است و مرد مالک وی . از نظر اسلام مردان حق هرگونه تصرف و تسلط به " ملکیت " خویش را دارند . در دیدگاه زن ستیزانه ارتجاعی اسلامی تنبیه و نفی فیزیکی زن امریست بدیهی و حق برسمیت شناختن شده مردان .

اسلام اساسا ایدئولوژی دوران حاکمیت برده داری است . فنودالان نیز بر حسب منافع خویش دودسته به آن چسبیده و آنرا به رسمیت شناخته اند .

نه تنها برده داران و فئودالان بر مبنای منافع خویش از این ایدئولوژی استفاده نموده ، بلکه بورژوازی و امپریالیزم نیز در کشورهای اسلامی این ایدئولوژی را بخاطر حفظ منافع خود برگزیده و آنرا تقویت می نماید . اسلام در طول دوران تاریخ ایدئولوژی طبقات حاکمه افغانستان بوده و در خدمت منافع این طبقه بکار گرفته شده است . به همین ترتیب زن ستیزی ایدئولوژی نیروهای مرتجع استثمار گر و اسلام بوده و هست .

همانطوریکه امروز امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا و رژیم دست نشانده شان دین اسلام را بعنوان ایدئولوژی طبقه حاکمه پذیرفته و مدعی اند که توده های زحمتکش و بخصوص زنان با در نظر داشت این ایدئولوژی می توانند از ستم رهایی یابند . سوسیال امپریالیست ها و " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نیز ای این ایدئولوژی بعنوان حربه ای برای سرکوب توده ها و بخصوص آرام نگهداشتن زنان استفاده نمودند . وقتیکه این حزب به " ارزشهای دین مقدس اسلام " احترام می گذارد و می گوید که " ترقی اجتماعی و ملی با اسلام منافات ندارد " جایی تعجیبی وجود ندارد ، زیرا خوب می دانند که دین اسلام و در مجموع کل ادیان بر مالکیت خصوصی مهر تائید می زند و زن را " ملکیت " مرد به حساب می آورد . از اینکه ادعا دارند که کودتای 7 ثور به " زنان افغانستان امکان می دهد تا به اعضای کامل الحقوق در حیات جامعه " مبدل گردند ، یک حرف پوچ و میان تهی است تاریخ ثابت ساخته است که قدرت پول در نزد بورژوازی به مراتب از قدرت مذهب و دین بیشتر است و عموماً ایشان قدرت دین و مذهب را فقط برای اینکه در تحصیل پول به آنها کمک می کند دوست داشته و مورد استفاده قرار می دهند .

تازمانی که مالکیت خصوصی وجود داشته باشد و تولید برای مبادله و ارزش اضافی صورت گیرد و مشقت اقلیت صاحب قدرت و همه امتیازات باشد ، ستم و بهره کشی از انسان امری است حتمی و زنان به شدیدترین وجهی مورد ستم قرار می گیرند . جای که مالکیت خصوصی وجود دارد شوهر رئیس خانواده است و زن بدون آنکه در مالکیت سهیم باشد در خانواده



کار می کند ، رابطه بین زن با شوهر و خویشاوندانش همانند رابطه کارگر و کارفرما است . لنین می نویسد : " قدم اساسی برانداختن مالکیت خصوصی بر زمین ، کارگاه ها و کارخانه ها می باشد . این است و تنها همین است که راه آزادی کامل و واقعی زن را باز می نماید " لنین مطمئن بود که شرکت زنان در جنبش انقلابی ، آزادی کامل آنها ، برابری آنها ، نه تنها برای زنان لازم بلکه برای همه زحمتکشان و استثمارشدگان لازم است .

بورژوازی همیشه به مسئله زنان صرفاً بعنوان اختلاف جنسی می نگرد اختلاف طبقاتی زنان را در نظر نگرفته و بین آزادی زنان و هدف کلی پرولتاریا سد ایجاد می نماید ، از این طریق می خواهد که توده زحمتکش و بخصوص زنان را از مسیر جنبه اصلی مبارزه طبقاتی منحرف نماید . به همین ملحوظ هم هست که گسترش افکار بورژوائی آسانتر می گردد . درحالیکه طرح وحل مسئله زنان باید تابع کل منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا باشد . ایجاد تساوی حقوق میان زن و مرد بدون انقلاب کمونیستی و الغای مالکیت خصوصی امکان پذیر نیست . بدین نسبت آزادی کامل توده های وسیع زنان زحمتکش جزء بسیار مهمی از کل هدف انقلاب پرولتاریایی است . زیرا از اولین تقسیم انسان به طبقات تا به حال تاریخ از طریق مبارزات طبقاتی تکامل یافته است . کوتاه نظران و تسلیم طلبانی که به مبارزه طبقاتی پشت پا زده و اصول اساسی مارکسیسم را فراموش کرده بودند . تجاوز امپریالیست ها را در افغانستان " بارقه امید در چشمان اشکبار ملت " افغانستان خوانده و به زنان نوید آزادی را می دادند ، اما بیش از هفت سالی که از این تجاوز جنایتکارانه می گذرد تغییر و تحولاتی در این مدت صورت نگرفته ، طرح چنین مسائلی کوتاه بینی سیاسی کسانی را به نمایش می گذارد که پایان امارت اسلامی طالبان را آغاز آزادی ، دموکراسی وبخصوص آزادی زنان از قید مردسالاری می پنداشتند .

درحالیکه امریکا با رژیم طالبان نه بر سر آزادی زنان و نه هم بر سر دموکراسی تضاد و مشکلی داشت چنانچه در طول دوران حاکمیت سیاه

دوران امارت اسلامی طالبان هر فشاری که بر زنان وارد می آمد ، امریکا با سکوت آنرا تائید نمود . این روابط زمانی به تیرگی گرائید که امریکا دانست طالبان بیشتر از این نمی توانند در منطقه برایش مفیدیت داشته باشند ، لذا در جهت سرنگونی رژیم شان برآمد و خواست تا در منطقه حضوی نظامی خویش را گسترش داده و تثبیت نماید .

امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا خواهان تحکیم جمهوری اسلامی در افغانستان اند ، اما جمهوری اسلامی مطیع و گوش بفرمان که با حضور نظامی ، غارت و چپاول و قتل عام مردم هیچگونه مخالفتی نداشته و تحت رهبری اش حرکت نماید .

در مانیفیست کمونیست به صراحت اعلام گردیده که : " قانون ، اخلاق ، دین همه نیرنگ های بورژوازی است که بورژوازی در زیر آن بخاطر منافع خود پناه گرفته است . "

از طرح مسایل فوق به خوبی آشکار می شود که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " هیچ گونه اعتقادی به مسایل کمونیستی نداشته ، بلکه یک حزب رویونیستی در خدمت بورژوازی کمپرادور بیروکرات وابسته به روسیه بوده و هیچگاهی در صدد آزادی زنان از قید اسارت و بردگی نبوده ، بلکه این زنجر را بیشتر در دست و پای زنان محکم نموده است . لنین می گوید : " کار کمونیستی و سیاسی ما در میان توده های زن مستلزم بخش عمده ای کار تربیتی در میان مردان می باشد . باید نقطه نظر گذشته را که مربوط به دوران بردگی در توده ها و حزب ریشه کن سازیم " اما متأسفانه که امروز در افغانستان نه تنها عناصر عقب گرا به زنان از نقطه نظر گذشته برخورد می نمایند ، بلکه عناصر انقلابی و حتی اکثر رفقای حزبی به زنان از نظر دیدگاه گذشته برخورد می نمایند و کوچکترین توجه به تربیه سیاسی زنان و دختران شان ننموده و حتی می کوشند که آنها را در چهاردیوار حجاب محصور بدارند .

حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان باید با جدیت تمام با این دیدگاه شئونستی مردسالارانه برخورد نموده و بقول لنین این ایده کهن را از " درون حزب و توده هاریشه کن " نماید . این کار مستلزم مبارزه جدی و پیگیر برای تربیت کمونیستی در بین مردان و زنان می باشد . از طریق این مبارزه جدی و پیگیر است که زنان و مردان را می توان برای یک مبارزه سخت ، طولانی و بزرگ برای برپایی و پیش برد جنگ مقاومت ملی مردمی ، و انقلابی ( شکل مشخص کنونی جنگ خلق ) و سرنگونی رژیم دست نشانده حامد کرزی و ایجاد جامعه نوین تربیت و بسیج نمود .

این رسالت بزرگ و وظیفه همه کمونیست ها است که زنان را بسیج و تربیت نموده و برای زنان مانند مردان وظیفه بدهند و از آنها ادامه کار را بخواهند و انها را انتقاد کنند و به ایشان اجازه انتقاد را بدهند ، تا اینکه این مظلوم ترین مظلومان در جهان و بخصوص در افغانستان به حیاتی ترین مسئله زندگی یعنی مبارزات انقلابی اجتماعی دست یابند . با کمال تأسف که در افغانستان در این زمینه اصلا توجه جدی صورت نگرفته است ، این خود مستلزم یک بازنگری است که حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان در این زمینه جدیت بیشتری به خرج داده و با برخورد انتقادی و اصولی تمام اعضای حزب را برای تربیت اساسی و بسیج زنان آماده سازند . و زنان را باید به شرکت در کلیه جنبه های زندگی و فعالیت های اجتماعی تشویق نمایند و فقط به این ترتیب است که زنان محدودیت های فکری و خانوادگی را بدور خواهند ریخت . در این زمینه باید که مردان انقلابی نیز آموزش خویش را بالا برده و از دیدگاه جهان بینی کمونیستی با زنان برخورد نمایند ، تا اینکه زنان و دختران خانواده خویش را به رفیق همکار مبدل سازند و ازین طریق کمک نمایند که زنان محدودیت های فکری و محدودیت های خانوادگی را بدور ریخته و به یک نیروی انقلابی و همکار واقعی مردان تبدیل شوند .

بسیاری از مردان حتی انقلابیون ( در جامعه کنونی افغانستان ) علاقه ای ندارند که زنان به کار اجتماعی کشیده شوند و به همین منظور از دادن

آموزش انقلابی به ایشان سر باز می زنند و بهانه فساد اجتماعی مانع کار شان در جامعه می گردند ، و یا با سکوت ایشان را به کار خانوادگی تشویق نموده و کارخانوادگی شان را تائید می نماید . درحالیکه به خوبی می دانند که زندگی خانگی زن چیزی که او هر روز با به میان کشیدن هزاران کار ناچیز قربانی می شود . امروز این یک چلنج است که در مقابل حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان قرار گرفته و حزب ما باید که با سربلندی این آزمون بزرگ را به پیش برده و برای آموزش زنان و مردان و بخصوص رفقای حزبی کاروییکار نماید و برای ارتقاء آن جدا کوشا باشد . در غیر این صورت بخش عمده ای از هدف سیاسی حزب که همانا سمت و سودادن زنان بطرف انقلاب یعنی برپایی و پیش برد جنگ مقاومت ملی ، مردمی و انقلابی است . ناقص خواهد ماند . برای انجام این وظیفه باید جدا دست بکار شد و مصمم به تغییر آن ، بود ، زیرا برای تغییر موعظه کفایت نمی کند ، بلکه پراتیک اساس است .

اینک می بینیم که " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " بعد از کودتای 7 ثور و متعاقب آن تجاوز سوسیال امپریالیزم در افغانستان عملا چه گامی رادر جهت رهایی زنان برداشتند .

بعد از کودتای 7 ثور 1357 رژیم وابسته به روسیه فرمان شماره هفتم را در ارتباط مهریه صادر نمود گرچه مهریه به 300 افغانی تنزل داده شد ، اما مهریه از بین نرفت یعنی معامله خرید و فروش دختران به حال خود باقی ماند . فرمان شماره هشتم رژیم مهمترین فرمان مربوط به اصلاحات ار ضی بود . دراین فرمان شئونیزم مرد سالارانه رژیم به خوبی پیدا است . زیرا این فرمان فقط یک فرمان مردانه و شئونیستی بود . دراین فرمان حق مالکیت بر زمین برای مردان خانواده تثبیت شده بود و توزیع زمین برای زنان اصلا در نظر گرفته نشده بود . رژیم فاشیستی کودتا گران آگاهانه اصلاحات نیم بند خویش را بر مبنای برسمیت شناختن حقوق مردان به پیش بردند . تا اینکه زنان از لحاظ اقتصادی متکی به مردان باشد . به

کارخانگی خویش ادامه دهند . در هر حالت اینکه زنان به انجام کارخانگی خود ادامه دهند برای سرمایه داری امر حیاتی است .

رژیم های ارتجاعی همیشه کوشیده که برای استثمار بیشتر زنان در محدوده قانون مدنی برابری ظاهری را درج قانون نمایند . بقول لنین : " نهضت کارگری زن نمی تواند خود را تنها با برابری ظاهری خوشنود سازد این نهضت وظیفه اساسی خود را مبارزه برای برابری اقتصادی و اجتماعی زن قرار داده است " . در حالیکه رژیم هیچ اعتقادی به برابری اقتصادی زن و مرد نداشت و نمی خواست که زنان از لحاظ اقتصادی روی پای خوی بایستند. پس شعار اینکه زن باید " اعضای کامل الحقوق " جامعه باشد یک عوامفریبی بیش نیست .

برای آنکه زنان به آزادی برسند باید که به مبارزه سخت و طولانی روی آورند ، برای از بین بردن نفوذ عقیدتی و عادی طبقه استثمارگر و شئونیزم مردسالار در جامعه که از آنها برده خانگی و عروسکی ساخته است جدا مبارزه نمایند . برای از بین بردن عقاید کهنه زنان مکررا باید به آموزش سیاسی توجه خویش را معطوف دارند . زنان باید سهامت اصلاح خود و بدور انداختن مسئولیت ها و قیود اخلاقی که جامعه استثمارنیمه فئودالی بر آنها تحمیل نموده است را داشته باشند . در این صورت است که می توانند دوشادوش مردان نیروهای متجاوز اشغالگر را از کشور بیرون ریخته و رژیم دست نشانده شانرا ساقط نموده و دیکتاتوری دموکراتیک خلق را در افغانستان مستقر نموده و در جهت لغو کامل مالکیت خصوصی گام بردارند . در غیر این صورت همه ای وعده و وعید ها شعار کاذب زنان را به سمت استثمار بیشتر و بیرحمانه تری می کشاند .

رژیم پوشالی با حمایت از باب سوسیال امپریالیستش باعث قتل حدودا یک ونیم میلیون نفر گردید و صد ها هزار نفر را معلول و معیوب نموده و بیش از یک سوم نفوس کشور به کشورهای خارجی آواره گردیدند . با جرات می توان گفت که اکثریت کشته شده گان و آسیب دیدگان زنان و دختران بودند .

حتی رژیم تظاهرات دختران جوان را به گلوله بست و تعداد زیادی از زنان و دختران جوان را روانه زندان نمود که مورد شکنجه ، آزار و اذیت و حتی مورد تجاوز قرار گرفتند و به قتل رسیدند . بدتر از همه که همیشه های بدنام رژیم دست باز داشتند که زنان و دختران جوان زیبا را هر وقت و برای هر مدتی که بخواهند تصاحب نمایند و یا به " نکاح " خویش درآوردند . این آزار و اذیت و تجاوزات جنسی سبب شد که زنان و دختران جوان برای مصئون ماندن از چشم بدکاران رژیم در خانه بمانند و یا اینکه چادر برقع بپوشند . اینست عملکرد " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در برابر زنان . رژیم دست نشانده روسها می خواست که این عمل ناشایست و جنایت کارانه خویش را در زیر شعار زنان " اعضای کامل الحقوق " جامعه اند ، مخفی نماید .

زن زمانی عضو کامل الحقوق جامعه محسوب می گردد که به آزادی کامل اقتصادی برسد . آزادی زن با آزادی کامل جامعه انسانی از قید استثمار و ستم و نظام جهانی امپریالیستی و رژیم تحت حمایت آن بستگی دارد . ازینرو زنان برای بدست آوردن حقوق کامل مساوی خویش با مردان ، باید شانه به شانه سایر زحمتکشان برای از بین بردن بنیاد این نابرابری ها که همانا ناشی از سلطه طبقاتی و تمایز طبقاتی میباشد مبارزه نماید

\*\*\*\*\*

## مرتجعین خود را افشاء می نمایند

از زمانی که جامعه به طبقات منقسم گردیده ، در طول این دوران تاکنون مبارزات طبقاتی ادامه داشته و دارد . این بدان معنی نیست که فقط در طول این دوران مبارزه بین طبقات ستمگر و ستمکش وجود داشته ، بلکه به این معنی است که علاوه بر مبارزات بین دو طبقه ستمگر و ستمکش ، مبارزات حاد و شدیدی بین نیروهای ستمگر بخاطر قدرت ، چپاول و غارت وجود داشته است .

از همین افغانستان شروع می کنیم . در طول دوران تاریخی این خطه به خوبی دیده می شود که اکثر اوقات مبارزات و جنگ های خونین بین نیروهای مرتجع به خاطر حفظ منافع و آستان بوسی به درگاه امپریالیزم بوقوع پیوسته ، درحالیکه توده های زحمتکش همیشه بخاطر رنج بیکران و بیرون راندن اشغالگران و نیروهای بیگانه در ستیز بودند . اما امیران و سرداران بخاطر منافع طبقاتی شان سر به آستانه امپریالیزم سائید ه و راه سازش را در پیش می گرفت . بعد از احمد شاه ابدالی جنگ های خانمانسوز بین اولادش در گرفت ، این درگیری نه تنها بین برادران بلکه بین پدر و پسر وجود داشت ، تا زمان امان الله که تحت فشار بیش از حد مردم توانست تا سرحد گرفتن استقلال سیاسی افغانستان پیش برود ، اما درحالیکه مردم این مرزو بوم بخاطر در هم شکستن خط دیورند که به اساس توطئه انگلیس از افغانستان جدا شده بود واقوام پشتون به دو مرز جداگانه تقسیم نموده می جنگیدند . امان الله طبق خواست طبقاتی اشرافی اش با انگلیس وارد متارکه گردید و خیانت جدش ( عبدالرحمن خان ) را دوباره به رسمیت شناخت . امپریالیزم انگلیس از این موقعیت استفاده نمود و مهره اصلی اش ( نادر خان ) را بر اریکه قدرت در افغانستان رساند .

امپریالیزم بخاطر حفظ منافعش همیشه مهره های گوناگونی از مرتجعین را در بغل گرفته و بنام هاو سازمان های جداگانه ای ایشان را تقویت و حمایت می نماید تا در شرایط معین که هر کدام بهتر بتواند منافعش را تامین نماید . حمایت نموده و بقدرت سیاسی برساند . " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نیز از جمله این مهره های وابسته به سوسیال امپریالیزم روس بود که از زمان ظهور تا سقوطش علاوه بر میهن فروشی خیانت و جنایات بیشماری که انجام داد و همیشه سرتعظیم و اکرام را به خاندان شاهی و به درگاه سوسیال امپریالیزم روس فرود آورد ، بر روی همدیگر تیغ کشیده یکی دیگری را خائن و نوکر امپریالیزم ، اشراف زاده خطاب نمودند . تاریخ افغانستان تثبیت نمود که این باند جنایتکار همانطوریکه حسب منافع اربابش مردم را به خاک و خون کشیدند ، هر کدام در زمان قدرت بنوبه طرفداران دیگری را بنام های مختلف اعدام ،

ترور و زندانی نمودند. همه ای این حرکات در جهت حفظ منافع سوسیال امپریالیزم روس بکار گرفته شد و وابستگی شانرا به امپریالیزم بهتر تثبیت نمود. چنانچه اکثریت شان امروز چوکی های بلند دولتی را در اشغال خود دارند و در سه قوه دولتی ( مقننه ، اجرائیه و قضائی ) و علاوه بر این سه قوه ، نقش اساسی در امنیت ملی رژیم پوشالی را نیز ایفاء می نمایند و هیچگونه ابایی ندارند ، بلکه به این چاکری افتخار می کنند.

حسب منافع سوسیال امپریالیزم روس در سال 1343 " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " متبارز می گردد ، از همان آوان موجودیت بین تره کی و کارمل و وابستگان هر کدام اختلافات جدی متبارز می گردد و هر کدام می خواهند که به روس ها بفهمانند که یکی از دیگری برای تامین منافعش بهتر اند . اما روسیه طبق خصیصه ذاتی اش هر دو گروه را با خود نگهدارد و هر کدام را جداگانه حمایت می نماید. تا بموقع بتواند از ایشان کارگرفته و منافعش را در افغانستان تامین کند که چنین هم شد .

سندی که همین اکنون در دسترسم زیر عنوان " دروغها وجعلیات نورمحمد تره کی و شرکا افشاء می شود " قرار گرفته به خوبی بیانگر آنست که ایشان هیچگونه اختلاف ایدئولوژیک نداشته ، بلکه بیشتر اختلافات و خصومت ها بر سر رهبری و آستان بوسی به سوسیال امپریالیزم بوده است .

در اینجا اولاً می بینیم که " کنگره موسس " این حزب متشکل از چه کسانی و به چه طریقی این حزب پایه عرصه وجود گذاشته است . و بعداً به دیگر مسایل مورد تذکر این سند می پردازیم . آقای کارمل و فرکسیونش اعتقاد دارند که " کنگره اول ( کنگره موسس ) حزب دموکراتیک خلق افغانستان به مثابه نقطه عطف نقش برجسته در بنیان گذاری حزب طراز نوین طبقه کارگر افغانستان داشت و اصول کلی و مرامی سازمانی حزب را تصویب و هیات رهبری آنرا انتخاب کرد . هیچ جای شک و تردید نیست " (صفحه 5 سند).



با جرأت می توان گفت که " کنگره موسس " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نقطه عطف " در " بنیان گذاری حزب طراز نوین طبقه کارگر افغانستان " نبوده، بلکه نقطه عطف در بنیان گذاری یک حزب رویونیستی به عنوان نماینده فکری و سیاسی سوسیال امپریالیزم روس بود. طوریکه قبلا مرور کوتاهی بر آئین نامه و برنامه " اصول کلی و مرامی " این حزب را بررسی نمودم که در مسیر و شاهراه یک قشر بورژوا کمپرادور بیروکرات وابسته به روس در حرکت بوده است. برای ما هم هیچ جای شکی باقی نیست که این حزب " اصول کلی و مرامی و سازمانی " اش را با خط بورژوا بیروکرات تصویب و بر همین اساس " هیات رهبری " اش را انتخاب نموده است. اینک ببینیم که در " کنگره موسس " این " حزب طراز نوین " ! چه کسانی شرکت داشته اند. موضوع را از زبان خودشان پی می گیریم: " حقیقت مسلم اینست که کنگره اول ( کنگره موسس ) طوریکه ( طریق الشعب ) نوشته است متشکل از 27 عضو ( که از طرف در حدود 60 - 70 تن وابسته به خلقیهای مترقی و ملی انتخاب شده بود ) و مرکب از عناصر ناسیونالیست، دموکرات و مترقی بود ( نه کاملا مرکب از مارکسیست - لنینیست ها ) ... من حیث مثال: رئیس کنگره شاغلی آدم خان یکی از رفقای نزدیک و مربوط به حلقه جناب نورمحمد تره کی بود که بعد از ادای نماز، با یک بیانیه پرشور و ناسیونالیستی کنگره را افتتاح کرد و علی هذاقیاس. این بود نمونه ای از اعضای به اصطلاح " حلقه مارکسیستی - لنینیستی " مربوطه به جناب نورمحمد تره کی به عنوان جمله معترضه! آیا آقای تره کی میتواند لا اقل یک تن از اعضای مربوط به " حلقه مارکسیستی - لنینیستی " شخص خود را در گروه " خلقی " خود نشان دهد؟ این آقایان کجا تشریف دارند و چرا تا آخر " مارکسیست - لنینیست " باقی نماندند؟ " (صفحه 6 سند). طوریکه معلوم می شود که آقای کارمل و باندش تعداد اعضای " کنگره موسس " را نمی دانند، زیرا تعداد و ترکیب آنرا از قول " طریق الشعب حزب رویونیست عراق وابسته به سوسیال امپریالیزم نقل می نماید. به هر صورت حزبی که " مرکب از عناصر ناسیونالیست، دموکرات و مترقی " باشد نه "

کامل مرکب از مارکسیست - لنینیست ها " آن حزب هیچگاهی " حزب طراز نوین " نبوده بلکه حزبی است رویونیستی ، اپورتونیستی در خدمت منافع طبقه حاکمه استثمار گر . چنین تشکلی نمیتواند حزب باشد بلکه یک جبهه است. نام چنین تشکلی را حزب " طراز نوین " یک سفاهت محض است.

هرگاه " اصول کلی و مرامی " این حزب را زیر و رو کنیم یک کلمه صحبت از مارکسیزم و اصول و قواعد کلی آنرا نمی توان یافت عموماً اساسنامه یک حزب کمونیست مرکب است از :

1. خصلت طبقاتی حزب : که در آن به صراحت اعلام می دارد که این حزب ، حزب سیاسی پرولتاریا و پیش آهنگ پرولتاریا در کشور می باشد . و پایگاه اصل چنین حزبی را ، صفوف پرولتاریا و روشنفکران انقلابی که آگاهانه ایدئولوژی پرولتاریا را پذیرفته و موقعیت های طبقاتی پیشین خویش را از لحاظ ایدئولوژیک و تعلقات سیاسی رها ساخته و به پرولتاریا پیوسته باشند تشکیل می دهند .

2. ایدئولوژی رهنمای حزب : احزاب کمونیست با صراحت اعلام می دارند که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را به مثابه ایدئولوژی رهنمای عمل و اندیشه خود پذیرفته و بکار می بندد . در حالیکه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " مائوئیزم را قبول نداشت ، اما به هیچ عنوان اعلان نموده است که مارکسیزم - لنینیزم را به عنوان ایدئولوژی رهنما و عملش پذیرفته است . طوریکه از اسمش پیدا است این حزب یک حزب بورژوا دموکراتیک بوده نه مارکسیستی .

3. برنامه سیاسی حزب : هر حزب کمونیست و انقلابی دارای برنامه سیاسی حد اقل و حد اکثر می باشد ، که انجام انقلاب و گذر آنرا به مرحله بعدی تحت دیکتاتوری پرولتاریا نشان می دهد . اما این حزب

فقط و فقط برنامه کلی اش " دموکراسی ملی " بود که از طریق وحدت با بورژوازی واز راه " مبارزات کاملاً علنی ، قانونی و پارلمانی " می خواست احیاء نماید .

احزاب کمونیست در برنامه و اساسنامه اش مهم ترین اهداف انقلاب و استراتژی مبارزاتی اش را صریحاً بیان می دارند و معتقد اند که رهایی طبقه کارگر بدون انقلاب قهری امکان پذیر نیست . به همین علت با پیگیری و استواری برای حفظ استقلال ایدئولوژیک - سیاسی تشکیلاتی و نظامی خود و تقویت مواضع انقلابی و تامین منافع پرولتاریا مبارزه می نمایند . و مشی توده ای را یکی از جوانب مهم استراتژی مبارزاتی خویش قبول دارد .

هیچ یک از مسایل فوق در " اصول کلی و مرامی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان به چشم نمی خورد و فقط در همه جا تاکید بر روی " دموکراسی ملی " ، " مبارزات کاملاً قانونی ، علنی و پارلمانی " و " تقویت سکتوردولتی اقتصاد " و دفاع از قانون اساسی رژیم شاهی به چشم می خورد . که روی هر کدام بطور مفصل قبلاً بحث شده است . در اینجا به بحث دوباره نیازی نیست .

زمانیکه رئیس " کنگره موسس " یک حزب ایدئالیست باشد ، دیگر جای بحث برای مارکسیست بودن در میان نیست ، وقتیکه جناب ایده آلیست " با بیانیه پرشور ناسیونالیستی " خویش کنگره را افتتاح می نماید ، یقیناً که در آن زمان هر دو جناح به این " بیانیه پرشور " کف زده اند . باید به آقای کارمل و شرکا خاطر نشان ساخت همانطوریکه در گروه " خلقی " تره کی یکنفر مارکسیست نمی توان پیدا نمود ، در گروه " پرچم " نیز نمی توان مارکسیستی را سراغ نمود . چنانچه " درسهای از برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که بعد از تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیزم روس به افغانستان ، نوشته شده بصورت مشخص بیانگر اهداف ضد انقلابی و ضد مارکسیستی می باشد . چنانچه طبق خصیصه ذاتی خویش برای حفظ و منافع خویش به دامن مذهب چنگ انداخته اید که این همان

ریشه اصلی در "کنگره موسس" تان دارد. لنین بصراحت می گوید که "هیچ کار درستی را نمی توان بدون تئوری مارکسیستی انجام داد و در این باره همه کمونیستها باید اصول بسیار درست و روشنی را رعایت نمایند". زمانیکه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" قدرت سیاسی را در این کشور با حمایت روسها بدست گرفت و نتوانست کار درستی را انجام دهد و مرتکب جنایات بی حد و حصر گردید، از یکطرف دارای تئوری مارکسیستی نبود، بلکه یک مشی رویزیونیستی را در پیش گرفته بود و اظهار الفاظ و کلماتی از قبیل "سوسیالیزم و کمونیزم" فقط برای بدنام کردن کمونیزم بکار می بردند، و از سوی دیگر وابستگی کامل این حزب به سوسیال امپریالیزم، او را در جهت منافع سوسیال امپریالیزم و ضربه زدن به منافع ملی کشور سوق داد.

رهبر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان می نویسد: "کمونیست ها به اعتبار هدف و دورنمای غایی کمونیزم، کمونیست محسوب می شوند، یک حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) رویای عالی کمونیستی خود را تا سطح دموکراسی و جمهوریت بورژوائی پائین نمی آورد و اگر پائین آورد، چیزی از کمونیزم برایش باقی نخواهد ماند" هدف و دورنمای غائی کمونیست ها فقط یک جامعه کمونیستی نه حتی یک جامعه دموکراتیک نوین و یا جامعه سوسیالیستی، چه رسد به جامعه بورژوائی مخلوط شده با مذهب. رویزیونیست های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در برنامه عمل خویش تلاش داشتند که "جمهوری دموکراتیک" بورژوائی بر مبنای بنیادهای مذهبی ایجاد نمایند. چنین احزابی علاوه بر اینکه مارکسیستی نیست، نمی توان آنرا یک حزب دموکرات نامید.

اینک می پردازیم به موضع گیری دو گروه وابسته به سوسیال امپریالیزم (خلق و پرچم) که چقدر حقایق را نسبت به یکدیگر فاش ساخته اند. کارمل و شرکا در صفحه سوم سند شان می نویسند که "آقای نورمحمد تره کی تقریباً دوثلث عمر خود را در شعبات امریکا (از مجله اقتصاد تا آتشه مطبوعاتی سفارت دولت شاهی افغانستان در امریکا) مصروف خدمت

گذاری بود ، این دیگر خدمت تازه ایست که بصورت غیر مستقیم و خیلی هم ظریفانه به قلب ماهیت و در دفاع از مطبوعات و نشرات ضد ملی دموکراتیک سلطنت استبدادی افغانستان انجام می گیرد که گویا می شد با استفاده از این به " خدمات چشمگیر در راه ترویج و تبلیغ ادبیات سوسیالیستی " پرداخت " و در صفحه 33 همین سند می نویسند : " تعجب آور خواهد بود که ضمنا یاد آور شویم که در روز جلسه رای اعتماد میوند وال کمیته مرکزی فیصله کرد که باید فرکسیون ( حزب ) در ولسی جرگه ( پارلمان ) برای میوند وال رای عدم اعتماد بدهد ، بالعکس نورمحمد تره کی در خفا بصورت شخصی بالای فرکسیون فشار می آورد و تهدید می کرد که باید علی الرغم تصویب کمیته مرکزی رای اعتماد داده شود ... وده ها مثال دیگر مشابه به این در حیات ( حزبی ) مشهود است . نکته قابل یاد داشت اینست که نورمحمد تره کی وقتی آتش مطبوعاتی در امریکا بود ، دوستی خالصانه ای با شاغلی میوند وال سفیر کبیر افغانستان در واشنگتن داشت - شاید این عاطفه دوستی بود که چنین درخواستی از فرکسیون ( حزب ) ما در ولسی جرگه می کردند و بالاخره طبق آرزوی شاغلی میوند وال صدر اعظم باعث انشعاب ( حزب ) گردیدند . "

آقای تره کی و باندش در یک اطلاعیه ای ببرک و شرکانش را چنین توصیف می کند: " ... ببرک و شرکا یک گروه اقلیت ناچیز ضد وحدت واتحاد نیروهای دموکراتیک و ملی و به پیمانہ وسیع در جامعه افغانستان افشا شده اند و خلق افغانستان آنانرا به صفت پرچم داران استبداد و اشرافیت می شناسند " ( صفحه 54 - دروغها و جعلیات ... ) . متأسفانه که اطلاعیه ای تره کی و فرکسیونش در دسترس قرار نگرفته و اگر قرار می گرفت بهتر می توان که چهره حقیقتی کارمل و شرکایش افشاء شود . نقل فوق از سند " دروغ ها و جعلیات نورمحمد تره کی و شرکاش افشاء می گردد " که توسط کارمل و شرکاش تحریر گردیده ، گرفته شده است .

من در همین کتاب تا جای که دسترسی داشتم سوانح تره کی - کارمل را به رشته تحریر در آوردم و چهره خائنانه ، ضد ملی و ضد کمونیستی شانرا

بر ملا ساختن. نقل های فوق صحت مسائلی را که در این زمینه تحریر نمودم تأیید می کند. در اینجا نیازی به تشریح بیشتر ندارد. اینک می بینیم که هرکدام چقدر یکدیگر را به شاه پرستی و خدمت به دربار ارتجاع استبدادی خاندان شاهی افشاء می کنند. " جناب رئیس هیات تحریر " جریده " خلق " آقای نورمحمد تره کی در شماره ( 3 ) مورخ ( 5 ثور 1345 ) زیر عنوان ( یوه بله آزموینه - یک آزمایش دیگر ) مینویسد : " ... ددی د پاره چه دحاکمه طبقو او ترستم لاندی طبقه تر منح تضاد تر یوه حد پوری لژی شی نو د 1343 کال په میزان کشی د هیواد د خلکو د ارادی او دمعظم اعلیحضرت د سم درک او تشخیص په وجه نوی اساسی قانون منح ته راغی ... " که ترجمه دری آن چنین می شود: " ... برای اینکه تا حدودی تضاد میان طبقات حاکم و طبقات تحت ستم کم شود در میزان 1343 بر اساس اراده خلق وطن به نسبت درک و تشخیص درست اعلیحضرت معظم قانون اساسی جدید بمیان آمد ... " توجه کنید ! جناب تره کی چگونه " درک و تشخیص درست اعلیحضرت معظم " را در جهت ایجاد توطئه قانون اساسی جدید بمنظور تضعیف تضاد های طبقاتی که منتج به تضعیف مبارزات طبقاتی در جامعه می شود، مورد تقدیر و ستایش قرار می دهد. " ( دروغها و جعلیات نورمحمد تره کی و شرکا اش افشاء می گردد - صفحه 8 ) .

در شاه پرستی نورمحمد تره کی و شرکا و تمام کدرهای رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " هیچ جای شک و تردید وجود ندارد. زیرا در آن زمان نه تنها نورمحمد تره کی و دارودسته اش، بلکه کارمل همراه با دارودسته اش بر شاه و خاندان سلطنتی متکی بودند و از ایشان توصیف و تمجید نموده و چنانچه " شاه را غیر مسئول و واجب الاحترام " خواندند و هر کسیکه علیه قانون اساسی قرار داشت " ماجراجو و عمال امپریالیزم می دانستند " و قانون اساسی شاهی را سندی در جهت رشد و شگوفایی کشور قلمداد می نمودند. آنها فکر می کردند که اوضاع اجتماعی را قانون بوجود می آورد. در حالیکه آنچه که اوضاع اجتماعی را بوجود می آورد قانون نیست، بلکه ضروریات اجتماعی است. این ضروریات هستند که اوضاع

اجتماعی را بوجود آورده و موجب وضع قانون می شود. در آنزمان بعد از دوره هفتم شورا واستبداد بی حد و حصر خاندان نادری وعدم رضائیت عمومی از این خاندان، ضرورت به تغییر وضع اجتماعی گردید و برای حفظ وضع این جامعه طبقه حاکمه مجبور به وضع قانون گردیده، تاچند سالی بتواند به این وضعیت اسفبار ادامه دهد. در همان زمان نیروهای انقلابی کشور (شعله ئی ها) این ترفند طبقه حاکمه را فاش نمودند، کسانیکه درمقابل نیروهای انقلابی در آن زمان ایستاده و از قانون شاهی بدفاع بر خاستند همین " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " ( خلقی، پرچی ها) بودند آقای کارمل معتقد است که رای اعتماد به میوند وال که از طرف تره کی مطرح شده بود باعث انشعاب حزب گردید، اما تره کی معتقد است که انشعاب در این حزب به اثر بیانیه ارتجاعی کارمل در پارلمان و پافشاری برای اینکه میر اکبر خیبر پولیس باید به عضویت کمیته مرکزی پذیرفته شود، بود: " ببرک کارمل با ایراد بیانیه معروف ارتجاعی شاه پرستانه ای بتاريخ 17 اسد 1345 در ولسی جرگه - کوشش برای تحمیل پیشنهاد تجرید کننده خود مبنی بر انتصاب میر اکبر خیبر افسر پولیس به عضویت کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ونیز با طرح تسلیم طلبانه خویش مورد عدم اعتماد سیاسی کمیته مرکزی قرار گرفت و ...، ناگزیر از عضویت دارالنشاء کمیته مرکزی استعفا نمود " ( دروغ ها وجعلیات ... صفحه 7) آقای کارمل در پاسخ این موضوع می گوید: " اگر پای اغراض فتنه گرانه و جنون تحریف حقایق در میان نیست، اینهمه " درخیمر مو پالیدن " برای چه؟ آیا این بیانیه مطابق پالیسی حزبی نبوده است؟ آیا در مقایسه با نظرات شاه پرستانه جناب نورمحمد تره کی (منشی عمومی) در مقالات " تابناک شان " وارتباط شان با شخص شاه، آیا در مقایسه با شتافتن آقای تره کی به میدان هوایی کابل بغرض استقبال ودست بوسی پادشاه به بهانه اینکه از فلان کشور مترقی باز گشته است وبالاخره آیا در مقایسه با پافشاری جناب نورمحمد تره کی بمنظور تعمیم و تحمیل مصرانه این " تئوری " من درآوردی و بدعت آمیز که " پادشاه غیر مسئول و ماوراء طبقات است " میتوان به این بیانیه در مقام " شاه

پرستی " ، جای پیدا کرد . " ( دروغها و جعلیات نورمحمد تره کی و شرکاء افشاء می گردد - صفحه 10 ) .

در مقام شاه پرستی و خدمت به خاندان شاهی هیچکدام دست کمی از دیگری نداشتند . به همین ملحوظ بیانیه ارتجاعی در وصف شاه که در پارلمان از طرف کارمل ایراد گردیده یقیناً که مطابق به پالیسی حزبی شان صورت گرفته است . زیرا هر دو گروه معتقد به مبارزات " کاملاً قانونی ، علنی و پارلمانی " بودند که در تمام نشرات جریده " خلق " و پرچم به چشم می خورد . تا زمانیکه روس ها خواستند در کنار شاه بایستند ، در کنارش ایستادند و زمانیکه سوسیال امپریالیزم خواست تا با داود خان همکاری نمایند ، به ندای اش لیبیک گفتند ، این موضوعات را مفصلاً به بحث گرفتم و اینک می شنویم که آقای کارمل در همکاری با داود خان چه قدر مباحثات می کند : " عناصر بیدار خلق به یاد دارند که در طیعه ایجاد رژیم جمهوری در هیات رهبری آن عناصر چپ و مترقی ، دموکرات و ملی اکثریت و تسلط داشتند و پروگرام مترقی ( خطاب به مردم افغانستان ) را اعلام کردند " (دروغها و جعلیات نورمحمد تره کی و شرکاء افشاء می گردد - صفحه 55) در طول دوران مبارزاتی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " جزء ریختن آب به آسیاب ارتجاع و امپریالیزم و بخصوص سوسیال امپریالیزم روس و هم چنین اعتصاب شکنی و نفاق در جنبش کارگری کار دیگری انجام ندادند و به عنوان چماق داران رژیم در خدمت رژیم ستم شاهی به جمهوری داود خان جلاد آمدند . تمام اسناد و مدارکی که از بدو ایجاد این حزب تا زمان سقوط قدرت سیاسی و حتی بعد از آن بجا مانده بیانگر انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی شان بوده و نشاندهنده یک خط کاملاً اپورتونیستی و رویزیونیستی در حیات مبارزاتی شان می باشد که تاریخ گویای این حقیقت است . همین خط رویزیونیستی شان باعث این همه جنایت و ددمنشی گردید که به حقیقت عنوان فاشیست ترین رژیم در تاریخ افغانستان را کسب نموده است .



حینیکه انشعاب در " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " صورت می گیرد ، آقای پنجشیری درکنار گروه کارمل قرار می گیرد وتره کی را به " بی اعتنایی به تصمیم دسته جمعی واصل مرکزیت دموکراتیک " محکوم می نماید . او درباره اخلال و اعتصاب شکنی تره کی می نویسد : " ولی با وصف این امتیازی که اکثریت برای اقلیت داد جناب تره کی موافقه نکرد . درهمین روز جلسه استیضاح درولسی جرگه و میتنگ در پوهنتون علیه سیا ( CIA ) جریان داشت . او به پیروان خود در ( حزب ) امر ترک حوزه ها و سازمان ها وشعبات حزبی را صادر کرد . به این صورت انشعاب را اعلان و بر ( حزب ) تحمیل نمود . در برابر اکثریت ( حزب ) اعلان آشتی ناپذیری داد واستعمال هر گونه سلاح افترا ، دروغ و فحاشی و تخریب را علیه رهبران اصولی وکادرهای ( حزبی ) مجاز دانست . سازمان جاسوسی امریکا به جای خود ماند و مبارزه ارتجاع داخلی وخارجی به همدستی گروه ضد ( حزبی ) علیه ( حزب ) و فرکسیون ( حزب ) در پارلمان چون بمبی در جامعه منفجر شد . " به نقل از : ( دروغها وجعلیات نورمحمد تره کی وشركاء افشا می گردد - صفحه 37 )

این اولین وآخرین اعتصاب شکنی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " نبوده ، بلکه برای چندمین بار به عنوان چماقدار دولت درکنار شاه ایستادند و به اعتصاب شکنی خویش ادامه دادند . چنانچه چندین مرتبه کارمل وامین از طرف پارلمان وظیفه گرفتند تا به وعده های سرخرمن اعتصاب کارگران را خاموش نموده وحتى بعد از ختم اعتصاب عده ای از کارگران دستگیر وروانه زندان شدند . این وظیفه نه تنها بدوش تره کی بود ، بلکه کارمل وتمامی کدر های رهبری این حزب به درهم شکستن اعتصاباتی که علیه منافع سوسیال امپریالیزم درحرکت بود ، افتخار و مباحات می نمودند .

آیا این مشاطه گران بومی علاوه بر ثناخوانی ظاهرخان در پارلمان جلو مارش ظفر نمون کارگران شیرغان که درست بر ضد استثمار صنایع ملی کشور بود وبه سمت کابل در حرکت بودند ، نگرفتند ومنافع سوسیال

امپریالیزم را بر منافع ملی کشور ترجیح ندادند؟ آیا این مشاطه گران نبودند که کودتای داود خان را به همکاری با داران سوسیال امپریالیست تان به پیروزی رساندند؟ آیا این مشاطه گران نبودند که جمهوریت داود خان را مترقی و انقلابی به خورد توده ها می دادند و بیانیه " خطاب به مردم " را نوشتند؟ آیا این مشاطه گران نبودند که برای جمهوریت داود خان رقصیدند و گلو پاره نمودند؟ آیا این مشاطه گران نبودند که بخاطر منافع و مصالح سوسیال امپریالیزم روس تن به میهن فروشی دادند؟ آیا این مشاطه گران نبودند که میلیون ها نفر را قتل عام نموده و میلیون ها نفر را آواره کردند؟ آیا این مشاطه گران نبودند که توده های زحمتکش و روشنفکران انقلابی و مترقی را به گورهای دستجمعی سپردند؟ امروز هم به خاطر منافع امپریالیست های غربی در خدمت تجاوز و اشغالگری درآمده و با تمام جنایت کاران دیگر دست به دست هم داده از منافع امپریالیست های غربی به دفاع برخاسته اند. این خصیصه ذاتی تمام جنایتکاران، مرتجعین و اپورتونیست های رنگارنگ است که فقط شرایط زمانی را دیده که پله به پله به کدام سمت سنگین تر است تا به همان طرف به ایستند. چنانچه آقای پنجشیری چنینکه " اکثریت " به سمت کارمل بود در کنار کارمل ایستاد و تره کی را به " بی اعتنایی در برابر تصمیم اکثریت " محکوم نموده اما زمانی فرا رسید که تمام " بی اعتنایی " های تره کی و " خطاها و اشتباهات سنگین " او را نادیده گرفته و از وی به دفاع بر می خیزید.

امپریالیست های همیشه می کوشند طبق منافع خویش احزاب و سازمان های مختلف را بوجود آورده و هرکدام شان را در شرایط مشخص و طبق منافع خود بکار گمارد و زمانیکه منافعش تقاضا نماید آنها را متحد نموده و در کنار هم قرار دهد. چنانچه تاریخ افغانستان در ظرف سه دهه جنگ این را به خوبی اثبات نموده است. این شیوه را هم امپریالیست ها و هم سوسیال امپریالیزم روس در افغانستان بکار بسته است. و کارهای ناممکن را ممکن گردانید. چنانچه آقای کارمل می گفت که " تامین وحدت از طریق رهبری نورمحمد تره کی .... امکان پذیر نیست " ( دروغها و جعلیات ...

صفحه 58) اما خواست و منافع روسها آنرا به ممکن تبدیل نمود و آقای کارمل تن به رهبری تره کی داد و حتی با دستگیری، زندانی گروهش حاضر و آماده شد که خاموشانه کشور را ترک گوید. همانطوریکه هیچگاهی مردم افغانستان قبول نداشتند که سیاف و شورای نظر با حزب وحدت اسلامی و طالبان یکجا شوند و یا اینکه تمام این احزاب اسلامی با شعله‌ئی‌ها ی تسلیم طلب حاضر و آماده همکاری گردد، اما منافع امپریالیزم این حقیقت را بیان نمود که مرتجعی فقط منافع خویش را دیده و به ساز ارباب می رقصند، آنها هیچگاهی به منافع ملی و توده‌های تحت ستم وابستگی ندارند و همیشه این منافع را به پای منافع اربابش فدا می نماید.

" به هر حال این تنها حزب ما بوده و هست که تا امروز افتخار دشمنی آشتی ناپذیر آنان را (شعله‌ئی‌ها) در مقابل خود داشت و دارد. چنانکه تقریباً هیچیک از شماره‌های (شعله جاوید) و هیچیک از ابلاغیه‌ها و نشرات مائوئیست‌ها ی افغانستان نیست که در آن در ضدیت و دشمنی با پرچمداران دموکراتیک خلق افغانستان سخنان عنودانه و حملات وحشیانه مستقیم به چشم نخورد " (جعلیات و دروغ‌های نورمحمد تره کی و شرکا افشای گردد - صفحه 43) چیزیکه عیان است چه حاجت به بیان است. وقتیکه خودشان معترف به اعتصاب شکنی، جاسوسی به خاندان شاهی اند و در آنزمان شعله جاوید وظیفه و رسالت خود می دانست تا نقاب از چهره خائنه ایشان بر دارد و شعارهای بورژوا مآبانه (مبارزه پارلمانی، تقویه سکتور اقتصاد دولتی، دموکراسی ملی ...) شانرا با دلایل مقنع رد نماید. که چنین کاری را انجام داد، هرگاه کسیکه الفبای مارکسیزم را بداند و به نشرات آنزمان شعله جاوید مراجعه نماید به یقین می داند که شعله جاوید کار درست مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را پیش برده است، نه اینکه از در خصومت و دشمنی پیش آمد کرده باشد. زمانیکه شعله‌ئی‌ها مبارزه را علیه طرحات انحرافی سوسیال امپریالیست‌ها و مزدورانش آغاز نمود، به منزله بمبی در جامعه منفجر گردید و اکثریت روشنفکران (مرد و زن) به گرد شعله جاوید جمع شدند، که برای سوسیال امپریالیست‌ها و نمایندگان

فکری - سیاسی اش غیر قابل تحمل بود. از همان زمان ایشان این مبارزه را دشمنی پنداشته و به خصومت با شعله‌ئی‌ها بر خاستند. به همین علت بود که بعد از گرفتن قدرت سیاسی توسط روسها، برای اولین بار به دستگیری و قتل عام ایشان اقدام نمودند و انتقام "دشمنی آشتی ناپذیر" خود را از ایشان گرفتند.

حملات کین توزانه سوسیال امپریالیست‌ها، رویزونیست‌ها و مرتجعین رنگارنگ علیه رهبران بزرگ پرولتاریا و به ویژه مائوتسه دون، استالین و مائوئیست‌ها بخاطر زخم‌های کاری که بر پیکر رویزونیسم خروسچفی و نمایندگان فکری - سیاسی شان در کشورهای تحت سلطه از طریق مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی وارد گردیده، می‌باشد. رهبران بزرگ پرولتاریا راه‌هایی طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان را از زیر یوغ ستم و استثمار - به ایشان نشان دادند، و به پرولتاریا توصیه نمودند که بدون درهم شکستن ماشین دولتی آنها از طریق قهر انقلابی و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا، راه‌هایی از زنجیر ستم ممکن نبوده و نیست. و همچنین تاکید داشتند که: "مبارزه با رویزونیسم جزء لاینفک مبارزه با امپریالیسم است." مبارزه اصولی را "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" با حملات کین توزانه پاسخ داد. در اخیر سند، کارمل و شرکا می‌نویسند: "موقت ممکن فریب داد ولی سرانجام فریب کار افشا می‌شود و به لجن خیانت سقوط می‌کند و دادگاه تاریخ حقیقی نهضت کارگری وی را محکوم می‌سازد" (دروغ‌ها و جعلیات نورمحمد تره‌کی ... - صفحه 59)

این حرف درستی است که از دهان رویزونیست‌ها بیرون پریده، سرانجام افشاء و تاریخ نهضت کارگر محکومیت شانرا ثبت و اعلان نموده است.

# سقوط رژیم نجیب

و

## انتقال قدرت به احزاب ارتجاعی جهادی

بعد از فروپاشی شوروی تزلزل و نا پایداری در درون " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و دستگاه حاکمه مستولی گردید . هرکدام از مقامات عالی رتبه حزبی و دولتی بر اساس قوم گرایی و ملیتی با احزاب جهادی در تماس شدند . تماس و ارتباطات روز بروز بیشتر می گردید به همین ترتیب صف آرائی نظامی نیز شدید تر شده میرفت . در شام 27 حوت 1369 قوماندان امنیه خوست به تمام پوسته های امنیتی دستور می دهد تا به مجاهدین تسلیم شوند و این کار آغاز گردید و به اثر تبانی قوماندان امنیه خوست با مجاهدین جنوب شرق خوست ( لوی مزغور ) بدون جنگ سقوط نمود .

بتاریخ 15 حمل 1370 قوماندان فرقه خوست به همراه تمامی پرسونل به مجاهدین تسلیم می شود و بتاریخ 16 حمل 1370 خوست کاملاً بدست مجاهدین سقوط می کند . در اواخر حمل 1370 عملیات مجاهدین به کمک مردم لوگر بالای تنگی و اغجان شروع شد و آنها در تصرف خود درآوردند و در 5 ثور 1370 دولت با دادن تلفات زیادی که به هردو طرف وارد آمد دوباره آنها پس گرفت . به همین ترتیب تزلزل و ناپایداری روز بروز بر حزب و دولت نجیب مستولی می شد و روابط اعضای حزبی و دولتی با مجاهدین بیشتر و بیشتر می گردید . اینک روابط " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را با احزاب جهادی از زبان خودشان پی می گیریم . جنرال نبی عظیمی می گوید : " وقتیکه به دفتر کار آقای تنی وزیر دفاع افغانستان رفتم او برایم گفت : " معاون صاحب همراه این گاو ( منظورش نجیب الله بود ) دیوانه شده ام . در همه کارها دست می زند ، هرچه دلش می خواهد انجام می دهد . آخر من ، وزیر دفاع هستم یا او ؟ بیا

که اورا پس کنیم و قدرت را با مجاهدین تقسیم نمائیم . که هم در تاریخ نام خوبی از ما به یادگار باقی بماند و هم در آینده رفقای خود را تضمین کرده باشیم " ( اردو و سیاست صفحه 389 ) . به همین ترتیب ارتباط داکتر نجیب را با گلبدین آقای عظیمی فاش نمود . و در این باره از قول گلبدین که مورد تائید خودش نیز می باشد می نویسد : " از طرف نجیب برای من پیغام های بسیار رسید . هیات های یکی بعد از دیگری می آمدند ، حتی قبل از استعفای نجیب صرف پنج روز قبل هیات آخری با مکتوب رسمی آمد و برای من پیشنهاد کرد که حل مسئله صرف اینست که ماو حزب اسلامی آستی کنیم ، یک اداره ائتلافی بوجود آوریم ، شما را به حیث برادر بزرگ د رحکومت قبول می کنیم در حکومت هر پستی را می خواهید انتخاب کنید ولی از ما چشم پوشیدن صحیح نیست ، زیرا که حزب ما نیرومند است ، چهار لک نفر در اردو داریم ، اقتدار عملا بدست ما است . انکار نمودن و حذف ما ممکن نیست و اگر حزب اسلامی این سخنان را قبول نمی کند ، شما خواهید دید که ما اقتدار را به کی می سپاریم " ( اردو و سیاست صفحه 546 ) نقل قول های فوق به خوبی بیانگر بی ایمانی شان را میسراند و مشخص می سازد که ایشان به هیچ چیز جز به وابستگی روسیه ایمان و اعتقادی نداشتند . زمانیکه روسیه سر پا بود به هیچوجه حاضر نشدند که یک وجب خاک را با احزاب ارتجاعی جهادی تقسیم نمایند و در جنگ جلال آباد نیز موفقیت های عظیمی بدست آوردند ، همینکه روسیه به هم پاشید با داشتن نیروی نظامی " چهار لک " نفری که تادندان مسلح است ، روحیه مقاومت را در برابر احزاب شکست خورده از دست می دهد و هر کدام از کدرهای رهبری و جنرالان عالیرتبه به خاطر حفظ " خود و رفقای " خویش به احزاب ارتجاعی اسلامی وارد معامله می شوند . چنانچه جنرال عظیمی می نویسد : " جنرال صنعت الله قوماندان مفرزه هوایی بگرام با جمعیت اسلامی ارتباط قبلی داشت و جنرال خالق قوماندان فرقه 40 با حزب اسلامی ، از این مسئله رئیس جمهور نیز واقف بود ولی از اثر پشتیبانی و طنجانر از خالق و حمایت قوماندان مدافعه از صنعت الله آنها هنوز هم به وظایف خویش ادامه

می دادند . خالق حزب اسلامی را به فرقه راه داد و صنعت الله تنظیم جمعیت و شورای نظار را به میدان هوایی " ( اردو سیاست صفحات 545 - 546 )

در این ائتلاف های که بین احزاب ارتجاعی وابسته به امپریالیزم ( احزاب جهادی ، و " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " ) آقای جنرال نبی عظیمی در جهت شورای نظار ایستاده چنانچه بعد از سقوط کابل و رسیدن احمد شاه مسعود به کابل اولین نفری را که ملاقات می نماید آقای جنرال نبی عظیمی است و از وی سپاسگزاری می نماید و می گوید که " شما بسیار زحمت کشیدید و اگر شما نبودید ما به کابل نمی رسیدیم . "

جنرال عمر زی در صفحه 141 شب های کابل در قسمت بوجود آمدن دو جبهه در سمت شمال و ائتلاف شان با شورای نظار می نویسد که " در سمت شمال دو جبهه بوجود آمد یکی به طرفداری کارمل و دیگری به طرفداری داکتر نجیب الله که " جنرال عبدالرشید دوستم ، جنرال مومن و جنرال سید جعفر نادری با هم متحداً در مقابل جنرال جمعه اٹک ، جنرال تاج محمد و جنرال رسول قهرمان جبهه گرفتند ... از طرف دیگر ببرک کارمل که از تبعید مسکو به کابل بازگشته بود اخیراً به مزار شریف سفر نموده علیه دوکتور نجیب الله دست به یک سلسله اعمال تخریب کارانه و تحریک آمیز زد تا اینکه زمینه ائتلاف احمد شاه مسعود سرکرده شورای نظار را با عبدالرشید دوستم مساعد و مهیا ساخت تا از این طریق یک کودتا را علیه رژیم دوکتور نجیب الله بکار اندازد... در پیروی سیاسی حزب یک تعداد اشخاصیکه از ملیت تاجیک بودند ... بطرف ائتلاف شمال گرایش پیدا نمودند جنرال نبی عظیمی و جنرال آصف دلاور نیز از وفاداران کارمل و ناراضی بودند . "

بعد از سقوط مزار و اعلان استقلال آن از طرف دوستم دیگر رژیم مزدور نجیب تاب مقاومت نیاورده شهرها یکی بعد از دیگری به اثر ائتلاف نیروهای دولتی با مجاهدین ، به جهادی ها واگذار می گردید . به همین طریق از یکسو احمد شاه مسعود توسط دوستم و پرچمی های طرفدار کارمل نیروهایش را در داخل کابل جابجا می نمود و از سوی دیگر حزب اسلامی

گلبدین نیز توسط حزبی های پشتون نیروهایش را در درون کابل جا بجا نمود. بعد از سقوط هرات در شب 28/29 حمل 1371 رژیم نجیب دیگر در حقیقت ساقط گردیده بود و به روز 8 ثور 1371 کابل مستقیماً به دست جهادی ها افتاد. نیروهای جمعیت، شورای نظار و دوستم نقاط حساس پایتخت را در دست داشتند.

جنرال نبی عظیمی نه سال حضور نظامی شوروی در افغانستان و تلفات انسانی و جز تامهای نظامی شوروی را این طور تعریف می کند: " بلی نه سال گذشته بود، نه سالیکه به نظر نمی رسید پایانی داشته باشد. نه سال طولانی برابر با ابدیت! نه سالی که حدود یک میلیون سرباز شوروی با آمدن و رفتن و جا عوض کردن خویش در افغانستان هزاران خاطره دردناک با خود به ارمغان بردند و در جریان این سالها بیشتر از ( 15000 ) نفر این قشون به خاک و خون کشانیده شدند. بیشتر از چهل هزار نفر زخمی و معیوب گردیدند و هزاران نفر اسیر و لادرک شدند. نه سالی که مصارف جنگی آن به بلیون ها دالر بالغ گردید. ( 70 ) بلیون دالر که بیشتر از 25 فیصد عواید خالص شوروی بود." ( اردو و سیاست صفحه 369 )

به همین ترتیب جنرال نبی عظیمی تعداد تلفات طیارات را در دوران حاکمیت " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " 617 فروند یاد می کند. او می نویسد که " تلفات عمومی طیارات محاربوی، ترانسپورتی و هلیکوپتر ها اعتبار از 7 ثور الی ختم حکومت نجیب به 617 بال می رسد که از جمله 162 بال طیارات بمبارد، شکاری و شکاری بمبارد، 107 بال طیارات ترانسپورتی و 338 بال هلیکوپتر های محاربوی و ترانسپورتی و به تعداد 15 بال طیارات تعلیمی می باشد. هم چنان در حدود 615 نفر عمه های پروازی شهید و از بین رفته اند " ( اردو و سیاست صفحه 455 )

یک چیز را این جا تاریخ به اثبات رسانده و آن اینکه سوسیال امپریالیزم روس با تمام ساز و برگ نظامی تاب مقاومت دلیرانه مردم را نیاورده



وسرانجام بعد از نه سال از کشور اخراج گردیدند. وبعد از دوسال خروج ارتش شوروی، رژیم مزدور در آستانه سقوط قرار گرفت. به یقین کامل که امپریالیست های غربی نیز در برابر مقاومت دلیرانه توده های افغانستان و عراق تاب مقاومت نمی آورند و سرانجام با افتضاح کامل از این کشور بیرون کشیده می شوند. طبق گفته عظیمی طیارات ربوده شده توسط پیلوتان شان که به خاک پاکستان برده شده است قرار ذیل است:

"سه بال هلیکوپتر می - 25 حربی، دو بال هلیکوپتر می - 8، یک بال هلیکوپتر می - 35، یک بال هلیکوپتر می - 17 ترانسپورتی، یک فروند طیاره حربی سو - 7، یک فروند طیاره سو - 22، دو فروند طیاره ان - 26، یک فروند طیاره - 12 و سه فروند طیاره میگ - 21.

یک فروند طیاره میگ 21 تعلیمی نسبت به خرابی اوضاع جوی در ماه اسد 1367 اشتباها در پارچنار نشست می کند و دو بال طیاره ان - 32 یکی در حمل 1366 و دیگری در عقرب 1367 در خاک پاکستان سقوط می کند و با تمام سرنشین هایش از بین می رود." (به نقل از صفحات 453 و 454 اردو و سیاست). طبق این احصائیه 16 فروند طیارات مختلف النوع از افغانستان به پاکستان فرار نموده است. بعد از قدرت گیری جهادی ها تا حال هیچ کس آنرا از دولت پاکستان مطالبه نموده است.

با این همه تلاش، مقاومت و سلحشوری توده های زحمتکش بالاخره روز موعود فرا می رسد رژیم نجیب سقوط می نماید و دولت به جهادی ها واگذار می شود. احزاب جهادی طبق ائتلافی که نموده بودند در راس دولت موقت صبغت الله مجددی را می گمارند به این طریق خلقی پرچمی ها و جهادی ها در ظرف دو سه روز چنان الفت با یکدیگر می گیرند که گویا هیچ اتفاقی در این مدت نیفتاده است. آنطور با هم قصه می کنند و یکدیگر را فکاهی باران می نمایند که گویی خویش و قوم صد ساله اند.

## تحويل دهی قدرت به صبغت الله مجددی

حین فروپاشی رژیم نجیب در پشاور شورای احزاب جهادی زیر نظر ISI صبغت الله مجددی را به صفت رئیس این شورا پذیرفتند وی مسئولیت گرفت تا کابل آمده و قدرت را از " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که به " حزب وطن " تغییر نام داده بود ، تحويل بگیرد . در این گیرودار صبغت الله مجددی همراه عده ای از مجاهدین بکابل می آید . در ابتدا از وی استقبال گرمی صورت می گیرد ، اما در شهر کابل چندان مورد استقبال قرار نمی گیرد. آقای مجددی را مستقیماً به منزل سردار محمد نعیم خان می برند و در آنجا جا به جا می نمایند.

جنرال نبی عظیمی انتقال قدرت به صبغت الله مجددی را چنین توضیح می نماید: " ساعت 4 عصر ، نورالحق علومی تلفن کرد وگفت ساعت 5 عصر در وزارت خارجه ، انتقال قدرت صورت می گیرد . خودت و آصف دلاور نیز باید در این اجتماع اشتراک نمایند . در آنجا معاونین رئیس جمهور ، صدر اعظم سابق ، فضل الحق خالقیار ، اعضای کابینه ، روسای مجلسین شورا ، بعضی از اعضای کمیته مرکزی حزب ، عده ای از جنرالان و افسران قوای مسلح اشتراک کرده بودند . در ابتدا هاتف وخالقیار بیانیه های کوتاهی دادند و مجددی را به حیث رئیس شورای جهادی و اولین ممثل دولت اسلامی افغانستان تبریک گفتند . متعاقباً حضرت صبغت الله مجددی صحبت کرد وگفت مطابق فیصله پشاور برای مدت دوماه به این منظور توظیف شده ام . او گفت نظام جدید اسلامی را برای تمام مردم کشور تبریک می گویم " او عفو عمومی را اعلان کرد " ( اردو و سیاست صفحات 591 - 592 )

این است ماهیت حقیقی اسلامیت ها ورویزیونیست های وطنی ( خلقی ، پرچی ها ) ! اسلامیت ها که در طول مدت 14 سال جهاد " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " و تمامی اعضایش را ملحد وکافر ، " کمونیست " و " ستون پنجم روس " می خواندند و به همین طریق در این مدت " حزب

دموکراتیک خلق افغانستان " که قدرت سیاسی را در دست داشت ، احزاب جهادی را عامل و نوکر امپریالیزم غرب ، چوچه های خمینی ، خائن می خواندند ، اما در یک لحظه دور هم حلقه زده و خیلی ساده و دوستانه انتقال قدرت صورت می گیرد ( !! ) در حقیقت امر این وابستگان و عمال امپریالیزم یکدیگر را خوب شناسایی کرده بودند و به همان شکل حقیقی اش یکدیگر را معرفی نمودند . زمانیکه با داران شان به توافق رسیدند که هر دو جناح با هم دولت مؤتلفه تشکیل دهند ، هر دو جناح در گیر جنگ به ندای با داران لیبیک گفته و حاضر و آماده سازش شدند . به علت فروپاشی سریع شوروی و شعله ور شدن آتش جنگ ارتجاعی داخلی میان جهادی ها در همان آوان انتقال قدرت دولت ائتلافی نتوانست تشکیل گردد ، این عمل با تجاوز و اشغالگری امپریالیست های غربی به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان توانست جامه عمل به پوشد .

نیروهای حزب اسلامی و جمعیت اسلامی که توسط اعضای بلند پایه و افسران " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " که در داخل کابل جا بجا گردیده بودند و هر کدام خواب و خیال قدرت سیاسی را در سر می پروراندند ، از همان ابتدای انتقال قدرت ( 8 ثور 1371 ) میان هر دو جناح جنگ و درگیری با پشتوانه خلقی ، پرچمی ها صورت گرفت . نیروهای متحد شورای نظار و جمعیت اسلامی که قدرت سوق و اداره کابل را در دست داشتند توانستند که سنگر های گلبدین را تا دهم ثور اشغال نموده و او را عقب بزنند . گلبدین بعد از شکست در جنگ کابل ، چهار آسیاب را به عنوان محل سوق و اداره خویش انتخاب نمود .

یک هفته بعد از قدرت گیری صبغت الله مجددی ، احمد شاه مسعود توانست که بکابل برسد . در این زمان همراه احمد شاه مسعود ، نیروهای مسلح مربوط جنرال مومن و ملیشه های دوستم نیز با او همراه بودند . حینیکه مسعود بکابل می رسد ، مستقیما به دیدار جنرال نبی عظیمی میشتابد . همزمان با عظیمی با دیگر اعضای بلند پایه و کدر های رهبری " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " به شمول جنرال آصف دلاور ، جنرال

نورالحق علومی ، جنرال سید اعظم سعید ، جنرال فتاح ، جنرال عبدالحق علومی ، جنرال داود عزیزی و جنرال امیر محمد ملاقات نموده و از همه ایشان بخاطر همکاری و بیرون راندن نیروهای گلبدین از کابل اظهار سپاس و تشکر می نماید و از خدا می خواهد که برای شان "اجر اخروی" نصیب گرداند .

فاجعه 8 ثور 1371 را می توان به عنوان سر آغاز جنگهای ارتجاعی داخلی در تاریخ معاصر افغانستان بیان نمود ، احزاب جهادی بعد از اینکه قدرت را در هشتم ثور 1371 قبضه نمودند ، جنایتکاران خلقی ، پرچمی ایکه دست شان بخون مردم آلوده بود مورد عفو قرار داد و توده ها را کاملا فراموش نمودند . در این زمان آنها خود به جنایاتی دست زدند که هرگز توده ها آنها فراموش نخواهند کرد . این امر حتمی است که روزی توده های زحمتکش ایشان را محاکمه نموده و خون بهای 65 هزار نفر بیگناه کابل و خون بهای دیگر عزیزان بخاک خفته را از ایشان بگیرد .

طوریکه قبلا بیان نمودم که بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان ، روسها بصورت غیر مستقیم رژیم نجیب را حمایت نمودند در این میان مشاورین نظامی روسی که در افغانستان باقی مانده بودند نقش به سزایی را بازی می نمودند و رژیم نجیب هم توانست سر پا به ایستد و در مقابل هجوم و لشکر کشی انگلیس مآبانه احزاب جهادی تحت نظر ورهبری I.S.I پاکستان مقاومت و دفاع نماید . امید امپریالیزم امریکا وکشورها مرتجع منطقه و احزاب جهادی که رویای بقدرت رسیدن در ظرف چند روز را به سر می پروراندند به یاس تبدیل نمود . از آن پس کشورهای امپریالیستی دانستند که دیگر از طریق جنگ سقوط رژیم نجیب غیر ممکن است ، لذا بازی های سیاسی را با روسیه ادامه دادند و موافقه شان بر این شد که یک دولت ائتلافی از تمام نیرو های درگیر ساخته شود و هرکدام شان نظر به موقف و توان نظامی سهمی در دستگاه دولت داشته باشند . اما این توافقات جامه عمل نپوشید .

علل اساسی ای که نتوانست دولت ائتلافی طبق توافقنامه امپریالیست های غربی و سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان بوجود آید ، از یک طرف فروپاشی سریع کشور سوسیال امپریالیستی شوروی بود ، و از سوی دیگر شعله ور شدن جنگهای ارتجاعی داخلی بین احزاب اسلامی و حامیان خلقی ، پرچمی شان می باشد. فروپاشی سریع شوروی زمینه ساز تزلزل و ناپایداری در درون " حزب وطن " و دستگاه حاکمه افغانستان گردید ، سمت شمال به هدایت کارمل و رهبری دوستم از بدنه رژیم جدا گردید . این حرکت تزلزل و ناپایداری را در قوای مسلح بوجود آورد .

از یکسو ائتلاف جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت اسلامی با شورای نظار و از سوی دیگر ارتباط گیری فرکسیون های حزب حاکم بر اساس مسایل قومی ، منطقی با احزاب جهادی ، زمینه ساز آن شد تا احزاب جهادی بر اریکه قدرت تکیه زده و قدرت دولتی به انحصار جمعیت اسلامی و شورای نظار در آید .

رهبران تنظیم های جهادی بنا به ماهیت وابستگی شان به امپریالیست ها و کشور های ارتجاعی منطقه ، در پی کسب قدرت سیاسی برآمدند . هرج و مرج و بی نظمی در صفوف جهادی ها از همان روز اول مشاهده می گردید.

با سقوط رژیم نجیب و داخل شدن جهادی ها به شهر ها غارت دارایی های عامه شروع شد . چنانچه در پایتخت و دیگر ولایات این روز را بنام "چور ملی " نام گذاری شده است . نقض صریح حقوق بشر از همان روز اول قدرت گیری جهادی ها مشاهده شد . به تمام دفاتر مکاتیب ارسال گردید که زنان حق کار در امور دولتی و بخصوص انجو ها و دیگر مؤسسات را ندارند و حتی سعی بعمل آمد تا دروازه های مکاتب زنانه بسته گردد . که جاه طلبی و وابستگی جهادی ها به سازمان های جاسوسی کشورهای مختلف زمینه ساز درگیری های شدید میان شان گردید و نتوانستند که دساتیر شان را در مورد

زنان پیاده کنند. این سیاست مرتجعانه و واپسگرایانه توسط طالبان در افغانستان پیاده گردید .

کشمکش های خونین به مقصد کسب قدرت سیاسی در دوران انتخابات شورای " اهل حل و عقد " بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی از یکسو و بین حزب اتحاد اسلامی و حزب وحدت اسلامی از سوی دیگر شروع گردید که از ماه اسد و سنبله سال 1371 از اطراف کابل شروع گردیده و در ماه های ثور و جوزای 1372 بداخل کابل کشیده شد . در این دوران بود که سیلاب خون ، اشک و ماتم در شهر کابل فروریخت و هزاران هموطن بیگناه ما کشته ، زخمی و قربانی حملات راکتی شدند .

این جنگ های خائنه و ارتجاعی نه تنها عده کثیری از مردمان بیگناه شهر کابل را گلگون کفن ساخت ، بلکه اثرات منفی و مخربی بر جای گذاشته و موج آوارگی یکبار دیگر از سر گرفته شد و صد ها و هزار از مردمان کابل به دیار مهاجرت شتافتند . در این جنگها نه تنها بناهای تاریخی ، مراکز فرهنگی ، شبکه آبرسانی ، برق ، مخابرات و ترانسپورتی ویران گردید ، بلکه یک قسمت از آثار عتیقه نیز به غارت برده شد که با ظهور طالبان اثری از آثار عتیقه در موزیم ها باقی نماند .

حینیکه گلبدین از کابل به چهار آسیاب عقب زده شد ، مسعود به کابل آمد جنرال نبی عظیمی و دیگر کدرهای بلند پایه حزبی و افسران عالی رتبه به این نظر بودند که باید برای حفظ جان خود و دیگر رفقای خویش با مسعود همکار نمایند و از نزدیک با وی تماس داشته باشند . طبق گفته عظیمی این کار " از طریق تماس مداوم جنرال لطیف ، جنرال امیر محمد ، جنرال بابه جان ، جنرال حلیم ، جنرال ربانی ( آمرانیت گارنیزیون کابل ) دگروال ولی ( آمر پژند گارنیزیون ) و دیگر افسران نزدیک به وی صورت گیرد . برای ما این امر مهم بود که در وزارت دفاع تغییرات عمده بی رخ ندهد و از همان کادرهای قبلی یک اردوی ملی بوجود آید . ( اردو و سیاست صفحه 599 ) .

روی همین پلان با مسعود حمله بالای نیروهای گلبدین را تدارک دیدند . در همین اثنا بود که برهان الدین ربانی همراه با دوستان عربی و پاکستانی اش به کابل وارد می شود و از جریان حمله بالای گلبدین اطلاع پیدا می کند دوستان پاکستانی و عربی اش رضایت نمی دهند و از وی می خواهند که مانع حمله گردد . زیرا در صورتیکه حمله صورت می گرفت دیگر بساط گلبدین از اطراف کابل چیده می شد . ربانی جبرا آتش بس را بالای ایشان می قبولاند . اما سه روز بعد از آتش بس، گلبدین تجهیز قوا نموده دوباره گلوله باران کابل را شروع می کند . که مناطق میدان هوایی کابل ، تپه بی بی مهرو و بازارش ، شفاخانه 400 بستر اردو ، ارگ ، ده افغانان ، چهار راهی پشتونستان ... را زیر رگبار گلوله قرار می دهد . این غافل گیر نمودن گلبدین ضربه سختی به نیروهای دولتی وارد آورد ، زیرا هیچ آمادگی برای جنگ را نداشتند . در اثر این حمله صد ها نفر کشته و هزاران نفر زخمی گردید . جسد ها روی جاده ها فرش شده بود ، وسیله ای برای انتقال جسد ها (زیراهمه را جهادی ها چور و چپاول نموده بودند) وجود نداشت تا ایشان را به شفاخانه انتقال دهد . بالاخره توده ای مردم با کراچی این اجساد و زخمی ها را به شفاخانه و خانه های شان انتقال می دادند . در شفاخانه ها لوازم و تجهیزات برای مداوی مریضان و زخمی ها وجود نداشت ، زیرا همه آنها توسط جهادی ها غارت گردیده بود .

در روز دوشنبه 4 جوزای 1371 موافقت نامه ای بین احمد شاه مسعود و گلبدین در پل چرخی به حضور داشت اعجازالحق پسر ضیاء الحق و جنرال حمید گل رئیس اسبق استخبارات پاکستان منعقد گردید . در قطعنامه بر روی قطع دائمی جنگ تاکید صورت گرفته بود ، اما دیری نپائید که موافقت نامه با گلوله باران نمودن کابل از طرف حکمتیار نقض گردید .

حینیکه گلبدین به گلوله باران کابل شروع نمود ، جنگ بین حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی سیاف زبانه می کشید . این جنگ نا میمون و خانمانسوز که جان هزاران تن را گرفت و هزاران نفر بی خانمان نمود بتاريخ 10 جوزای 1371 شروع گردید . درحقیقت امر جنگ بین این دو

گروه از لحاظ عوامل خارجی منعکس کننده تضاد بین عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران بود. نقض آتش بس بارها از طرف گلبدین به این علت بود که پاکستان و آمریکا از تشکیل دولت ائتلافی افغانستان ناراضی بودند. زیرا مرتجعین وابسته به امپریالیزم روسیه عملاً در دولت اسلامی از موقعیت برتر برخوردار بودند و این امر مورد توافق مرتجعین وابسته به امپریالیست های غربی و متحدین ارتجاعی منطقه ای و باداران امپریالیستی شان قرار نداشت. از این جهت دولت اسلامی به محض تشکیل در گیرودار جنگ های ارتجاعی داخلی غوطه ور گردید.

حکمتیار برای شرکت در حکومت جهادی ها و انصراف از جنگ شروطی را گذاشت که باید بزودی قوای نظامی دوستم از کابل بیرون شوند و " کمونیست ها " از پست های حساس دولتی برکنار گردند، او می گفت: " ... جنگ تحت قیادت اشخاصی شروع شد که در وقت نجیب لوی درستیز، قوماندان گارنیزیون و قوماندان هوایی ( منظورش جنرال نبی عظیمی، جنرال آصف دلاور و جنرال صنعت الله می باشد ) بودند، خاد در دست آنها بود، قطعات امنیتی در دست آن ها بود و جنگ بدست همین قطعات آغاز شد که از رژیم کمونیستی به میراث مانده بود. " ( د جگری عوامل او حل لاری صفحه 16 )

بعد از گذشت نسبتاً کوتاهی شکل ائتلاف، تغییر نموده " جنبش ملی اسلامی " به رهبری دوستم با حزب اسلامی نزدیک گردید و به تشکیل " شورای همآهنگی " پرداختند. این شورا متشکل از حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، جنبش ملی اسلامی دوستم و حزب وحدت اسلامی شاخه مزاری و جبهه نجات ملی بود، که در سال 1373 ( 1994 م ) حملات نا همآهنگ و ناکام خویش را بر مواضع دولت اسلامی افغانستان به رهبری ربانی آغاز نمودند. این حرکت های ناموفق نظامی منجر به درگیری خونین گردید و کابل را بیش از پیش به ویرانه ای تبدیل نمود. در این درگیری ها حرکت انقلاب اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی و حزب وحدت اسلامی شاخه اکبری از ربانی، سیاف و شورای نظار پشتیبانی نموده و از هیچگونه همکاری



دریغ نمودند . چنانچه در قتل عام جنوب کابل حرکت اسلامی شیخ آصف متحد سر سخت شورای نظر بود و آقای سید حسین انوری شخصا فرماندهی نظامی حرکت اسلامی را در منطقه بدوش داشت . در قتل عام مردم هزاره در قضیه افشار نه تنها سید حسین انوری دست داشت بلکه آقای هادی یکی دیگر از گردانندگان حرکت اسلامی نیز مشترکا با سیاف ، مسعود فاجعه افشار را بوجود آوردند و در مقابل این خیانت به هزاره ها از مسعود و سیاف مبلغ هنگفتی بدست آوردند . بعد از گرفتن انعام سیاف آقای هادی ، سیاف را " عموی بزرگ " خود خطاب می کند . آقایون قیس و حسن چنگیزی در صفحات 89 - 90 کتاب " بساط شطرنج " در مورد جنگ افشار و کسانیکه در این جنگ شرکت داشتند می نویسند که " در رقابت نابود کردن انسجام ملیت های هزاره و ازبک نه تنها اشخاص مذکور ( هدف شیخ آصف محسنی ، سید حسین انوری و هادی می باشد ) وظیفه تاریخی شان را انجام دادند بلکه آقای حجت الاسلام جاوید ، آقای آیت الله فاضل ، آقای مصطفی کاظمی ، آقای آیت الله عالمی بلخابی و ... نیز در انجام وظیفه شان دست کمی از آنها نداشتند " در جنگ افشار نه تنها دست این آقایون به خون مردم بیگناه هزاره ها آلوده است ، بلکه در قتل عام هزاره ها ، غارتگری و ویرانی افشار و هم چنین تجاوز به زنان و دختران جوان نیز سهیم اند .

طبق گفته آقای نبی عظیمی این جنگ آگاهانه از طرف احمد شاه مسعود و حزب حرکت اسلامی براه افتاده تا اینکه هر دو طرف که ذاتا با آنها مخالفت داشته یا از راه برداشته شوند و یا اینکه تضعیف گردند . وی می نویسد : " ابتدا 4 نفر عضو رهبری حزب وحدت در منطقه سیلوی کابل ترور شدند " کریمی ، سید اسماعیل حسینی ، چمن علی ابوذر و وثیق " که سه نفر اول عضو شورای مرکزی حزب بودند و شورای نظر به حزب وحدت اطلاع داد که افراد سیاف آنها را ترور کردند بعد اموتر حاجی شیر علم در منطقه پل سرخ از طرف حزب وحدت توقف داده شد و بعد از رهایی بالای موتر مذکور فیر گردید و یک نفر از سرنشینان موتر مذکور کشته شد سپس " فیضی " یکی از قوماندان های حرکت اسلامی به اعضای حزب

وحدت اطلاع می دهد که درگیری بین نیروهای حزب وحدت ، اتحاد در منطقه دهمزنگ جریان دارد . درحالیکه در آنجا وضع آرام بوده است . پس راه بندان شروع میشود ، توپ ها ، تانک ها و ماشین دار ها به غرش در می آیند . کشت و کشتار شروع می گردد . هزاره ها ، پشتون ها را و پشتون ها هزاره ها را در هر کجا می بینند ، اسیر می کنند ، ناخن های اسرا را می کشند ، دست ها را می برند ، پا ها را قطع می کنند ، در کله های همدیگر میخ کوبی را شروع می نمایند، انسانها در کانتینر ها محبوس می گردند و کانتینر ها آتش زده می شوند . ویا در قفس های شیر ها و پلنگ ها در باغ وحش انداخته می شوند ، زنها و دختران جوان همدیگر را می ربایند و به آنها تجاوز می کنند ، زن در برابر چشمان خشماگین برادر و شوهر و پسر نوبالغ که در مقابل چشمان پزآزم مادر و خواهر مورد تجاوز قرار می گرفتند . قساوت و بی رحمی و مرگ جوانمردی ، عفو و عدالت آغاز گردیده بود و به مرض مزمنی تبدیل می گردید و تابوت انسانیت و شرافت به چهار میخ کشیده می شود . " (اردو و سیاست صفحات 607 - 606 ) ، تابوت " انسانیت و شرافت " از کودتای 7 ثور ، " چهارمیخ کشیده " شده که تا کنون همان روند نیز ادامه دارد. آقای نبی عظیمی و همفکرانش فکر میکنند که با جنایت جنایتکاران جهادی ، آنها تیرئه خواهند شد، خیر! اینطور نیست، شما هم درین جنایت سهم مهمی را اداء نمودید، زیرا سوق و اداره هر دو طرف جنگ بعد از قدرت گیری جهادی ها به دست شما و همفکران تان بود، گرچه جنگ ارتجاعی داخلی بعد از کسب قدرت جهادی ها دقیقا چهره اسلامیت ها را به نمایش می گذارد و مشخص می سازد که همه شان ، دزد ، قاتل ، جنایتکار و فاسق اند و ضد علوم و فنون بوده چنانچه با شروع قدرت گیری و درگیری جنگ های خانمانسوز دیگر فاتحه علوم و فنون عصری خوانده شد . غارت و چپاول بی حد و حصر از سر شروع شد تمام اموال دولتی به شمول موتر های برقی ، ملی بس ها ، اطفائیه و آب پاش غارت گردید و بعدا شروع به گرفتن موتر های شخصی نمودند . مردم را در روز روشن از موتر های شان پائین می کردند و موتر را با خود می بردند دیگر حالت چور و چپاول شیوع یافته بود ، از سیر تا پیاز و حتی لین های برق همه سرقت می گردید .

در جنگ افشار مرد ، زن و طفل هزاره از دم تیغ بی دریغ سیاف و مسعود کشیده شده و نابود گردیدند . برای زهر چشمی هزاره ها ، احمد شاه مسعود تمام تانک ها ، توپ ها و طیاراتی که داشت بالای افشار و چنداول متوجه ساخت و خودش شخصا از بالای تپه تلویزیون جنگ را سوق و اداره می نمود . در مدت 5 روزی که این جنگ طول کشید مردم هزاره زنده ، زنده در زیر خروار ها خاک خانه خویش به گور شدند . تعداد کشته ها در این جنگ به هزاران نفر می رسد . تمام منازل از حصه " سرای لیلای " تا " چنداول " بخاک یکسان گردید .

روز 31 قوس 1371 صبح زود حزب اسلامی از طریق پل چرخی به تعرض خویش آغاز نمود و منطقه هودخیل را بدست آورده و بطرف یکه توت حرکت نمود . حزب وحدت اسلامی نیز در هماهنگی حزب اسلامی بالای دهمزنگ وسیلو حمله کرد و از طریق قلعه موسی و وزیر آباد تلاش نمود تا تپه بی بی مهر و را بدست آورد . در همه جا غرش تانک ها شنیده می شد . راکت ها که در آسمان منفجر می شد و روشنایی که به جا می گذاشت همراه با فیر های مرمی های رسام که از یک گوشه بگوشه دیگر فیر می گردید ، آسمان را به رنگ خونینی درآورده بود . این جنگ دو روز ادامه داشت و بعد از دو روز حزب اسلامی عقب زده شد و حزب وحدت هم کار مهمی را انجام داده نتوانست . در روز سوم که وضع عادی شد مردم کابل فرصت حاصل نمودند که اجساد عزیزان خویش را دفن کنند .

بنیاد گرایان مذهبی بالاخره خواست I.S.I پاکستان را برآورده ساختند . و کابل را سوختاندند و همه چیزش را ویران نمودند که هنوز هم آثار این جنایت در شهر کابل مشهود است . دگروال یوسف در کتاب تلک خرس از قول جنرال اختر رئیس آی . اس . آی پاکستان می نویسد که : " کابل باید سوختانده شود " همچنین او می نویسد : " اگر کدام قوماندانی از وی در ارتباط به زدن کابل هر نوع اسلحه ثقیلی طلب می نمود ... حاضر به صدور آن می شد " این جانیان بالاخره کابل را با مردم بیگناه آن سوختاندند .

مردم زحمتکش که فریب وعده دروغین بنیاد گرایان اسلامی را خورده بودند و امید به " حکومت عدل و عدالت " شان بسته بودند ، بعد از به قدرت رسیدن این باند خائن و جانی به ماهیت " حکومت عدل اسلامی " پی بردند و دانستند که " حکومت عدل اسلامی " یعنی میهن فروشی ، قتل و قتل ، چور و چپاول ، بریدن سینه های زنان و تجاوز به ایشان و فدا کردن منافع کشور به خاطر امیال شوم امپریالیزم . چنانچه امروز هم زیر چتر امپریالیزم امریکا قدرت را دست دارند . صف بندی که بعد از قدرت گرفتن جهادی ها میان جهادی ها و خلقی ، پرچمی ها بوجود آمد در حقیقت صف بندی میان امپریالیزم روسیه و وابستگان بومی و منطوقی شان و امپریالیزم امریکا و وابستگان منطقه ای اش بود . امپریالیزم روس و جناح وابسته آن نظر به نفوذ سلطه اقتصادی ، سیاسی و نظامی قبلی شان به موقعیت جغرافیایی نزدیک روسیه به افغانستان تا مدتی از موقعیت برتر نسبت به جناح امریکا و وابستگانش بر خوردار بودند .

جناحی که در کابل بر سر قدرت بود ، جناح وابسته به امپریالیزم روس و متحدینش بود . جناح مقابل دولت ربانی جناح فنودال – کمپرادوران وابسته به امپریالیزم امریکا و متحدینش بود . جنگ ارتجاعی میان هر صف بندی اسلامی در اساس جنگی بر سر تثبیت برتری یکی از این دو جناح طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیزم بر جناح دیگر بود و پیروزی و شکست هیچ کدام از این دو جناح ربطی به منافع توده ها نداشت .

با تغییر رژیم مزدور نجیب به جمهوری اسلامی افغانستان هیچ تغییر اساسی در زیر بنای کشور و روابط تولیدی آن صورت نگرفت و شیوه تولید فنودالی کماکان منحصیث شیوه تولید مسلط در جامعه باقی ماند و شیوه تولید سرمایه کماکان شیوه تولید غیر مسلط را تشکیل می داد . لذا در ترکیب زمین داری و قشر بندی اجتماعی دهات تغییر اساسی صورت نگرفت و دهقانان همچنان مواجه با مشکلات و مسائل مربوط به زمین باقی ماندند . راه حل اصولی تضاد بین دهقانان و مالکین بعنوان یکی از تضاد های بزرگ جامعه را فقط می توان در چوکات انقلاب دموکراتیک نوین حل کرد .

وجه مهمی از سیاست ارتجاعی حکومت تئوکراتیک جهادی ها در سال 1371 و بعد از آن ، تصمیم گیری آنها در باره زنان بود که خواستند نقش زنان را در جامعه به صفر ضرب نموده و آنها را در چهار دیوار خانه محصور نمایند . در برنامه حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان آمده است : " وجه مهمی از ماهیت ارتجاعی و مذهبی حاکمیت اسلامی ، برخورد واپسگرایانه قرون وسطائی این حاکمیت با زنان و حقوق آنان بود . این حاکمیت نه تنها حقوق قشری و محدودی را که بخش کوچکی از زنان شهری طی سالیان گذشته بدست آورده بودند از آنها سلب نموده ، بلکه اعمال ستم بر توده های وسیع زنان را در اشکال و صور گوناگون تشدید کرد . ستره محکمه حکومت ربانی فتوانامه ای صادر کرد و در آن خواهان مسدود نمودن کامل مکاتب دخترانه و اخراج زنان از ادارات و مؤسسات دولتی و غیر دولتی و خانه نشین ساختن کامل آنها گردید . در این فتوانامه که در واقع مورد حمایت جناح ارتجاعی اسلامی طرف مقابل حکومت ربانی نیز بود ، مکاتب دخترانه و ادارات و مؤسساتی که در آنها زنان کار می نمودند ، مراکز فساد اعلام شده بود . در جریان جنگ های ارتجاعی میان جناح های مختلف اسلامی ، زنان و دختران به غنایم جنگی تبدیل شدند و ربودن آنان و تعرض و تجاوز بر آنان به یک عمل روز مره مجاهدین اسلامی تبدیل شد . زنان و دختران ربوده شده مورد تجاوز قرار گرفته توسط مجاهدین اسلامی ، نه تنها توسط آنان بقتل می رسیدند و یا خود دست به خودکشی می زدند ، بلکه تعداد زیادی از آنها به جا های دیگر و حتی به خارج کشور انتقال داده می شدند و بالای اشخاص و یا باندهای فساد بفروش می رسیدند . "

این تزه های بنیاد گرایان مذهبی هیچگاهی با مخالفت امپریالیست ها روبرو نگردید ، بلکه با سکوت آنها تائید می نمودند چنانچه از بدو پیدایش " اخوان المسلمین " تاکنون بنیاد گرایی مذهبی بهترین حربه برای دفاع از منافع امپریالیست ها بوده و می باشد . روبرت دریفوس بنیادگرایان مذهبی را اینطور معرفی می کند : " اسلام گرایان در حکم خواجهگان حرمسرا

بودند که همه جا سرک می کشیدند ، سخت ضد ناسیونالیست ها و چپ ها بودند . آنان همبستگی با فرهیخته گان سنتی را حفظ می کردند ، از حمایت بسیاری از بازرگانان بهره مند می شدند و با افسران ارتش و دربار سلطنتی نیز پیوند پنهانی داشتند " ( روبرت دریفوس - بنیاد گرایی مذهبی یا بازی شیطانی - صفحه 38 ) .

روبرت دریفوس در صفحه 214 همین اثرش از قول " چریل بنارد " کارشناس اسلام سیاسی در مؤسسه راند همسر زلمی خلیل زاد می نویسد : " ما در افغانستان گزینش تعددی داشتیم . در آغاز همه بر این باور بودیم که هیچ راهی برای شکست دادن شوروی ها نیست ، بنابراین ما باید می کردیم این بود که دیوانه ترین آدم ها را به جان آنها بیاندازیم . ما دقیقا می دانستیم که آنها ( مجاهدین ) چه جور آدم ها هستند و سازمان های شان به چه می ماند . به همین دلیل است که امروز در افغانستان رهبران میانه رو وجود ندارد ، زیرا به دیوانگان اجازه دادیم همه آنها را نابود کنند . آنها چپ ها را کشتند و میانه رو ها را نیز . "

همانطوریکه امپریالیزم امریکا در زمان تجاوز سوسیال امپریالیزم و قبل از آن " دیوانه ترین آدم ها " را بخاطر منافع خویش تربیت نمود . و به این " دیوانگان " اجازه داد هرکاری را که می خواهند بکنند و بخاطر منافع خویش به هر جنایت ایشان مهر تائید گذاشت . امروز نیز بر این " دیوانگان " متکی است و یکجا با این " دیوانگان " توده های زحمتکش را به خاک و خون می کشد .

در زمانیکه تنظیم های اسلام گرا رویاروی همدیگر می جنگیدند ، آقای پنجشیری از ایشان خواست تا " به پراکندگی کنونی سازمانی ، تنظیمی ، سیاسی ، مقابله رویارویی نظامی برای کسب و حفظ قدرت بی درنگ خاتمه بخشیده ، زمینه اشتراک فعال توده ها را در حیات سیاسی و اداره اقتصاد ملی ، احیا و عمران مجددکشور بدون هر گونه تبعیض مساعد نمایند . حقوق آزادی های مردم را تضمین ، ارزشهای اعلامیه جهانی حقوق بشر را

رعایت و موازین دموکراسی را پیاده کنند. اردوی منظم ملی را به مقصد ارتقاء قابلیت دفاعی، حفظ استقلال ملی، وحدت تمامیت ارضی کشور پایه گذاری نمایند. جبهه متحد ملی ولویه جرگه مردم افغانستان را تشکیل، قانون اساسی را طرح، نافذ و عفو عمومی را اعلان کنند. ( دستگیر پنجشیری - ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان - جلد دوم صفحه 191 ) بیان مطلب فوق به خوبی نشاندهنده آنست که آقای پنجشیری یک بورژوا ریفورمیست بی مقداری بیش نیست و اصلاً به طبقات و مبارزه طبقاتی ایمان و اعتقادی ندارد. هرگاه ذره ای اعتقاد به مبارزه طبقاتی می داشت چنین اباطیلی را سرهم بندی نمی کرد، بلکه درگیری های سه دهه اخیر را از زاویه اصولی علمی و مبارزه طبقاتی بررسی می نمود و بخوبی درک می کرد که هر یک از این احزاب و تنظیم های اسلامی دارای خواست مشخص و پایگاه طبقاتی مشخصی اند. احزاب اسلامی در طول دوران مقاومت، قبل از آن حتی تاکنون عمال امپریالیزم و نماینده فئودالان و بورژوا کمپرادور بیروکرات بوده که جنبه فئودالی شان نسبت به بورژوازی غلیظ تر می باشد. هر کدام شان به یکی از امپریالیست ها وابستگی داشته و در جهت منافع شان در حرکت بوده و هستند و پشت سر هر کدام شان امپریالیستها ایستاده است. احزاب اسلامی علاوه بر اینکه " حقوق و آزادی های مردم را تضمین نکرد" و نمیتوانست هم بکند و مرهمی بر درد و رنج مردم هم نبود، بلکه فقر و فلاکت، بی خانمانی، آوارگی، تجاوز به حقوق زنان ... را بیش از پیش تشدید نمود. و در طول تاریخ هیچ یک از جنبش های اسلامی برجسته نه طرفدار عدالت اجتماعی و اقتصادی بوده اند و نه در این باره تبلیغ نموده اند، بلکه برعکس همیشه مبلغ حفظ مالکیت خصوصی بوده و با الغای مالکیت خصوصی به ستیزه جویی برخاسته اند.

پنجشیری باز هم به همان شعارهای کهنه رویونیستی قبل از قدرت سیاسی خویش چسبیده و از ارتجاع و " دیوانگان " عاجزانه می خواهد که " حقوق و آزادی های مردم " را تضمین کنند. این موضوع را تاحال درک نکرده که " تضمین حقوق و آزادی های مردم " هدیه ای نیست که

امپریالیزم ، ارتجاع ، و " دیوانگان " ، به آنها بدهند . ( همانطوریکه رژیم دست نشانده ( حزب دموکراتیک خلق افغانستان ) با شعارهای به ظاهر انقلابی خویش نتوانست که این " آزادی ها " را برای مردم تضمین نماید ) بلکه این تضمین فقط از طریق انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان امکان پذیر است و بس .

مسایلی را که پنجشیری در رویای خود می پروراند ، بعد از تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان تحقق یافت . " لویه جرگه مردم افغانستان " تشکیل گردید ، و از طریق این لویه جرگه " قانون اساسی طرح و نافذ " شد ، " ارتش ملی " تنظیم گردید و بالاخره " عفو عمومی " اعلان گردید و به یکبارگی تمام جنایتکاران را از تشویش محاکمه نجات داد و ایشان را با هم متحد نمود .

همانطوریکه " اردوی منظم " شما بعد از کسب قدرت سیاسی در 7 ثور 1357 الی سقوط این رژیم هیچگاهی در جهت حفظ " استقلال ملی " وحدت و تمامیت ارضی " کشور گامی بر نداشت ، بلکه بیشتر در خدمت ارتجاع و سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داشت ، امروز هم این ارتش پوشالی یا بقول شما " اردوی منظم ملی " نیز در خدمت امپریالیزم و جنایتکاران قرار دارد . اگر چنین نیست پس دولت چه معنی و مفهومی دارد . دولت حافظ منافع یک طبقه و آلتی برای سرکوب طبقه دیگر است . دولت های ارتجاعی هیچگاهی " حقوق و آزادی های مردم را تضمین " نمی کند ، بلکه همیشه می خواهد که آنها را همچو برده نگهدارد و حتی در بسا موارد به انقیاد ملی در آورد . این مسئله در زمان اشغال افغانستان توسط روسها و رژیم دست نشانده " خلقی ، پرچمی ها " و همین اکنون اتفاق افتاده که همه مردم شاهد آن بوده و هستند . درخواست " ارتش قوی و منظم " از ارتجاع به معنی پشت کردن به " حقوق و آزادی های " توده های زحمتکش افغانستان است . زیرا هر اندازه که ارتجاع قوی باشد به همان اندازه مظالم اجتماعی بیشتر و شدید تر می شود .



هرگاه شخص ذره ای احساس میهن پرستی داشته و درد ورنج مردم را حس کند هیچگاهی خواهان " عفو عمومی " نمی شود. زیرا این عفو، عفو جنایتکاران است. آیا انسانی که با جان و مال توده ها بازی نماید و از کله ها، منارها بسازد قابل عفو است؟ آیا کسانی که مردم را زنده به گورهای دستجمعی سپرده قابل عفو است؟ آیا کسانی که خود سرانه منازل مردم را بازرسی نموده و مورد آزاد و اذیت قرار داده و بعدا سگ های تربیت شده را به جان مردم می اندازد قابل عفو است؟ آیا کسانی که کشور را دو دسته به امپریالیست ها تقسیم می نماید قابل عفو است؟ آیا کسانی که همونا با اشغالگران هزاران روستا را ویران نموده و هزاران انسان را در زیر انبوهی از خاک منازل شان دفن نموده قابل عفو است؟ بحث " عفو عمومی " رک و صریح دفاع از جنایتکاران و میهن فروشان می باشد. چنانچه امروز جنایتکاران یکدیگر را عفو نموده و زیر چتر امپریالیست های اشغالگر خزیده و بر حسب منافع اربابان شان کوچکترین صدای آزادیخواهی را با گلوله پاسخ می دهند. معنی حقیقی " عفو عمومی " نیز همین است که تمامی جنایتکاران برای خوش خدمتی به امپریالیست ها در زیر یک سقف جمع نماید تا " صلح، دوستی و دموکراسی " شانرا به نمایش بگذارند.

زمانیکه شوروی سوسیال امپریالیستی فروپاشید، سرکردگان رژیم دست نشانده شان را در افغانستان یاس و ناامیدی فرا گرفت هرکدام شان بر اساس مسایل قومی، منطقوی و ملیتی به خاطر حفظ جان خویش به احزاب ارتجاعی اسلامی رو آورده معامله گری سیاسی شدند. چنانچه کدر های رهبری همانطوری که در بالا متذکر شدم هر کدام با احزاب جهادی روابط برقرار نمودند. و حتی تا آنجا پیش رفتند که به I. S. I. پاکستان و سپاه پاسداران ایران تماس های برقرار نمودند. زمانیکه جمهوری اسلامی قدرت را در افغانستان قبضه نمود و نجیب دانست که دیگر از گلبدین کاری ساخته نیست رو بطرف شورای نظار و احمد شاه مسعود آورده و با اندرز های پدرا نه او را رهنمایی مینمود. آقای رزاق مامون در صفحه 57 "راز های

خوابیده" هدايات نجيب به احمد شاه مسعود را كه توسط سيد اسد الله مشكوري ابلاغ گرديده از قول اسد الله مشكوري چنين مي نويسد: " دكتور به زبان خودش براي من اين نكات را تشریح كرد تا من عين توضيحات او را براي احمد شاه مسعود انتقال دهم. منظور از " انتخاب راه آزاد " آن بود كه وي پيشنهاد مي كرد كه احمد شاه مسعود بنابه ضرورت زمان بايد خود را از انزوای جنگهای تنظيمی خارج کرده و با كشور های غربی به خصوص امريكا مذاكرات سازنده را آغاز كند. وي مي گفت كه " من در اين جا درمیان قفس طلائی زندانی هستم " اگر من بجای مسعود می بودم، بدون اتلاف وقت، راه خود را از تنظيم ها جدا کرده و مذاكرات جدی و مهم را با مقامات امريكايی آغاز می كردم. دكتور بدین نظر بود كه مسعود در يك چنين حالتی به يك " انتخاب راه " نیاز دارد كه در واقع پيش زمينه خروج از بحران فعلی است. او مي گفت كه امريكايی ها بالای من اعتماد نكرد و حالا كه نوبت شما رسیده است، سعی كنيد كه فرصت های مساعد برای مذاكرات جدی را با امريكا از دست ندهيد. اين " انتخاب راه " نقطه آغاز يك دوره جديد سياسی خواهد بود " طوريكه مشخص است كه در آخر عمر رژيم آقای دكتور نجيب " انتخاب راه " برای تماس گيری در جهت وابستگی غرب را بر گزيده بود، اما نه تنها غربی ها و بخصوص امريكا به وي اعتماد نكرد، بلکه گلبدین كه جاه طلبی و شهرت طلبی از سر و كله اش می بارد به آقای دكتور اعتماد نكرد و نامه هایش را بی پاسخ گذاشت.

دكتور نجيب می خواهد كه در س میهن فروشی و وابستگی را به مسعود و همقطاراناش بدهد. غافل از اينكه ایشان از آقای دكتور به اين كار خبره تر شده بودند. يك چیز مشخصی كه از لابلای اندرز های نجيب به مسعود به مشام می رسد اينست كه نجيب می خواست كه به مسعود اين نکته را وانمود كند كه امريكا از روسيه بهتر است و به روسيه اعتماد نكند. بخاطر تجربه ای كه داشت دقيق می دانست وقتی منافعش در خطر باشد نوكر را فدای منافع خویش می كند. در حاليكه اين رويه تمام امپرياليست ها و مرتجعین می باشد.

در طول دوران حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی، بر رهبری ربانی، هر ج و مرج سرپای کشور را فرا گرفت علاوه بر اینکه وضع امنیتی بهبود نیافت بلکه روز بروز بدتر گردید. زیرا هر کدام از احزاب جهادی در وابستگی خاصی قرار داشت و حسب منافع با دارش کشور را به ماتم سرای زحمتکشان تبدیل نمودند. کشتمند معتقد است که بعد از استعفای نجیب و بوجود آمدن خلای قدرت جامعه بطرف بحران فرو رفت و چیریکه مردم در دوران حاکمیت شان بدست آورده بودند (!)، جهادی ها از ایشان گرفتند.

او در صفحه (1060) یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی می نویسد: " ... ده سال تمام سر تا پای جامعه را بحران فرا گرفت و هر آنچه باصطلاح به خون جگر و عرق جبین میلیونها انسان زحمتکش کشور وبه قربانی هزاران تن از میهن پرستان افغانستان ایجاد شده بود، همه به باد فنا رفت. چنان همه چیز ویران و بر باد گردید، چنان تمام هستی به نیستی مبدل شد و چنان وضع پدید آمده، مردم را از زندگی ساقط کرد که گویا از آغاز حتی خشت روی خشت گذاشته نشده بود و یا باد و باران و توفان همه چیز را یکسره ویران و یکشبه از بنیاد بر انداخت."

در ایجا بوضوح مشاهده می شود که آقای کشتمند می خواهد تمام کند و کثافت کاری، ویرانی... را بدوش جهادی ها انداخته خود و حزبش را تبرئه نماید. از استدلالش چنین بر می آید که حزب رویونیستی و ارباب سوسیال امپریالیستی شان "خشت روی خشت" می گذاشت و همیشه در پی عمران و آبادی کشور بوده است. و در مدت 14 سال حاکمیت شان این کشور را با "خون جگر و عرق جبین میلیون ها انسان زحمتکش" ساخته اند. در حالیکه این حزب رویونیستی با همکاری و همیاری ارباب سوسیال امپریالیستی اش کشور را بطرف "بحران های مزمن" کشاند و نیروهای میهن پرست را هدف گلوله قرار داد و در مقابل زحمتکشان کشور بخاطر منافع سوسیال امپریالیسم ایستاد و تمام قریه جات، قصبات و حتی شهر ها به اثر بمباران وحشیانه و گلوله باران شبانه روزی به ویران مطلق تبدیل شد. خشت خشت این وطن یاد آور جنایات بی حد و حصر دوران حاکمیت "خلقی و

پرچمی " ها است . در تمام قریه جات در سال 1371 حتی یک خانه سالم هم پیدا نمی شد و حتی اکثر شهر ها در حدود پنجاه درصد به مخروبه تبدیل شده بود .

به این شکی وجود ندارد که احزاب ارتجاعی اسلامی در جنایت دست کمی از " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " ندارند . چه در دوره جنگ مقاومت و چه در زمان گرفتن قدرت سیاسی جنایات بیشماری را مرتکب شدند . شهر کابل را ویران نموده و تعداد بیشماری ( طبق تخمین بعضی از نویسندگان در حدود 65 هزار نفر ) کشته بجای گذاشت . غرب کابل را به ویرانه ای تبدیل نمودند . در این جنایات نه تنها دست جهادی ها به خون و جنایت آلوده است ، بلکه " خلقی ، پرچمی ها " نیز در این جنایت شریک بودند . بعد از اینکه رژیم نجیب سقوط نمود کدرهای رهبری نظر به تضادی که میان شان بر سر قدرت سیاسی بروز نموده بود ، مصلحت را بر آن دیدند که بسوی احزاب جهادی روی آورند . گرچه در زمان جنگ مقاومت تضاد ملیتی ، مذهبی و قومی توسط کشور های ارتجاعی منطقه دامن زده شده بود . اما بعد از سقوط رژیم نجیب این تضاد به جنگ های خانمانسوز بدل گردید و " خلقی ، پرچمی " ها در شعله ور نمودن این تضاد و دامن زدن به جنگ های شدید ملیتی نیز دست داشتند و عملا ملیت ها را در مقابل یکدیگر قرار دادند . هر جنایتی که از سال 1357 تاکنون بوجود آمده به نحوی از انحاء " خلقی ، پرچمی " ها در آن شریک اند . زیرا نه تنها در دوران ربانی بلکه در دوران قدرت طالبان در قوای نظامی ، طالبان شامل بوده و سوق و اداره قوای مسلح اکثر ا در دست ایشان بود . همین اکنون زیر لوای اشغالگران امپریالیست خزیده همراه با اردو و پولیس پوشالی به سرکوب خونین توده ها می پردازند و به اعمال جنایتکارانه امپریالیست ها مهر تائید می زنند .

احزاب اسلامی که در دوران جنگ مقاومت علیه اشغالگران روسی وعده بهشت برین را به مردم داده بود . بعد از گرفتن قدرت سیاسی در 8 ثور 1371 منافع ملی کشور را به پای منافع امپریالیست ها قربانی نمودند .

مردم را کشتند و میلیونها نفر را آواره نمودند فقر و بیکاری را دامن زدند . زنان را مورد تجاوز قرار دادند و بعنوان اسیران جنگی با خود بردند و به عرب ها فروختند . این در بدری ، فقر و فاقه و جنگهای ارتجاعی داخلی بنیاد گرایان مذهبی دامن اکثریت ولایات را گرفت مردم را آواره و عزا دار ساخت . احزاب خائن جهادی مانند حزب وحدت اسلامی و ملیشه های بد طینت هرآن ولحظه موضع عوض نموده ، گاهی با شئونیت های پشتون حزب اسلامی که شئونیزم شان مورد ضربت قرار گرفته بود و گاهی بسوی شئونیت های نوخاسته تاجیک می خزیدند . زمانیکه نا کارآیی گلبدین برای امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و مرتجعین پاکستانی و سعودی به اثبات رسید ، سازماندهی سیاسی - نظامی طلبه های مدارس دینی را روی دست گرفتند و تحریک طالبان را وارد کارزار افغانستان نمودند .

\*\*\*\*\*

## امارت اسلامی طالبان

در سال 1360 هجری شمسی مدارس دینی برای طلبه های افغانستان با حمایت آی . اس . آی پاکستان و کمک های مالی عربستان سعودی در پاکستان افتتاح گردید و بصورت منظم سال به سال گسترش یافت . امپریالیزم امریکا تشخیص نموده بود که کلیه های افغانی بهترین نیروی آماده خدمت برایش در آینده می باشند ، بطور غیر مستقیم از مدارس مذهبی پشتیبانی نموده و دولت عربستان را تشویق به کمک مالی می نمود .

زمانیکه کمپنی بریداس آرژانتین توانسته بود که به چاه های نفت و گاز ترکمنستان راه یابد و خواست که نفت گاز این کشور را از طریق افغانستان به پاکستان و از آنجا به اروپا انتقال دهد و در این زمینه توافق نامه ای را با کشور های افغانستان و پاکستان به امضاء رساند . در این زمان کمپنی یونیکال امریکائی به رقابت با کمپنی بریداس برخاست و خواهان کشیدن لوله های گاز و نفت ترکمنستان از طریق کمپنی خود به پاکستان گردیده تا از آنجا به اروپا

انتقال دهد. نمایندگی حقوقی کمپنی یونیکال بدوش حامد کرزی و زلمی خلیل‌زاد قرار داشت که تا هنوز هم نماینده حقوقی این کمپنی می‌باشد و در جهت تامین منافع کمپنی یونیکال برنامه‌های شانرا به پیش می‌برند. رقابت و کشمکش بین این دو کمپنی ( یونیکال و بریداس ) باعث سقوط رژیم ربانی در کابل و رژیم بی نظیر بوتو در پاکستان گردید. زیرا بدون سرنگونی رژیم ربانی و بی نظیر بوتو پیروزی کمپنی یونیکال بر کمپنی بریداس غیر ممکن بود. زمانیکه امپریالیزم امریکا و آی . اس . آی (I.S.I) پاکستان دانستند که دیگر کاری از گلبدین ساخته نیست و نمی‌توانند که اهداف و مرام شانرا توسط گلبدین به کرسی به نشانند. لذا از حمایت گلبدین دست کشیده و متوجه طالبان گردیدند. طالبان را سازمان داده و تجهیز نمودند و برای جنگ وارد افغانستان نمودند. تحریک طلبه‌ها مورد حمایت امریکا ، انگلیس ، پاکستان و عربستان سعودی قرار داشت. پاکستان و عربستان سعودی بطور مستقیم از طالبان حمایت می‌نمودند ، در حالیکه امریکا و انگلیس به طور غیر مستقیم پشت سر طالبان ایستاده بودند و پاکستان و عربستان را ، به حمایت طالبان تشویق می‌نمودند. اما کمپنی یونیکال برای پیشبرد اهدافش از تحریک طالبان بصورت مستقیم حمایت می‌نمود. پول و امکانات از طریق حامد کرزی و پدرش بدسترس طالبان می‌رسید. در این زمان حامد کرزی و پدرش از جمله طالبان فعال بودند.

امپریالیزم امریکا در کشمکش بین دو کمپنی یونیکال و بریداس ترجیح داد که طالبان وارد کارزار معرکه جنگی افغانستان گردند. بدین منظور پاکستان را تشویق نمود که به طالبان کمک نظامی نماید. پاکستان هم که منتظر چنین روزی بود طالبان تجهیز نموده و جنگ داخلی ارتجاعی را بیشتر دامن زد. همراه طالبان نظامیان پاکستان نیز در جنگها شرکت داشتند. وقتیکه طالبان به افغانستان رسیدند ، ابتدا جنگ را با گلبدین آغاز نموده و در وهله اول قندهار و هلمند را گرفتند و به سمت سنگرهای گلبدین حرکت می‌کنند. در این زمان رژیم ربانی از طالبان حمایت نموده و به ایشان اسلحه می‌فرستد. زمانیکه سنگرهای گلبدین یکی پی دیگری در هم شکسته می‌شود و طالبان به دروازه

های کابل میرسند. در این وقت جنگ میان جمعیت اسلامی به رهبری مسعود ، اتحاد اسلامی به رهبری سیاف ، حرکت اسلامی ، ساحه اکبری با حزب وحدت اسلامی به رهبری مزاری به شدت جریان دارد ، طالبان با حزب وحدت به مذاکره می نشینند ، مسعود نیز حاضر به مذاکره با مزاری می گردد، اما مزاری ترجیح می دهد که با طالبان تسلیم شده و سنگرهایش را بخاطر در هم شکستن حریفانش به طالبان بسپارد و خودش همراه نیروهایش به بامیان برود ، جریان بر خلاف مرادش دور میزند ، طالبان او را اسیر نموده و بعد از بریدن گوش و بینی او را به قتل رساندند و سنگرهایش را در اطراف کابل تصرف نموده و ره رژیم ربانی اخطار نمودند که تسلیم شوند. این زمان است که رژیم ربانی با طالبان و دولت پاکستان به مخالفت برخاسته و روابطش با پاکستان به تیرگی می گراید و خود را کاملاً بدامن روس می اندازد و روابطش با هند و ایران بیشتر می گردد. امریکا که خواهان بقدرت رساندن طالبان است ، ایشان را بیشتر مورد حمایت قرار داده و از طریق پاکستان به تسلیح شان می پردازد ، جنگ داخلی ارتجاعی این بار بین دولت ربانی و طالبان شروع می شود و به شدت ادامه پیدا می کند. در این جنگ ارتجاعی داخلی یکعده از خلقی ، پرچمی ها متحد ربانی به دفاع از رژیم ربانی جنگ را پیش می برند و یکعده از خلقی های ناراض رژیم نجیب ، تحت رهبری تنی دوشا دوش طالبان می جنگند.

امپریالیزم امریکا از یک سوی توسط پاکستان در جنگ بین طالبان و دولت ربانی از طالبان حمایت می کند و از سوی دیگر در داخل افغانستان به کارهای سیاسی مصروف می شوند و با تماس های مرتب با فرماندهان نظامی دولت ربانی در احزاب اسلامی حامی رژیم ربانی ، آنها را تطمیع ساخته و زمینه پیشروی طالبان را فراهم می سازد.

در مارچ 1990 حزب اسلامی ، جنبش ملی اسلامی ، حزب وحدت اسلامی مزاری از کابل و اطراف آن عقب زده می شوند ، رژیم ربانی موفق می گردد که در این زمان حضور نظامی تحریک کلیه را عقب زده و کابل را از تیر راس طالبان موقتاً نجات دهند. زمانیکه طالبان در کابل شکست خورده و عقب نشستند متوجه ولایت هرات گردیدند . در این زمان سردار ولی به پاکستان می

آید کرزی و پدرش با تعداد زیادی از طالبان از سردار ولی استقبال می نمایند. سردار ولی ایشان را تشویق به گرفتن هرات می نماید و پول زیادی را به دسترس کرزی قرار داده و ازین طریق پول بدسترس طالبان قرار می گیرد، کمپنی یونیکال نیز در ظرف دو روز سه صد ملیون دالر بدسترس طالبان قرار می دهد و ایشان را به گرفتن هرات تشویق می کند. طالبان از سمت گرشک به طرف هرات حرکت نموده، نیمروز، فراه را تا نزدیکی های شیندند را در ظرف یک هفته از زیر فرماندهی اسماعیل خان بیرون می آورند. اسماعیل خان با تجدید قوای دوباره بر طالبان حمله نموده نه تنها فراه و نیمروز را دوباره پس میگیرد، بلکه طالبان را از گرشک نیز به عقب میراند. در این زمان نصرالله بابر همراه سفیر امریکا و وزیر امنیت عربستان سعودی با اسماعیل خان ملاقاتی را پشت درهای بسته تشکیل می دهند، فردای آنروز اسماعیل بدون کدام دلیل از گرشک فرمان عقب نشینی را میدهد که این موضوع باعث جنجال میان علاءالدین خان قوماندان فرقه هرات و اسماعیل از یکسو و از سوی دیگر میان داکتر نصیر قوماندان فرقه شیندند و اسماعیل خان می گردد که قتل داکتر نصیر را به دنبال دارد. اسماعیل به یکی از پوسته های تحت فرمانش دستور می دهد تا داکتر نصیر را به قتل رساند. بدین طریق در ظرف یکروز اسماعیل از گرشک تا هرات عقب نشسته هیچگونه کمر بند امنیتی در عقبش ایجاد ننمود، حتی تمام نیروهایش را از میدان هوایی شیندند کشیده و با خود به هرات می آورد. تزلزل و ناپایداری دیگر نیروهای نظامی را فراگرفته و به هر طرف متواری می شوند وسایل نقلیه می گریزد، عده زیادی پیاده مانده و توسط طالبان به قتل رسیدند و بسیاری از وسایل نقلیه با یکدیگر تصادف نموده بود که باعث تلفات زیاد گردیده بود جسد ها هفته ها روی جاده هرات قندهار و دشت ها افتاده بود، بوی و تعفن آنقدر زیاد بود که حتی با موتر نمی شد مسافرت نمود و اکثر جسد هارا سگ ها، شغال ها و پرنده های گوشت خوار خورده بودند، عده زیادی اسیر گردیدند. همان روزی که اسماعیل به هرات رسید، یک شب بعد هرات را ترک نموده و به ایران عقب نشینی نمود. طالبان بعد از یکروز عقب نشینی وارد میدان هوایی شدند گردیده و یک روز بعد یعنی در اکتبر 1995 به هرات رسیدند و هرات بدون



مقاومت سقوط نمود. افراد طالبان تحت رهبری عبدالرحمن سیلاب یکی از خلقی های معروف پشتون زرغون به هرات آمدند. اقتدار طالبان در این منطقه مستقر گردید. بعد از سقوط هرات بزرگترین پایگاه نظامی دولت اسلامی کابل دوباره در محاصره طالبان قرار گرفت. از این به بعد ویرانی و کشتار مردم بیگانه شهر کابل بیشتر گردید.

پیوستن حزب حرکت اسلامی و قوماندان مولوی خالص به تحریک طالبان پایه های دولت اسلامی ربانی را متزلزل تر ساخت. در سال 1996 بین دولت ربانی و گلبدین حکمتیار در ماهی پر قرار دادی عقد گردید، بر حسب این قرار داد گلبدین حکمتیار به دولت اسلامی پیوست و چوکی صدارت را بعد از 4 سال جنگ و کشتار وحشیانه مردم بی دفاع به عهده گرفت، اما این ائتلاف شکست دولت اسلامی را سریعتر ساخت، زیرا قوماندان هر دو حزب که مدت چهار سال تمام در جنگ کشتار و قتل یکدیگر کمر بسته بودند، از این ائتلاف حمایت نکردند، در ولایات مختلف و بخصوص در شهر کابل عملاً از جنگ دست کشیدند. مسعود نیروهایش را به دره پنجشیر کشاند، بعد از این کابل بتاريخ 6 میزان مطابق 27 سپتمبر 1996م به دست طالبان فتح گردید. در سال 1371 زمانیکه انتقال قدرت به جهادی ها صورت گرفت و ربانی به چوکی ریاست جمهوری تکیه زد پست صدارت را به گلبدین واگذار نمود، اما گلبدین به کابل نیامد و به نمایندگی اش فرید را به این پست معرفی نمود، نظر به جاه طلبی و وابستگی هر کدام احزاب جهادی، خلقی و پرچمی ها به امپریالیست ها و کشور های مطقه، هر یک ب فکر تحکیم قدرت خویش و حفظ منافع بادارش بوده، لذا دیری نپائید که گلبدین همراه با خلقی های همراهش باربانی جنگ را از داخل کابل دامن زدند، هزاران نفر را کشتند کابل را به ویرانه ای تبدیل نموده و ملیون ها نفر را آواره نمودند. حینیکه طالبان دروازه های کابل را می کوبد ائتلاف بین ربانی و گلبدین صورت می گیرد. در این زمان گلبدین وارد کابل می شود و پست صدارت را می پذیرد. حینیکه گلبدین به کابل می سد در سخنرانی اش تمام جنایاتی که او و رژیم ربانی مرتکب شده بودند یک اشتباه می خواند (!) هرگاه این اعمال ددمنشانه اشتباه است پس جنایت چیست

امروز هم رژیم پوشالی حامد کرزی تمام جنایت اردو و ارتش اشغالگر را که خانه ها ویران و صدها نفر را به اثر حملات وحشیانه شان به خاک و خون می کشند با یک علامت تکان داد سر اشتباه می هواند ! تمام مرتجعین همیشه با بیان یک کلمه " اشتباه " می خواهند که روی جنایات شانرا به پوشانند . اما توده ها به خوبی دریافتند که همه شان از یک قماش بوده و جنایتکارانی اند که هیچگاه مورد عفو قرار نمی گیرند و باید در دادگاه خلق محاکمه گردند. بتاريخ 14 / 3 / 1375 ربانی در یک کنفرانس خبری گفت : " جنگ راه حل نیست موافقت نامه ایکه در ماه گذشته با حزب اسلامی امضاء شد اولین گام در جهت برقراری صلح بود و خواست ما اینست که آقای دوستم با استفاده از فرصت نیکو و حسن نیت داده شده در پروسه صلح بین الافغانی به پیوندد " نه تنها ربانی بلکه همه جنایتکاران که جنگهای جنایتکارانه شان را به منظور حفظ منافع امیال شوم شان بر مردم تحمیل می کنند ، می گویند که جنگ راه حل نیست . با این گفته خویش آنها می خواهند تا مخالفین مسلح شان به ایشان تسلیم شوند و هم توده ها را اغفال نمایند که ایشان جنگ طلب نیستند !! در حالیکه به خوبی دیده شده آنهائیکه می گویند " جنگ راه حل نیست " بیش از همه جنگ طلب هستند و توده ها را به خاک و خون می کشند و خانه های شانرا به ویرانه مبدل می نمایند.

جنگ خواست و حسن نیت هیچ فرد ریا گروهی نبوده و نیست ، بلکه وضع طبقه ای را نشان میدهد که سیاست می کند و جنگ ادامه آنست . هر انتلاف جدیدی که در طول تاریخ افغانستان و بخصوص در سه دهه اخیر بوجود آمده ، جنگ تازه و جدیدی را در عقب خود داشته و هیچگاهی جنگ فروکش نکرده ، بلکه شدید تر گردیده است. " جنگ این هیولای کشتار انسانها بدست یکدیگر ، سرانجام در اثر تکامل جامعه بشری از میان خواهد رفت ، و حتی در آینده ایکه چندان دور نیست ، از میان خواهد رفت . ولی برای بر انداختن جنگ فقط یک راه موجود است. بوسیله جنگ با جنگ مقابله کردن ، بوسیله جنگ انقلابی با جنگ ضد انقلابی مقابله کردن ، بوسیله جنگ انقلابی ملی با جنگ ضد انقلابی ملی مقابله کردن ، بوسیله جنگ انقلابی طبقاتی با جنگ ضد انقلابی

طبقاتی مبارزه کردن ، تاریخ فقط دو نوع جنگ دیده است " جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه " ( مائو ، شش اثر نظامی ، صفحه 12 )

بعد از اینکه ربانی از کابل فرار نمود ، رژیم آخوندی ایران بتاريخ 10 / 04 / 1375 سیمیناری از گروه های تخصصی در تهران بنام " افغانستان و امنیت منطقه " تشکیل نمود. این سیمینار به منظور آشتی دادن دوستم ، خلیلی با ربانی بود و ایران از این طریق خواست تا مانعی در سر راه طالبان بوجود آورده تا خودش از درد سر طالبان فارغ شود.

رژیم جمهوری اسلامی ایران قبل از ورود طالبان به افغانستان پشتیبان کامل حزب وحدت اسلامی بود و او را تجهیز نموده و با رژیم ربانی وارد معرکه جنگ نمود ، زمانیکه منافعش را از طرف طالبان در خطر دید فوراً دست اندر کار شده ، آنها در کنار یکدیگر نشانند و آشتی داد. همانطوریکه امروز طالبان مورد حمایت رژیم جمهوری اسلامی ایران قرار دارد. بعد از سقوط کابل ، پروان و کاپیسا ، جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت اسلامی با جمعیت اسلامی و متحدین آن وارد مذاکره شده و " شورای عالی دفاع از وطن " را در خنجان پی ریزی نمودند ریاست این شورا را دوستم عهده دار بود. از این به بعد افغانستان عملاً به دو جبهه شمال و جنوب تقسیم گردید.

بعد از تشکیل " شورای عالی دفاع از افغانستان " شام شنبه 20 ثور سال 1376 رادیوی بی . بی . سی اعلام نمود که دیروز در سمت شمال افغانستان کابینه جدیدی متشکل از نمایندگان جمعیت اسلامی ، جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت اسلامی تشکیل گردیده و در گفتگویی که خبر نگار بی . بی . سی با جنرال یوسف سخنگوی جنبش ملی اسلامی داشت. جنرال یوسف ابراز داشت : " دوپست معاونیت رئیس جمهور و یک پست معاونیت صدارت و پست وزارت دفاع به جنبش ملی اسلامی افغانستان ، یک پست معاونیت ریاست جمهوری و یک پست معاونیت صدارت و پست وزارت مالیه برای فعلاً برای حزب وحدت اسلامی افغانستان تعلق گرفت که در آینده بدون شک سهمگیری ما بیشتر خواهد بود . به این ترتیب پروسه آغاز شده ، مذاکره که

بخاطر توسعه و گسترش پایه های اجتماعی دولت اسلامی افغانستان و هم چنان بخاطر تامین سهمگیری تمام نیروهای مطرح در افغانستان در این دولت آغاز شده بود به یک انجام مثبت و معقول خاتمه یافت. پست ریاست جمهوری در اشغال استاد ربانی و پست صدارت در اشغال حکمتیار باقی ماند. "

به خوبی دیده می شود کسانی که هزاران نفر را به قتل گاه فرستادند و شهر کابل را به ویرانه ای تبدیل نموده و 65 هزار کشته و ملیون ها نفر آواره و بی خانمان بجا گذاشتند ، دوباره بخاطر قدرت، جاه و مقام روی یکدیگر را بوسه میزنند و در کنار هم می نشینند. دولت خیالی خویش را تشکیل و چوکی ها را تقسیم می کنند ، مردم را فریب داده و بخاطر چوکی و مقام خویش ، ایشان را گوشت دم توپ می سازند. بعد از سقوط کابل و بقدرت رسیدن طالبان ، ربانی با دارو دسته اش به سمت شمال متواری شده و با یاغیان و باغیان ( دوستم ) ، " دشمن دولت و مردم " ، ( حزب وحدت اسلامی ) و " دزدان ، رهنزان و قطاع الطریقان " ( حزب اسلامی ) بخاطر " توسعه و گسترش پایه های اجتماعی دولت اسلامی " متحد می گردد. !! و حاضر و آماده است تا پست های حساس را به مخالفین دیروزی اش واگذار نماید.

ناگفته نباید گذاشت که در این در گیر و دار ائتلاف ها نه تنها جهادی ها ، ملیشه ها بلکه خلقی ها و پرچمی ها شرکت داشته و اکنون هم در خدمت امپریالیزم و مرتجعین در آمده اند.

این " شورا " مقاومت چندان در مقابل طالبان نکرد ، طالبان بصورت سیل آسا به پیش رفتند ، دوستم به ترکیه گریخت ، جنرال مالک به طالبان نزدیک شد. برای اینکه جلب توجه طالبان را نماید ، اسماعیل خان را همراه افرادش دستگیر و به طالبان تسلیم نمود ، جبهه بادغیس عملا در هم شکست و طالبان به سمت میمنه و مزار پیش روی نمودند ، فرماندهان جنبش ملی اسلامی ملیشه های دوستم هیچ عکس العملی نشان ندادند . طالبان بعد از تصرف قدرت در شهر مزار به مقاومت جانانه مردم روبرو گردید ، این مقاومت و دفاع مردم از شهر مزار موجب آن گردید که جنرال مالک از مقاومت مردم حمایت نماید ،

این مقاومت جانانه توده ها منجر به شکست تلخ و تلفات بیش از حد طالبان گردید و افسانه شکست ناپذیر طالبان به باد فنا رفت. " طالبان طبق توافقی که با مالک امضا کرده بودند بنا به دعوت او از طریق راه سالنگ وارد مزار می کردند. ناگفته نماند که در سالنگ بشیر سالنگی به طالبان تسلیم شده و راه عبور طالبان را از طریق تونل سالنگ آماده می سازند... همزمان با داخل شدن طالبان به مزار شریف بعضی از رهبران برجسته طالبان توسط طیاره های سی 130 بمیدان هوایی مزار شریف فرود می آیند. طالبان با داخل شدن در شهر مزار شریف نه تنها قرار دادهای که با جنرال مالک امضاء کرده بودند زیر پا می گذارند بلکه او را دستگیر کرده و دست به خلع سلاح عمومی می زنند. زمانیکه به منطقه هزاره نشین بنام سید آباد می رسند مردم هزار دست به مقاومت می زنند. در نتیجه مقاومت در مزار شریف سر تا سری شده و هزاران نفر از جنگجویان طالبان کشته و اسیر و یا فراری می گردند. طبق بعضی منابع این تعداد از ده تا پانزده هزار نفر می باشد. جنرال مالک نیز از اسارت طالبان آزاد می گردد" ( قیس و حسن رضا چنگیزی - بساط شطرنج - صفحات 110 - 111 )

در تاریخ 18 / 3 / 1375 "دانارویکو" و "ادوارد" پولیس دو نفر از اعضای جمهوری خواه مجلس سنای امریکا از افغانستان دیدن نمودند و درباره اوضاع افغانستان به شدت اظهار نگرانی نموده و گفته اند : " ادامه بی ثباتی در افغانستان باعث خواهد شد که منافع امریکا در منطقه مورد خطر جدی قرار گیرد و عدم موجودیت قدرت مرکزی باعث شده است که در افغانستان پایگاهی برای بروریست ها بوجود آید و این گروه ها ممکن است بسیاری از کشور های منطقه را تهدید کند و باید امریکا دوباره نقش فعال در افغانستان بازی کند و از ظاهر شاه بعنوان رهبر دولت موقت حمایت کند " به این ترتیب امپریالیزم امریکا به بهانه ای خلاء قدرت و ایجاد پایگاه " تروریست ها " در افغانستان به حمایت بیشتر طالبان پرداخت. روز پنجم میزان 1375 نیروهای احمد شاه مسعود به طرف دره پنجشیر عقب نشینی نمود. چند ساعت بعد نیرو های طالبان به دروازه های کابل می رسند و از ساعت 7 شام همین روز کاملاً خلا

قدرت در کابل متولی می شود و به ساعت 2 شب افراد طالبان به دفتر سازمان ملل متحد می آیند نجیب را به زور با خود میبرند. او را در چهار راهی آریانا به دار می آویزند و به ساعت چهار شب طالبان دوباره به سازمان ملل متحد آمده شاه پور احمد زی برادر نجیب را نیز با خود می برند و او را نیز در چهار راهی آریانا بدار آویختند. صبح روز شش میزان که خبر بدار آویختن نجیب به دفتر سازمان ملل متحد میرسد ، بادیکارد نجیب همراه توحی فرار می کنند و در جایی مخفی می شوند. نا گفته نماند که نجیب از سال 1359 تا اواخر سال 1364 هجری شمسی ریاست خاد را عهده دار بوده است.

امپریالیزم امریکا معتقد بود که می توان توسط طالبان کشور های آسیای میانه و خاور میانه را به تسلیم وادار نمود و از این طریق به منافع نفت و گاز آسیای میانه دسترسی پیدا نموده و پایپ لاین های گاز و نفت آسیای میانه را از طریق افغانستان به پاکستان و از آنجا به کشور های غربی انتقال دهد . و هم کشورهای آسیای میانه را به بازار تجارتي خود تبدیل نموده و مواد بنجل خویش را در این بازار ها آب نماید و کاملا این کشور ها را از روسیه جدا ساخته و به سیطره خویش در آورد . اما این نقشه و پلان امپریالیزم امریکا نتیجه معکوس داد ، علاوه بر اینکه موفق به کشیدن پایپ لاین های گاز آسیای میانه نگردید بلکه زمینه ساز اتحاد دوباره کشور های آسیای میانه با روسیه گردید.

با مسلط شدن طالبان در افغانستان اوضاع کشور به وخامت گرائید ، علاوه بر تشدید فقر و بیکاری ، نسل جوان و بخصوص زنان از نعمت تحصیل محروم مانده و حتی بیسوادی شیوع یافت. زنان مطلقا خانه نشین گردیده و حتی تمام حمام ها بروی شان بسته شد. برای بار دوم در سال 1998 " جبهه متحد ملی اسلامی برای نجات مردم " به اشتراک احمد شاه مسعود ، خلیلی و جنرال مالک تشکیل گردید. مقاومت علیه طالبان دوباره آغاز گردید ، اما مسعود در سال 1999 به فعالیت سوق و اداره واحد پرداخت ، در این زمان حاجی قدیر رئیس شورای جهادی ننگر هار به احمد شاه مسعود پیوست .تا ثور 1378 ،

این شورا تحت رهبری واحد فعالیت می نمود. در این دوره طالبان در شهر بامیان به شکست سختی مواجه گردید.

بتاریخ 19 جدی 1379 طالبان به شهر یکاولنگ حمله ور می شوند ، با حمایت مستقیم پاکستان و امریکا در حدود سیصد و پنجاه نفر از مردمان بیگناه این منطقه را از دم تیغ گذشتاندند و دریای خون راه انداختند. 19 جدی همچو لکه ننگی بر پیشانی امپریالیزم امریکا و طالبان سیه کور دل و احزاب اسلامی بخصوص حزب وحدت شاخه اکبری می درخشد. چنانچه آقای شیخ محمد اکبری شاخه منشعب حزب وحدت که مدت ها در کنار سیاف و مسعود ماند در کشتار مردم افشار با سیاف و مسعود همکار بوده بالاخره آمدن طالبان را به افغانستان و سقوط با بامیان را به فال نیک گرفته و تسلیم طالبان شد . برای اینکه وفاداری اش را به طالبان ثابت سازد بزور از مردم هزاره برای طالبان سر باز جمع آوری نمود.

\*\*\*\*\*

## وضعیت زنان

### در زمان

## امارت اسلامی طالبان

طالبان بعد از تصرف کابل به شکنجه و آزار بیش از حد زنان پرداخته و آنها را عملاً خانه نشین نموده و به برده کامل خانگی مردان تبدیل نمودند. زنان را از تحصیل و کار اجتماعی باز داشتند و حتی حمام را نیز بروی زنان بستند ، و امر نمودند که زنان حق ندارند بدون " محرم شرعی " از خانه هایشان بیرون شوند. تا آنجا پیش رفتند و اعلان نمودند که " صدای کفش زن را باید نامحرم نشنوند " از نگاه دین اسلام ، زنان منبع فساد و فحشا قلمداد گردیده است بدین مناسبت باشد اخوان در سال 1371 که قدرت سیاسی را از اجیران سوسیال

امپرتالیزم تحویل گرفتند فتوا نامه اش بر خانه نشین نمودن زنان صادر نمود . اما جنگهای ارتجاعی داخلی بین شان مجال پیاده نمودن این فتوا نامه را به ایشان نداد ، این امر توسط طالبان کاملا جامه عمل پوشید.

طالبان خواستند تا زنان را دوباره بدوره ظهور اسلام بر گردانند و آنها را کاملا به برده مطیع و فرمانبرداران بی چون و چرای مردان در آورند. چنانچه امروز رژیم پوشالی حامد کرزی با طرح " قانون شخصیه اهل تشیع " می خواهد که نصف نفوس جامعه ( زنان ) را به بردگان رسمی مردان تبدیل نموده ، و این بردگی را قانونی سازد . طرح این قانون چهره کریه امپریالیست های اشغالگر و رژیم پوشالی حامد کرزی را بنمایش می گذارد. کسانی که فریب شعار های کاذبانه ایشان را از قبیل " آزادی زنان " و " تساوی حقوق مرد و زن " را خورده بودند دقیقا متوجه گردیده اند که این شعار های کذائی فقط برای فریب و اغفال زنان بوده ، این سیستم منحوس کاملا از سیستم مرد سالاری جامعه دفاع نموده و در خدمت آن قرار دارد.

حرکت طالبان و نحوه برخورد ایشان و هم چنین طرح قانون ارتجاعی " احوال شخصیه اهل تشیع " ممثل واقعی اسلام بوده ، این احکام کاملا مطابق به احکام شرعی قرآن و احادیث می باشد ، طرح قانون ارتجاعی " احوال شخصیه اهل تشیع " در حقیقت امر بیانگر اندیشه های طالبان نیزم جمهوری اسلامی افغانستان می باشد.

ستم مرد بر زن منشا مادی و طبقاتی داشته و زن اولین قربانی استعمار است و نخستین بیداد گری طبقات با ستم مرد بر زن آغاز شده است . " استثمار تنها منشا جنسی و نژادی نداشته بلکه ریشه در سیستم طبقاتی و شیوه تولید جامعه دارد ، تا وقتیکه این پدیده بصورت درست و علمی حل نگردیده باشد ، پیشرفت در جامعه با مانع بر خواهد خورد و آزادی زن هم میسر نیست."

از سال 1371 به این طرف وضعیت زنان کاملا دیگرگون گردیده و حتی بنیاد گرایان مذهبی دیگر از " آزادی زنان " و " تساوی حقوق " شان با مردان صحبتی نداشتند ، بلکه به این باور بوده و هستند که " جای زنان در خانه است



" و باید که " حجاب اسلامی " را رعایت کنند و هم چنین "وظیفه زن تولد اطفال و تربیه اولاد است " ، " زنان نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون شوند " ، " زنان باید مطیع و فرمانبردار شوهران باشند " این روابط یک روابط نا برابر و ظالمانه است که توسط طبقه حاکمه بر زنان اعمال می گردد و یکی از اساسی ترین اصول دین اسلام است که زنان را جزء مایملک مردان به حساب می آورد. گرچه رژیم پوشالی حامد کرزی و اربابان امپریالیستی اش از " آزاد زنان " و تساوی حقوق شان با مردان ! صحبت می نمایند و دروازه های مکاتب را بروی زنان باز نموده اند ، اما عملا با تصویب " قانون شخصیه اهل تشیع " همان احکام طالبانیزم را می خواهند پیاده نمایند تا زنان را هر چه بیشتر برده و اسیر مردان سازند و آنها را قانونا وادار به اطاعت بی چون و چرای مردان کنند .

طالبان بعد از تصرف کابل و دیگر ولایت به آزار ، اذیت و حتی لت و کوب زنان پرداختند تا زنان را وادار به برقع پوشیدن کنند .

از تاریخ 20 / 9 / 1375 در شهر هرات طالبان در بین شهر علنا به لت و کوب زنان پرداختند و از زنان خواستند که دیگر بدون چادر برقع و نامحرم از خانه بیرون نشوند و بروز 21 / 9 / 1375 در چندین نقطه شهر زنان هرات با چوب و شلاق طالبان روبرو شده و چند تن از آنان به شدت زخمی گردیدند . زنان در این گیرو دار با شهامت و از خود گذشتگی ، نشان دادند ، نوکر منشی طالبان و اعمال خائنانه و شئونیستی شانرا در ملا عام فاش نموده و در مقابل شان دست به مقاومت زدند ، این مقاومت هم چنان در تمام ولایات کشور الی سقوط طالبان ادامه داشت.

طالبان در سال 1375 برای زنان و مردان محدودیت های وضع نموده و از زنان خواستند که دیگر چادر نماز نپوشند و باید که با چادر برقع آنهم با موجودیت محرم از خانه های شان بیرون آیند ، اما زنان این محدودیت ها را نا دیده گرفته و با چادر نماز های شان از خانه بیرون می آمدند و با ضرب و شتم طالبان روبرو شده و مقاومت می نمودند . طالبان به این شیوه بسنده نکرده از

یکسو حمام را بروی زنان بسته نمود و از سوی دیگر فشار بیش از حد طالبان بروی زنان ، ایشان را وادار به عکس العمل می نمود. زنان که دیگر بیش از این نمی توانستند فشار طالبانیزم را تحمل کنند بروز شنبه اول جدی سال 1375 در ولایت هرات دست به تظاهرات علیه قیودات طالبان زدند. در این تظاهرات چهار صد زن که همه چادر نماز به سر داشتند در پارک گل ها تجمع نموده و بعدا به سمت ولایت با شعار های مرگ بر طالبان ، مرگ بر پاکستان ، یا مرگ یا آزادی به راه پیمایی خویش ادامه دادند ، در مقابل قنصلگری ایران با موتر های آب پاش طالبان رو برو شدند ، موتر ها با شدت هر چه تمام بالای شان آب می پاشید ، در این اثناء طالبان شلاق بدست رسیدند و با چوب و شلاق بر زنان حمله نمودند و حتی در چند منطقه شهر از جاده لیلای ها با چوب و شلاق با زنان و مردان حمله ور گردیدند و چندین زن در این حملات وحشیانه مجروح گردیده و یک عده را باز داشت نمودند. مردم هرات این عمل وحشیانه طالبان را بانفرت و انزجار پاسخ داده و تمامی دکان های خویش را بستند ، هر قدر که باند طالبان سعی نمودند تا از بستن دکان ها جلوگیری نماید مردم مقاومت نموده و دکان های شانرا بستند ، این حرکات و عمل قهرمانانه زنان هرات که به تعقیب آن تظاهرات زنان قندهار را علیه رژیم طالبان در پی داشت قابل قدر بوده و تاریخ از این حماسه آفرینی زنان افغانستان خاطره ها دارد.

زنان باید این مسئله را درک کنند که هیچگاه حق داده نشده و نمی شود ، بلکه گرفته می شود و این نکته را نباید فراموش کرد ، هر طغیان و یا مبارزاتی که شکل خود به خودی داشته و به شکلی از اشکال ارتجاع از آن بهره برداری می نماید. ، کوچکترین آزادی به بار نخواهد آورد، بلکه زنجیر های اسارت را تعویض می نماید . مبارزات توده ها ستمدیده افغانستان اعم از مردان و زنان در طول تاریخ شاهد این مدعا است.

برای آنکه زنان به آزادی حقیقی برسند ، باید که اولاً آگاهی سیاسی خویش را بالا به برند ، محیط و پدیده های پیرامون خویش را بطور حقیقی بشناسند. ثانیاً آگاهانه در مبارزات طبقاتی ، ملی و انقلابی بخاطر بیرون راندن نیروهای

اشغالگر و منهدم نمودن رژیم پوشالی و کلیه نیروهای ارتجاعی و به خصوص بنیاد گرایان مذهبی اعم از طالب و غیر طالب شرکت نموده و ثالثاً نقش قاطع در مبارزه سیاسی و پیوستن به حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان دوشا دوش مردان بازی کنند ، زیرا بدون آگاهی سیاسی و شرکت در مبارزات طبقاتی ، ملی و انقلابی و پیوستن در تشکل انقلابی زنان نمی توانند از قید اسارت شئونیزم مرد سالارو ستم طبقاتی رهائی یابند . زیرا کار کرد نظام اجتماعی حاکم بر افغانستان را شئونیزم غلیظ مرد سالاری تشکیل می دهد .

صدر حزب کمونیست (مائونیست ) افغانستان می گوید : " هم چنان شئونیزم مرد سالار بخش مهمی از کار کرد نظام اجتماعی ارتجاعی حاکم بر افغانستان را تشکیل می دهد و در خدمت بقاء و دوام آن قرار دارد . این شئونیزم بخش مهمی از کار کرد ستم ملی امپریالیستی است و در خدمت آن قرار دارد .

نیشخند تاریخ افغانستان در حال حاضر این است که امپریالیست های اشغالگر و دست نشانندگان خائن شان ، پرچم دروغین مبارزه در راه تامین حقوق حقه زنان را بر افراشته اند . هم چنانکه پرچم دروغین مبارزه برای تحقیق دموکراسی در افغانستان را بلند کرده اند .

شئونیزم مرد سالار از نظام ارتجاعی حاکم ریشه می گیرد و در خدمت آن قرار دارد ، ولو اینکه تمامی مردان به درجات و صور گوناگون به آن آغشته باشند . از این جهت تضاد میان زنان و شئونیزم مرد سالار نمی تواند یک تضاد درون خلقی محسوب گردد . این تضاد خاستگاه یک نیروی محرکه اجتماعی مهم انقلاب یعنی مبارزه زنان علیه شئونیزم مرد سالار محسوب می گردد .

قبول و یا عدم قبول این موضوع توسط مردان محک مهمی برای انقلابی بودن و یا نبودن آنها است . هر مردی که این موضوع را قبول نداشته باشد یک شئونیست مرد سالار است " ( تسلیم طلبی و فرار طلبی در پوشش م - ل - م صفحه 77 )

زنان مبارز و انقلابی باید متوجه این نکته باشند که تضاد و مبارزه علیه شئونیزم مرد سالاری را نمی توان ماکول به پیروزی انقلاب نمود و بر اساس و شرایط تضاد های درون خلق حل نمود ، بلکه این تضاد در جریان انقلاب از

طریق مبارزات جدی و پیگیر باید در جهت حل نهائی اش سوق نماید . هر گاه زنان پای بند محیط گرم به اصطلاح کوچک خانواده شوند و به زندگی مادی و آسایش تسلیم شوند و اوقات گرانبهای خویش را به بطالت بگذارند و مبارزه علیه شئونیزم مرد سالاری را بدست فراموشی بسپارند به همان اندازه زنجیر های ستم بر دست و پای شان محکم تر خواهد شد .

فقط و فقط حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان یگانه حزب پیش آهنگ طبقه کارگر در افغانستان می باشد که علیه هر گونه ستم ( ستم ملی امپریالیستی ، ستم طبقاتی ، ستم جنسی ، ستم ملیتی ، ستم مذهبی . . . ) مبارزه قاطع و پیگیر خویش را به پیش می برد . زنان مبارزه و انقلابی باید بخاطر رعائی از چنگال ستمگران و انهدام لغو مالکیت خصوصی به این حزب به پیوندند و نباید اجازه دهند که هیچ چیز مانع کوشش های شان برای پیوستن به مبارزات انقلابی ضد امپریالیستی ، ضد ارتجاع و ضد شئونیزم مرد سالار گردد . زنان با این عمل خویش می توانند که رسالت تاریخی خویش را انجام داده وظیفه رهائی کامل زنان را تحت رهبری این حزب به پایان رسانند .

برای بدست آوردن این آزادی نیاز به مبارزه سخت ، پیگیر و طولانی است و باید برای ازبین بردن عقاید کهن طبقه استثمار گر و بخصوص بنیاد گرایان مذهبی از هر قماشی که ستند جدا مبارزه نمود .

طالبان آنقدر با زنان برخورد حقارت آمیزی داشتند که حتی در لباس پوشیدن شان نیز دخالت می نمودند و زیاد کوشش نمودند تا آکه زنان را از پوشیدن شلوار ( پتلون ) منع نمایند ، اما به این کار موفق نگردیدند . الن جانسون خیر نگار بی . بی . سی که در اوایل حمل 1376 مصاحبه ای با آقای موزن رئیس امر به معروف و نهی از منکر طالبان انجام داده بود ، از قول موزن چنین اظهار نمود : " او ( موزن ) با لحن تند و اهانت آمیزی در مورد زنانی که عادت به شلوار پوشیدن دارند ، صحبت کرده و گفت این گونه حرکات برای جلب توجه مردان بوده است . رئیس امر به معروف طالبان گفت که طالبان مصمم هستند تا آنچه را به عنوان پاکدامنی اسلامی تعبیر می کنند به افغانستان

باز خواهند گردانید و اضافه نمود این واقعیت که زنان دیگر بدون حجاب در خیابان های کابل دیده نمی شوند ، نشانه آنست که سیاست های آنها با موفقیت پیشرفت می کند . "

این واقعیت که " زنان دیگر بدون حجاب در خیابان های کابل دیده نمی شوند " نه نشانه آنست که " سیاست های طالبان با موفقیت پیشرفت می کند " بلکه نشانه ای از شئونیزم غلیظ جنسی و سرکوب بی رحمانه ای زنان است . تظاهرات زنان هرات و قندهار به خوبی نشانه داد که زنان در مقابل سیاست های ارتجاعی طالبان بسیار حساس بودند و با خشم و انزجار بیش از حد به این سیاست ها برخورد می نمودند .

آقای موذن معتقد است که ایشان می خواهند تا " پاکدامنی اسلامی را به افغانستان باز گردانند " یعنی زنان به درون خانه های شان زندانی نموده و کاملاً مطیع و فرمانبردار مردان بسازند . کلمه عفت و پاکدامنی از کجا ناشی شده است ؟ این کلمه سخت ریشه در عقاید ادیان و بخصوص اسلام دارد ، که زیر نام " پاکدامنی " زنانه را به اندرون خانه کشانید و از کار اجتماعی محروم ساخت . هر قدر که زنان وابسته به محیط خانه باشد و حجاب اسلامی را رعایت نموده و مطیع و فرمانبر دار شوهر باشد به همان اندازه پاکدامن محسوب می گردد ، در غیر این صورت زن ولگرد ، لجوج ، بد حجاب در جامعه معرفی می شود . بنیاد گرایان مذهبی از این دیدگاه با زنان به چشم حقارت نگریسته و ایشان را منبع فساد می دانند . همانطوریکه یونانی ها زن را " موجودی پاک نشدنی و زاده شیطان دانسته اند و او را از هر کاری جز خدمت کاری و ارضای غرایز جنسی مرد ممنوع می دانستند . " یهودان را عقیده بر آن بود که " شهادت و سوگند زن بی اعتبار است " ، دین اسلام که در زمان تکوین برده داری ظهور نمود ، ادامه همان ادیان قدیمی است منتهی با کمی اصلاحات ظاهری آن ؛ چنانچه در اسلام شهادت دو زن برابر یک مرد است و هرگاه در شهادت زنان ، مرد ایشان را همراهی نکند به هیچ عنوان شهادت زن قابل قبول نیست و از اعتبار ساقط است . به همین ترتیب در دین اسلام نیز زنان عامل فساد قلمداد می شود ، به همان علت است که حجاب بر

زنان از طرف اسلام تحمیل گردیده است. عاملی که در فاسد ساختن افراد جامعه بیشتر از همه موثر است، فقر و فلاکت و رژیم های ارتجاعی کاملاً فاسد طبقاتی است. صفات افراد مناسب با محیط آنها است. اگر ما بخواهیم که افراد را اصلاح کنیم باید که محیط اجتماعی انسان ها را تغییر دهیم بنا بگفته مارکس " اگر سجایای انسان زاده محیط است، پس محیط را باید انسانی ساخت ". نیروهای مرتجع و ستمگر همیشه مانع از تغییر اوضاع سیاسی و اقتصادی محیط است، زیرا بخوبی می دانند که با تغییر سیستم تمامی مزایای دست داشته را از دست می دهند. ناگفته نباید گذاشت که تمامی احزاب اسلامی که تمامی احزاب اسلامی به شمول طالبان و رژیم دست نشانده حامد کرزی سرو ته یک کرباس اند. همه شان حامی شئونیزم مرد سالار بوده و رگه های زن ستیزی شان کاملاً هویدا است، تمامی این ها تلاش دارند که زنان را به دوره قرون وسطی بر گردانند و نصف نفوس جامعه را خانه نشین نموده واز نعمت دانش سیاسی و امور کار اجتماعی بی بهره سازند. این نیروهای اجیر و خود فروخته نیک آگاهند که جهالت توأم با بردگی است و با مسلط ساختن جهل بهتر می توانند که منافع باداران شان را بر آورده سازند. هیچ جامعه ای بدون اینکه زنانش را آزاد سازد نمی تواند آزاد باشد. برخورد ظالمانه شئونیستی طالبان و تمامی بنیاد گرایان مذهبی بشمول جمهوری اسلامی افغانستان با زنان یک شبه بوجود نیامده، بلکه ریشه عمیق اقتصادی و تاریخی دارد و نقش خائنانه روحانیون در طول تاریخ در مورد زنان شاهد و گواه آنست که این عناصر عقب گرا وابسته و زن ستیز اند، نه تنها عناصر عقب گرا بلکه بورژوازی و عناصریکه به اصطلاح طرفدار تمدن اند، از جمعیت زنان و خاصاً پیوستن شان به تشکل انقلابی در هراسند به همین خاطر می خواهند که زنان را در قیومیت مردان نگهدارند. امروز در افغانستان تمامی بنیاد گرایان مذهبی که جمهوری اسلامی افغانستان ممثل واقعی آن می باشد می خواهند تا استعداد های جوانان و بخصوص زنان را خفه نمایند و از سلطه مردان بر زنان حمایت نموده و به مردان اجازه می دهند که با تمطع جستن از جسم زن و کسب لذت شهوانی و امیال حیوانی خویش استفاده نمایند.

## همکاری خلقی ها با طالبان

زمانیکه تضاد در سطح رهبری بین خلقی ها و دکتر نجیب افزایش می یابد عده ای از خلقی ها به حزب اسلامی و آی . اس . آی پاکستان روی آورده و تماس برقرار نمودند. اما زمانیکه کودتای خلقی ها بر ضد داکتر نجیب به رهبری شهنواز تنی به شکست می انجامد ، عده ای زیادی از خلقی ها تحت رهبری شهنواز تنی مستقیماً با حزب اسلامی و آی . اس آی پاکستان تماس برقرار نموده و زیر چتر حمایتی شان قرار می گیرند. در این زمان یکتن دیگر بنام غرزی از خلقی های فرکسیون تنی به پاکستان سکتی گزین می شود ، و شخص تنی او را بنمایندهگی خویش در استخبارات آی . اس آی پاکستان معرفی می نماید. از آن به بعد غرزی خدمات شایانی را به آی . اس . آی انجام می دهد. کارت سرخ مربوط آی . اس . آی را اخذ می نماید. شخص غرزی تا کنون که زیر لوای اشغالگران خزیده از جاسوسی به I . S . I و اخذ کارت سرخ منکر نبوده ، بلکه با داشتن کارت سرخ افتخار نیز می کند، آقای رزاق مامون در صفحه 77 کتاب راز خوابیده درباره روابط شهنواز تنی با حزب اسلامی و آی . اس . آی پاکستان چنین می نویسد : " تنی پس از شکست کودتای خلقی ها بر ضد دکتر نجیب زیر چتر حمایتی حزب اسلامی و آی . اس . آی خزید و کارشناسان مجرب خود را در عرصه رهبری نیروهای هوایی ، موتوریزه و استخبارات ، در اختیار آنان قرار داد . وقتی سرمایه گذاری بالای پروژه طالبان در سطح منطقه شکل جدی به خود گرفت ، کلیه کادر های خلقی شاخه شهنواز تنی در تشکیلات نظامی و کم تجربه طالبان مدغم گردید . "

زمانیکه در سال 1375 " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " توسط روس ها بقدرت رسید و دیری نپائید که جنگ علیه رژیم دست نشانده شروع گردید و بعد از اشغال افغانستان توسط روس ها این جنگ سرتاسری گردید ، " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " ایران ، پاکستان و احزاب اسلامی را دشمنان سوگند خورده مردم افغانستان قلمداد می نمودند و آنها را مزدوران و اجیران

امپریالیزم امریکا می دانستند . تا زمانیکه دست حمایتی سوسیال امپریالیزم شوروی روی سر شان بود ، موضع سفت و سخت علیه ایران ، پاکستان و امپریالیزم غرب داشتند. همینکه دست حمایتی روس ها سست گردیده آهسته ، آهسته تمایل " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " به سمت " دشمنان مردم افغانستان " بیشتر و بیشتر گردید. تا اینکه تمامی ایشان به شکلی از اشکال روابط خویش را با گروه های هشت گانه ، هفت گانه و ایران و پاکستان بر قرار نمودند و آنها را برادر خوانده و از جمله دوستان مردم معرفی نمودند و تا سرحدی پیش رفتند که در خدمت گذاری به آنها افتخار نمودند و دوباره جوی خون را براه انداختند. هرگاه از اجیران مزدور سوسیال امپریالیزم سوال شود که چگونه با " دشمنان سوگند خورده مردم افغانستان " و دستگاه جاسوسی . I . S یکجا شدید و کشور " صلح دوست " را بدست فراموشی سپردید ؟ چه پاسخی خواهند داد . در اینجا یک چیز مشخص است و آن اینکه نیروهای مرتجع ، اجیر و خود فروخته همیشه به فکر جاه و مقام بوده و برایش فرقی نمی کند که این جاه و مقام را چه کسی برایش اعطا می کند ، گاهی زیر چتر حمایتی سوسیال امپریالیست ها خزیده و گاهی با مرتجعین منطقه و گاهی با دیگر امپریالیست ها متحد گردیده و در خدمت گذاری شان افتخار می نمایند . طوریکه تاریخ شاهد و گواه است که امپریالیست ها همیشه بر مرتجع ترین ، بی اراده ترین و میهن فروش ترین افراد متکی است. چنانچه امروز زیر چتر حمایتی امپریالیست های اشغالگر چنین افرادی گرد آمده اند – که اگر نگوئیم اکثریت " خلقی ، پرچمی ها " در رژیم پوشالی حامد کرزی شریک اند ، می توان گفت که نصف اعضای " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " در رژیم پوشالی شریک اند.

آقای رزاق مأمون در صفحه 78 همان اثرش درباره غرزی خواوگی نماینده خاص شهناز تنی با آی . اس . آی پاکستان و نقش وی در تحریک طالبان و بالاخره کشیدگی میان او و تنی را از قول یکی از شخصیت های برجسته طالبان چنین توضیح می دهد : " ملا مستان ( که خود یکی از مجریان بخش نظامی طالبان بود ) می گوید که غرزی خواوگی از فعالان دست اول شبکه



استخباراتی طالبان بود. گذشته از اظهارات ملامستان ، اسناد موثق نشان می دهد که وی در تخریب زیر ساخت های زندگی مردم در شمالی و تطبیق گام به گام سیاست ضد ملی " زمین سوخته " که در آئین نامه " سقاوی دوم " تذکار داده شده است نقش عمده داشت . ملا مستان می گوید: به مرور زمان ، کشیدگی میان خلقی ها و طالبان بروز کرد و خلقی ها برای مقابله با اقدام احتمالی طالبان بر ضد خود ، دست به ایجاد روابط احتیاطی با جناح های ضد طالبان زدند. به گفته ملامستان ، علت اصلی اختلاف میان شهنواز تنی و غرزی آن بود که مقامات جبهه متحد و خلقی های شهنواز تنی در یک مقطع ، با هم نزدیک شدند و تماس های دو طرف به هدف راه اندازی عملیات مشترک از داخل و خارج از کابل به منظور سرنگونی طالبان به نتایجی نزدیک شده بود ، ارتباط طالبان خلقی با جنرال دوستم ، استاد سیاف و سید منصور نادری رئیس فرقه اسماعلیه نیز تامین شده بود. ملامستان می افزاید که احمد شاه مسعود در یک مرحله مبلغ سه صد هزار دالر و استاد سیاف مبلغ دوصد هزار دالر در اختیار گروه غرزی خواخوگی قرار داده بودند. بخشی از اختلاف شهنواز تنی و غرزی در اساس بر سر تقسیم همین پول ها بروز کرده بود که به تشدید مخاصمت و سر انجام به باز داشت غرزی در جلال آباد انجامید . "

طبق گفته آقای مأمون خلقی ها نقش عمده ای را در " تخریب زیر ساخت زندگی مردم " شمالی داشته اند یعنی زمانیکه طالبان به شمال حمله می کنند علاوه بر کشتار بی حد مردم ، تمام زندگی مردم را به آتش می کشند که در حقیقت امر طراح اصلی این تخریب همان خلقی های جنایتکار و خود فروخته اند که زندگی را بر مردم تنگ ساخته بودند. تا زمانیکه امپریالیزم امریکا و آی . اس آی پاکستان پشت سر طالبان ایستاده است جنایتکاران خلقی نیز با ایشان همنوا به قلع و قمع مردم پرداخته ، خانه و کاشانه شانرا ویران نموده و حتی زنان هزاره را به عنوان کنیز برده و بالای بادران عربی خود فروختند . اما زمانیکه متوجه می شوند که امپریالیزم امریکا دیگر از طالبان حمایت نمی کند بسوی جبهه متحد یعنی خلقی ، پرچمی ها و احزاب اسلامی گرایش پیدا می نمایند. البته این گرایش در بدی مبلغ 500 هزار دالر صورت می گیرد.

طوریکه دیده می شود که این افراد بی اراده ، ازل و میهن فروش فقط در بدل پول حاضر آماده خدمت اند و هر جنایتی که از دست شان بر آید دریغ نمی کنند . پول های گرفته شده توسط غرزی از مسعود و سیاف ایجاد نفاق بین شهنواز تنی و غرزی می نماید ، این اختلاف نه بخاطر اینکه چرا غرزی پول گرفته ، بلکه بر سر تقسیم آن پول بوجود می آید و خشم تنی بر می افروزد و سبب دستگیری غرزی در جلال آباد توسط استخبارات طالبان می گردد. که بعد از چند سوال آزاد می گردد.

زمانیکه غرزی در جلال آباد از طرف استخبارات طالبان دستگیر می شود. در سوال و جوابی که از وی صورت می گیرد ، نه تنها گرفتن کارت سرخ را از آی . اس آی پاکستان تأیید می کند ، بلکه به عضویت آی . اس . آی نیز افتخار می نماید . طالبان در مجموع سی و چهار سوال از وی می کنند که به همگی پاسخ می گوید. در سوال هفتم از غرزی خواخوگی پرسان می شود: " شما به صلاحیت چه کسی معرفی شده اید و نماینده تحریک همراه شما کی بود ؟ س" در پاسخ می گوید: " من به دستور شهنواز تنی ( میوند ) به وسیله استخبارات نظامی حکومت اسلامی پاکستان آی . اس . آی به تحریک طالبان در کندهار معرفی شدم " ( تأکید از نویسنده است ) (مراجعه شود به صفحه 89 کتاب راز خوابیده اثر مأمون رزاق) . به همین ترتیب در سوال شانزدهم از وی خواسته می شود ، با ممالکی که رابطه دارید بگوئید : " شما نام ممالک را ذکر کرده می توانید ؟ " در پاسخ می گوید : " مانند این ما اکنون حتی با اسرائیل و امریکا در این زمینه کار کرده ایم ، و حتی خود ملا ربانی آخذ و من چند بار در اسلام آباد با ریف یونیچی نماینده اسرائیل با هم ملاقات های انجام داده ایم. و با استفاده از امکانات سید محمد گلابزوی حتی برای تقویت نظامی پاکستان هم کوشش های کرده ایم که این خود برای تقویت فوج پاکستان سودمند است که از طریق تحریک فایده آن به ما هم می رسد. " (مراجعه شود به همان اثر مأمون رزاق صفحه 92 )

چند موضوع قابل توجه است. اول اینکه آقای غرزی معترف است که از طرف شهنواز تنی به آی . اس . آی پاکستان معرفی گردیده و به داشتن کارت

سرخ و عضویت در آی . اس . آی مفتخر است دوم اینکه این اعتراف مبین آن است که شهناز تنی و افرادش از جمله معتمدترین افراد آی . اس . آی پاکستان می باشند و باید که از سال های قبل این روابط بین شان وجود داشته باشد. سومین موضوع از همه جالبتر است و آن اینکه غرزی از همکاری با امریکا و اسرائیل منکر نبوده و می گوید که " چندین بار با، ریفریونچی نماینده اسرائیل در اسلام آباد " ملاقات داشته است. این بدین معنی است که این خائنین علاوه بر همکاری آی . اس . آی با " موساد " و سی . آی . ای نیز همکاری داشته اند و چهارم اینکه ایشان برای تقویت فوج پاکستان از هیچ کوششی دریغ ننموده و حتی سید محمد گلاب زوی یکی از کدرهای برجسته " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نیز مشمول این خدمت به پاکستان می باشد. آقای غرزی خواوگی درجه و رتبه جاسوسی خویش را در آی . اس . آی همردیف درجه و رتبه ملا عمر و شهناز تنی میدانند. " .... دکتر حیدر ننگر هاری روایت می کند که غرزی در جریان تحقیقات در زندان ادعا کرده بود که رتبه و درجه وی در سازمان آی . اس . آی به هیچ وجه کمتر از ملا عمر و شهناز تنی نیست و هیچ یک از آنان حق ندارند که او را به جرم تمرد و سرکشی به زندان ببندازند " ( رزاق مأمون – راز خوابیده – صفحه 78 ) بعد از اینکه مناسبات بین طالبان و امپریالیزم امریکا بعد از واقعه 11 سپتامبر به تیره گی می گراید ، خلقی ها دوباره با پرچمی ها و ملیشه های دوستم و احزاب جهادی می پیوندند و در خدمت اشغالگران امپریالیزم بعد از هفت اکتبر 2001 در آمدند آقای مأمون در صفحه 78 اثرش خدمتگذاری غرزی را به امپریالیزم امریکا از قول ملامستان چنین تعریف می کند : " بنا به اظهارات ملامستان ، غرزی پس از سقوط طالبان نیز در جمع فعالان طرفدار اداره موقت در آمد و در سال 1383 تلاش های فشرده یی را به منظور ایجاد پل رابطه با نیروهای امریکائی به راه انداخت . ملامستان از قول راننده غرزی می گوید که وی تا مدتی شبهای متوالی را در سفارت امریکا در کابل سپری می کرد اما موفق نشد که حمایت مقامات سفارتی امریکا را به سوی خود جلب کند. " این اجیران و مزدوران بی اراده هنوز در نیافتند که امپریالیست ها تا جائیکه منافع شان تقاضا نماید از مزدورانش استفاده می کند. به همین علت امپریالیزم امریکا در

شرایط کنونی از هر کدام اجیران سر سپرده اش به نحوی از انحاء برای پیشبرد اهدافش استفاده می نماید. به همان طریق توانست که برای سرنگونی طالبان از احزاب جهادی گرفته تا خلقی، پرچمی ها، ملیشه های بدنام به نحو موثری استفاده نماید و زمینه تجاوز مستقیم را به افغانستان آماده سازد. اجیران مزدور نیز جاده صاف کن تجاوز مستقیم امپریالیست های اشغالگر به رهبری امپریالیزم امریکا گردیده و یکبار دیگر این کشور را به انقیاد ملی در آوردند و به چاکر منشی امپریالیزم پرداختند. این چاکر منشی روز سیاه هفتم اکتبر 2001 را بر سرنوشت توده های ستمکش افغانستان رقم زد. از کودتای سیاه 7 ثور 1357 تا همین اکنون خلقی، پرچمی ها در خدمت ارتجاع و امپریالیزم قرار داشته و دارند، در تمام جنایاتی که تا کنون رخ داده شریک می باشند.

\*\*\*\*\*

## تجاوز امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان

و

### همکاری "خلقی" پرچمی ها و نیروهای تسلیم طلب

افغانستان کنونی کشوریست اشغال شده که مستقیماً توسط قوت های امپریالیستی متجاوز و اشغالگر به رهبری امپریالیستهای امریکائی، اداره و کنترل می شود. این حالت در نتیجه يك جنگ خونین تجاوز کارانه امپریالیستهای امریکائی و متحدین شان علیه این کشور بوجود آمده است و دوام آن مشروط به موجودیت دایمی نیروهای اشغالگر و ادامه حالت جنگی و عملیات نظامی شان است.

این جنگ تجاوزکارانه که تحت نام فریبنده مبارزه علیه تروریسم براه افتاده است در بدو امر رژیم طالبان و القاعده را مورد هدف قرار داد، زیرا رژیم طالبان دیگر برای امپریالیستهای امریکائی کارائی نداشته بدین جهت دست

پروردگان دیروزی شانرا مورد سرکوب قهری قرار داد. درحقیقت امراین کارزارتجاوزکارانه واشغالگرانه امپریالیستیهای امریکائی ومتحدین شان علیه پرولتاریا وخلقهای جهان و بصورت عمده علیه خلقها وممل تحت ستم منجمله زحمتکشان افغانستانی است. اززمانیکه رژیم دست نشانده براریکه قدرت تکیه زد هزاران زن، مرد و کودک افغانستانی توسط بمباران وحشیانه، راکت باران ها وگلوله ها متجاوزین اشغالگر به قتل رسیده که این قتل وکشتار توده های زحمتکش تا کنون ادامه داشته ودرآینده نیز ادامه دارد.

حاکمیت دست نشانده متشکل از خائنین ملی بوده، خادم وخدمتگزار امپریالیستیهای اشغالگر. این حاکمیت ازلحاظ ماهیت طبقاتی بخش عمده فنودالان بزرگ وکمپرادوران را احتوا می کند. گردانندگان حاکمیت پوشالی تماما عناصررهزن، جنایتکارو چپاولگری هستند که درویرانی ودربرداری مردمان این سرزمین نقش خائنانه خویش را ایفا نموده اند. امپریالیستیهای اشغالگر متناسب با نقشه ها ومنافع آزمندانه خویش عمدتا براین نیروهای جنایتکار متکی است وبا توسل با قهروخشونت عریان درپی تطبیق برنامه های غارتگرانه شان می باشند.

جنگی که امپریالیزم امریکا به راه انداخته درحقیقت امرجنگ " علیه تروریزم" نبوده، بلکه جنگی است برای استقرارسلطه بلامنازع شان برمنافع اقتصادی کشورهای که درمناطق استراتژیك جهان قرار دارد(درشرایط کنونی خاورمیانه وآسیای میانه مورد نظر امریکااست). چنانچه این مطلب را جورج بوش با صراحت درسخنرانی اخیرش در " مدرسه نظامی ایالات متحده" تصریح نمود. امروزسران طبقه حاکمه امریکا با صراحت اعلان می نمایند که ارتش امریکا " ارتش بدون مرز" وسازمانهای امنیتی شان " سازمانهای بدون مرز" میباشند. چنانچه درافغانستان درتمام ولایات شاخه های ازسازمانهای امنیتی امریکا فعال میباشد. امروز امپریالیزم امریکا برای هیچ کس جای شك باقی نگذاشته که برای رسیدن به مقاصد خویش ازاستفاده سلاحهای کشتارجمعی، منجمله بمب های هسته ای فاسفورس سفید اباء نمی ورزد.چنانچه

درجنگ افغانستان به خوبی مشاهده شده که امپریالیستها در بسیاری جاها از فاسفورس سفید استفاده نموده است.

امپریالیزم امریکا طبق فرهنگ عوامفریبانه بورژوازی خویش جنگ را صلح جا می زند و دروغ را راست. اهداف جنگ طلبانه اش را تحت عنوان " تحکیم و گسترش صلح در جهان" اعلام مینماید. لنین در مورد جنگ امپریالیستها گفت: " یکی از محاسن این جنگها آن است که آنچه را در اوضاع عادی میتوان به پوشانند، در دوران جنگ مجبوراند آشکار کنند" سیاست جنگی جدید امریکا چهره کریه و دهشتناک دموکراسی امریکائی را به همه جهانیان نشان داد. این جنگ ملیونها تن را تکان داده و به هوشیاری سیاسی رسانده است. یکی از وظایف عمده نیروهای اشغالگر امریکائی مستقر در افغانستان عبارت است از تامین امنیت سرحدات ولایت ننگرهار، پکتیا، پکتیکا، خوست، زابل، قندهار و هلمند که همه ولایات سرحدی همجوار با خط دیورند میباشند. به همین طریق مناطق سرحدی ولایت فراه و میدان هوایی شیندند درهرات در غرب کشور در همجواری با ایران را نیز در بر می گیرد.

وظایف عمده ایکه نیروهای مستقر در این پایگاه ها میباشند، رهنمائی حملات هوایی طیارات بدون پیلوت امریکائی بالای مناطق آنطرف خط دیورند و گاهی هم عملیات کم دامنه زمینی در آن مناطق بوده است. یکی از دلایل عملیات نظامی پاکستان علیه طالبان آن کشور، پیشگیری از اجرای گسترش چنین عملیاتی است. پایگاه های نظامی اشغالگران در غرب کشور وظیفه ترصد سرحدی ایران را بر عهده دارند. نیروهای اشغالگر در اکثر مناطق افغانستان بخصوص مناطق سرحدی و کابل کارهای ساختمانی پایگاه های گران قیمت به ارزش صدها ملیون دالری را شروع نموده که اکثریت این پایگاه ها تکمیل گردیده و به بهره داری شروع نموده و بعضی دیگر در آینده نزدیک تکمیل خواهد گردید. اشغالگران امریکائی در این مناطق زندانهای مخوف و مدرن نیز ساخته اند، حتی در شهر کابل در چندین منطقه و بخصوص منطقه قصبه مرکز کنترل مخابراتی ایجاد نموده و پیش از صد کامره امنیتی در شهر کابل نصب نموده اند، تمام اعمال و کردار مردم را از طریق این مرکز زیر اداره و کنترل خویش قرار داده است.

چنانچه هريك از كمراه ها سيصد و شصت درجه مي چرخد و به شعاع سه كيلومتری ميتواند كه حرکات افراد را كنترول نمايد، اين عمل بيانگر آنست كه اشغالگران امريكائي قصد دارند علاوه بر كنترول رژيم پوشالي، اعمال و حرکات توده ها را نيز تحت كنترول خویش در بياورند.

اشغالگران امريكائي در هر ولايت افغانستان حداقل يك زندان را در دسترس خویش دارند و حتي در بعضي ولايات مانند كابل در چندين منطقه (قصبه، ميدان هوائي بگرام...) زندانها اعمار نموده اند.

قوت هاي اشغالگر امريكائي علاوه بر اينكه در عرصه هاي سياسي و نظامي به تقويه و تحكيم رژيم دست نشانده مي پردازد از مدتي به اين طرف مستقيماً به سرمايه گذاري در عرصه اقتصادي نيز شروع نموده است. چنانچه قوماندان عمومي قواي امريكائي مستقر در افغانستان اين مطلب را فاش نمود كه اردوي امريكا تا حال يك مليار دالر را در افغانستان سرمايه گذاري نموده است. نامبرده فقط از سرمايه گذاري در شركت هاي افغانستانی توليد آب آشاميدنی بوتلي و شركت هاي ساختمانی نام برد. وي ادعا نمود كه افراد تحت فرماندهي اش از آب آشاميدنی بوتلی ( كه در افغانستان به نام آب معدنی معروف است ) استفاده می نمايند. در گذشته اين آب از خارج کشور براي اردوي اشغالگر تهيه ميگرديد كه بودجه گزافي را در بر ميداشت. طبق گفته وي اين سرمايه گذاري افزايش خواهد يافت. چنانچه تا حال به ملياردها دالر رسیده است. اشغالگران از طريق اين سرمايه گذاري ها مايحتاج قوت هاي نظامي خویش را تامين مي کنند. قوت هاي اشغالگر به اين ترتيب عرصه هاي اقتصادي را مستقيماً مورد حمله قرار داده و براي اشغال بيشتري اين عرصه ها تلاش مينمايند.

با روي كار آمدن اوباما و اعزام چهار هزار نفر آموزگار به افغانستان به اين معني است كه اشغالگران براي تحكيم، گسترش و شكلايهي رژيم دست نشانده كوشا است. گرچه قرار بود كه اين آموزگاران ملكي باشند، اما اوباما اعلان نمود نظريه مشكلاتي كه داريم موقتا اين چهار هزار نفر از افراد بر حال و يا متقاعد نظامي اردوي امريكا به افغانستان اعزام ميگردد كه يقيناً اين عمل كرد

موقتي نبوده، بلکه درآينده نيز تداوم خواهد يافت. درحقيقت امر علاوه به تعليماتي که اين پرسونل به افراد ملڪي ميدهند، اجراءات روزمره دولت را نيز درتمامي سطوح تحت کنترول گرفته اند.

با روي کار آمدن اوپاما و فرستادن 30000 نيروي تازه نفس تا آخرسال 2009 به افغانستان نيروهاي اشغالگراميکائي به يکصد و ده هزار نفر رسيده است. اشغالگران امريکائي ميخواهند که فرماندهي جنگ را بطور متمرکز و محکم بدست گيرند، تقويت نيروهاي اشغالگراميکائي در افغانستان نيز به اين خاطر صورت گرفته است. اين تمرکز فرماندهي بدست قواي اشغالگر امريکائي همزمان جنگ در افغانستان وپاکستان رابه هم پيوند زده است. " درچوکات" استراتيژي جديد بارک اوپاما " جنگ در افغانستان وپاکستان به مثابه يک جنگ واحد در نظر گرفته مي شود وتمامي مسائل مربوط به افغانستان وپاکستان در همين چارچوب واحد گنجانيده مي شود. از اين ديد، جنگ ديگر جنگي صرفا در افغانستان نيست که عمليات هاي جنگي قوت هاي اردوي پاکستان در مناطق قبائلي هم مرز با افغانستان، کمکي از بيرون به اين جنگ تلقی گردد. اکنون جنگ در سوات و در آينده نزديک در وزيرستان، محاذهاي مربوط به جنگ واحد تلقی ميگردد که در افغانستان وپاکستان بصورت هم پيوند و همزمان جريان دارد. فرقي که بين محاذهاي جنگي اين جنگ واحد در دو طرف خط ديورند وجود دارد اين است که در اين طرف خط نيروهاي اشغالگر نقش جنگي عمده را بدوش دارند و آن طرف خط نيروهاي اردوي پاکستان، يعني يک جنگ اشغالگرانه امپرياليستي با يک جنگ ارتجاعي داخلي آن چنان باهم بصورت محکمي پيوند زده شده اند که دومي در خدمت اولي قرار دارد و اولي محرک و تامين کننده دومي است.

" در اين ميان نقش رژيم دست نشانده به مثابه يک رژيم تحت رهبري شئونيست هاي پشتون، در برخورد با پشتون ها و مناطق پشتون نشين پاکستان، يک نقش مضحکه آميز، دوپهل و جنائتکارانه است، اين رژيم از يکطرف دعواي خط ديورند را مزه مزه مي کند و از جانب ديگر طرفدار حضور و استقرار نيروهاي اردوي پاکستان در مناطق قبائلي آنطرف خط ديورند و طرفدار پيشبرد عمليات



هاي نظامي توسط آنها است" ( شعله جاويد - دور سوم - شماره بيستم - صفحات 10-11).

من نمي خواهم كه بصورت مفصل جنايات، اهداف غارتگرانه امپرياليستها به رهبري امپرياليزم امريكا را از زمان اشغال اين كشور تاحال بيان نمايم، بلكه ميخواهم كه بيشتروني همكاري " خلقي" پرچمي ها و نيروهاي تسليم طلب چپ سابق منسوب به شعله ئي ها مكث نمايم كه چگونه ميخواهند به اين تجاوز و اشغالگري مشروعيت بخشند.

\*\*\*\*\*

## نقش خلقي - پرچمي ها

### در مشروعيت بخشيدن به تجاوز در افغانستان

بعد از تجاوز و اشغالگري امپرياليستها به رهبري امپرياليزم امريكا كليبه دستگاه اداري مانند دوران تجاوز سوسيال امپرياليزم به همين شكلش باقي مانده فقط با اندك تفاوت، " حزب دموكراتيک خلق افغانستان" كه دست نشانده روسها بود، باشعارهاي كاذبانه، " سوسياليزم" و " دفاع از حقوق كارگران و دهقانان" زيرچترحمائيتي روسها خزيده و در مدت سيزده سال حاكميت شان كوشيدند كه مردم را بفريند و تجاوز و اشغالگري سوسيال امپرياليستها را مشروعيت بخشيده، كشور و توده هاي رنجديده را به انقياد كامل سوسيال امپرياليستها درآوردند. امروز جنايتكاران ديروزي زيرنام " آزادي زنان از قيد اسارت طالبان" ، "مبارزه عليه تروريزم" و " دموكراسي" به فريب و اغواگري پرداخته و به اين طريق ميخواهند تا انقياد ملي را قانوني نموده و رژيم دست نشانده حامد كرزي را مشروعيت بخشند. يا عبارت ديگر دستگاه اداري درماهيت امر به شكل سابق دوران تجاوز و اشغالگري سوسيال امپرياليزم باقي مانده و جريان كارش مانند گذشته است يعني انقياد طلبي ملي و طبقاتي، آيا شركت " خلقي" ، پرچمي ها در دستگاه اداري رژيم پوشالي بيان كننده اين

وضعیت نیست؟ حتماً. آنچه در این مورد جنبه شاخص دارد این نکته است که آقایان گلابزوی ها، علومی ها، هلال ها، بابه جان ها، دلاورها، اتمرها، بی خداها... با احزاب ارتجاعی راجستر شده شان همراه با احزاب جهادی در یک مجمع خائنین ملی گرد آمده اند. اینها آنقدر بی شرم و حیا اند که بدون خجالت و بدون اینکه شرم کنند، طوری صحبت می نمایند که گویی اشغال کشوری موضوع بی اهمیت است. نه تنها موضوع اشغال را بی اهمیت جلوه میدهند، بلکه برای مشروعیت بخشیدن آن با احزاب جهادی و خاندان سلطنتی وحدت نموده اند (وحدت و همکاری با خاندان سلطنتی پیشه دیرینه شان میباشد. حتی در دوران ستم شاهی ظاهر خان دست او را بوسه زدند و او را " مترقی ترین شاه جهان خواندند). " جبهه ملی" نام نهاد شان طرح یک ائتلاف نامقدس و خائنانه علیه منافع ملی کشور بوده و در جهت تحکیم هر چه بیشتر اشغال کشور گام برمیدارند.

اینها تجاوز و اشغالگری را بنام های " آزادی"، " دموکراسی" و " مبارزه علیه تروریسم" جا زده و آنرا برنامه‌ی ساختند و به دفاع از اشغالگران امپریالیست برخاسته اند. ماهیت ائتلاف نامقدس شان نیز چنین است. این جنایتکاران دیروز بخاطر تامین منافع سوسیال امپریالیستها انقلابیون و توده های زحمتکش را بنام های " بچه مائو" و " چوچه ها انگلس" به گورهای دسته جمعی سپردند. امروز " توافقات بن را به مثابه یک آغاز نیک در ختم بحران افغانستان" (مرامنامه و اساسنامه حزب متحد ملی افغانستان صفحه 6). به فال نیک گرفته، خود به چوچه ها انگلیس و امریکائی تبدیل شده و به تمام معنی در خدمت اشغالگران قرار گرفته اند. حتی برای یک لحظه حاضر به شنیدن قطع سلطه استعماری و انگلی نیستند. لنین در این مورد می نویسد: " ولی کسی که خواستار شنیدن نیست، از زهر کرمی بدتر است. اپورتونیست های سوسیال دموکراسی کنونی همان کسانی هستند که نمی خواهند درباره نابودی قدرت دولتی و قطع انگلی چیزی بشنوند" (مجموع مقالات- دولت و انقلاب صفحه 536).

خرده بورژواهای رویزیونیست هیچ چیز جز منافع سوسیال امپریالیسم رانمی دیدند و هیچ حرفی جز تحکیم سلطه روسها را نمی پذیرفت. امروز که

امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا جای سوسیال امپریالیزم را گرفته اند " خلقی" پرچمی ها با نوسانات 180 درجه برای دفاع از منافع امپریالیستها به دفاع برخاسته اند. برای مشروعیت دادن به اشغال کشور و رژیم دست نشانده در دور دوم ریاست جمهوری دوتن از جنایتکاران شان (حبیب منگل و شهنازنتی) کاندید ریاست جمهوری بودند. گلابزوی ، علمی... برای دکتر عبدالله کمپاین مینمودند. غرزی خواوگی این جنایتکار " خلقی" باند شهنازنتی و عضو سرشناس ISI و طالب دیروزی ستاد انتخاباتی حامد کرزی را به عهده داشت. اکثریت این جنایتکاران بشمول اتمر، بهین... از چوکی ها بلند پایه دولتی تا ولسوالی ها را همین اکنون اشغال نموده و درکشتار بی رحمانه مردم بی دفاع با اشغالگران شریک اند. اهداف بورژوا مآبانه خرده بورژوازی را مارکس و انگلس به بهترین شکل ممکنه تشریح نموده اند: " خرده بورژواهی جمهوری خواه که جمهوری فدرال آلمان چیزی شبیه به آنچه که در سویس وجود دارد، ایده آل شان است. اینان اکنون خود را " سرخ" و " سوسیال دموکرات" میخوانند. زیرا آرزوی زاهدانه الغای فشار سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک و بورژوازی بزرگ بر خرده بورژوازی را در سر می پروراند. (تاکید از نویسنده است) نمایندگان این بخش، همان اعضاء کنگره ها و کمیته های دموکراتیک، رهبران مجامع دموکراتیک و سردبیران روزنامه های دموکراتیک بودند. همه این بخشها، بعد از شکست خود، ادعای " جمهوری خواهی" یا " سرخ بودن" می کنند، درست همانطور که اعضای خرده بورژوازی جمهوری خواه فرانسه در حال حاضر خود را " سوسیالیست" میخوانند. آنجا که اینان هنوز قادر بدنبال کردن اهداف شان در چهارچوب قانون اساسی هستند. مثلا در "ورتمبورگ"... و غیره، از هرگونه فرصت برای عبارت پردازیهای سابق و اثبات اینکه ماهیت شان عملا کوچکترین تغییری نکرده است، استفاده می کنند." (مارکس – انگلس- جنبش دموکراتیک و بیکار انقلابی کارگران صفحات 3 و 4).

در دهه چهل شمسی خرده بورژوازی افغانستان از تشکل سیاسی دموکراتیک برخوردار گردید. اینها به کمک داود خان و سوسیال امپریالیزم روس با پیروی

از اندیشه مرتد رویونیستی خروسچفی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را پی ریزی نمودند. همانطوریکه مارکس و انگلس خاطر نشان ساختند، ایشان افکار و عقاید بورژوا مآبانه وابسته به بورژوازی کمپرادور روسی را در زیر نقاب به اصطلاح " انقلابی " و " سوسیالیست " تبلیغ نمودند. اینان بنام طبقه کارگر فریاد کشیدند و از طبقه کارگر ظاهرًا دفاع نمودند، ولی این تلاش نه برای نجات طبقه کارگر بلکه برای مسخ او و درهم شکستن نیروی انقلابی این طبقه بکار گرفته شد. زیرا پیروزی پرولتاریا به نفع ایشان و اربابان شان نبود، پیروزی پرولتاریا، شکست جامعه بورژوازی را به همراه دارد. اما " خرده بورژواهی دموکرات خواستار تغییر تمامی جامعه به نفع پرولترهای انقلابی نیستند، بلکه تنها آرزوی آن تحولات در شرایط اجتماعی را دارند که تا حد امکان وضع فعلی جامعه را برای شان قابل تحمل تر و راحت تر سازد، بنابراین، بیش از هر چیز دیگر خواستار تقلیل مخارج دولت، از طریق کاهش بروکراسی و انتقال فشار عمده مالیات بر شانه زمینداران بزرگ و بورژوازی هستند، بعلاوه خرده بورژواهی دموکرات از طریق تشکیل موسسات اعتباری عمومی و گذراندن قوانین علیه رباخواری، خواهان برداشتن فشار سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک میباشد " ( تاکید از مارکس و انگلس است ) (مارکس- انگلس- جنبش دموکراتیک و پیکار انقلابی کارگران صفحه 4 ) .

تاریخ افغانستان شاهد و گواه آنست که هیچگاه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " خواهان تغییر جامعه به نفع پرولتاریا و دیگر اقشار زحمتکش جامعه نبوده و نیست، بلکه با طرح شعارهای کاذبانه ستم، استثمار بورژوازی و تجاوز و اشغالگری را روپوشی مینمایند. این دیگر حماقت محض است که اگر گفته شود که " خلقی ها " و " پرچمی ها کمونیست " بودند و یا اینکه میخواستند که به نفع کارگران و زحمتکشان کاری انجام دهند، فقط آنها تنها آرزوی آن تحولاتی را داشتند که تا حد امکان وضع جامعه را برای شان قابل تحمل ساخته و منافع سوسیال امپریالیزم در افغانستان تامین کند.

امروز این عناصر خائن و جنایتکار حسب امیال و آرزوی شان در کنار امپریالیستهای اشغالگر به رهبری امپریالیزم امریکا قرار گرفته

ودرجهت حفظ منافع امپرياليزم گام برميدارند. اعضاي برجسته " حزب دموكراتيك خلق افغانستان" آگاهانه كمر خدمت به امپرياليزم ورژيم دست نشانده بسته اند، اينان مطلقا به پرولتاريا و كليه اقشار زحمتكش خيانت ميورزند. بدین اساس درصاف خائنين ملي ايستاده اند. از بدو ايجاد " حزب دموكراتيك خلق افغانستان" همناو با اين خصيصه درحرکت بوده وهستند.

اگر بخواهيم درسياست اشتباه نكنيم بايد به جلونگاه كنيم نه به عقب يعني بايد بروي نيروهاي كه درحال رشد اند متكي بود نه نيروهاي عقب مانده ودرحال زوال. اگر صحيح است كه عبور از تغييرات كمي آهسته برتغييركفي سريع وناگهاني، ازقوانين تكامل است، پس واضح است انقلاباتي كه بدست پرولتاريا وديگراقشارزحمتكش انجام مي شود يك پديده كاملا طبيعي وغيرقابل احتراز است. بدین اساس دركشورهاي مستعمره- نيمه فئودال ويا نيمه مستعمره - نيمه فئودال رهائي ازچنگال امپرياليزم، فئوداليزم وبورژوازي كمپرادور وحتي دركشورهاي سرمايه داري انتقال از سرمايه داري به سوسياليزم ورهائي طبقه كارگرازستمگري هاي سرمايه داري از طريق تغييرات بطي واصلاحات (آنچيزيكه رويزونيستها وتسليم طلبان موعظه مي كنند) بدست نيامده بلكه فقط از طريق انقلاب قهري ميتواند انجام گيرد وبس. بنابراين براي آنكه درسياست اشتباه نكنيم بايد انقلابي بود نه اصلاح طلب. اگر صحيح است كه تكامل در اثربروز تضاد هاي داخلي ودرنتيجه مبارزه قواي متضاد برپايه اين اضداد، براي غلبه بر اين تضادها بوجود مي آيد، پس واضح است كه مبارزه طبقاتي پرولتاريا عليه سرمايه داري ومبارزه ملي، مردمي وانقلابي دركشورهاي مستعمره - نيمه فئودالي يك پديده كاملا طبيعي واجتتاب ناپذير است، پس نبايد اين تضادها را ماست مالي نمود ، برعكس بايد آنها راكشف نمود وآشكار ساخت. به هيچوجه نبايد درصدد خاموش كردن آن برآمد، بلكه بايد آنرا به آخر رساند.

كم نيستند كسانيكه امروز ميخواهند اين تضادها را ماست مالي نموده ودرصدد خاموش كردن آن به مبارزه برخاسته اند. امروز در حدود يكصد وده حزب وسازمان راجستر شده از جهادي- طالبي- خلقي- پرچمي وتسليم طلبان قبالا

منسوب به شعله ئی ها وجود دارد،( در اخیر این مقاله بطور مفصل روی تسلیم طلبان قبلا منسوب به شعله ئی ها بحث خواهیم نمود) که همه آنها در صدد خاموش کردن این تضادها مبارزه می کنند. اینها همه در صف دشمنان انقلاب ایستاده و خائن به انقلاب و توده های زحمتکش می باشند. اگر خواهیم در سیاست اشتباه نکرده باشیم باید سیاست آشتی ناپذیری را علیه اشغالگران و خائنین ملی تعقیب نموده و از سیاست اصلاح طلبانه و انقیاد پذیری که مفهومی هم آهنگ کردن منافع زحمتکشان با اشغالگران و خائنین ملی دوری جوئیم. این مطلب یگانه موضوعی است که دیالکتیک ماتریالیستی آموزش میدهد.

یک حزب یا تشکل سیاسی برای آنکه بتواند در شرایط مادی زندگی جامعه تاثیر نموده، تکامل جامعه را تسریع نماید، باید نظریات خود را به آن ایده های اجتماعی متکی سازد که مبین حواج تکامل حیات مادی جامعه باشد تا بتواند توده های عظیم مردم را به جنبش در آورد، و آنها را در سپاه عظیم پرولتاریائی که آماده درهم شکستن نیروهای ارتجاعی اند متشکل سازد. یکی از علل مغلوبیت تمام سازمانها، احزاب و تشکل های سیاسی این بود که آنها نقش تشویق کننده و بسیج کننده توده ها را برای درهم شکستن نیروهای ارتجاعی از دست داده و به نیروی اصلاح طلب و سازشکار تبدیل شده اند.

نیرومندی و زنده بودن م - ل - م در آنست که اتکاء به تئوری پیشرو دارد و مقتضیات توسعه و تکامل حیات مادی جامعه را صحیحا منعکس می نماید و همیشه از قدرت تشویق کننده، سازمان یافته و تغییر دهنده تئوری پیشرو کاملاً استفاده می نماید. همانطوریکه تغییر روابط تولیدی و تحول روابط تولیدی قدیم به جدید، با نرمی و بدون هیچگونه کشمکش و نزل زلی انجام نیافته بلکه از راه انقلاب و سرنگونی قهری مناسبات تولیدی کهنه و مستقر ساختن مناسبات تولید جدید بجای آن انجام گرفته، به همان طریق بیرون راندن نیروهای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست نشانده نیز نمی تواند از راه مسالمت آمیز و هم آهنگ کردن منافع زحمتکشان با منافع امپریالیستها صورت گیرد، بلکه از راه اعمال قوه قهریه و سرنگونی قهری رژیم پوشالی از طریق جنگ ملی، مردمی و انقلابی (شکل مشخص جنگ خلق) صورت می گیرد. مارکس می گوید: "

پرولتاریا در مبارزه علیه بورژوازی قطعاً به شکل یک طبقه متحد شده ... و از راه انقلاب خود را به طبقه حکومت کننده تبدیل می نماید و به منزله طبقه حاکمه روابط تولیدی دیرین را لغومی نماید. "(مانیفست حزب کمونیست)

تجاوز امپریالیستهای اشغالگر زیر شعار "برابری" و "آزادی زنان از قید طالبان" ، "مبارزه علیه تروریسم" قطعاً در خدمت منافع غارتگرانه شان ورژیم پوشالی قرار داشته و دارد و بدینسان زنان که نیمی از پیکره جامعه را تشکیل میدهند و به فاحش ترین شکل زیرستم سیستم کثیف مرد سالاری قرار دارند، میخواهند که به فاحش ترین شکلی به فریبند. خائنین ملی اعم از جهادی - خلقی و پرچمی- یاور امپریالیستها در این زمینه اند. لنین می نویسد: "اندیشه برابری که خود انعکاسی از مناسبات تولید کالائی است که توسط بورژوازی به بهانه برابری به اصطلاح مطلق افراد انسانی، به آلت مبارزه علیه محو طبقات تبدیل میگردد، مفهوم واقعی خواست برابری فقط عبارت از خواست محو طبقات است" (مجموع مقالات دریک جلد - طرح اولیه تزهایی مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی - صفحه 776)

بنابراین امپریالیستهای اشغالگر و خائنین ملی زیر شعارهای کذائی "برابری زنان"، "دموکراسی" میخواهند که برگرده مردم سوار شده و آنها را در مقابل جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی قرار دهند. در جوامع طبقاتی هیچگاه برابری واقعی و دموکراسی واقعی نمیتواند وجود داشته باشد، بلکه در خدمت یک طبقه مشخص قرار دارد برابری واقعی و دموکراسی واقعی فقط با محو کامل طبقات امکان پذیر است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که مظهر آگاه و پیش آهنگ طبقه کارگراست، و در راه برافگندن یوغ امپریالیستها اشغالگر ورژیم پوشالی و استقرار انقلاب دموکراتیک نوین و گذار سریع به وسوی سوسیالیزم می رزمند و بروفق وظیفه اساسی خود مبارزه جدی و پیگیری را علیه شعارهای کاذبانه امپریالیستها ورژیم پوشالی برداشته و در هر مورد چهره خائنانه و رزیلانه شان

را افشاء نموده ومي نمايد. اين حزب معتقد است كه برانداختن قطعي اين ستم فقط و فقط از طريق جنگ مقاومت ملي ، مردمی و انقلابی امکان پذیر است. مبارزه سیاسی برای افشاء كردن چهره خانانۀ امپریالیستهای اشغالگر و مزدوران بومی شان باید در خدمت این جنگ قرار داشته و قرار گیرد، یعنی زمینه تدارك جنگ ملي، مردمی و انقلابی را هر چه زود تر آماده سازد و همیشه در خدمت آن قرار گیرد.

\*\*\*\*\*

## نقش تسلیم طلبانۀ به اصطلاح شعله ئی

### برای مشروعیت بخشیدن تجاوز و اشغالگری

در شرایط کنونی افغانستان، تسلیم طلبان قبلاً منسوب به جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) و حتی دموکرات ترین روشنفکر تسلیم طلب بدترین دشمنان توده های زحمتکش این کشور اند. زیرا ایشان دست به عوامفریبی زده وزیر شعار کذائی " دموکراسی " و " آزادی " دشمنان توده زحمتکش را به جایی دوست جلوه گرمی سازند، ایشان انقیاد ملي را " دموکراسی و آزادی ملي " قلمداد مینمایند. لنین بارها چنین عوامفریبانی را به باد تمسخر گرفته ومي گوید: " من هرگز از تکرار اینکه عوامفریبان بدترین دشمنان طبقه کارگرند خسته نخواهیم شد... بدترین بدان علت است که در دوران پراکندگی و تزلزل در دورانی که جنبش ما تازه دارد سروصورت به خود میگیرد چیزی آسانتر از آن نیست که جماعت را عوامفریبانۀ برای سوق دهند که بعدها فقط تلخ ترین آزمایش ها میتواند وي را به خطای خویش آگاه سازد به این جهت است که شعار کنونی یکنفر سوسیال دموکرات فعلی روس باید مبارزه قطعی خواه علیه " سوابودا " باشد که بدرجه عوامفریبی تنزل مینماید و خواه " راپوچیه دار " که نیز بدرجه عوامفریبی تنزل مینماید. " (مجموع آثار و مقالات – چه باید کرد – صفحه 120 ) .



دراغانستان نیروهای انقلابی نره تلخ شکست درجنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم روس را چشیده اند. (علت شکست در عدم برنامه انقلابی و انحرافات عدیده این نیروها نهفته بود) هنوز نیروهای انقلابی ( مائوئیست ها) خود را جمع وجور نکرده بودند که بار دیگر چهل و نه کشور به رهبری امپریالیزم امریکا به افغانستان تجاوز مستقیم و علنی خویش را آغاز نمودند و حامد کرزی این شاه شجاع سوم را بر تخت نشاندند. در حالیکه جنبش انقلابی این کشور بسیار ضعیف بود، موج تسلیم طلبی سربلند نمود، تعدادی به اصطلاح شعله ئی های تسلیم طلب سربه درگاه امپریالیزم فرود آوردند و مانند خلقی پرچمی ها مستقیماً به جرگه خائنین ملی پیوستند مانند سازمان رهایی، حزب آزادیخواهان، اعظم دادفر، رنگین سپنتا، کریم براهوی، سیما سمر... و یکعده دیگر دست به عوامفریبی زده، توده های زحمتکش و بخصوص زنان را در مسیر انحرافی دعوت نمودند و به ساز امپریالیزم رقصیدند و حتی برای بیرون راندن طالبان به نفع امپریالیستها تفنگ گرفتند. خوش خدمتی نموده و بعداً در انتخابات شرکت نموده و حتی خود را نامزد در " شوراهای شهر" نمودند مانند سلطان کهندژی، عمادی، ... اینها تا هنوز هم دارند در این مسیر روان اند و در برابر امپریالیستها تمکین می نمایند. این قشر هیچگاه تئوری های اساسی و انقلابی را درک نمی کنند و عادت کرده اند طرح برنامه ها و نقشه های فعالیت خود را بر اساس ایده های مجرد قرار دهند، نه بر اساس مبارزات طبقاتی و ملی در کشور، بدین اساس در مناسبات متقابل معینی قرار گرفته اند، فقط همین فقدان بررسی عینی و واقعی موجب گردیده که علائقی به امپریالیستها نشان دهند و از دموکراسی کذائی امپریالیستها و انتخابات مضحکه پشتیبانی نمایند. تمام اینها کسانی اند که بدرجه عوامفریبی و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی تنزل نموده و هنوز هم در این مسیر روانند. باید با جدیت تمام با این عناصر بر خورد جدی صورت گیرد و چهره عوامفریبانه و تسلیم طلبانه شان به توده ها افشاء شود.

خرده بورژواهای تسلیم طلب فقط بهترین راه مبارزه برای رهایی از قید ستم را شرکت در انتخابات و رفتن در شوراها آنهم " شورای شهری" می بینند، نه جنگ خلق و انقلاب قهری. لنین در این مورد می نویسد: " اپورتونیست فقط آن

چيزي بفرش خطوري كند كه در محيط عاميگري خرده بورژوايي وركود " رفرمستي" در پيرامون خود مي بيند و آنهم فقط " شوراي شهرداري" است! نه انقلاب پرولتري ، اپورتونيست حتي فكر آنرا هم از سر بر كرده است"(مجموع آثار و مقالات - دولت و انقلاب - صفحه 535)

شركت شعله ئي ها تسليم طلب در انتخابات رژيم دست نشانده ازدو حال خارج نيست: يا اينكه آنها نمي دانند كه چه مي كنند. فقط در اين صورت آنها توليد آشفته فكري نموده و از روي جهل و ناداني به اشغال كشور رژيم دست نشانده مشروعيت مي بخشند ويا اينكه اين مطلب را ميدانند و آگاهانه در اين مسير كمخدمت به امپرياليزم و خائنين ملي بسته اند. در اين صورت براه پرولتاريا و كليه افشار زحمتكش خيانت مي ورزند. بطور قطع ميتوان گفت كه ايشان آگاهانه اين راه را انتخاب نموده و در جرگه خائنين ملي پيوسته اند، و كسانيكه نا آگاهانه در اين مسير گام برميدارند نيز به امپرياليزم و ارتجاع خدمتگراست. لنين وظيفه انقلابيون را چنين تعريف نموده است: "... ايدۀ آل سوسيال دموكرات بايد مشي ترديونيون نبوده ، بلكه سخنور توده اي باشد كه بتواند در مقابل همه و هرگونه مظاهر خود سري و ستمكاري و در هر جائي كه روي داده و مربوط به هر قشر و طبقه اي كه باشد جواب گويد، بتواند همه اين مظاهر را بصورت يك تصوير تعديت پليسي و استثمار سرمايه داري تلخيص نمايد، بتواند از هر چيز جزئي، براه تشریح عقايد سوسياليستي و خواست هاي دموكراتيک خود در برابر همه و نيز براي توضیح اهميت تاريخي جهاني مبارزه آزادي طلبانه پرولتاريا به عموم استقاده نمايد." (مجموع آثار و مقالات - چه بايد كرد - صفحه 104). در جاي ديگري نويسد: "سياست ترديونيون طبقه كارگر همان سياست بورژوازي طبقه كارگر است." (همانجا صفحه 105) (تاكيدات همه جا از نويسنده است)

بدبختانه خرده بورژواهاي تسليم طلب امروز در افغانستان سياست را به مفهوم شركت در انتخابات مضحكه رژيم دست نشانده و تن دادن به انقياد ملي به توده ها عرضه نموده و ايشان را در اين راه تشويق مينمايند. به اين ترتيب ايجاد آشفته فكري نموده و دشمنان اصلي توده هاي زحمتكش را به ايشان دوست معرفي

مینمایند، رفیق مائوتسه دون قبل از سال 1949 درباره استراتژی انقلاب چین نوشت: " با در نظر گرفتن اینکه، امپریالیزم و بقایای فئودالیزم در دوره کنونی، دشمنان اصلی انقلاب چین هستند، به بینیم وظایف انقلاب در این دوره چیست؟

" بدون شك مهمترین وظیفه آن، شكست دادن این دو دشمن است، انقلاب از نظر خارجی، باید انقلاب ملی بوجود آورد که برستم و تعدی امپریالیزم پایان بخشد، در صورتی که از نظر داخلی باید انقلابی دموکراتیک برانگیزد که به ستم و تعدی فئودالیزم پایان بخشد، ولی برانگیختن انقلاب ملی، برای سرنگون کردن سلطه امپریالیستی نخستین و مهمترین وظیفه آن بشمار می رود. این دو وظیفه انقلاب چین، در یک ردیف قرار دارند. چون امپریالیستها پشتیبان بقایای فئودالیزم هستند، لذا تا زمانی که سلطه آنها از بین نرود ممکن نیست بقایای فئودالیزم ریشه کن شود ( تاکیدات همه جا از نویسنده است) و برعکس با در نظر گرفتن اینکه بقایای فئودالیزم به منزله ستون اصلی اجتماع چین بشمار میروند که تحت سلطه امپریالیستی قرار دارد تا زمانی که بقایای فئودالیزم کاملاً منهدم نشده اند. ممکن نیست سلطه امپریالیستی برچیده شود. لذا هر چند که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو وظیفه اساسی و متمایز انقلاب چین هستند. مع هذا مکمل یکدیگر اند. " (دموکراسی نوین صفحه 22)

از نقل بالا به خوبی فهمیده می شود که امپریالیزم در جوامع نیمه مستعمره – نیمه فئودالی یا مستعمره – نیمه فئودالی بر روی فئودالیزم استوار است. در چنین جوامع نمیتوان امپریالیزم را از فئودالیزم جدا نمود، نابودی یکی مربوط و منوط به نابودی دیگری است. به همین لحاظ مائوتسه دون تاکید دارد که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک مکمل یکدیگر اند. بحث فوق به هیچوجه به این معنی نیست که در چنین جوامع هیات حاکمه را فقط فئودالیزم تشکیل میدهد، بلکه در چنین جوامع بورژوازی کمپرادور وابسته به کشورهای گوناگون امپریالیستی نیز در هیات حاکمه شریک میباشد. یعنی وظیفه پرولتاریا برای نجات زحمتکشانش در چنین جوامع در هم کوبیدن سه کوه میباشد. از آنجائیکه در کشورهای مستعمره – نیمه فئودالی یا نیمه مستعمره – نیمه فئودالی، فئودالیزم نقش مسلط را دارا بوده، لذا امپریالیزم پشتیبان بقایای فئودالیزم میباشد. عقیده ای که برای باور است

که امپریالیزم در افغانستان در مقابل فنودالیزم و بنیادگرای قرار دارد و به آنها در حال مبارزه است کاملاً بی بنیاد است. زیرا امروز بخوبی مشاهده می شود که عمده ترین نیروهای ارتجاعی بنیادگرا که حامی منافع فنودالیزم میباشند در محور نیروهای اشغالگر جمع گردیده اند، عده کمی از نیروهای معارض که از قدرت ساقط گردیده در مقابل اشغالگران در حال مقاومت اند.

در شرایط کنونی افغانستان، امپریالیستهای اشغالگر و خائنین ملی در یک صف قرار داشته، دشمنان اصلی زحمتکشان محسوب می شوند. "... و اما از دنبال استثمارگران سرمایه دار، توده وسیع خرده بورژوازی کشیده می شود، که تجربه تاریخی دهها سال تمام کشورها درباره وی نشان میدهد که چگونه این توده مردم و متزلزل است، امروز از دنبال پرولتاریا می رود و فردا از دشواری های انقلاب می هراسد و از نخستین شکست و یا نیمه شکست کارگران دچار سراسیمگی می شود، اعصابش به رعشه می افتد، خود را به این سوآن سو می زند، ندبه وزاری می کند، از اردوگاهی به اردوگاه دیگری می گریزد..." ( لنین - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - مجموعه آثار جلد 2 - بخش 2 - صفحه 64 ).

نقل بالا درباره روشنفکران به اصطلاح چپ افغانستان کاملاً صادق است. بعد از شکست در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم و تجاوز و اشغالگری امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان، تعداد زیادی از روشنفکران خرده بورژوا منسوب به جریان دموکراتیک نوین از پی امپریالیزم به راه افتاد. این تجاوز را به فال نیک گرفته و با بوق و کرنا در جهت منافع اشغالگران به تبلیغ و ترویج پرداختند. تجاوز را " کمک و معاونت" به توده ها زحمتکش خوانده و به توده تبلیغ نمودند که امپریالیستها برای " نجات شما" آمده اند و اینها " دموکراسی" را به افغانستان به ارمغان می آورند و به زنان نوید دادند که امپریالیستها آنها را از " ستم شئونیزم مرد سالار" نجات میدهد!! به این لحاظ یکعده مستقیماً به جرگه خائنین ملی پیوستند و چوکی بلند دولتی را اشغال نمودند و عده دیگری تسلیم طلبی را پیشه خود ساختند. تزلزل و ناپایداری در امر انقلاب و مبارزات انقلابی علیه امپریالیزم و ارتجاع خصیصه ذاتی خرده

بورژوازي است. روشنفکران که در تعلق طبقاتي خویش مربوط به خرده بورژوازي است نیز دارای این خصیصه میباشد. ما باید این خصیصه تزلزل و ناپایداری را در ارتباط به خاستگاه طبقاتي و موضع اقتصادي ایشان بررسی کنیم. آنوقت است که بصورت روشن دیده می شود که چرا خرده بورژوازي از اردوگاهی به اردوگاه دیگری می گریزد. این تزلزل و نا پایداری ، علت ناتوانی آنها را بر خورد با مسایل جنبش انقلابي افغانستان است. هرگاه ایشان با هر جنبشی ادغام شوند، این ناتوانی را به جنبش سرایت میدهند. نیروهای انقلابي باید که با دقت به این مساله برخورد نمایند و آنها را چون مراقب شدید تحت نظر داشته باشند. در طول تاریخ جنبش های انقلابي به اثبات رسیده که این تزلزل و نا پایداری خرده بورژوازي از قاطعیت پرولتاریا کاسته و موجب دو خطر گشته است: اول اینکه قیام را آماده صلح و سازش نموده و مردم تجدید نظر طلبی در م - ل - م را باعث گردیده است.

دموکراتیزم خرده بورژوازي با هدف حفظ مناسبات بورژوازي و مالکیت خصوصی نمی تواند از پیگیری قاطعیت برخوردار باشد. قبل از اینکه قاطع و پیگیر باشد، متزلزل، ناپایدار، نا توان و عاجز است بدین لحاظ در افغانستان به دنبال امپریالیستها و خائنین ملی روانند. بدین مناسبت بود که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان عده ایکه انقیاد طلبی را پیشه خویش ساخته و مستقیماً با امپریالیستها همکاری کنند خائن ملی و بقیه را تسلیم طلب نامیده است.

در شرایط کنونی که امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا به افغانستان تجاوز نموده ، جنایات بیش از حد باندهای خائن و خود فروخته " خلق " و پرچم و احزاب جهادي اسلامي ، توده زحمتکش را به فغان آورده است سازمان رهائی و حزب آزادیخواهان در جهت تحمیق و اغواگری مردم افغانستان فعالیت خانناهی خود را شروع نموده اند. از یکسو تبلیغ می نمایند که امریکا " ضد تروریسم " است و " کنفرانس بن مظهر اراده مردم افغانستان " است، باندهای اسلامي را کنار می کشد و از سوي دیگری گویند امریکا افغانستان را به آبادی و شگوفائی میرساند، دیگر امپریالیزم آن شیوه غارتگری و چپاول را ندارد، پس باید با امریکا و دولت حامد کرزی کنار آمد و همکاری نمود تا از جنگ قوماندانان

سالاري نجات پيدا كرده، بدین طریق باید از امکانات امپریالیستها ورژیم حامد کرزي استفاده نمود تا " منافع ملي" را تامین نمایم. این خیال خام و عوامفریبانه نیروهای سیاسی وابسته به امپریالیزم است که در جهت تحمیق توده ها دامن زده می شود. این نیروها کاملاً مدافع منافع امپریالیزم در جهان و منطقه میباشند.

در حالیکه این جنگ " علیه تروریزم" نبوده، بلکه جنگی است برای استقرار بلا منازع امپریالیزم امریکا بر منابع اقتصادی کشورهای که در مناطق استراتژیک جهان قرار دارند (امروز آسیای میانه و خاور میانه مورد نظر است). چنانچه عملاً تا کنون اثبات گردیده که امپریالیزم امریکا متکی به نیروهای ارتجاعی اسلامیست و جنایتکاران " حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بوده و می باشد ورژیم کنونی آش شله قلمکار از خائنین ملي تکنوکرات های غربی، اسلامیست های جهادی، خلقی- پرچمی و شعله ئی های تسلیم طلب بوده و می باشد.

تجاوز ددمنشانه امپریالیستهای غربی در افغانستان نتیجه جهاد و اهداف اساسی اسلامیست های افغانستان را تشکیل میدهد و عده زیادی از به اصطلاح روشنفکران چپ اعتماد به نفس را از دست داده و زالو دار بدامن خائنین ملي و با داران امپریالیستی شان چسپیده اند. این نیروها حرفهای کائوتسکی را زمزمه می کنند. کائوتسکی درباره امپریالیزم چنین اعتقاد داشت: " امپریالیزم بیش از هر چیز يك سیاست است، در هر حال سیاست ها را میتوان بدون انقلاب تغییر داد." از نظر کائوتسکی، امپریالیزم تضادهای سرمایه داری را حاد نکرده بلکه آنرا تخفیف بخشیده است. امروز هم در افغانستان روی این موضوع تکیه می شود، نیروهای وابسته و عناصر مترلزل به امپریالیزم امریکا متکی شده اند.

قطعنامه کنفرانس مشترك احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست افغانستان و ایران در سال 1381 به خوبی خاطر نشان ساخته که: " تجاوز امپریالیستی در افغانستان و روی صحنه آمدن مجدد جنگ سالاران جهادی، بحران ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی دارو دسته های اسلامی را التیام نبخشیده، بلکه باعث دوام آن گردیده است، بطوریکه امپریالیستها در استقرار حکومت دست نشانده مرکزی و برقراری سلطه آن

بر نقاط مختلف کشور به مشکلات عدیده ای مواجه اند، بحران و تشتت مرتجعین حاکم که ناشی از تضادها و رقابت های امپریالیستی و تناقضات درونی شان است، شرایط مساعد ویژه را برای پیشبرد مبارزات انقلابی در کشور بوجود آورده که باید فعالانه و خلاقانه از آن استفاده کرد."

در هر حال کل اوضاع جهانی بیانگر آنست که نظام جهانی امپریالیستی يك نظام بحران زده است. امپریالیستها برای بیرون رفت از این بحران و حفظ نظام ستمگرانه خویش به تشدید و گسترش دامنه استثمار در سطح جهانی هم در کشورهای امپریالیستی و هم کشورهای تحت سلطه می پردازند. امپریالیستها فشار و ستم و استثمار را بر خلق های تحت ستم افزایش میدهند و به اعمال و اشکال جدید از استعمار کهن می پردازند، با تشدید ستم و استثمار در سطح جهانی توسط امپریالیستها ستم بر زنان نه در کشورهای تحت سلطه بلکه در خود کشورهای امپریالیستی افزایش می یابد. یکی دیگر از روش سرکوب توده ها نه تنها در کشورهای تحت سلطه بلکه در خود کشورهای امپریالیستی توسل ها خرافات و مذهب میباشد و از این طریق امپریالیستها و مرتجعین بشکل کاملاً سبعانه و ددمنشانه توده ها را سرکوب می نمایند. این اوضاع مقاومت ها و مبارزات روزافزون پرولتاریا و خلق ها را برمی انگیزد و روند انقلاب جهانی را بیشتر از پیش عمق و گسترش میدهد. به هر حال نیروهای وابسته به امپریالیسم و نیروهای تسلیم طلب بطور کل منکر این حقیقت اند و زلودار بدامان امپریالیسم چسبیده و ملت‌مسانه از او میخواهند به آنها رحم کند!

تکیه نمودن به امپریالیسم و دولت دست نشانده برای حل تضاد و معضلات اساسی توده ها چیزی جز تقویت تجاوزکارانه امپریالیسم و خیانت ملی دربر نخواهد داشت. گرچه رژیم دست نشانده بعضی محدودیت هایی که در زمان رژیم ارتجاعی طالبان وجود داشت برداشته است و ظاهراً مذهبی متعصب نیست، اما با بکارگیری بخش بزرگی از سفاکترین عناصر ارتجاعی اسلامی، خلقی، پرچمی های جنایتکار که طی سی سال گذشته به امپریالیسم خدمت کرده اند پرورش پیدا یافته، آزموده شده و شکل گرفته است. این نیروهای ارتجاعی بهترین نیروهای آماده خدمت به امپریالیسم بوده و میخواهند

که صفوف اپوزیسیون سیاسی را با خود ادغام نموده و مشروعیت قانونی به دولت دست نشانده بدهند. تازمانیکه رژیم حامد کرزی و سیستم اقتصادی، سیاسی و نظامی و حامیان امپریالیستی اش سرنگون نشود، دیکتاتوری دموکراتیک خلق مستقر نگردد، رهائی توده های زحمتکش از قید هرگونه جور و ستم امکان پذیر نیست. تغییر این سیستم نا بکار بدون رهبری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان امکان پذیر نیست. بنا به گفته رفیق مائوتسه دون " برای انقلاب کردن باید حزب انقلابی وجود داشته باشد، بدون حزب انقلابی مبتنی بر تئوری مارکسیستی - لنینستی و از تراز انقلابی مارکسیستی - لنینستی، رهبری طبقه کارگر و توده های وسیع خلق در مبارزه برای غلبه بر امپریالیسم و نوکرائش امکان ناپذیر است." این حزب باید چنان منضبط و مسلح به تئوری م - ل - م باشد که بتواند اسلوب انتقاد و انتقاد از خود را بکار بسته و در پیوند با توده های زحمتکش باشد. فقط با در نظر داشت اصول سازمانی و انضباطی و پیشبرد مبارزه اصولی دو خط در درون حزب میتوان به وحدت اصولی حزب دست یافت و از طریق وحدت حزب است که میتوان بوحدهای کارگران و دهقانان دست یافت و فقط با وحدت تمام طبقات ستمکش و نیروهای انقلابی است که میتوان نیروهای متجاوز و سگهای زنجیریش را سرنگون نمود و بالاخره انقلاب دموکراتیک نوین را به سرانجام رساند و با گذار سریع به سوی سوسیالیسم حرکت نمود.

اعتماد به توده ها و اعتماد به حزب اصلی است که ما رابه رهبری جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی که بخشی از جنگ خلق است موفق می سازد. مائوتسه دون صریحا اظهار میدارد که " ما باید به توده ها اعتماد کنیم، ما باید به حزب اعتماد کنیم - این دواصل اساسی است. چنانچه ما نسبت به این دو شك و تردید به خود راه دهیم، قادر به انجام هیچ کاری نخواهیم بود." زمانی که تحلیل درستی از اوضاع جهانی و سیستم سرمایه انحصاری نداشته باشیم نمی توانیم که کشاکش های سیاسی رادر يك کشور خاص بدرستی بررسی نمائیم چون که تحولات اقتصادی - سیاسی هر کشور جهان بطور تعیین کننده تحت تاثیر تحولات جهان است. انحرافات ایدئولوژیک که در افغانستان تا کنون رخ



داده، نتیجه عدم درك از اوضاع جهاني و سیستم سرمایه انحصاري است، وعده زيادي نتوانستند كه اين نکته را درك كنند كه با تجاوزات امپرياليستها در افغانستان چه سياسي در پشت اين تجاوز پياده مي شود، اين نکته اساسي سبب بروز انحلال طلبي و تسليم طلبي گرديده است.

## پايان لهيب

\*\*\*\*\*

### ماآخذ:

1. سلطانعلی کشتند - یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی - صفحات 251 - 252
2. همانجا - صفحه 252
3. جنرال عمر زی - شب های کابل صفحه 61
4. یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی صفحه 269
5. دستگیر پنجشیری - ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان جلد دوم صفحه 52



از انتشارات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان